
جلد پنجم
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۱۵۸

اشاره

إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ اَلْبَيْتَ أَوِ اِعْتَمَرَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمٰا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اَللّٰهَ شٰاكِرٌ عَلِيمٌ

بی تردید صفا و مروه از نشانه های خداست، پس کسی که حج خانه کعبه کند، یا عمره انجام دهد، بر او گناهی نیست که آن دو را طواف کند، و کسی که بنا [به تمایل و خواست خودش افزون بر واجبات] کار نیکی چون طواف و سعی مستحب انجام دهد یقیناً خدا در برابر عمل او پاداش دهنده و به کار و حال او داناست.

شرح و توضیح

از آیه شریفه حقایق استفاده می شود که توجه به آنها برای هر زائری لازم است.

۱- صفا و مروه ۲- علت تشریع سعی صفا و مروه ۳- صفا و مروه از نشانه های خداست ۴- شاکر و علیم بودن حق نسبت به سعیکننده.

صفا و مروه

در اکثر کتاب های تفسیر و روایت نقل شده که چون حضرت صفی الله آدم ابوالبشر از مقام بهشتی خود هبوط داده شد، بر کوهی که در منطقه حرم الهی قرار داشت جای گرفت آن کوه به تناسب صفی الله بودن او صفا خوانده شد، صفا که ابتدای سعی زائر بیت است روبروی کعبه مشرفه قرار دارد، و حوا هم در کوه دیگری در همان منطقه جای داده شد که به تناسب مرئه بودن او مروه نام گرفت، (۱)و هر دو محل به اعتبار حال که آدم و همسر اوست به عنوان صفا و مروه معروف شد.

ص:۲

۱- ۱) - مجمع البیان ج۱، ص ۴۴۴.

مسافت میان صـفا و مروه بیش از هفتصد و شصت [۷۶۰] زراع است که بر حاجیـان هفت بار طواف میان آن دو کوه به هنگام ادای مناسک حج و عمره واجب و در غیر آن مستحب و عملی نیکوست.

علت تشریع سعی صفا و مروه

ابراهیم (ع) پس از آن که به فرمان حضرت حق هاجر و اسماعیل را در منطقه حرم گذاشت:

«ربنا انی اسـکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع» و می خواست به سوی شام باز گردد هاجر گفت: ای ابراهیم ما را در محلی می گـذاری کـه نه مونسـی برای مـا هست و نه آب و گیـاه دارد! ابراهیم گفت: پرودگـاری که به من فرمـان داده شـما را در اینجا بگذارم خودش به لطف و رحمتش مشکل شما را حل خواهد کرد، این را گفت و به سوی شام باز گشت.

چون روز بالا آمـد و هوا به شـدت گرم شـد، اسـماعیل دچار تشـنگی شدید شد، هاجر برای یافتن آب از کوه صـفا بالا رفت، نگـاهی به اطراف انـداخت سـرابی در آن وادی به نظرش رسـید، به گمـان این که آب است از کوه پـائین آمـد و به دنبـال آن شتافت، هنگامی که به مروه رسـید در حالی که اسـماعیل از برابر چشـمانش پنهان شده بود و آبی هم ندید به صـفا برگشت و دوبـاره نگاه کرد و همان منظره را دیـد و باز برای یافتن آب شـتابان حرکت کرد، تا هفت مرتبه این کار به وسـیله هاجر تکرار شد در مرتبه هفتم از جانب مروه به اسـماعیل نظر انداخت و مشاهده کرد آب از زیر پای اسـماعیل جریان پیدا کرد، به سرعت به سوی فرزنـد دلبنـدش آمد و شن ها را در اطراف آن آب جمع کرد تا حوض مانندی شـکل گرفت و از آب پر شد، و نهایتاً آنجا به نام زمزم یعنی محلّ پر شده از آب نامیده شد، و

ص:۳

همـان آب سـبب آمـدن قبیله جرهم و مقیم شـدنشان در آن ناحیه و آباد شـدن آن محل و سـر و سامان یافتن زنـدگی هاجر و اسماعیل گشت.

و چون پس از روزگاری طولانی و گذشـتن قرن ها وجود مبارک حضـرت محمـد (علیهما السـلام) به پیامبری مبعوث شد و بر ادای مناسـک از جـانب حق مـأمور گشت بنـا به روایت نقـل شـده در کافی از حضـرت صادق (ع) پس از طواف خانه خـدا و خواندن دو رکعت نماز طواف اعلام کرد صـفا و مروه از نشانه های «تشریعی» خداست و من سعی را از آنجا ابتدا می کنم که خدا به آن ابتدا فرمود:

إِنَّ اَلصَّفٰا وَ اَلْمَرْوَةَ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ

سپس بعد از بیان این حقیقت که هاجر هفت مرتبه فاصله صفا و مروه را با شتاب طی کرد فرمود:

در اسلام هم طواف صفا و مروه بر طبق آن تشریع شده و پیامبر با این مسئله ذهن مسلمانان را که گمان می کردند سعی صفا و مروه ساخت مشرکین است پاک کرد. (۱)

صفا و مروه از نشانه های خداست.

این که صـفا و مروه از نشانه های خداست به این معناست که از نشانه های عبودیت و مقررات و قوانین الهی است، و به هنگام سعی انسـان به یـاد خـدا می افتـد، و خورشـید ذکر محبوب از افق قلب او طلوع می کنـد، و احسـاس هجرت به سوی دوست و حرکت به جانب منبع کل الکمالات به او دست می دهد.

در تفسیر الدر المنثور آمده: مشرکین بتی را روی کوه صفا نصب کرده بودند که آن را اِساف می گفتند و بتی را در مروه قرار داده که آن را نائله نامیده بودند،

ص:۴

۱- ۱) - علل الشرایع ص ۴۳۲.

تا زمان ظهور اسلام پس از طواف بیت به سعی صفا و مروه می آمدند و به هنگام سعی برای تبرک جوئی دست به آن دو بت می کشیدند، مسلمانان هنگام ادای مناسک به رسول خدا گفتند: صفا و مروه جائی است که مشرکان به خاطر آن دو بت به سعی آن برمی خیزند و طواف آن از شعائر نیست، خدای مهربان در آیه مورد بحث اعلام داشت که صفا و مروه از نشانه های خداست.

سعی صفا و مروه یادآور برکات و خلوص قدم هاجر برای نجات جان یک انسان و هروله آن یادآور شتاب ابراهیم در تعقیب ابلیس برای راندن او و خنثی کردن فتنه و وسوسه وی نسبت به ذبح اسماعیل است (۱)، و نیز این عمل عبادی همراه با دو پارچه احرام و حرکت با پای برهنه موجب فرو ریختن بنای تکبر و غرور، و ایجاد کمال تواضع و خشوع در انسان است. (۲)در کتاب تأویلات کاشانی آمده: صفا وجود معنوی و روحانی و ملکوتی قلب، و مروه نیز وجود حقیقی و معنوی نفس است و هر دو از نشانه های خدا و مناسک باطنی و قلبی چون یقین، توکل، رضا، اخلاص، و مناسک نفسی چون صبر و شکر و ذکر و فکر است.

فَمَنْ حَجَّ اَلْبَیْتَ یعنی کسی که به مقام وحدت ذاتیه رسید، و با فناء کلّی به محضر حضرت الهیّه مشرف شد أَوِ اِعْتَمَرَ یا با رسیدن به مقام مشاهده به توحید صفات و فناء در انوار تجلیات جمال و جلال دست یافت بر او گناهی نیست فَلاٰ جُنٰاحَ که میان این دو مقام با پای عبادت و اخلاص و تحقق مناسک قلبیه و نفسیه تردد نماید، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً یعنی کسی که از باب انتقال خیر معنوی در

۱- ۱) - علل الشرایع ص ۴۳۲.

۲- ۲) - کافی ج ۴ ص ۴۳۴.

جهت تکمیل و تعلیم و هـدایت و ارشاد بنـدگان خدا و مهربانی به خلق در مقام قلب، و از جهت تحقق دادن اخلاق حسـنه در مردم و فراهم آوردن زمینه نیکی و تقوا در جامعه، و یاری دادن به ناتوانان و مساکین خود را به زحمت و مشـقت اندازد: وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً خدا نسبت به او شاکر و علیم است. (۱)

شاکر و علیم

شاکر از اسامی پروردگار مهربان است، و به این معنا نیست که خداوند با جمله شـکرتک یا شـکرا لک از عمل عبد و کوشش مثبت انسان قـدردانی می کنـد بلکه به این معناست که حضـرت حق در برابر عمل خالصانه عبـد هر چنـد انـدک باشـد پاداش بسیار و فراوان می دهد.

تفسیر کشف الاسرار می گوید: شاکر نامی است از نام های خداوند عزوجل، و معنی این نام آن است که از بنده طاعت اندک و کم پذیرد و آن را بزرگ کند و عطاء خود بسیار دهد و آن را اندک شـمارد، از اینجا گفته اند: «دابه شـکور» چهارپائی که علف انـدک می خورد و به سـرعت فربه گردد، نه بینی که خدای عزوجل این همه نعمت، راحت، و انواع لذات و شـهوات در دنیا بر بندگان خود عطا کرد، آنگاه آن را چیزی اندک خواند و گفت:

قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْيٰا قَلِيلٌ (۲)

و در جهان آخرت آن همه کرامت و نوازش که در بهشت به دوستان می دهد آن را غرفه می خواند

أُوْلٰئِكَ يُجْزَوْنَ اَلْغُرْفَهَ بِمٰا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهٰا تَحِيَّهً وَ سَلاٰماً: (۳)

۱- ۱) - روح البیان ج ۱ ص ۳۲۹.

۲- ۲) - نساء ۷۷.

۳- ۳) - فرقان ۷۵.

ایناننـد که به خاطر صبری که در برابر حوادث و انجام تکالیف الهیه از خود نشان دادند مکان بهشتی پاداشـشان دهند و در آن با درود و سلامی از سوی خدا و فرشتگان روبرو می شوند.

و طاعات بنده و اعمال وی را چون بازگوید اگر چه اندک و ناچیز باشد آن را بسیار داند و بر آن ثنا گوید:

وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ (۱)

این است معنای شاکر، گناه بزرگ را از بنـده اش در گـذرد، و طاعت انـدکش را بزرگ شـمارد، و عطاء بزرگ خود انـدک داند.

«سبحانه ما اکرمه بعباده و الطفه»

از هر عیب و نقصی پاک است، چه کریم و لطیف است نسبت به بندگانش! (۲)

تفسیر آیه ۱۵۹–۱۶۰

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ اَلْبَیِّناتِ وَ اَلْهُدیٰ مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنّاهُ لِلنّاسِ فِی اَلْکِتابِ أُولٰئِکَ یَلْعَنُهُمُ اَللّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اَللاّعِنُونَ.

إِلاَّ اَلَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولٰئِکَ أَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ أَنَا اَلتَّوّابُ اَلرَّحِیمُ.

بی تردیـد کسـانی که آنچه را ما از دلایل آشـکار و وسـیله هـدایت نازل کردیم پس از آن که همه آن را در کتاب «تورات و انجیـل» برای مردم روشن سـاختیم پنهـان می کننـد «تـا جـامعه به قرآن و پیـامبر ایمان نیاورنـد» خـدا لعنتشان می کنـد، و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می نمایند.

مگر کسـانی که به حقیقت توبه کردنـد و مفاسـد خویش را اصـلاح نمودنـد، و آنچه را پنهـان کرده بودنـد برای مردم روشـن ساختند، پس توبه آنان را می پذیرم زیرا من بسیار توبه پذیر و مهربانم.

شرح و توضیح

در رابطه بـا پنهـان نمودن حق و کتمان حقیقت در آیه چهل و دوم سوره بقره و درباره ی توبه در آیه سـی و هفتم همین سوره در حد لازم توضیح داده شد، در این بخش مطالبی را به صورت اشاره ذکر می کنم.

ص:۷۰

۱- ۱) – احزاب ۳۵.

۲- ۲) – کشف الاسرار میبدی ج ۱ ص ۴۲۷.

پنهان داشتن حقایق

منظور از بینـات اصل آیات و منظور از هـدی دلالت آیات بر معارف و احکام الهی است، بینات و مفاهیم گسترده آن حقایقی هستند که در خور فهم عموم مردم برای تأمین سعادت دنیا و آخرت آنان نازل شده، و راه رشد و کمال را به آنان می نمایاند، و زمینه ای برای ایجاد حرکت عقلی و اصلاح اخلاق و اعمال و موجب تربیت آنان و نجات و رستگاری است.

معمولاً رسانیدن این حقایق بر عهده کسانی است که آگاه به بینات و هدایت اند، و مسئولیت عظیم نجات آنان از فرهنگ های شیطانی و اباطیل و خرافات بر دوش آنان است، و وظیفه عقلی و شـرعی دارند که از مردم دسـتگیری نموده، آنان را به صـراط مستقیم حق رهنمون گردند، گرچه به شهادت آنان یا دچار شدنشان به سختی ها و رنج ها منتهی گردد، اینان اگر به خاطر هوا و هوس چنـد روزه، و پر کردن جیب خود بـا جاهـل نگـاه داشـتن مردم، و حفـظ ریـاست و موقعیت خویش به کتمان حقایق و پنهان داشـتن بینات و هدی اقدام نمایند جنایت و خیانت غیر قابل جبرانی مرتکب شده، زیرا مردم را از رشد و تربیت و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت و اتحاد با اهل ایمان محروم نموده اند و از خیر کثیر بازداشته اند! !

آیه شـریفه گرچه شـرح حال احبار یهود و علمای مسیحی است، که آیات و بینات و هدایت تورات و انجیل به ویژه آیات بیان کننـده اوصـاف پیـامبر اسـلام را در آن دو کتـاب از عوام یهود و نصـاری پنهـان داشـتند، و حقـایق آن دو منبع الهی را کتمـان نمودنـد، و پیروان خود را در ضـلالت و گمراهی باقی گذاشـتند، و سـبب انتقال ضـلالت و گمراهی به نسل های پس از نسـل خود تا قیامت شدند، ولی باید

ص:۸

انصاف داد که آیه شریفه شامل هر عالم و آگاهی است که با کتمان حقایق و پوشانیدن واقعیات سبب گمراه ماندن هر امت و هر نسلی می شوند.

آیات الهی و بینات و هدی به سود مردم و برای ترقی و تعالی جامعه، و برای رسیدن همه انسان ها به کمالات و خیرات، در کتاب های آسمانی بیان شده، و رسانیدن آن حقایق بر آگاهان فرض و لازم است و کتمانش حرام و گناه کبیره مِنْ بَعْدِ مٰا بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ.

جامعه انسانی فطرتاً نیازمند به دین، و مایل به صراط مستقیم و عاشق تأمین خیر دنیا و آخرت است، بر دانشمندان دینی است که با توضیح بینات و هدی نیاز فطری مردم و میل انسانی انسان ها را پاسخ گفته، و آنان را از منجلاب هوا و هوس و اسارت در زنجیرها و بندهای خطرناک فرهنگ های شیطانی برهانند، و اگر به کتمان حقایق برخیزند به لعنت خدا و لعنت همه لعنت کنندگان دچار خواهند شد.

از رسول خدا درباره دانشمندی که دانش خود را از مردم کتمان می کند، و سبب محرومیت آنان از امور دین و دنیا می شود روایت شده:

«من کتم علماً یعلمه جاء یوم القیامه ملجماً بلجام من نار:» (۱)

کسی که دانشی را که میداند از مردم پنهان نماید، وارد روز قیامت می شود در حالی که دهنه بندی از آتش بر دهان اوست.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم یوم القیامه بلجام من نار:» (۲)

اگر از دانشمندی که دارای دانش مفیدی است پرسشی شود و او دانشش را کتمان نماید، روز قیامت دهنه بندی از آتش بر دهانش می زنند.

۱- ۱) - تفسیر فخر رازی ج ۴ ص ۱۸۴ چاپ مؤسسه مطبوعات اسلامیه مصر.

۲- ۲) - مجمع البیان چاپ اعلمی ج ۱ ص ۴۴۷.

از آیه شریفه استفاده می شود که کتمان حق با توجه به نیاز جامعه به اظهارش از بزرگ ترین گناهان و کتمان کننده در گناهان توده مردمی که حق از آنان پنهان نگاه داشته شده شریک است، و نیز از آیه شریفه استفاده می شود که دعوت مردم به توحید و عدالت، و تعلیم احکام به آنان، و رسانیدن پیام های حق به ایشان که تامین کننده سعادت دنیا و آخرت است واجب و لازم است.

تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت می کند: این آیه إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ. . . . درباره امیرمؤمنان (ع) نازل شده است.

المیزان می گوید: کتمان ولایت و حق امامت امیرمؤمنان یکی از مصادیق آیه و از باب جری و انطباق است زیرا کسانی که نصوص وارده بر ولایت آن حضرت را کتمان کردند از مصادیق واضح این آیه اند. (۱)با توجه به این که به خواست حضرت حق بنا دارم در آیات مربوط به اهل بیت و حقایقی که در مسئله ولایت در آن آیات تجلی دارد مطالب مستدل و استواری را ارائه دهم ولی در زمینه گفتار امام صادق (ع) نازل شده به اشارتی در این باب قناعت می کنم:

یقینی است که هر جامعه ای برای تحقق آرمان های مثبتش و ساخته شدن کاخ سعادتش، و تأمین آنچه را به خیر اوست، و دفع شرور از فضای زندگی اش نیازمند به رهبری آگاه، مدبر، شایسته، پرقدرت، کارگردان، و مؤمن و صالح، و بصیر به مصالح و مفاسد امت، و ادامه دهنده راه پاکان و نیکان است.

خدای مهربان به همین خاطر برای نظام گرفتن حیات جوامع، و دلالت آنان به راه خیر و سلامت، و زمینه سازی برای تحقق سعادت دنیا و آخرت آنان پیامبران

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۵۵۶.

بزرگوارش را مبعوث به رسالت فرمود، و همراه آنان کتاب هائی که راهنمای جوامع به سوی کمالات است فرستاد، و آنچه را که از دستورات و قوانین مورد نیاز انسان هاست در آن کتاب ها مقرر نمود، و یقیناً به رسولان با کرامتش سفارش کرد که برای حفظ زحماتشان، و بقای مدرسه وحی و فرهنگ انسان پرور آسمانی، جانشینی لایق و خلیفه ای شایسته به امت معرفی کنند، تا جانشین بر حقشان راه آنان را ادامه دهند، و حجت های الهی را به مردم ابلاغ نمایند، و مفاهیم کتاب های آسمانی را از دستبرد منحرفان و باطل گرایان حفظ کنند، و بر استحکام و استواری برنامه های حق بیفزایند، و جامعه را از خطر سقوط در ضلالت و گمراهی که پیش از بعثت دچار آن بودند حفظ نمایند، و از پراکندگی و تفرقه و اسیر شدن به دست شیاطین و آلوده شدن به فرهنگ های منحط بشری و افتادن در چاه هوا و هوس، و قرار گرفتن در مدار بسیار خطرناک دین سازی، و مرگ عقلی و وجدانی، و غرق شدن در خرافات و اباطیل نگاه دارند.

خوانندگان عزیز آیا عقل سلیم جز این حکم می کند، و به غیر این حقیقت نظر می دهد؟

آیا یک پیامبر با آن همه زحمات طاقت فرسائی که برای ساختن یک جامعه آزاد و سالم تحمل می کند، و همه وجود پرقیمت خود را برای هدایت یک امت هزینه می کند مناسب است که امت را پس از خود رها نموده به خود واگذار نماید، تا هر چه را خودش بخواهد تصمیم بگیرد، و به هر راهی که مایل باشد برود، و هر شخصی را علاقه داشته باشد گرچه از علم و بصیرت و آگاهی و دانائی و مدیریت و تدبیر تهی دست باشد بر خود مسلط نماید، و راه رشد دینی و تربیتی را بر ملت ببندد، و جامعه را به مسیری که خلاف راه پیامبر است بیندازد، و فضای تحریف مفهوم آیات کتاب آسمانی را آماده کند؟ !

طبیعتاً از یک فرد عادی بسیار بعید است که برای پس از خودش جهت حفظ نظام خانواده اش وصیت ننماید، و برای تمشیت امور مالی و معنوی و خانوادگی اش سفارشی نکند چه رسد به پیامبران الهی که از عقلی پخته و نورانیتی ویژه برخوردار بودند، و احدی مانند آنان دلسوز ملت و جامعه نبود، و به ویژه پیامبری چون محمدبن عبدالله (علیهما السلام) که عقل کل و مجلای صفات و اسماء حق، قلبش عرش حق، و وجودش مشرف به حقایق و نسبت به امت رؤف و رحیم و برای آینده امت سخت ترین دغدغه و بیشترین اضطراب و شدیدترین دلهره را داشت.

آری از جانب حق بر پیامبر اسلام واجب و لازم بود که برای پس از خود جانشینی مورد رضای خداوند و خلیفه ای بصیر به همه امور امت و دانای به همه احکام الهی معرفی کند که شایسته باشد اسرار قرآن و نبوت را به او بسپارد، و مبهمات امور را برای او بیان نماید، و لایق باشد که حجت پیامبر بر امت، و دلیل و راهنمای جامعه به سوی توحید ناب، و سعادت دنیا و آخرت باشد، و در برابر تحریف معانی کتاب و تحمیل آراء و عقاید مبطلین بر آیات قرآن مجید بایستد و نگذارد حقایق الهی به دست دین سازان خائن به انحراف کشیده شود، من از فرد فرد امت می پرسم آیا چنین شخص شایسته ای که جز مقام نبوت همه مقامات پروردگار اسلام را دارا باشد، و با همه توان بتواند راه نبوت را با مقام ولایت تداوم بخشد و در این مسیر هر مصیبت و رنجی و هر زحمت و مشقتی را تا مرز شهادت تحمل نماید جز علی بن ابیطالب امیرمؤمنان کیست؟ !

به همین خاطر پیامبر بزرگوار اسلام از همان ابتدای بعثت تا لحظات پایان عمر شریف خویش بنا به روایات بسیار استواری که فریقین نقل کرده اند امیرمؤمنان را با بکار بردن کلمه وصی و خلیفه به عنوان جانشین پس از خود

معرفی کرد، و ایـن مسـئله عظیـم را در روز غـدیر بـا سـخنرانی بسـیار مفصـل خـود در برابر هزاران نفر که از اطراف و اکنـاف اجتمـاع کرده بودنـد اعلاـم نمـوده از مردم بر وفـاداری بـه آن بیعت و پیمـان گرفت، (۱)ولی هواپرسـتان و ریـاست طلبان این حقیقت را بـا وسوسه و فتنه گری پس از درگـذشت پیامبر کتمان نمودنـد، و عالمان درباری، و حقوق بگیران دسـتگاه سـتم با تحریف معنـای ولاـیت آن را پنهـان داشـتند و بخش عظیمی از امت را از آثار امامت و ولایت و فهم صـحیح قرآن و به دسـت آوردن احکام واقعی دین محروم نمودنـد و از فیوضات الهیه دور کردند، و امت را در کنار فرقه ناجیه یعنی پیروان اهل بیت به فرقه های مختلف و حزب های گوناگون تقسیم نمودند!

چون لاـزم عقلی و واجب شـرعی است که وصـی پیـامبر برای حفـظ امت از انحراف، و پیش گیری از غلّو غـالین و ابطال آراء مبطلین و تأویـل جاهلین از همه امت در همه امور برتر باشـد، و قرب به حق در او بیش از همه دیـده شود، و همه خصـلت های خیر مانند آگاهی به ظاهر و باطن قرآن، و سـنت رسول الله و فهم دین و حقایق الهیه، به صورت جامع و کامل در او قرار داشته باشـد، و نسبت به همه در جهـاد فی سبیـل الله با زبان و جان و مال پیش افتـد، و شوق و رغبتش به آنچه نزد خـداست، شـدت داشته باشد، و از همه مهم تر مصداق اتم و اکمل مقام با عظمت عصمت و مصونیت از خطا و لغزش در همه امور باشد، رسول خـدا به اشـاره غیب و به خواست حق امیرمؤمنـان علی بن ابی طالب را که جامع همه کمالات و فاقـد همه نواقص بود، و علم و دانش و بینائی و بصیرت، و کرامت و شرافت و صدق و صفا و خلاصه همه خصائل خیر سیل وار از وجودش جاری

۱- ۱) - الغدیر، عبقات الانوار، المراجعات، احقاق الحق.

بود به وصایت و خلافت انتخاب کرد و در این زمینه حجت را تا قیامت بر مردم تمام نمود.

از رسول خدا روایت شده که: در گفتاری طولانی به امیرمؤمنان خطاب کرد:

«ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین، و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و افضل بعدی لک یا علی و للائمه من بعدک و ان الملألکه لخدامنا و خدام محبینا، یا علی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بربهم و بولایتنا، یا علی: لو لا نحن و خلق الله تعالی لا آدم و لا حوا و لا الجنته و لا النار و لا السماء و لا الارض. . .» (۱)

به یقین خدای تبارک و تعالی پیامبران را بر همه فرشتگان مقرب برتری داد، و مرا بر همه انبیا و رسولان برتری بخشید، یا علی و پس از من برتری ویژه تو و امامان بعد از تو است، و بیتردید فرشتگان خدمتگذاران ما و دوستان ما هستند. یا علی فرشتگانی که حمل کننده عرش اند و فرشتگان حول عرش در حالی که خدا را همراه حمد تسبیح میگویند برای مؤمنان به پروردگارشان و مؤمنان به ولایت ما از حضرت حق درخواست آمرزش میکنند، یا علی اگر ما نبودیم خدا آدم و حوا، بهشت و دوزخ آسمانها و زمین را نمیآفرید.

توبه و اصلاح و بیان حقایق

مراد از توبه در آیه شریفه مورد بحث پشت کردن به هوای نفس و ریاست خواهی و فرصت طلبی و روی نمودن به حضرت حق و رجوع به محضر حضرت محبوب است، و مراد از اصلاح جدی بودن نیت و خلوص قلب در مسئله توبه است، به صورتی که توبه به حقیقت انجام گیرد و تنها لقلقه زبان نباشد.

۱- ۱) - علم الیقین فیض ج۱، ص ۳۸۱.

و مراد از بَيَّنُوا اظهار آيات و روشن نمودن احكام و حلال و حرام خدا براى مردم و عمل به آن است، زيرا در كتمان حق به دو حق ستم شده: يكى حق خدا و ديگر حق مردم.

حضرت حق آيات و معانى آن را براى رشد مردم نازل كرده و كتمان آن، ستم به حق ربوبيت خدا، و ستم به رشد و تعالى و تكامل انسان است. كتمان كننده در صورتى توبه اش تحقق پيدا مى كند كه اولاً به حقيقت توبه كند، يعنى از كتمان كردن حق دست بردارد، ثانياً حقايق را براى مردم بيان كند، ثالثاً كسانى را كه با كتمان حق در گمراهى گذارده از گمراهى نجات دهد و فسادى كه از كتمان حق پديد آمده اصلاح كرده جبران نمايد، با چنين توبه اى قطعاً خداى مهربان چنان كه آيه به آن صراحت دارد توبه كننده را مى پذيرد و او را مورد عفو و مغفرت قرار مى دهد.

تفسير آيه ۱۶۱-۱۶۲

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اَللّٰهِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ.

خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ.

يقيناً كافرانى كه به حال كفر از دنيا رفتند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

در آن لعنت جاودانه اند، نه عذاب از آنان سبك مى شود و نه مهلتشان دهند تا گذشته زشت خود را جبران نمايند.

شرح و توضيح

چند مطلب از آيه شريفه استفاده مى شود:

۱- بر كفر ماندن و بر كفر مردن ۲- استحقاق كافر بر لعنت همگان ۳- عذاب و خلود در آن

ص:۱۵

بر کفر ماندن و بر کفر مردن

کفر از نظر لغت به معنای پوشانیدن است، کتمان نمودن هویت و شخصیت خود از حق، و میان خود و حقیقت حجاب قرار دادن، چهره انسانی خود را از نور معرفت و ایمان پنهان داشتن، و حقی که اظهارش برای هدایت دیگران واجب است، کتمان نمودن و خلاصه راه راست و درستی و صدق و حقیقت را به روی خود و دیگران مسدود نمودن و این جنایت و خیانت را تا زمان مرگ ادامه دادن زشت ترین و بدترین مرحله کفر و پرده پوشی بر رخسار با عظمت حق است.

در همه روزگاران حق در همه زمینه ها با تابندگی ویژه اش بخصوص که همراه با دلیل و برهان بوده، و با عقل سلیم و فطرت انسانی هماهنگی داشته واضح و روشن، و برای همگان در هر سطحی از عقل آگاهی بودن قابل درك و فهم بوده است، و راه رشد و تعلی و تربیت تو کمال آدمیان به آن بستگی داشت.

حق در چهره هدایت، و به صورت مشعل فروزان و پر فروغ از ابتدای شروع حیات انسانی به وسیله پیامبران الهی فرا راه انسان قرار گرفت، ولی گروهی از مردم که به خاطر فهم بالا ـ و درک مناسب مسئول هدایت دیگران بودند، و از دانش و آگاهی نسبت به حق بهره داشتند چه در زمان انبیا و چه در خالی بودن زمان از پیامبران، به خاطر آلوده بودن به هوا و هوس نامعقول و تمایلات نامشروع، و برای حفظ ریاست خود بر عوام مردم، و پر کردن کیسه و جیب خویش از دست رنج دیگران حق را کتمان نموده و با این عمل بسیار زشت راه رشد و تربیت و کمال و سعادت را به روی دیگران بستند و با دست خود، وجود خود را نیز از حق و عمل به حق پنهان داشتند، و بر این خیانت خود تا لحظات پایانی عمرشان پافشاری ورزیدند و به فرموده قرآن مجید کافر ماندند و کافر

ص:۱۶

مردند، و با محروم کردن خود و دیگران لعنت ابدی خدا و فرشتگان و همه مردم را برای وجود نحس خود خریدند.

جمله اسمیه وَ هُمْ کُفّارٌ اصرار بر کفر و ثابت ماندن بر آن و توقف از توبه را می رساند.

آری کتمان کننـدگان حق، که نخواسـتند توبه کننـد، و به عمد به ضـلالت و گمراهی و تیره بختی نسل زمان خود و نسل های بعـد رضایت دادنـد، در پیشـگاه خداونـد کافر محسوب شـده اند، و بر این اساس علمای اهل کتاب بدون اختصاص داشـتن به دوره و زمـانی، به سـبب کتمان بینات و آیات و احکام سـعادتبخش فرهنگ حق، و امتناع از توبه، و اصـرار ورزیـدنشان بر کار بسیار زشتشان کافرند، و در معرض لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان ها هستند.

استحقاق کافر بر لعنت همگان :

لعن به معنای دوری و طرد از پیشـگاه حق، و محرومیت از رحمت واسعه الهیه است، و مستحق آن کسی است که مسئولیتی که نسبت به رساندن حقایق و احکام حضرت حق به مردم دارد انجام ندهد.

یقیناً شـانه خـالی کردن از این مسـئولیت عظیم، و کـار بسـیار پرثمر، گروه کـثیری از مردم را که در دین شناسـی و دین داری اعتماد به دارنـدگان این مسـئولیت دارنـد از مسـیر هدایتی که پیامبران الهی ارائه کرده اند محروم می سازد، و خود آنان را هم در منجلاـب کفر فرو می برد، و هنگـامی که مردمـان عقب مانـده، چه در دنیـا و چه در آخرت. به وضـع خـود و مانـدشان در گمراهی آگاهی شوند به زبان حال یا مقال آنان را لعنت می کنند، و گرفتار شدنشان را به عذاب بی تخفیف الهی در خواست می نمایند، و در این میان همه فرشتگان الهی نیز به خاطر این که این

نابکاران مانع روی آوردن مردم به حق شدند، و آنان را از گرویدن به هدایت بازداشتند و سبب تیره روزی نسل ها شدند مورد لعنت قرار دهند.

این جمله اسمیه أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ. . . دلالت بر دوام و ثبات و خلود لعن بر آنان دارد، تا عبرتی باشد برای آنان که حق را کتمان می کنند، و ملت ها را از روی آوردن به حق محروم می نمایند.

المیزان می گوید، نظر تمام لعن کنندگان دور شدن شخص مورد لعن از سعادت است، و از طرفی سعادت واقعی همان سعادت دینی است، و این سعادت چون راه آن از طرف خداوند روشن شده و با فطرت هم کاملاً منطبق است، فقط کسانی از آن محروم می شوند که از راه عناد و انکار وارد شوند، بدیهی است این محرومیت مال کسانی است که دانسته در این راه عناد و انکار قدم می گذارند و گرنه کسی که آگاهی ندارد بی تقصیر است، و از طرف دیگر از دانشمندان و آگاهان پیمان گرفته شده که علوم خود را در میان مردم منتشر سازند و آیات و وسائل هدایت را در دسترس عموم بگذارند، بنابراین اگر آنان در مقام اخفاء و کتمان برآیند، و از نشر علوم خود مضایقه کنند، در حقیقت راه انکار را پوئیده اند و مورد لعن و نفرین تمام لعن کنندگان خواهند بود.

روی این حساب هدف از اَلَّذِینَ کَفَرُوا در این آیه همان منکران و معاندان یعنی کتمان کنندگان آیات الهی است که کیفر آنان را هم در پایان آیه بیان فرموده است.

و به این ترتیب هر لعنی از کسی سر زند شامل حال آنان خواهد بود، و این مسئله را استثنائی نیست، در حقیقت این گونه افراد حکم شیطان را دارند که خداوند درباره او فرموده:

وَ إِنَّ عَلَیْکَ اَللَّعْنَهَ إِلیٰ یَوْمِ اَلدِّینِ: (۱)

ص:۱۸

۱- ۱) - حجر ۳۵.

و برابر این آیه تمام لعنت ها تا قیامت بر اوست از اینجا استفاده می شود اینگونه دانشمندان که علوم هدایت گر خود را از مردم کتمان می کنند و در نهایت مردم به گمراهی می افتند در این لعن عام و مطلق شریک شیطان اند. (۱)

عذاب و خلود در آن

لعنت خدا و فرشتگان و همه انسان ها، در قیامت برای کتمان کنندگان بینات و آیات و احکام الهی که کتمان نمودنشان گاهی سبب گمراه ماندن نسل هاست به صورت عذاب رخ خواهد نمود.

خداوند در آیه مورد بحث عذاب این خائنان به بشریت را با سه ویژگی بیان کرده است:

خلود، بی تخفیف بودن، بدون مهلت و تأخیر.

امام صادق (ع) از پدرانش از امیرمؤمنان روایت می کند:

«جاء یهودی الی النبی وسأل عنه اشیاء و کان فیما سأل ان قال: یا محمد ان کان ربک لا یظلم فکیف یخلد فی النار ابد الآبدین من لم یعصه الا ایاماً معدوده؟

قال: یخلد علی نیته، فمن علم ان نیته انه لو بقی فی الدنیا الی انقضائها کان یعصی الله عزوجل خلده فی ناره علی نیته و نیته فی ذلک شرٌ من عمله [و کذلک یخلد من یخلد فی الجنه بانه ینوی لو بقی فی الدنیا ایامها لا طاع الله ابدا و نیته خیر من عمله] فالبالنیات یخلد اهل الجنه الجنه و اهل النار النار والله عزوجل یقول: (۲)

قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا.» (۳)

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص ۵۵۲، و ص ۵۵۳.

۲- ۲) - توحید صدوق ۳۹۹.

۳- ۳) - اسرا ۸۴.

مردی یهودی به محضر پیامبر آمد و در میان مطالبی که از حضرت پرسید عرضه داشت: اگر پروردگارت ستم نمی کند پس چگونه کسی را که جز ایام معینی و زمان محدودی معصیت نمی کند برای ابد و به صورت همیشگی در آتش قرار می دهد؟

حضرت فرمود: خلود در آتش بر اساس نیت است، کسی که دانسته شود نیتش این است که اگر در دنیا تا زمانی که بر پاست خدا را معصیت کند و به همان گونه که هست به زندگی اش ادامه دهد، خدا او را بر اساس نیتش در آتش دوزخ ابدیت و خلود می دهد و چنین نیتی که ریشه تحقق اعمال است از عمل معصیت کار بدتر است، و نیز کسی که در بهشت دارای عمر ابدی است، به این خاطر است که نیت داشته اگر همه روزگار را زنده بماند هر آینه خدا را اطاعت می کند، و نیت او از عملش بهتر است. آری بر پایه نیت هاست که اهل بهشت در بهشت ابدی هستند، و اهل دوزخ در دوزخ همیشگی و جاویداند، خدا می فرماید:

بگو هر کس بر پای کیفیت درون و خلق و خوی اکتسابی اش عمل می کند، پروردگارتان به کسی که راه یافته تر می باشد داناتر است.

قطعاً عذابی که بر پایه نیت و سپس عمل به اهل دوزخ می رسد، تخفیفی نخواهد داشت، زیرا عذاب ظهور همان نیت و عمل است، و همان گونه که عاصی در دنیا نسبت به عصیانش از نظر نیت و عمل کوتاه نیامد، در آخرت هم در عذابش کوتاهی و تخفیف نخواهد بود.

در دعای کمیل امیرمؤمنان (ع) آمده:

«فکیف احتمالی لبلاء الآخره و جلیل وقوع المکاره فیها و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لایخفف عن اهل لانه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک:»

چگونه تاب و طاقت تحمل سختی آخرت و ناملایمات بزرگش را در آن صحنه دارم، در حالی که آن سختی و بلاـ و ناملایمات مدتش طولانی و برپا بودنش همیشگی و تخفیفی برای گرفتاران آن نیست، زیرا همه آنها از خشم و انتقام و سخط تو مایه گرفته! !

آنان در دوزخ درخواست مرگ می کنند، ولی برای آنان مرگ وجود ندارد و برای ابد ماندنی هستند.

ص:۲۰

وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ: (۱)

و فریاد برمی دارنـد ای مالک دوزخ بگو پروردگارت ما را نابود کند و مایه مرگ را به ما بچشاند تا از این عذاب نجات یابیم مالک می گوید یقیناً شما در دوزخ ماندنی هستند.

نه این که به خواسته آنان توجه نمی کنند بلکه از جانب حق به آنان در برابر درخواست آزادی از دوزخ خطاب می شود:

اِخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ: (۲)

ای سگان در دوزخ گم شویـد و بـا من سـخن نگوئیـد و سـرانجام پس از ناامیـدی کامـل از نجاتشـان با یک دنیا حسـرت می گویند:

سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِیصٍ: (۳)

اکنون چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی ورزیم برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی از عذاب نیست.

اینـان در دوزخ هیـچ مهلـتی برای اسـتراحت و تخفیف عـذاب و تـدارک گذشـته و جبران آنچه از دست رفته نمی یابنـد، زیرا دوزخ جای هیچ گونه مهلتی نیست، و اهلش از نظر رحمت حق برای ابد محروم اند.

من با توجه به اینکه ترس و وحشت از عذاب و آتش دوزخ سراسر وجودم را گرفته چاره ای نمی بینم جز این که گوشه ای از آن را در این سـطور نقـل کنم، باشـد که برای خواننـدگان، حجـاب و مـانع و سـدی در برابر طغیـان و عصـیان نفس و هواها و خواسته های نامعقول و غیر منطقی آن باشد.

گوشه ای از عذاب دوزخ

ص:۲۱

۱- ۱) - زخرف ۷۷.

۲- ۲) - مؤمنون ۱۰۸.

۳- ۳) - ابراهیم ۲۱.

عارف بزرگ، محدث خبیر، اسلام شناس کم نظیر فیض کاشانی در جلد هشتم محجهالبیضاء مقاله ای را که تلفیقی از آیات کریمه قرآن و روایات شریفه اهل بیت است به این صورت ارائه می دهد:

منادی حق از میان شعله های سوزان دوزخ بیرون می آید و می گوید: فلان بن فلان که وجودش را در دنیا به آرزوهای طولانی دست نیافتنی و ضایع کردن درخت عمر با تیشه بدکرداری تباه کرد کجاست؟

سپس با گرزهائی از آهن گداخته به سوی او می شتابند، و با تهدیدهای شکننده از او استقبال می کنند و او را به عذاب بسیار سخت می کشند، و وارونه در قعر جهنم قرار می دهند و می گویند:

ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْکَرِیمُ: (۱)

بچش که تو همان شکست ناپذیر ارجمندی!!

اهل دوزخ را در خانه ای جای دهند که از هر طرف تنگ است، راه هایش تاریک، و مهالکش مبهم می باشد، اسیر دوزخ در دزوخ جاودانه است، و آتش فروزانش همیشگی است، آشامیدنی آنان از آب بسیار جوشان، و جایگاهشان میان انواع آتش هاست، شعله های دوزخ آنان را می کوبد، و آتش هاویه جمعشان می کند، آرزوهایشان در آنجا مرگ و هلاکت است، و راه نجاتی از آن ندارند، پاهایشان به پیشانی بسته شده، و چهره هایشان از تاریکی معاصی سیاه است، از همه طرف فریاد برمی دارند، و از نواحی و اطرافش عربده می کشند و می گویند: ای مالک دوزخ عذاب بر ما حتمی است ولی آهن های بسته شده به ما بر ما بسیار سنگین است، ای مالک پوست ما بریان شد، ای مالک ما را از این عذاب دردآور بیرون آر که ما دیگر به زشتی ها برنمی گردیم، ولی به جای مالک

۱- ۱) - دخان ۴۹.

شعله هـای سوزان پاسـخ می دهنـد: هیهـات که امروز روز امنیت نیست و برای شـما از این خـانه پستی زمینه رهـائی نیست، ای سگان دور شوید و سـخن نگوئید، بر فرض اگر شما را از دوزخ بیرون آرند باز هم به همه گناهان باز می گردید در اینجاست که اهـل دوزخ بـا همه وجود ناامیـد و دل سـرد می شونـد، و بر کوتـاهی خود نسبت به مسائـل الهی تـأسف می خورنـد، ولی پشـیمانی آنان را نجات نمی دهـد و تاسف و غصه عـذاب را از آنان برطرف نمی کند، در حالی که بسـته به غل و زنجیرند به صورت در دوزخ می افتند، از بالای سرشان و از زیر پایشان و از دست راست و چپشان چیزی جز آتش نسیت، غرق در عذاب انـد، غـذایشان آتش و آشامیـدنی آنـان آتش، و لباسـشان آتش، و آرامگاهشان آتش است. این دوزخ است و گنجایشـش، و بخش بخش وادی هـایش، و این وادی هـا براسـاس وادی هـای دنیـا و شـهوات آن است، و عـدد درجـات و درکاتش به عـدد اعضاء اصـلی وجود انسان است، اعضائی که به وسـیله آنها معصیت خدا صورت گرفته، برخی از درکات آن فوق بعضی دیگر است، برترین درکش دوزخ، سپس سقر و پس از آن لظی و بعد حطمه، آنگاه سعیر، و پس از آن جحیم و سپس هاویه است، اکنون به عمق هاویه بنگر که البته حدی برای عمق آن نیست، چنان که حدی برای عمق شهوات مادی وجود ندارد.

رسول خدا در وصف جهنم فرمود:

«امر الله تعـالی ان اوقـد علی النـار الف عـام حتی احمرت، ثم اوقـد علیهـا الف عـام حتی ابیضت، ثم اوقـد علیهـا الف عام حتی اسودت فهی سوداء مظلمه:»

خـدای بزرگ فرمان داد آتش دوزخ را هزار سال برافروزنـد تا قرمز شـد، سـپس هزار سال افروختنـد تا سپیـد شد و پس از آن هزار سال شعله ور ساختند تا سیاه شد، ولی آتشی است که نور و روشنائی ندارد، و سیاه تاریک است.

ابوسعید خدری از رسول خدا روایت می کند:

«لو ان دلواً من غاق جهنم القی فی الدینا لانتن اهل الارض:»

اگر سطلی از آشامیدنی دوزخ را در دنیا بیندازند همه اهل زمین را دچار بوی بد می کند.

این است آشامیدنی آنان در دوزخ، هرگاه از تشنگی برای درخواست آب ناله و فریاد کنند و به فریادرسی برخیزند از مخلوطی از چرک و خون به آنان می چشانند در حالی که سیراب نمی شوند، از هر طرف مرگ به جانشان می آید ولی نمی میرند:

إِنّٰا أَعْتَدْنٰا لِلظّٰالِمِينَ نٰاراً أَحٰاطَ بِهِمْ سُرٰادِقُهٰا وَ إِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغٰاثُوا بِمٰاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي اَلْوُجُوهَ بِئْسَ اَلشَّرٰابُ وَ سٰاءَتْ مُرْتَفَقاً: (۱)

بی تردید ما برای ستم کاران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش بر آنان احاطه دارد، و اگر از شدت تشنگی استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهرها را بریان می کند به استغاثه آنان پاسخ می گویند بدآشامیدنی و بدجایگاهی است.

طعام آنان در دوزخ زقوم است، چنان که خداوند فرموده:

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا اَلضّٰالُّونَ اَلْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اَلْحَمِيمِ فَشٰارِبُونَ شُرْبَ اَلْهِيمِ: (۲)

آنگاه شما ای گمراهان انکار کننده حقایق، بی تردید از درختی که از زقوم است و دارای مایعی جوشان و بسیار بدمزه و بدبوست خواهید خورد، و شکم ها را از آن پرخواهید کرد. و روی آن از آب جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شترانی که به شدت تشنه اند.

در هر صورت اگر خواستید گوشه ای از عذاب دوزخ را بدانید پس از قرآن به کتاب با ارزش علم الیقین جلد دوم و محجه البیضاء جلد هشتم و بحار جلد ششم و هفتم و هشتم مراجعه کنید.

تفسیر آیه ۱۶۳-۱۶۴

اشاره

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ

۱- ۱) - کهف ۲۹.

۲- ۲) - واقعه ۵۱-۵۵.

و خدای شما خدای یگانه است، جز او خدائی نیست، رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است.

شرح و توضیح

توحید پایه و اساس همه حقایق و ارزش ها، و مایه عقاید حقه، و زمینه تزکیه اخلاق، و سبب اخلاص و پاکی نیت و محرک انسان به سوی کارهای پسندیده و اعمال صالحه، و علت تحقق همه ارزش های معنوی در عرصه حیات انسانی است.

توحید شعار ریشه ای همه انبیا و امامان و اولیاء و اصفیا و صدیقان و شهیدان و صالحان است، و هیچ حقیقت تکوینی و تشریعی بدون آن جامع و کامل نیست، و هیچ واقعیتی جدای از آن، ثمر و محصول نمی دهد، من با اندک بضاعت علمی ام خود را شایسته ورود در این بحث نمی دانم، ولی چون با توفیق حق در مقام شرح و توضیح آیات و نه تفسیر آن هستم، گوشه ای از این حقیقت حقه را با کمک آیات الهی و روایات اهل بیت تا جائی که در توان دارم در این سطور می نگارم.

چیزی که عیان است

مسئله اعتقاد به خدای یگانه، و وجود مبارکی که به دست قدرت و اراده او نظام هماهنگ هستی، و جهان غیب و شهود، و موجودات متنوع و گوناگون، و هر پیدا و ناپیدائی به عرصه وجود و ظهور قدم نهاده، چون ریشه در فطرت و حقیقت باطن انسان دارد، و عقل او هم جز این واقعیت را نمی پذیرد مسئله ای ضروری و بدیهی، و هم چون آفتاب وسط روز روشن است، و در این زمینه یک نفر را در طول حیات سراغ نداریم که انکارش نسبت به حق به فطرت یا عقل او باز گردد، بلکه انکار حق باد آتشین و مسمومی است که از دوزخ هوای نفس، و شهوات بی قید و بند اهل گناه و معصیت، و گرفتاران فسق و فجور می وزد و

نهایتاً خرمن سعادت خود آنان را تبدیل به خاکستر و باغ خوشبختی آنان را می سوزاند.

نگاه چشم فطرت، و نظر دیده عقل هر انسانی از زمانی که به خود می آید به حضرت حق به عنوان یگانه کارگردان هستی دوخته است و این چشم و دیده با هیچ گونه بیماری کور نمی شود، بلکه روی آن پرده غفلت، و صفحه گناه قرار می گیرد، که این پرده و صفحه با بیدار شدن غافل و توبه گناهگار از گناه، و آگاه شدن ناآگاه از حقایق به یک سو می رود، و فروغ اعتقاد به توحید بر همه کشور وجودِ انسان نورافشانی می نماید و کافر و فاسق و منکر و معاند را تبدیل به مؤمنی با منفعت و کارگاهی مولّد خیر و برکت، و چشمه ای از فیض بخشی، و شجره ای طیبه و گلستانی متراکم از گل های اخلاقی و فضیلت می کند.

پیامبران الهی نه برای اثبات وجود خدا، بلکه برای یک به یک سو زدن پرده غفلت، و از بین بردن صفحه گناه مبعوث به رسالت شدند، و برای نجات مردم از شرک که گناهی عظیم و مفسده ای خطرناک است قدم به عرصه حیات انسان گذاردند، و از همه امت ها خواستند معبودهای باطل را که به نادانی در برابر معبود حق قرار داده اند، از عرصه قلب و جان و میدان زندگی خویش بیرون بریزند و راه را برای حاکمیت خواسته های حکیمانه حضرت حق باز کنند، و از شر اختلافات کمرشکن که محصول اربابان متعدد و معبودهای گوناگون است، و جز آتش خطرناکی در خیمه زندگی نیست نجات یابند.

بیداری و توجه درون فرد فرد انسان ها نسبت به خدای یگانه در حدی است، که همه پیامبران از امت ها پرسشی داشتند که پاسخی جز کلمه الله نمی شنیدند:

قٰالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۱)

پیامبر انسان گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است.

«در باطنتان و گارگاه عقلتان و عرصه فطرتتان» شکی هست؟ !

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰی یُؤْفَکُونَ: (۲)

اگر از آنان [که اسیر زنجیر شرک و گرفتار معبودهای باطل هستند] بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر و رام نموده، با قاطعیت خواهند گفت: الله پس چرا از حق به باطل منحرف می شوند؟ !

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَحْیٰا بِهِ اَلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهٰا لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ: (۳)

و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب نازل کرد، و به وسیله آن زمین را پس از مردگی اش زنده ساخت؟ بی تردید و با قاطعیت می گویند الله بگو سپاس و ستایش ویژه الله است «و مشرکان با اقرار به این حقیقت اسیر معبودهای گوناگون و باطل اند» بلکه بیشترشان برای رسیدن به یگانه پرستی اندیشه نمی کنند.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰی یُؤْفَکُونَ: (۴)

و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است به طور قطع و یقین می گویند الله پس چگونه از حق به باطل می گرایند.

آری فطرت و عقل انسان در برابر پرسش از این که جهان را که آفریده، و نظام طبیعت را که سامان داده، و آفرینش انسان کار کیست پاسخی جز این که بگوید الله ندارد.

همه ادیان بزرگ با همه اختلافاتی که از لحاظ کم و کیف دارند چون آئین زردشتی، و یهودیت و مسیحیت و اسلام به ویژه از زبان پیامبرانشان زردشت،

۱- ۱) - ابراهیم ۱۰.
۲- ۲) - عنکبوت ۶۱.
۳- ۳) - عنکبوت ۶۳.
۴- ۴) - زخرف ۸۷.

موسی، عیسی و سرور آنان محمد (علیهما السلام) ترانه «وحده لا اله الا هو» را سر داده و انسان های با انصاف و شوریده دل را به وجد آورده اند.

بت شکن قهرمان تاریخ گذشته هنگامی که خط ابطال بر ربوبیت و کارگردانی ستاره و ماه و خورشید و به اعتقاد مشرکان به عنوان موجوداتی مستقل می کشد، و نفوس و درون جامعه زمان خود را دستخوش هیجان عظیم می گرداند، با همه وجود فریاد می زند:

إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

من به دور از هر انحرافی و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید متوجه نمودم، و از انتخاب کنندگان مخلوقات به عنوان معبود نیستم و هیچ شریکی برای خدا قرار نمی دهم.

پیامبر اسلام برای ابد شالوده و اساس دعوت خود را در کلمه طیبه «لا اله الا الله» قرار داد و به همه انسانها تا برپا شدن قیامت اعلام کرد:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا»

اگر معبودهای باطل را از همه شئون زندگی نفی کنید «لا اله» و حاکمیت تشریعی معبود حق یعنی الله را در خیمه حیات خود استقرار بخشید رستگار و پیروز می شوید.

در اقرار به توحید و نفی شریک از حضرت حق همه موجودات هستی با پیامبران و اولیاء الهی و خردمندان هماهنگ هستند، و این حقیقتی است که قرآن مجید در آیات متعددی به آن اشعار و اعتراف دارد:

آری از ذره بی نهایت کوچک یعنی اتم که قطر آن برابر با یک ده میلیونیم میلی متر است، تا بزرگ ترین ستاره ها و کهکشان ها که تنها کهکشان راه شیری ما

۱- ۱) - انعام ۷۹.

دارای قطری به طول صد هزار سال نوری است و منظومه شمسی به فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن قرار دارد، و یک حرکت وضعی کهکشان مذکور دویست و پنجاه میلیون سال نوری طور می کشد با همه یکتاپرستان و مؤمنان به حق هم صدا هستند (۱)و بلکه هر گیاهی که از زمین روید «وحده لا شریک له» گوید

شدت ظهور حق، و عیان بودنش تا جائی است که راه هر گونه انکاری را به روی انسان بسته، و دلیلی بر عدم وجودش در هیچ فطرت و عقلی و هیچ رشته علمی وجود ندارد.

شدت پیدائی او، و عیان بودن جمالش به صورتی است که صدیقین تنها علامت و نشانه ای که برای حضرتش ذکر می کنند وجود خود اوست، و از اینکه برای نشان دادن او از آثارش کمک بگیرند امتناع دارند.

به این بخش از دعای عرفه حضرت حسین که سراپایش توحید محض و محو جمال محبوب بود به دقت توجه کنید:

«کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک، ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک، و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک.»

چگونه بر وجود تو به موجودی که در ذات وجود و همه هستی اش نیازمند به توست استدلال شود، آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست تا آن غیر وسیله و سبب ظهور تو باشد، کی و چه زمانی پنهان بوده ای تا نیازمند دلیلی باشی که بر وجود تو دلالت کند، و کی و چه زمانی دور بوده ای تا آثار واصل کننده به تو باشد؟ ! !

توحید حقیقتی فطری و عقلی است.

۱- ۱) - انسان و مذهب ۱۷۸.

مسئله خدا و یگانه بودن حضرت او امری فطری و حقیقتی است که هرگز از دید عقل پنهان نیست، و چنان واضح و روشن و آشکار و بیّن است، که هر منکری را با اندک سخن استواری، و کمتر دلیلی می توان به آن توجه داد، و راه انکار را به روی او بست، مگر این که بخواهد با فشار هوای نفس، و شهوات نامعقول و خواسته های بی منطقش بر انکارش که متکی به هیچ دلیل و دانشی نیست پافشاری کند.

منکر حق در محضر حضرت صادق (ع)

مجلسی در کتاب با ارزش بحار از هشام بن حکم روایت می کند که هشام گفته در محضر امام صادق (ع) بودم که ابن ابی العوجاء دانشمندی که منکر حق بود وارد شد، حضرت به او فرمود:

«امصنوع انت ام غیر مصنوع؟ قال ابن ابی العوجاء لست بمصنوع فقال الصادق (ع) فلوکنت مصنوعا کیف کنت؟ فلم یحر ابن ابی العوجاء جوابا، قام و خرج.»

آیا موجودی ساخته شده ای و در سایه قدرت صانعی حکیم پدیدآمده ای یا نه؟ پاسخ داد ساخته شده نیستم، حضرت فرمود: اگر سازنده ای داشتی به چه کیفیت تو را می ساخت، آیا به غیر این شکل و هیئت و با صورتی دیگر تو را به وجود می آورد؟

ابن ابی العوجاء سر به زیر افکند و پاسخی مناسب که بر حکمت و دلیل استوار باشد نیافت، از جای حرکت نموده و از نزد حضرت بیرون رفت (۱)

منکر خدا در کنار راهب صومعه

هنگامی که آتش جنگ در آفریقای غربی شعله ور شد، و گروه زیادی در آن کشته شدند، و نهایتاً جنگ به پایان رسید، راهبی که در آن ناحیه به سر می برد از

۱- ۱) - بحار باب توحید حدیث.

صومعه خود بیرون آمد، مردی را چون مرده ای روی زمین افتاده دید، نزدیک وی رفت و پس از دقت لازم او را زنده یافت، از روی دلسوزی وی را با زحمت زیاد به صومعه خود منتقل کرد و به معالجه زخم ها و ضعف او همت گماشت تا بیمار به درمان کامل رسید.

راهب در مدت درمان کردن بیمار، شبانهروز بر اساس ایمانش به خدا اشتغال به عبادت و مناجات و راز و نیاز داشت، و سرباز درمان شده نه این که به عبادات عابد توجهی نداشت، بلکه از زحمات بی دریغ او نسبت به امور بندگی شگفت زده بود.

روزی راهب به سرباز گفت: چرا و به چه دلیل به عبادت حق قیام نمی کنی؟ پاسخ داد آیا برای پروردگاری که وجود ندارد عبادت کنم؟ !

راهب در برابر او و سخن بی پایه اش سکوت کرد تا پس از مدتی یک روز برای گردش به اتفاق یکدیگر از صومعه بیرون آمدند، و در بیابان خوش منظره به قدم زدن پرداختند، بناگاه چشم راهب به اثر قدم های حیوانی افتاد، از سرباز پرسید این چه اثری است؟ سرباز گفت محل پای حیوانی است که از این مسیر عبور کرده، راهب گفت من در این بیابان حیوانی ندیده ام، سرباز گفت: چیزی می گوئی که قابل باور نیست، همین اثر پا بس است که ثابت کند به یقین حیوانی از اینجا عبور کرده است.

راهب گفت: اثر قدمی دلالت بر وجود حیوانی می کند، آیا این آثار شگفت انگیز و این مخلوقات گوناگون و این سیارات درخشان و ستارگان فروزان بر قادری حکیم و صانعی علیم و به وجود آورنده ای دانا و خبیر دلالت نمی کند؟ !

سرباز که با زنگ بیدار باش راهب از خواب غفلت نجات یافت، و پرده انکار از برابر دیده فطرت و عقلش کنار رفت، غرق در شرمندگی و حیا شد، و به زینت ایمان آراسته گشت، و از راهنمائی راهب سپاس و تشکر کرد. (۱)

جدال علی بن میثم با مردی دهری مسلک

علی بن میثم که از تبار میثم تمار عاشق بی قرار علی (ع) است، و از دانش و فضیلت بهره فراوان داشت به مجلس حسن بن سهل که اکثر مجمع علما و دانشمندان جهت بحث و گفتگو پیرامون مسائل علمی و حقایق و معارف بود وارد شد، دید مردی بی دین و دهری مسلک و منکر حق و حقیقت در بهترین جای مجلس نشسته و از احترام ویژه ای از سوی وزیر برخوردار است، و همه اعیان مملکت و دانشمندان نامی در مقامی پائین تر از او قرار دارند و آن مرد در کمال بی پروائی در اثبات مسلک خود داد سخن می دهد و دیگران فقط گوش می دهند و از پاسخ گفتن به او گویا عاجز و ناتوان اند! وضع مجلس و سکوت اهل علم در برابر سفسطه ها و بافته های او علی بن میثم را هیجان زده و آشفته کرد، برای دفاع از حق پیش رفت و گفت ای وزیر حکومت و دولت امروز در بیرون از این کاخ مسئله شگفت انگیز دیدم! حسن بن سهل گفت چه دیدی؟ علی بن میثم پاسخ داد در کنار دجله مشاهده کردم یک کشتی بدون ناخدا مردم را سوار می کند و از این طرف دجله به طرف دیگر می برد، و از آن طرف به همان صورت مسافر به جانب دیگر می آورد!

مرد منکر حق به تصور خود برای کوبیدن علی بن میثم موقعیتی به دست آورد، به وزیر گفت: به نظر می رسد این شخص در عقلش دچار نقص و کمبود

۱- ۱) - حلقات المدرسیه

است که سخن دیوانگان را به زبان جاری می کند! علی بن میثم رو به مرد منکر کرد و گفت: قابل قبول نیست که یک کشتی مسافرینی را بدون وجود ناخدا از رودی بگذراند، مرد منکر گفت: نه هرگز نمی شود! علی بن میثم گفت: پس چگونه در این دریای پهناور هستی این مخلوقات و موجودات غیر قابل شمارش بدون محرکی در حرکت اند، و این ستارگان و اختران بیرون از شماره بدون گرداننده ای حکیم و عالم درگردش اند، ای مدعی دانش و عقل، تو برای حرکت یک کشتی از رودی به طرف دیگر ناخدائی را ضروری و لازم می دانی ولی برای این متحرکان بی شمار محرکی را لازم نمی بینی، اکنون دقت کن و اندیشه نما که کدام یک از ما ادعای امری محال می کنیم، مرد دهری مسلک که از استدلال عقلی و فطری علی بن میثم مبهوت شده بود درمانده و شرمنده سر به زیر انداخت و ساکت و بی حرف ماند، و دانست که دانشمند مسلمان مسئله کشتی را وسیله شکست مفتضحانه او قرار داده است. (۱)

حقیقت هستی

از حضرت صادق (ع) پرسیدند بر وجود خدا و هستی حضرت او چه برهان و دلیلی داری؟

حضرت فرمود: دلیل هستی او هستی من است، زیرا اگر هستی من از خود من است از دو صورت بیرون نیست، یا من خود را زمانی که بوده ام هست نموده ام که این تحصیل حاصل است و معقول نیست، یا هنگامی که نبوده ام خود را به وجود آورده ام که پدید آمدن هستی از نیستی محال است، پس یقین است که مرا کسی به وجود آورده که هستی محض است و نیستی در او راه ندارد. (۲)

ص:۳۳

۱- ۱) - نامه دانشوران ج۳، ص۳۳۷.

۲- ۲) - لطائف الطوائف ۴۵.

امام صادق و ابوشاکر دیصانی

ابوشاکر مردی دهری مسلک و منکر حق بود، روزی به محضر حضرت صادق آمد و گفت: مرا به پروردگارم هدایت کن و دلیلی استوار و واضع بر وجود خدا بیاور، حضرت فرمود جلوس کن، ابوشاکر نشست.

در آنجا طفلی بود که با تخم مرغی سرگرم بازی بود، حضرت تخم مرغ را از آن طفل گرفت و به ابوشاکر فرمود: با دقت بنگر، این تخم مرغ چون حصار استواری است که از همه جهات پوشیده شده، جدار بیرونی آن را پوستی قوی و ضخیم تشکیل داده و زیر آن پوسته نازکی قرار دارد، در داخل آن سفیده سیال و روانی است که در میان آن زردهای مایع مانند وجود دارد، نه سفیده با زرده مخلوط میشود، و نه زرده با سفیده آمیخته می گردد، تخممرغ به همین کیفیت ساخته و پرداخته شده، نه چیزی در آن وارد می شود، و نه از درون آن چیزی بیرون می آید، هم اکنون تو نمی دانی این تخم منشأ حیوانی ماده یا نر است، هنگامی که با شرایط ویژه شکست و باز شود جوجه ای همانند طاوس به رنگ های گوناگون از درون آن بیرون می آید، ای ابوشاکر آیا برای پدید آمدن این تخم مرغ با چنین خصوصیت هائی مدبری حکیم و آفریننده ای علیم لازم می دانی یا اعتقاد داری که این تخم مرغ تصادفی و خود به خود پیدا شده؟ !

ابوشاکر سر به زیر افکند و مدتی در اندیشه و فکر غرق شد سپس سر برداشت و گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و انک امام و حجه من الله علی خلقه و انا تائب مما کنت فیه:»

ص:۳۴

بر وحدانیت خدای بی شریک و نبوت بنده اش محمد، و این که تو امام و حجت خدا بر بندگانی شهادت می دهم، و از مسلک باطلی که تاکنون دچار آن بوده ام توبه می کنم. (۱)در هر صورت اعتقاد به مدبر و کارگردان، و این که نیروئی بر همه هستی حاکم است که همه امور به اراده آن نیرو در جریان است، امری فطری و عقلی است، و باور قطعی به این که این نیرو و کارگردان وجود ندارد مسئله ای محال است.

فطرت و عقل و آثاری که در عرصه هستی خود نمائی دارند دلیل بر وجود صانعی حکیم و مدبری علیم، و کارگردانی خبیر است، ولی مسئله ای که در این میان قابل توجه است این است که گروهی هواپرست و اسیر شهوات بی مهار، و وابسته به مادیات و ظواهر، از اعتقاد انسان به نیروی کارگردان با انواع ترفندها و شستشوی مغزی سوءاستفاده کرده و بسیاری و بلکه اکثر مردم را در همه روزگاران در قبول مصداق حقیقی این نیرو و مدبر و کارگردان به اشتباه انداخته و گاهی برای این نیرو و کارگردان که دارای وحدت حقه حقیقیه است بت های زنده و بیجان و عناصر و اشجار، و ستارگان و ماه و خورشید را شریک در قدرت و ربوبیت قرار داده و شرک را که ظلم عظیم است به صورت هزاران مکتب و دین بر امت ها تحمیل نموده و از این طریق زمینه انواع فتنه ها و فسادها را در عرصه زندگی انسان آماده ساخته و از نظر رشد و تربیت ضربه های جبران ناپذیر به بشر وارد آورده و امنیت روان او را به خطر انداخته و سبب به وجود آمدن اختلافات سنگین و بروز جنگ های خانمانسوز گشته اند.

۱- ۱) - احتجاج طبرسی چاپ یک جلدی، ص ۱۷۱.

آثار شوم اختلافات انسان در مسالک

بشر از ابتدای پیدایش تا این زمان که سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت شمسی هجری و بیست مارس دو هزار و هشت میلادی را می گذراند به خاطر روی گردانی از توحید، و دچار بودنش به انواع معبودهای باطل، و آلوده بودنش به شرک و اختلافات مسلک ها نه این که سودی نبرده، بلکه همواره در خسران به سر برده و به سوی تباهی پیش رفته، و رذائل اخلاقی را به جای فضائل اخلاقی قرار داده و در سنگ دلی و بی رحمی و درندگی و غارت گری و توحش و بربریت گوی سبقت را از همه حیوانات و چهارپایان و درندگان برده است.

وَ اَلْعَصْرِ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ: (۱)

سوگند به عصر که انسان همه سرمایه های هستی خویش را تباه نموده و به باد داده است.

لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. . . . (۲)

آنان را نیروی فهم و دریافت است ولی دنبال فهم حقایق نیستند و دیدگانی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هائی است که با آن سخن خدا و پیامبران را نمی شنوند، آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.

حق و حقیقت که اختلاف پذیر نیست، پس این اختلافات و تقسیم شدن ملت ها به زورگو و زورپذیر، استعمارگر و استعمار شده، و این جنگ های خانمان سوزی که روی انسان را سیاه کرده، و تاریخ را به لکه ننگ آلوده بر اساس چه انگیزه ای است؟

قرآن مجید رمز اختلافات و انگیزه این همه پراکندگی و تشتت را در پیچ و خم هواپرستی و خودخواهی و شرک و جدائی از توحید، و حاکمیت طاغوت و بت

۱- ۱) - سوره عصر ۱- ۲.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۹.

می دانـد، و عقیـده دارد تجاوز انسان از مرز توحیـد که عامل اتحاد و هم بسـتگی، و سـبب وحدت و محبت، و منشأ همزیستی مسالمت آمیز است مسبب این کشمکش های ظالمانه و جنایات بی شمار، و خیانت های غیر قابل جبران است.

إِنَّ اَلـدِّینَ عِنْدَ اَللّهِ اَلْإِسْلامُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیاتِ اَللّهِ فَإِنَّ اَللّهَ سَرِیعُ اَلْحِسابِ: (۱)

قطعاً آئین حقیقی که همه پیـامبران مبلغ آن بودنـد نزد خـدا اسـلام است که همه بشـریت بـا اعتقـاد و عمـل به آن میتوانـد در سلامت همه جانبه به سـر ببرد، و اهل کتاب درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را نسـبت به حقانیتش آگاهی و بینائی حاصل شد، منشأ این اختلاف در میانشان تجاوز از مرز حقایق و حسد نسبت به عباد خدا بود، و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، و منکر اسلام الهی گردد بداند که خدا حسابرسی سریع است.

«اگر ما برنامه هائی که پیامبران پیشـنهاد کرده اند، و هدف های تربیتی آنان را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم بهتر می توانیم در این بررسـی کوتـاه به نتیجه برسـیم که برنـامه پیـامبران ایجاد روح تعاون و وحـدت کلمه در میان جوامع انسانی، و مبارزه با تجـاوز به حریم اسـتقلال و آزادی و حقوق دیگران است و این خود نشـان می دهـد که اسـلام ارائه شـده پیامبران نه تنها برای ایجاد مرز در میان جوامع بشـری طلوع نکرده، بلکه بخاطر در هم شکسـتن دیوارها و از میان بردن مرزها پدیـد آمـده اند، و نیز اگر هـدف هـائی را که قرآن کریم برای بعثت انبیـا بیـان کرده است بررسـی کنیم، اعتراف می نمـائیم که اسـلام یگـانه عـامل وحدت و هماهنگی است، و این خود یکی از بزرگ ترین اهداف سفیران الهی را تشکیل می دهد.

۱- ۱) - آل عمران ۱۹.

قرآن در موردی هـدف پیامبران را تعلیم و تربیت می دانـد و می گوید: از علل بعثت انبیا این هدف، مقدس و با ارزش است و برای تحقق آن از جانب حق مأموریت یافته اند.

بشـر پس از قرن هـا به این حقیقت پی برده که آموزش و پرورش از جمله وسایل ارتقای او به سوی کمال است و بهمین خاطر بزرگ ترین و مهم ترین تشکیلات در هر ممکلت متمدنی به این منظور تأسیس یافته است.

قرآن در مورد دیگر هدف پیامبران را مبارزه با ظلم و ستم و تجاوز و بیدادگری و احقاق حق مظلوم از ستم پیشگان می داند و می گوید:

لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ اَلْکِتابَ وَ اَلْمِیزانَ لِیَقُومَ اَلنّاسُ بِالْقِسْطِ. . . . . (۱)

خداونـد پیامبران را با بینات و کتاب و قوانین حکیمانه فرسـتاد تا مردم به عـدالت قیام کننـد و بر اساس قسط و انصاف زندگی نمایند.

روش است که رواج ظلم و توسعه ستم گری و مرگ عدالت و دادگری و وجدان و انصاف، ریشه حیات و تمدن انسان را می خشـکاند و یقیناً زرق و برق ظاهری و نقش و نگارهای ساختمانی و طول و عرض خیابان ها، و اسـتعمال الفاظ فریبنده و جشن ها و سرورها نمی توانند دردی را دوا کنند.

قرآن از دیگر اهداف انبیا را ریشه کن کردن اختلافات می داند، کاروان انسانیت به مثل مانند وسیله نقلیه ای است که گروهی به طـور دسـته جمعی آن را به جلـو می راننـد، و اگر این گروه اختلاـف کننـد و هر کسـی آن را به یـک طرف سوق دهـد، از حرکت به سوی هـدف بـاز می مانـد و دچار وقفه می گردد، انتظار حرکت و پیشـرفت به سوی هـدف با بودن اختلاف و چند دستگی انتظار بی جا و توقعی واهی و باطل است، فقط در سایه تسلیم به اسلام که دین حقیقی خداست، و

۱- ۱) - حدید ۲۵.

توجه قلبی به توحید، و قرار گرفتن در گردونه یکتاپرستی و یکتا نگری است که اختلافات خطر زا ریشه کن می شود، و اختلالات روانی، و کینه ها و دشمنی های بیجا و جنگ اعصاب خاتمه می یابد، و افسانه اختلافات نژادی و قومی و مسلکی که سبب جنگ های خانمان سوز و هزاران ترور شده از میان می رود، و در سایه توحید و دین داری آسایش روحی و فکری و امنیت فردی و خانوادگی و اجتماعی نصیب جامعه انسانی می شود.» (۱)آری منشأ همه اختلافات که سبب بروز انواع مفاسد و جنایات، و ستم کاری ها و تجاوزات است غفلت از توحید، و دوری از خدا، و روی آوردن به طاغوت و پرستیدن بت های بی جان و جاندار و در یک کلمه کفر و شرک است.

شرک از دیدگاه قرآن

انتخاب هر بتی به هر صورت صورت و شکل و به هر کیفیت و تحت هر عنوان و در یک کلمه قرار دادن هر معبودی در کنار معبود حق و مؤثر دانستن آن در زندگی چه زندگی مادی و چه معنوی و اعتقاد به این که این بت یا آن بت مظهر قدرتی نامرئی است، و در صورت پرستیده شدن امور زندگی به اصلاح می آید، امری باطل، خیالی، واهی و پوچ است، و عبادت و بندگی در برابر او عین ضلالت و گمراهی و سبب پست دشن روح و نابود شدن عزت، و پایمال گشتن کرامت و سوختن فضائل و حسنات و به کار افتادن استعدادها در طریق شیطانی و موجب فتنه و فساد و بر باد رفتن شخصیت، و خراب شدن دنیا و آخرت و نهایتاً افتادن در چاه هلاکت روحی و گرفتار آمدن به عذاب ابدی است.

معبودهای باطل و بت های جاندار و بی جان اثر مثبتی در حیات انسان ندارند، و هرگز قدرت باز کردن گرهی، از زندگی بر عهده آنان نیست و بی جان و

ص:۳۹

۱- ۱) - انسان و مذهب ۱۸۱ با اندکی تصرف در عبارات.

جانـدارشان در ایام گرفتاری ها و مصائب و به ویژه در آخرت انسان را رها کرده و ناپدید می شوند و گناه بدبخت شدن را به گردن پرستندگان خود می اندازند! !

این فقیر چهـارده مسـئله بسـیار مهم را از قرآن مجیـد در این سـطور رقم می زنم، باشـد که خواننـدگان عزیز با حقایقی در این زمینه آشنا شوند:

۱- همه پیامبران الهی به امت های خود به ویژه به مشـرکانشان با همه وجود اعلام می کردنـد که ما از جانب پدیـد آورنـده ی آفرینش فرمان یافته ایم که به عبادت او قیام نموده و شـریکی برای او قرار ندهیم، زیرا حضـرت او قدرت بی نهایت است و در هیچ کاری نیاز به شریک ندارد.

پیامبر بزرگوار اسلام فرمان یافت که همانند انبیاء پیش از خود این معنا را با صدای رسا به گوش مردم برساند.

قُلْ إِنَّمٰا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اَللّٰهَ وَ لاٰ أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ: (۱)

بگو: من فرمان یافته ام که خدای یکتا و وجود مقدسـی که مسـتجمع همه صـفات کمالیه است را عبادت کنم، و به پرسـتش او گردن نهم و برای حضرتش هیچ شریکی قرار ندهم، فقط به سوی او دعوت می کنم، و بازگشتم تنها به جانب اوست.

۲- قرآن مجید برای پدر و مادر ارزشـی خاص قایل است، اغلب آیات حق پدر و مادر را پس از حق خدا ذکر کرده اند، قرآن به فرزندان دسـتور اکید می دهد به پدر و مادرتان احساس کنید، و در برابر آنان فروتن و خاکسار باشید، و ملاحظه هیچ مسئله ای را در احسان به آنان و فروتنی در برابرشان نداشـته باشـید، آنان تابع هر مسـلکی که باشـند باید از احترام و احسان فرزندان برخوردار باشـند و فرزندان نباید در رعایت حق آنان احساس خسـتگی نمایند و حق گفتن کلمه ای که آنان را دچار رنج کند ندارند، ولی پدر و مادر با همه موقعیت و جایگاهی که به عنوان پد و مادر دارند، اگر از انسان خواسـتند که برای خدا شریکی را معتقد

۱- ۱) - رعد ۳۶.

شود و مقام توحید را با شرک آلوده سازد، ابداً حق اطاعت از آنان را در این زمینه ندارد:

وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلیٰ أَنْ تُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِی اَلدُّنْیٰا مَعْرُوفاً: (۱)

و اگر آن دو نفر به تلاش و کوشش برخیزنـد تا تو را بر اساس جهل و نادانی و چیزی را شـریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن، ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه ای پسندیده معاشرت کن.

۳ - آنان که بت های جانـدار و بیجان و طاغوت ها و زورمـداران و اهل ثروت و مکنت را در زندگی خود دخیل می دانند، و فکر می کنند اگر اینان نباشـند، نمی توانند به زندگی خود سـر و سامان دهند، و حضرت حق به تنهائی در کارگردانی و تدبیر کافی نیست، و حتماً باید در جنب خدا به قدرتی و به عنصـری و به شخصـی تکیه کرد تا چرخ زندگی بچرخد مشرک هستند، و این گناه عظیم که در باطن آتش بسـیار سوزنده ای است اعمال خوب و حسـنات و خیرات آنان را بی اثر می سازد، و چیزی از صالحات آنان که به پاداش خـدا برسد در پرونده ی ایشان نمی ماند، و به تعبیر زیبای قرآن همه اعمال مثبت آنان از اثر می افتد.

مٰا کٰانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ شٰاهِدِینَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ وَ فِی اَلنّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ: (۲)

و مشـرکان و این بت پرسـتان و شـخص پرسـتان گمراه در حـالی که بـا کردار و رفتارشـان بر ضـد خود به کفر و انکار حقایق گواهی می دهند، صلاحیت آباد کردن مساجد خدا را ندارند اینانند که اعمالشان بی اثر و تباه است و در آتش جاودانه اند.

ص:۴۱

۱- ۱) - لقمان ۱۵.

۲- ۲) - توبه ۱۷.

۴ - خداونـد بزرگ جامع همه صـفات کمال، و در قدرت و قوت ذاتی بی نهایت، و بر غیب و شـهود احاطه قیومی دارد، و در هیچ امر و برنامه و کاری به کمک گرفتن از کسی و چیزی نیازمند نیست.

او چون به وجود آمدن چیزی را اراده کند با فرمان تکوینی کُن بدون فاصله به وجودش می آورد.

قدرتش بر هر چیزی احاطه دارد، و بر انجام هر کاری مقتدر و تواناست.

اعتقاد به این که در کارگردانی و کارش دارای شریک است، دروغ و افترائی بیش نیست، و این دروغ و افترا از گناهانی است که عـذاب الیم به دنبال دارد، و هر کس با این عقیـده باطل بمیرد ابـداً راه نجاتی برای او نیست، و همه درها در قیامت به روی او بسته است.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً: (۱)

یقیناً خدا شرک ورزی به حضرتش را نمی آمرزد، و گناه غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد، و هر کس برای خدا شریکی قرار دهد مسلماً گناه بزرگی مرتکب شده است.

۵ - انسان به تعبیر قرآن مجیـد گاهی در گمراهی است (۲)، و زمانی در گمراهی آشکار (۳)، و روزگاری در گمراهی بسیار دور است (۴)، یعنی گمراهی و ضـلالتی که آدمی را از دسترسـی به رحمت واسـعه خدا برای ابد محروم می سازد، شـرک در آیات قرآن مجید به عنوان گمراهی بسیار دور شمرده شده است و گناهی است

۱- ۱) - نساء ۴۸.

۲- ۲) - قمر ۴۷.

۳- ۳) - مریم ۳۸.

۴- ۴) - سبا ۸.

که سبب می شود همه درهای فیوضات الهیه به روی انسان در دنیا و آخرت بسته شود.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِیداً: (۱)

قطعاً خداونـد گنـاه شـرک ورزی به حضـرتش را نمی آمرزد، و گناه غیر آن را برای هر کس بخواهـد می آمرزد، و هر کس برای خدا شریک قرار دهد یقیناً به گمراهی بسیار دور افتاده است.

۶ - مشـرکان کـه برای حضـرت حق در ربـوبیتش و در تـدبیر و کـارگردانی اش از بت و غیر بت شـریک قرار داده انـد، همه درهای بهشت را به روی خود بسـته، و همه درهای دوزخ را به روی خود باز کرده انـد و در غوغای محشـر هیـچ یاوری که از آنان دفاع کند نخواهند داشت.

قٰالَ اَلْمَسِیحُ یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْـرِکْ بِاللّٰهِ فَقَـدْ حَرَّمَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ اَلْجَنَّهَ وَ مَأْوٰاهُ اَلنّٰارُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ: (۲)

مسـیح به بنی اسـرائیل گفت: ای بنی اسـرائیل خـدای را که پروردگار من و پیامبر شـماست بپرستید، مسـلماً هر کس برای خدا شریک قایل شود، بی تردید خدا بهشت را بر او حرام می کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستم کاران هیچ یاوری نیست.

۷ - گول خورده هـای روزگـار، که بـا فتنه گری اربابـان کفر و نفاق، و با دچار شـدن به شتسـشوی مغزی، برای حضـرت حق معتقـد به شـریک شدند، و از این طریق هم به گمراهی افتادند، هم به پوچی و پوکی دچار شدند، و هم جیب دین سازان را از مـال دنیـا پر کردنـد و برای ارضـای خواسـته هـای نامعقول آنان وجود خود را هزینه نمودنـد، نمیـدانم چرا به این حقیقت فکر نکردند که آنچه را از اشـخاص یا عناصـر شـریک خدا خواندند نه این که قدرت آفریدن چیزی را نداشـتند بلکه خود مخلوق خالق یکتا و مصنوع صانع حکیم بودند، مخلوقی

۱- ۱) - نساء ۱۱۶.

۲- ۲) - مائده، ۷۲.

بی قـدرت و ضـعیف، مخلوقی ناتوان و محدود، مخلوقی که همه وجودش در دایره تکوین به کارگردانی حق در عرصه حیات بروز و ظهور داشت، مخلوقی که اگر عنصـر بود قابلیت تغییر به هر شـکلی را داشت و اگر شخص بود با دچار شدنش به حمله میکروب و ویروس از پای می افتاد.

به راستی فرعون های تاریـخ که گروهی را در بنـد بنـدگی خود به اسارت کشـیدند چه قـدرتی داشـتند و در برابر حوادث چه مقاومتی از خود نشان دادند، مگر نه این بود که هر کدام از آنان با کمترین حادثه ای به تخته تابوت گرفتار شدند، و به خاک تیره سـر گذارده در خانه قبر که برای آنان خانه ظلمت، وحشت، تاریکی بود جای داده شدند، انسان های بر اساس چه دلیل و برهانی آنان را به عنوان ربّ خود و شریک در ربوبیت حق انتخاب کردند.

عناصـری چون چوب، فلز، و. . . . . که از آنها بت ساخته می شـد، و آن بت را فتنه جویان و فریب کاران مظهر قـدرتی نامرئی در عرصه هستی در اعتقاد بت پرسـتان جای می دادند، چه شگفت انگیز است که پرستیده می شدند، در حالی که همه آنان را بدون این که بتوانند از خود دفاع کنند با اندکی آتش می توانستند بسوزانند یا به امواج آب رودخانه ای داده تا آب آنها را به دریا برده، در اعماق دریا از چشم ها ناپدید کنند.

اف بر بت پرستان، اسف بر آنان که فرعون ها را بندگی کردند! !

قرآن به آنان خطاب می کنند:

أَ یُشْرِکُونَ مٰا لاٰ یَخْلُقُ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ، وَ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لاٰ أَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ: (۱)

ص:۴۴

۱- ۱) - اعراف ۱۹۱- ۱۹۲.

آیا موجوداتی را شریک او قرار می دهند که قدرت ندارند کمترین چیزی را بیافرینند و خودشان آفریده می شوند؟ !

۸ - قرآن در جهت نفی شریک از حضرت حق، از مشرکان دعوت می کند به وضع آنچه را شریک خدا می دانند با چشم عقل نظر کنند، تا با این نگاه نظر به این نتیجه برسند که خدای یکتا و پروردگار مهربان شریکی ندارد، و آنچه را شریکان خدا قرار داده اند در عرصه هستی و به ویژه در امور تکوینی هیچ کاری از دستشان بر نمی آید، و کمترین کاربردی در جهان خلقت ندارند.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ شُرَكاءَكُمُ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَرُونِى مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِى اَلسَّمٰاوٰاتِ أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً فَهُمْ عَلىٰ بَيِّنَهٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ يَعِدُ اَلظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً: (۱)

بگو: از قدرت و تدبیر معبودانتان که به جای خدا می پرستید مرا خبر دهید، به من بنمایانید که چه چیزی از زمین را آفریده اند، یا این که شرکتی با خدا در آفرینش آسمان ها دارند، یا به آنان کتابی داده ایم که از آن بر حقانیت اعتقاد و ادعای خود دلیل و برهانی دارند؟ ! قطعاً چنین نیست که آنان می پندارند بلکه ستمکاران یکدیگر را جز بر اساس فریب وعده نمی دهند.

۹ - ایجاد جهان آفرینش، و باز گرداندنش به قیامت کاری نیست که بر عهده مخلوقی باشد، مخلوق در هر حدی از قدرت و توانمندی قرار داشته باشد از ساختن یک پر کاه عاجز است، مخلوق به بسیاری از امور خود جاهل است چه رسد به انجام کاری که علم بی جهل نیاز دارد، مخلوق از گذشته و بسیاری از امور حال فعلی و از همه آینده بی خبر است، کجا تسلط به مبدء و معاد دارد؟ !

مخلوق و شروع خلقت جهان، مخلوق و باز گرداندن جهان به قیامت؟ !

مخلوق یعنی موجودی که در پدید آمدنش هیچ اختیاری ندارد، و در مرگش اراده اش بی پایه و پوچ است، مخلوق یعنی موجودی سراپا نیاز، مسکنت،

۱- ۱) - فاطر ۴۰.

تهی دستی، فقر، احتیاج و محدویت، مخلوق کجا می تواند شریک خالق در مسئله خلقت و رزق و ربوبیت و کارگردانی و تدبیر امور باشد؟ !

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اَللّٰهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ: (١)

۱۰ – خدای مهربان هر کاری که به مصلحت انسان یا موجود دیگر باشد با قدرت و اراده حکیمانه و نگاه عالمانه اش انجام می دهد، و نیاز ندارد که در انجام کار، کسی یا چیزی جفت و شفیع قدرت و اراده او گردد، مشرکان که گمان میبرند بت ها شفیع آنان در تحقق خواسته های آنان نزد خدا هستند، دچار گمان باطل و خیال فاسد هستند.

أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُفَعٰاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاٰ يَعْقِلُونَ.

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: (٢)

نه این که بی خبران از حقایق درباره قدرت خدا نمی اندیشند بلکه به جای خدا از بتان و معبودهای باطل شفیعانی برای خود گرفته اند، بگو: آیا از آنها شفاعت می طلبید هر چند مالك چیزی و اختیاردار شفاعتی نباشند و جدای از علم و عقل زیست کنند و حتی پرستش کنندگان خود را نشناسند؟ !

بگو شفاعت یکسره ویژه خداست، فرمانروائی آسمان ها و زمین در سیطره اوست، سپس به سوی او باز گردانده می شوید.

۱۱ – بت ها که تراشیده شده ها و ساخته های دست بی خبران است و به عللی واهی به معبود شدن انتخاب شدند، و انتخاب کنندگان شکل و صورت زندگی را از آنان می گرفتند، و آئین بت پرستی بر افکار و آراء و عقایدشان اثرگذار بود، جاوید و ابدی نیستند، و روزی می رسد که از آنها هیچ اثر و خبری نخواهد بود، و آن روز روزی است که پرستش کنندگان بت ها مات و مبهوت می شوند و

ص:۴۶

۱- ۱) - یونس ۳۴.

۲- ۲) - زمر ۴۳- ۴۴.

عرصه حیات خود را از آن مخلوقات بی قدرت خالی دیده به فریاد می آیند، و دنبال دستگیره نجات می گردند ولی هیچ وسیله ای را برای رهائی و آزادی از گرفتاری ها نمی یابند.

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونٰا فُرٰادیٰ کَمٰا خَلَقْنٰاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ مٰا خَوَّلْنٰاکُمْ وَرٰاءَ ظُهُورِکُمْ وَ مٰا نَریٰ مَعَکُمْ شُفَعٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکٰاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ مٰا کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: (۱)

و لحظه ورود به جهان دیگر به آنان خطاب می شود: همان گونه که شما را نخستین بار در رحم مادر تنها و دست خالی از همه چیز آفریدیم، اکنون هم تنها به نزد ما آمدید، و آنچه را در دنیا به شما داده بودیم پشت سر گذاشته و همه را از دست دادید و شفیعانتان را که در ربوبیت و عبادت ما شریک می پنداشتید همراهتان نمی بینیم، یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را شریکان خدا گمان می کردید از دستتان رفته و ناپدید و گم شده اند.

۱۲ - مشرکان در هیچ روزگاری به عاقبت خوش و سرانجام نیک نرسیدند، عمری را در گناه و فتنه و فساد و مخالفت با حق سپری کردند، و بار سنگینی از معاصی را بر دوش برداشتند و با خفت و خواری و ذلت و بیچارگی مردند، و آثار آنان هم پس از مدتی بر باد رفت و ردپائی از خودشان و آثارشان جز اندکی از ساخته هایشان برای عبرت گرفتن دیگران بر جای نماند.

قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلُ کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ: (۲)

بگو: در زمین گردش کنید پس با تأمل بنگرید که سرانجام کسانی که پیش تر زندگی می کردند و مرتکب گناه می شوند چگونه شد، بیش تر آنان اسیر آئین شرک بودند.

۱۳ - عرصه قیامت عرصه عجیبی است، برای درک اوضاع قیامت باید در اسامی آن دقت کرد، و به عمق آیات مربوط به قیامت دقت عقلی نمود، قیامت

۱- ۱) - انعام ۹۴.

۲- ۲) - روم ۴۲.

روزی است که حتی همه خوبان با داشتن ایمان و اخلاق و عمل صالح نیازمند به رحمت حضرت حق هستند، و آنجا هر دستگیره ی نجاتی از بالاترین ارزش برخوردار است، در آن فزع اکبر، و غوغای بی نظیر، مشرکان تهیدست سرگردان و سر بزیرند، و آنچه را در دنیا می پنداشتند دستگیره نجات و شفیع آنان برای بیرون رفتن از چاه گرفتاری است در قیامت نمی بینند، و برای نجات خود راهی پیدا نمی کنند و از شدت بدبختی برای رهائی از عذاب متوسل به دروغ هم می شوند:

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ اَلَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ:

ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اَللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ.

اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ. (۱)

و یاد کن روزی که همه آنان را در قیامت جمع می کنیم، سپس به کسانی که برای خدا شریک قرار دادند می گوئیم:

شریکانتان که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجایند تا شما را از عذاب امروز نجات دهند؟ !

پس آن روز بهانه و عذرشان برای رهائی از عذاب فقط این است که خواهند گفت به الله پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.

با تأمل بنگر که چگونه بر خود دروغ می بندند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دستشان رفت و گم شد.

۱۴- سرانجام مشرکان در قیامت به خاطر شریک قرار دادن برای خدا به ویژه در عبادت و بندگی و اطاعت و فرمانبردن از طواغیت که از بدترین مراحل شرک است، و این اطاعت و فرمانبرداری سبب تسلط بت های جانداری چون فرعونیان، امویان، عباسیان و دولت های ملحد و کافر در طول تاریخ بر ملت ها شد عذابی

ص:۴۸

۱- ۱) - انعام ۲۲- ۲۴.

بسیار سخت و غیر قابل تخفیف، و آتشی جاودانه و دوزخی ابدی و همیشگی است.

إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ.

لَوْ كٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا وَ كُلٌّ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهٰا لاٰ يَسْمَعُونَ.

به آنان گویند: یقیناً شما و معبودانی که به جای خدا می پرستیدید هیزم دوزخید، بی تردید شما در آن وارد خواهید شد.

اگر آنچه را شریک خدا قرار دادید معبود بر حق بودند وارد دوزخ نمی شدند در حالی که همه بتان و بت پرستان در دوزخ جاودانه اند.

آنان در میان شعله های آتش نعره های دردناکی دارند و در آنجا سخنی امیدوار کننده نمی شنوند.

راستی باطل گرائی، و معبود پنداشتن مخلوق، و تکیه بر تکیه گاه پوچ و توخالی سبب چه دردسرهائی برای انسان و موجب چه عذاب دردناکی آن هم به صورت ابدی برای اوست.

توحید ذات و صفات

ذات حضرت حقیقتی است که مطلقاً کثرت و تعدد و اجزائی برای او متصور نیست، ذاتی است که تجزیه به این جزء و آن جزء و به ذات و اسم و ذات و صفات نمی شود.

در صفت الوهیت یعنی معبود بودن واحد است و کسی شریک او نیست، در سایر صفات هم مانند قدرت، علم، حیات و احد است و شریکی ندارد، علم او مانند دیگر علوم و قدرت و حیاتش مانند سایر قدرت ها و حیات ها نیست، صفات گوناگونی که برای حضرتش تصور می شود فقط از نظر مفهوم با هم متفاوت است ولی در خارج تعدد و کثرتی ندارد، در حقیقت همه صفات یک چیزند و آن ذات بی بدیل اوست، وحدتی که شایسته ساحت مقدس اوست از قبیل وحدت عددی و نوعی و جنسی نیست، بلکه وحدت حقه حقیقیه است، آیه

شریفه این وحدت را مطرح می کند و با لفظ واحد می خواهد بگوید مقام الوهیت یعنی مقامی که سزاوار عبادت و بندگی است فقط اوست نه آنچه را شما به عنوان اله انتخاب کرده اید، که اله انتخاب شما از هر نوع جنسی باشد مخلوق ضعیف است و هیچ گونه استحقاقی برای عبادت ندارد.

لا در آیه شریفه لای نفی جنس است که ذات هر چیزی را به عنوان ذات نفی می کند نه وصفی از اوصاف آن را، و از نظر ترکیب ادبی خبر لا در آیه موجود یا کائن یا امثال آن است و چون ضمیر هو ضمیر رفع است نه ضمیر نصب لفظ إِلّا برای استثناء نیست بلکه باید صفت برای اله و به معنی غیر باشد و در حقیقت جمله مزبور به این صورت است.

«لا اله غیر الله بموجود»

معبود حقی که غیر خدا که لایق پرستش وجود ندارد، جمله مزبور فقط برای نفی معبودهای خیالی است که مشرکین برای خود انتخاب کردند نه این که دو مطلب را در برداشته باشد: یکی نفی آن معبودها و دیگر اثبات وجود خدا چون گفته شد إِلّا در اینجا برای استثناء نیست تا دلالت بر نفی و اثبات کند، چرا که قرآن مجید اصل وجود خدا را از بدیهیات دانسته و محتاج به استدلال نمی بیند و تمام توجهش به اثبات صفات مانند یگانگی، خالقیت، علم، قدرت و امثال آن است. (۱)آری حضرتش در ذات و صفات مثل و کفوی ندارد، در استحقاق عبادت یعنی در الهیت فرداست، تبعیض و تجزیه بر ذاتش روا نیست، در ازلیت و ابدیت ذات یگانه است.

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۵۵۸.

«ایمـان به الوهیت واحـد است که از هر عبودیت دیگر و کفر و کتمان می رهانـد و اسـتعدادها را برای کمال و به سوی تکامل برمی انگیزد، عبـادت هر معبودی جز کمال و قـدرت مطلق چون هم سـطح انسان یا پست تر است موجب انحطاط و توقف می گردد و استعدادها را خاموش و مکتوم و حقایق را مسخ و محرّف می نماید.

آن بت پرستی که سـنگ و چوب را می پرسـتد، تا ماده پرست و شـهوت پرستی که به مظاهر آنها سر فرود می آورد، و احکام خـدا و هـدایت را برای تقرب به آنان تأویل و کتمان می نماید، تا عقیده و مرام پرست جامدی که همه حقایق بسـیط را در راه افکار ساخته و محـدود خود شـکل می دهد و تحریف می نماید، تا علم و فرمول پرستی که می کوشد تا هر حقیقت و واقعیت آزادی را بـا دریـافت هـای محـدود خود منطبق سـازد، چون انسـان به هر مقام فکری و علمی برسـد باز خود را مخلوق و مألوه ومحکوم می بیند ناچار باید معبودی برای خود بسازد و منتهای عشق و کشش خود را به آن برساند و چون نمی خواهد یا نمی توانـد انـدیشه خود را از هر قیـد و محـدودیتی آزاد نمایـد و از میان قشـرهای اوهام و تقالید و دیوارهای علمی بیرون آید و به معبود مطلق و واحد برسد، معبودها و الوهیت هائی برای خود می سازد که با خاموشی و تنبلی ذهنش سازگار و نزدیک باشد.

لاـ إِلَهَ إِلاّ هُوَ تأکیـد وحـدت و نفی هر گونه الوهیت و نمودار بسط و برگشت نمودها و نورها و نیروها به همان هستی واحـد و مطلق است.

همـه از او و بـه او برمی گردنـد و همـه از او هسـتی و حرکت و کمـال و جمـال و پیوسـتگی دارنـد، عبـادت و پیوسـتگی به او پیوستگی و هماهنگی با همه اجزاء جهان و در مسیر آن است.

ص:۵۱

آن رحمت و نوازشی که انسان گمراه از غیر او می جوید، و چشم میدوزد و کمر خم می نماید، باید از آن سرچشمه بی دریغ رحمت بجوید تا چشمش باز و قامتش راست گردد (۱)» شرح و توضیح رحمن و رحیم به طور مفصل در سوره حمد گذشت.

هشت رشته دانش در توحید

در این بخش لازم می دانم به عناوین این هشت رشته اشاره کنم، زیرا شرح هر کدام کتابی جداگانه لازم دارد، البته اگر کسی بخواهد این هشت رشته را به طور مشروح بداند باید پس از قرآن مجید و نهج البلاغه و دعای اول صحیفه سجادیه به کتاب های با ارزشی چون کافی، توحید صدوق، بحارالانوار باب توحید، علم الیقین فیض کاشانی جلد اول، و محجه البیضاء مراجعه کند.

۱- وجود حق ۲- توحید او ۳- تنزیه حضرتش از عیب و نقص ۴- صفات علیای او ۵- بخشی از نعوت او ۶- اسماء حسنی ۷- افعال و قضا و قدرش ۸- بخشی از آثار رحمت و آیات عظمتش.

در رابطه با شناخت وجودش و برخی از صفات و افعالش برای نورانی شدن قلب خوانندگان عزیز به آیاتی از قرآن مجید و روایاتی از مکتب اهل بیت علیهم السلام اشاره می کنم.

إِنَّ اَللّٰهَ فٰالِقُ اَلْحَبِّ وَ اَلنَّوىٰ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ اَلْمَيِّتِ مِنَ اَلْحَيِّ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ: (۲)

یقیناً خدا شکافنده دانه و هسته در بستر طبیعت است، اوست که زنده را از مرده بیرون می آورد، و بیرون آورنده مرده از زنده است، این است خدا، پس چگونه از حق که از آفتاب روشن تر است منصرفتان می کنند؟ !

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۳۱.

۲- ۲) - انعام ۹۵.

فَالِقُ اَلْإِصْبٰاحِ وَ جَعَلَ اَللَّيْلَ سَكَناً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ حُسْبٰاناً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ: (۱)

خداوند شکافنده صبح از میان پرده تاریک شب است و شب را برای آرامش قرار داد، و خورشید و ماه را وسیله ای برای محاسبه و اندازه گیری زمان مقرر فرمود، این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر دانا.

وَ هُوَ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهٰا فِي ظُلُمٰاتِ اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

وَ هُوَ اَلَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ: (۲)

و اوست که ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله آنها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید، مسلماً ما آیات و نشانه های خود را برای قومی که دانایند بیان نمودیم.

و اوست که شما را از یک یک ذات آفرید، برخی از شما استقرار یافته در زمین و برخی به ودیعت نهاده در اصلاب و رحم هایند، ما نشانه های خود را برای قومی که می فهمند بیان کردیم.

وَ هُوَ اَلَّذِي أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ نَبٰاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنٰا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرٰاكِباً وَ مِنَ اَلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهٰا قِنْوٰانٌ دٰانِيَةٌ وَ جَنّٰاتٍ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ اَلزَّيْتُونَ وَ اَلرُّمّٰانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشٰابِهٍ اُنْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ: (۳)

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدیم، و از آن ساقه ها و شاخه های سبز در آوریم، و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم، و باغ هائی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم بیرون می آوریم، به میوه اش چون میوه دهد و به کیفیت رسیدنش به میوه کامل با تامل بنگرید، مسلما در این امور برای اهل ایمان نشانه هائی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.

ص:۵۳

۱- ۱) - انعام ۹۶.

۲- ۲) - انعام ۹۷- ۹۸.

۳- ۳) - انعام ۹۹.

وَ هُوَ اَلَّذِی مَدَّ اَلْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ وَ أَنْهٰاراً وَ مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ جَعَلَ فِیهٰا زَوْجَیْنِ اِثْنَیْنِ یُغْشِی اَللَّیْلَ اَلنَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ: (۱)

و اوست که زمین را گسترانید و در آن کوه هائی استوار و نهرهائی پدید آورد، و در آن از همه محصولات و میوه ها نوعی دوتائی [نر و ماده] قرار داد، شب را به روز می پوشاند [تا ادامه حیات برای همه نباتات و موجودات زنده ممکن باشد] یقیناً در این امور برای مردمی که می اندیشند نشانه هائی بر توحید، ربوبیت، و قدرت خداست

وَ فِی اَلْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجٰاوِرٰاتٌ وَ جَنّٰاتٌ مِنْ أَعْنٰابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوٰانٌ وَ غَیْرُ صِنْوٰانٍ یُسْقیٰ بِمٰاءٍ وٰاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهٰا عَلیٰ بَعْضٍ فِی اَلْأُکُلِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ: (۲)

در زمین قطعات مختلف و گوناگون، و باغ هائی از انگور و کشت زار و درختان خرمائی است که بر یک ریشه و غیر یک ریشه می رویند، ما برخی از آنها را در میوه و محصول با آن که از یک آب سیراب می شوند بر برخی دیگر برتری می دهیم، بی تردید در این امور برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هائی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست.

نمونه این آیات در قرآن مجید زیاد است، که تعمق و تفکر در آنها انسان را وادار به اعتراف به این حقیقت می کند که کارگردان و مدبر، و خالق و پرورش دهنده همه موجودات یکی است و در هیچ کاری از کارهایش شریک ندارد، و با دارا بودن قدرت بی نهایت نیاز به شریک برای او نیست.

برخی از روایات باب توحید

از رسول خدا خطبه بسیار مهمی در باب توحید وارد شده که به ترجمه آن اکتفا می کنم: (۳)ستایش برای خدائی است که در اولیت و ازلیت یکتاست، به سبب الهیتش عظمت دارد، و با کبریائی و جبروتش اظهار بزرگواری می نماید، آنچه را به

۱- ۱) - رعد ۳.

۲- ۲) - رعد ۴.

۳- ۳) - بحار ج ۴ ص ۲۸۷.

وجود آورده ابتداءً و بدون نقشه قبلی ایجاد کرده است، آفریننده ما با لطف پروردگاری اش قدیم است، و با آگاهی به خبر و نتیجه خلقت نطفه موجودات زنده را شکافته است، و با نیروی استوارش آفریده های را پدید آورده، با روشنی صبحگاهان سیاهی شب را به روز آورده، هیچ قدرتی نمی تواند خلقتش را تبدیل نماید و هیچ توان مندی نمی تواند صنعش را تغییر دهد، دستورش تعقیب کننده و فرمانش را ردّ کننده ای نیست.

راحت گاهی از اجابت دعوتش وجود ندارد، و سلطنت و ملکش را زوالی نیست، مدت حکومتش پایان نمی پذیرد، او خدائی ثابت و ازلی و دائم و همیشگی است، نورش میان او و مخلوقاتش حجاب قرار داده ذات محجوبش در افق بلند و عزتی شامخ و سلطنتی عالی است.

بالاتر از همه چیز و نزدیک به همه چیز است، بدون این که با چشم سر دیده شود برای مخلوق خود تجلی می کند، او در دیدگاه بسیار بلندی قرار دارد، دوست دارد که با این عظمت و جلالت به مقام وحدانیت و یگانگی اختصاص داده شود، زیرا اینگونه ویژگی ها را غیر او دارا نیست، که نورش سبب احتجاب او شود، و نسبت به هستی در یک چنین مقام بلندی واقع گردد، خود را از آفریده ها پنهان داشته، ولی سفیرانی را به سوی ایشان فرستاده که حجت و راهنمای رسای مخلوق قرار گیرند، و پیامبران را گواه بر بندگان گمارده، در میان انسانها پیامبران برانگیخته است که مژده رسان رحمت و هشدار دهنده نسبت به عذاب باشند، برای این که اگر کسی به هلاکت می رسد دلیل و حجت بر او قائم باشد، و اگر فردی حیات معنوی می یابد بر اساس برهان یابد، و آنچه بندگان درباره خدای خود نمی دانستند به وسیله آن سفیران بفهمند، پس او را با کمک انبیا به پروردگاری بشناسند پس از این که انکار نمودند و به یگانه بودنش اعتراف نمایند بعد از آن که عناد ورزیدند.

فتح بن یزید می گوید از حضرت رضا (ع) درباره ی کمترین معرفت نسبت به خدا پرسیدم حضرت پاسخ داد:

ص:۵۵

«الاقرار بانه لا اله غیره، و لا شبه له و لا نظیر و انه قدیم مثبت موجود غیر فقید، و انه لیس کمثله شیء:» (۱)

اقرار به این که معبود سزاوار بندگی و عبادت جز او نیست، شبیهی ندارد، مانندی برای او نمی باشد، قدیم و پابرجاست، وجودی است که عدم در او راه ندارد، و چیزی در همه هستی مانند او نیست.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود:

«اعرفو الله بالله و الرسول بالرساله و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان:» (۲)

خدا را به خودش بشناسید، و پیامبر را با رسالتش درک کنید، و اولی الامر را با امر به معروف و عدالت و نیکی به همگان شناسائی کنید.

از حضرت صادق روایت شده یهود به پیامبر اسلام گفتند نسب خدا را برای ما بیان کن، حضرت سه روز پاسخ آنان را نداد تا سوره ی توحید نازل شد:

قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (۱) اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ (۲) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ (۳) وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ:

بگو او یگانه ایست که مستجمع همه صفات کمالیه است، بی نیاز از هر چیزی و هر کسی است و کل نیازمندان که نیازمندی عین ذات آنان است به او برای رفع نیاز روی می کنند، کسی را نزاده، و از کسی زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات همانند و همتا و شبیه او نیست. (۳)

مؤّحد

کسی که در جهت اعتقاد و عمل معبودهای باطل را نفی کند، و در باطن قلب جز به حضرت حق به عنوان خالق یکتا، و تنها کارگردان هستی ایمان نداشته باشد و در عمل جز به فرمان های حق و دستورات پروردگار گردن نهد، و زیر بار

۱- ۱) - الکتب الاربعه کافی ج ۱ ص ۴۶.

۲- ۲) - کافی ج ۱ ص ۴۵ الکتب الاربعه.

۳- ۳) - الکتب الاربعه کافی ج ۱ ص ۴۸.

تحمیل فرهنگ های غیر خدا نرود، و پیوسته با بت و بت تراش و بت پرست، در مبارزه باشد و در ایمان و اعمالش خلوص و اخلاص ورزد، و تحت هیچ فشاری از صراط مستقیم حق منحرف نگردد و چیزی را بر خدا ترجیح ندهد موحد است.

همه روایات باب توحید ناظر به توحید در اعتقاد، و توحید در عمل است، شعار لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ دادن در حالی که قلب معتقد به بت جاندار و بیجان باشد، و برای چند روز زندگی دنیا زیر بار فرهنگ طاغوت قرار گرفتن شعار بی معنا و بدون اثر و بدون بهره و ثواب است،

موحد چو در پای ریزی زرش جج

و گر تیغ هندی نهی بر سرش جج نباشد امید و هراسش ز کس جج بر این است آئین توحید و بس ج یاران واقعی پیامبران و امامان و به ویژه هفتاد و دو یار حضرت حسین نمونه اعلای اهل توحیدند، و مصداق حقیقی موحدند. آسیه همسر فرعون که به وسیله فرعونیان زیر سخت ترین شکنجه ها برای جدا کردنش از توحید بود، و لحظه ای در ایمان و عمل از حق جدا نشد، مریم کبری و خدیجه غرّاء که در راه توحید انواع بلاها را تحمل کردند و از حق جدا نشدند، صدیقه کبری و حضرت زینب همه و همه مصداق اتم مؤمن به حق و مجسمه نشان دهنده توحید بودند، چنین توحیدی و این چنین موحد بودن ثمن بهشت و حصن حصین حق، و مایه نجات و سعادت، و سرمایه دنیا و آخرت و سبب مصون ماندن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

صدوق رئیس محدثین شیعه در کتاب امالی روایت می کند که برای حضرت حسین دو انگشتر بود نقش یکی از آنها این بود:

«لا اله الا الله عده للقاء الله» (۱)

توحید اعتقادی و عملی توشه ای برای روز ملاقات با خداست.

روایاتی در کتاب با ارزش ثواب الاعمال در باب توحید و آثارش نقل شده از جمله:

پیامبر اسلام فرمود:

«ثمن الجنه لا اله الا الله:» (۲)

قیمت بهشت لا اله الا الله است.

یقیناً ثمن بهشت لفظ لاٰ إِلَهَ إِلاّٰ اَللّٰهُ که مرکب از لام و الف و هاء است نمی باشد، منظور رسول خدا حقیقت توحید است که سرمایه قلبی، و جلوه عملی است.

از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت شده است:

«لیس شییء الا و له شیئ یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیئ و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیئ، و دمعه من خوف الله فانه لیس لها مثقال فان سالت علی وجهه لم یرهقه قتر و لا ذله» (۳)

چیزی نیست مگر این که برای آن عِدْل و هم وزنی وجود دارد، مگر خدای عزوجل که معادلی ندارد، و توحید که برای آن عِدْلی نیست و قطره ای اشک از خوف خدا که هم وزنی ندارد، چون بر صورت جاری شود آن صورت را سیاهی و ذلت نخواهد گرفت.

«عن النبی من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنه و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:» (۴)

از پیامبر روایت شده کسی که با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید وارد بهشت می شود، و اخلاص به آن این است که «لا اله الا الله» او را از آنچه خدا حرام کرده است باز دارد.

ص:۵۸

۱- ۱) - امالی صدوق ص.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۳.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۳.

۴- ۴) - ثواب الاعمال.

از رسول خدا روایت شده:

«لاـ یزال لاـ اله الاـ الله ترد غضب الرب جـل جلاله عن العباد ما کانوا لا یبالون ما انتقص من دنیاهم اذا سـلم دینهم فاذا کانوا لا یبالون ما انتقص من دینهم اذا سلمت دنیاهم ثم قالوها ردت علیهم و قیل کذبتم و لبستم بها صادقین:» (۱)

پیوسته توحیـد اعتقـادی و عملی خشم پروردگـار را از بنـدگان برمی گردانـد، هنگـامی که باک نداشـته باشـند از دنیای آنان کاسته شود چون دینشان سالم بماند، ولی زمانی که از نقص دینشان باک نداشـته باشند، وقتی دنیایشان سالم بماند و در چنین فضائی لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ بگوینـد به آنان بازگشت داده می شود و به آنان گویند دروغ گفتند و نسبت به توحید صادق و راسـتگو نیستید.

یک بار دیگر در این روایات دقت کنیـد تا بیشتر به این حقیقت پی ببریـد که منظور از توحیـد فقط گفتن کلمه طیبه لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ نیست، بلکه بایـد توحید به صورت ایمان به خدا و نفی معبودهای باطل در افق قلب طلوع داشـته باشد و در عمل هم انسان به خواسته های حق عمل کند و از محرمات بیان شده در قرآن و فرهنگ اهل بیت بپرهیزد.

پیـامبر اسـلام حـدود چهـل نفر از اقوامش را در خـانه عمویش ابوطالب دعوت کرد، و پس از تشـکیل جلسه برای آنان به طور مفصل سخن گفت و در ضمن سخن فرمود:

«انـا ادعـوکم الی کلمـتین خفیفـتین علی اللسـان، ثقیلیـتین فی المیزان تملکـون بهمـا العرب و العجم و تنقـاد لکم بهمـا الاـمم و تدخلون بهما الجنه و تنجون بهما من النار، شهاده ان لا اله الا الله و انی رسول الله:» (۲)

من شـما را به دو کلمه که تلفظش بر زبـان آسان و در ترازوی عمل سـنگین است دعوت می کنم، شـما با تحقق دادن حقیقت این دو کلمه در باطن و ظاهرتان و در

۱- ۱) - ثواب الاعمال.

۲- ۲) - ارشاد مفید ج ۱ ص ۵۰.

اعتقاد و عملتان مالک عرب و عجم می شوید، و همه امت ها مطیع شما می گردند، و به وسیله این دو کلمه وارد بهشت می شوید و از دوزخ نجات پیدا می کنید و آن شهادت بر وحدانیت خداست و این که معبودی جز او سزاوار پرستش نیست و این که من فرستاده خدا هستم.

صدوق در عیون اخبار الرضا روایت می کند: چون حضرت رضا خواستند از نیشابور به خراسان حرکت کنند، مردم نیشابور آن حضرت را تا بیرون شهر بدرقه کردند، حضرت لحظه وداع پرده محمل را کنار زدند و از پدرانش از رسول خدا روایت کردند که رسول خدا از حضرت حق نقل کرد:

«کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قال فلما مرت الراحله ناد انا بشروطها و انا من شروطها:» (۱)

توحید حصار محکم من است، پس کسی که وارد حصار من شود از عذاب من ایمن است، راوی می گوید: چون شتر حرکت کرد ما را مخاطب قرار داده فریاد برداشت به شرایطی و من از شرایط آن هستم.

در بررسی حدیث، باید به چهار حقیقت اشاره کرد: ۱- سند حدیث: سند حدیث از بهترین اسناد است تا جائی که معروف به سلسله الذهب شده است.

۲- دلالت حدیث: حدیث از نظر دلالت راه را می نماید که تنها راه نجات و راه تحقق سعادت راه خدا و توحید به معنای واقعی است.

۳- حدیث راهنما را برای دلالت کردن امت به راه نشان می دهد که معصوم است و بدون چنین راهنمائی یقیناً انسان دچار گمراهی می گردد.

۴- عمده مسئله متابعت و پیروی از راهنماست که هر کس در دنیا از راهنمای واقعی که امام معصوم است پیروی کند به خوشبختی و کمال می رسد، و در آخرت به سعادت جاودانی در کنار امام متابعت شده می رسد.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا: (۲)

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵ ح ۴.

۲- ۲) - اسراء ۷۱.

روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان می خوانیم پس کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان دهند، نامه خود را با خوشحالی و سرور می خوانند و به اندازه رشته میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

در هر صورت روشن شد که مراد از لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ حذف و انتخاب در همه شئون زندگی است، حذف معبودهای باطل و همه محرمات، و انتخاب معبود حق و فرمان بردن از او در همه شئون حیات و همه امور مادی و معنوی است.

نکته ای عجیب

لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ دوازده حرف است، معلم توحید محمد رسول الله نیز دوازده حرف است، راهنمای راه توحید علی بن ابیطالب هم دوازده حرف است، امامان معصوم هم دوازده نفرند، ماه های شمسی و قمری هم دوازده ماه است.

موحدان در قیامت

توحید زمانی که از مشرق قلب به صورت ایمان خالصانه و نفی معبودهای باطل طلوع کند، و جلوه ی آن در همه ی اعمال ظهور نماید به انسان ارزشی فوق تصور می دهد، و وجودش را در قیامت بر آتش دوزخ حرام می نماید.

صدوق پیشوای محدثین شیعه و خُبره حدیث در کتاب امالی روایت می کند که پیامبر فرمود:

«و الذی بعثنی بالحق بشیراً لا یعذب الله بالنار موحدا ابدا و ان اهل التوحید لیشفعون فیشفعون ثم قال:»

سوگند به کسی که مرا بر اساس حق بشیر فرستاد خدا موحدی را هرگز به آتش عذاب نمی کند، و بی تردید اهل توحید شفاعت می کنند، و شفاعت آنان پذیرفته می شود، سپس فرمود:

چون روز قیامت شود، خداوند فرمان می دهد قومی را که در دنیا بدکردار بودند به آتش بیندازند، آنان می گویند:

پروردگارا چگونه ما را وارد دوزخ می کنی در حالی که تو را در دنیا به یگانگی می شناختیم، و چگونه زبان ما را می سوزانی در حالی که در دنیا به توحیدت گویا بود، و چگونه قلوب ما را دچار آتش می کنی در حالی که بر یگانگی تو ایمان و اعتقاد داشت، و چگونه صورت های ما را در معرض سوختن قرار می دهی در حالی که برای عبادت تو برخاك سائیده شد، و چگونه دو دستان ما را به آتش می سوزانی در حالی که برای دعا به پیشگاه تو برداشته شده؟

خداوند میفرماید: بندگان من اعمالتان در دنیا زشت بوده و نهایتاً پاداش شما دوزخ است، می گویند خداوندا گذشت و عفو تو بزرگ تر است یا خطاهای ما پاسخ می رسد عفو و گذشت من، می گویند رحمت تو گسترده تر است یا گناهان ما، خطاب می رسد رحمت من می گویند اقرار ما به توحید و یگانگی تو بزرگ تر است یا معاصی ما، جواب می رسد اقرار شما به توحید من بزرگ تر است، عرضه می دارند پروردگارا باید عفو رحمتت که فراگیر نسبت به هر چیزی است ما را فرا بگیرد، خداوند می فرماید: فرشتگانم به عزت و جلالم سوگند مخلوقی را به سویم محبوب تر از اقرار کنندگان به توحیدم و این که معبودی جز من نیست نیافریده ام و سزاوار است که اهل توحیدم را وارد آتش نکنم، بندگانم را به بهشت در آورید. (۱)ایمان به خداوند، و غرق بودن در توحید، و عمل به دستورات مالك ملك هستی سبب سلامت و عافیت همه جانبه و موجب سعادت و خوشبختی در دنیا

۱- ۱) - امالی صدوق مجلس ۴۹ ص ۲۹۶- علم الیقین فیض ج ۲ ص ۱۰۴۷.

و آخرت است، و این حقیقتی است که تاریخ حیات انسان عملاً آن را به اثبات رسانیده است.

از نشانه های خوشبختی در زندگی تندرستی است، بدون سلامت و صحت هیچ فرد یا جامعه ای روی خوشی و سعادت را نخواهد دید، مردم علیل و رنجوری که همواره در آتش تب و رنج و عذاب جسمانی می سوزند و می گدازند کجا قادرند که با جهش نیرومندانه از پیچ و خم مشکلات بگذرند و به سوی هدف های بزرگ و عالی گام های بلند و بلندتر بردارند؟ ! راستی چه خوب است انسان زندگی را از نظر کیفیت بنگرد نه از جهت کمیت، آن مردمی که زنده اند ولی دوران زندگی را به بطالت و خوش گذرانی های بی منطق و تحلیل بر جسم و جان می گذرانند و در طول حیات کمترین نتیجه ای برای خود یا دیگران ندارند و کوچک ترین گامی که مفید به حال خود یا جامعه باشد برنمی دارند برای حیات و عمرشان چه سود و ارزشی میتوان به حساب آورد؟ !

دنیائی که از فشار طاقت فرسای مشکلات خسته و وامانده به نظر می رسد، مردمی که در شهرهای بزرگ و پر جمعیت از هوای سالم، غذای سالم، و محیط سالم بهره ای ندارند و در میان دود کثیف و غلیظ ماشین ها و کارخانه ها می لولند و تدریجاً خفه می شوند، خلاصه انسانی که صرف نظر از این بدبختی ها، تعداد کثیری کشته و مجروح و آسیب دیده میدانهای جنگ باید قربانی بدهد و از انرژی خود بکاهد چه سرنوشتی و چه فرجامی خواهد داشت؟

ترقی روزافزون پزشکی و بهداشت هنوز نتوانسته است آلام انسان ها را تسکین بخشد، تقلب در مواد غذائی و داروئی، تولید روزافزون مشروبات متنوع الکلی و مواد مخدر، وظیفه ناشناسی، و عدم دقت آنانی که جان مردم به دستشان سپرده شده، و بالاخره هزاران خیانت و جنایت و دلهره و پریشان حالی همه و

همه از عواملی هستند که سلامت و نشاط جسمانی و فکری و روحی انسان ها را هدف تیرباران خویش ساخته اند.

تردیدی نیست که مردم بیمار و فرسوده از نظر کار و فعالیت و تحصیل علم و تکمیل صنعت دچار وقفه خواهند شد، از همه اینها که چشمپوشی کنیم در یک جمعیت بیمار و ناتوان زمینه ای برای رشد علم، اخلاق، و معنویت وجود ندارد، چنین جامعه ای به زمین شوره زاری می ماند که نمی تواند هیچ یک از نهال ها و بذرها را در خود برویاند و بپروراند.

نهال علم و آزادی، اخلاق و شخصیت، کرامت و رشد، آدمیت و انسانیت در اینگونه جامعه ها سبز نمی شود و درعرصه تکامل و ترقی قرار نمی گیرد بلکه هر نهال مادی و معنوی در این شوره زار پژمرده و تباه می شود.

توحید و دین حق و ایمان و عمل صالح می کوشند که با پرستاری و غم گساری این بیماران ناتوان را شفا بخشیده، اسباب اعتلا و تکامل و رشدش را فراهم سازند.

اسلام که حاوی همه مسائل الهی و انسانی، و لحاظ کننده امور مادی و معنوی و آبادی دنیا و آخرت انسان است، برای تأمین سلامت و عافیت همه جانبه انسان در دو مرحله مادی و معنوی، ایمان به خدا و نفی معبودهای باطل و دوری از محرمات و انجام خیرات و رعایت بهداشت و حفظ نظافت و دوری از افراط و تفریط در هر کاری، و ترک امور مضره را پیشنهاد می کند. برای سلامت جسم و تداوم آن، خدای مهربان در قرآن می فرماید:

كُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُسْرِفِينَ: (1)

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، زیرا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

ص:۶۴

۱- ۱) - اعراف ۳۱.

سفیر حق پیامبر اسلام فرمود:

«المعده بیت کل داء و الحمیه رأس کل دواء:» (۱)

شکم خانه هر دردی، و پرهیز در رأس همه داورهاست.

و آن فرستاده بی نظیر حق فرمود:

«ان فی صحه البدن فرح الرب و مرضات الرب و تثبیت السنه:» (۲)

خوشنودی و رضای پروردگار و پابرجائی سنت در تندرستی است.

و آن بزرگ مرد عرصه معنویت و دلسوز بشریت، و مبلغ برنامه های خدا فرمود:

«لا خیر فی الحیات الا مع الصحه:» (۳)

در زندگی بدون تندرستی و سلامت هیچ خیری نیست.

از برنامه های ارزنده حق این است که سالی یک ماه بر افرادی که استطاعت بدنی داشته باشند روزه را واجب کرده است، صرف نظر از این که روزه برای تهذیب روان انسان مفید است، برای بدن نیز یک خانه تکانی بسیار مفیدی است که چربی ها و سموم و رسوبات زائد را به راحتی بیرون می ریزد و بسیاری از امراض را بدون درد و خونریزی و جراحی و دارو درمان می نماید، از این نظر روزه را جراحی سفید نامیده اند.

کارل می گوید: در زندگی بدوی آدمیان به علل خشک سالی، قحط و غلا هر چند گاهی از کمبود موارد غذائی در زحمت می افتادند.

و به این جهت حتی وقتی که آذوقه کافی در دسترس داشتند با نه طیب خاطر برای عادت به گرسنگی روزهائی را به روزه می گذرانیدند.

۱- ۱) - طب الصادق ۳۹.

۲- ۲) - نهج الفصاحه.

۳- ۳) - نهج الفصاحه.

لزوم روزه در تمام ادیان تأکید شده است، در روزه ابتدا گرسنگی و گاهی نوعی تحریک عصبی و بعد ضعفی احساس می شود، ولی در عین حال کیفیات پوشیده ای که اهمیت زیادی دارند به فعالیت می افتند، قند کبد در خون می ریزد و چربی هائی که در زیر پوست ذخیره شده اند و پروتئین های عضلات و غدد و سلول های کبدی آزاد می شوند، و به مصرف تغذیه بافت ها می رسند، بالاخره تمام اعضاء مواد خاص خود را برای نگهداری تعادل محیط داخلی و قلب قربانی می کنند و به این ترتیب روزه تمام بافت های بدنی را می شوید و آنها را عوض می کند. (۱)ولی از آنجا که حفظ سلامت بدن، فقط به رعایت بهداشت و روزه بستگی ندارد، بلکه تحت تأثیر عوامل روحی نیز قرار می گیرد، از این نظر در آئین خدا مفاسد اخلاقی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته، برای این که تأثیر شوم آنها در بدن و قوای فکر و روان و روح غیر قابل انکار است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد:» (۲)

شگفت از این که حاسدان از سلامت بدن خویش غافلند.

و فرمود:

«صحه الجسد من قله الحسد:» (۳)

تندرستی معلول کمی حسد است.

۱- ۱) - انسان موجود ناشناخته ۲۱.

۲- ۲) - سفینه البحار ج۱، ص ۲۵۱.

۳- ۳) - سفینه البحار ج۱، ص ۲۵۱.

بیماری که اکنون در بستر بیماری یا به روی تخت بیمارستان افتاده، فقط مراقبت ها و معالجات طبی در درمانش مؤثر نیست، بلکه نیروی ایمان و حس اعتماد و اتکای به مبدء غیبی که شفابخش امراض است برای بیمار در درجه اول اهمیت است، بیماری که از چنین اعتقاد و ایمانی به حضرت حق و دستوارت او برخوردار نیست خیلی دیرتر از بیماران معتقد و مؤمن درمان می شود، یکی از اطبای روان شناسی می گوید:

«در میان هزاران کسانی که پیش من آمده اند آنهائی که به اصولی پای بند بوده و به دین و مذهبی ایمان داشته اند خیلی زودتر معالجه شده اند» . (۱)کارل می نویسد: طبیب نیز هنگامی که بیماری دید که دست به دامان دعا و توسل شده است می تواند خرسند باشد، چه آرامشی که نیایش به ارمغان آورده است کمک شایانی در مداوای بیمار به شمار می آید. (۲)و نیز می نویسد نیایش و دعا گاهی تأثیرات شگفت آوری دارد، بیمارانی بوده اند که تقریباً به طور آنی از دردهائی چون خوره، سرطان، عفونت کلیه و زخم های مزمن و سل ریوی و استخوانی پریتونئال شفا یافته اند، چگونگی این گونه شفا یافتن ها تقریباً همواره یکسان است: یک درد بسیار شدید و بعد احساس شفا یافتن در چند دقیقه و حداکثر تا چند ساعت آثار بیماری محو می شود و جراحات و صدمات جسمی و آناتومیک آن نیز التیام می یابد.

این معجزه با چنان سرعتی سلامت را به بیمار باز می دهد که هرگز حتی امروز جراحان و فیزیولوژیست ها در طول تجربیاتشان مشاهده نکرده اند، برای

۱- ۱) - طب الصادق ۱۹.

۲- ۲) - نیایش ۶۲.

این که این پدیده ها بروز کند نیازی نیست که حتماً خود بیمار دعا کند اطفال کوچکی که هنوز قدرت حرف زدن نداشته اند و هم چنین مردم بی عقیده نیز شفا یافته اند ولی در کنار آنان کسی نیایش می کرده است. (۱)

در روایات آمده که: بیمار پس از نماز صبح در حالی که محل درد را مسح می کند این دعا را بخواند تا به خواست خدا شفا یابد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین حسبنا الله و نعم الوکیل تبارک الله احسن الخالقین و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم:»

بنام خداوند مهربان مهرورز ستایش برای خداست که پروردگار جهانیان است، خداوند ما را بس است و نیکو وکیلی است، بزرگ است خداوندی که نیکوترین نظام دهندگان است و هیچ گردش و نیروئی نیست جز به وسیله خداوند بلند مقام بزرگ.

دعا حقیقتی است که انسان به شدت به آن نیاز دارد و حضرت حق در قرآن مجید خواندن آن را دستور داده و اجابت آن را تضمین نموده است.

اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: (۲)

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

و در آیه دیگر فرموده:

وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ اَلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ:

هنگامی که بندگانم از تو درباره ی من بپرسند بگو: یقیناً من نزدیکم دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم، پس باید دعوتم را بپذیرند و به من ایمان آورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلا برسند.

این نکته مهم ناگفته نماند که تصور شود از نظر اسلام مراجعه به طبیب و مصرف دارو لازم نیست نه بلکه لازم است و اولیاء اسلام در مواردی برای درمان

۱- ۱) - نیایش الکسیس کارل فرانسوی ۶۵ ۶۴.

۲- ۲) - غافر ۶۰.

بیماری به پزشک مراجعه کرده و دارو مصرف نموده اند، باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که در عرصه هستی دو دسته عامل و دو نوع سبب در جریان است و در امور جهان مؤثرند: دسته اول همان عوامل مادی است، و دسته دوم عوامل معنوی است.

استفاده از پرشک و دانش او و انواع داروها و رژیم های غذائی و ورزشی چیزی است که همه دانشمندان از قدیم بر آن اتفاق داشتند و دانش جدید پزشکی در این زمینه توسعه قابل توجهی پیدا کرده است، در این میان عوامل معنوی را نمی توان نادیده گرفت، این عوامل گاهی اثرشان از عوامل مادی قوی تر و نیرومندتر است، تجربیات پرفسور کارل فرانسوی که در کتاب ارزش نیاش خود ثبت کرده دلیل مهمی بر این مدعاست، نام برده که می تواند الگوئی برای پذیرش این حقیقت برای روشنفکران باشد تا هر چیزی را بر اثر غرور و منیت خود رد نکنند، به کمک تجارب خویش به این مطلب اساسی پی برده که بیماری که از نظر یک پزشک قابل درمان نیست ممکن است با یک توجه باطنی و یک دعا به درگاه حق و یک راز و نیاز و نیایش خالصانه توسط خود او یا دیگری به کلی شفا یابد، به طوری که اثری از بیماری در او مشاهده نشود، نیایش یکی از همان عومل نیرومند معنوی است.

صدقه که در وحی مطرح است و مورد علاقه حضرت حق و جزء فرمان های اوست نیز یکی از همان عوامل نیرومند است.

از رسول خدا روایت شده است:

«تصدقوا و داوو امرضاکم بالصدقه فان الصدقه تدفع عن الاعراض و الامراض و هی زیاده فی اعمارکم و حسناتکم:» (۱)

ص:۶۹

۱- ۱) - نهج الفصاحه و میزان الحکمه ج ۵ ص ۳۲۱.

صـدقه بپردازیـد، و بیمارانتان را با آن درمان کنید، زیرا صدقه از بیماری ها و آبروها دفاع می کند و به عمر می افزاید و نیکی ها را زیاد می کند.

«صدقه السر تطفئ غضب الرب، صدقه العلانیه تدفع سبعین نوعا من البلاء:» (۱)

پیامبر می فرماید صدقه پنهان خشم پروردگار را فرو می نشاند، و صدقه آشکار هفتاد نوع بلا را دفع می کند.

در روایتی آمده شخصی به محضر پیامبر اسلام آمد و گفت:

عملی به من بیاموز که خداونـد مرا دوست بدارد، و نزد مردم محبوب شوم، و حضـرت حق بر ثروتم بیفزاید و عمرم را طولانی ساز و در آخرت با تو محشور گردم حضرت فرمود:

«هذه ست خصال تحتاج الی ست خصال: اذا اردت ان یحبک الله فخفه واتقه، و اذا اردت ان یحبک المخلوقون فاحسن الیهم و ارفض ما فی ایـدیهم، و اذا اردت ان یثری الله مالک فزکه، و اذا اردت ان یصـح الله بـدنک فاکثر الصـدقه، و اذا اردت ان یطیل الله عمرک فصل ذوی ارحامک، و اذا اردت ان یحشرک الله معی فاطل السجود بین یدی الله الواحد القهار:» (۲)

اینها شش خصلت می باشند که به شش خصلت دیگر نیازمندند، هر گاه بخواهی خداوند تو را دوست بدارد از او بترس و تقوا و دوری از محرمات پیشه کن، و هر گاه بخواهی که در میان مردم محبوب باشی به آنان نیکی کن و از آنچه از مال دنیا دارند چشم بپوش، و هر گاه بخواهی که خداونـد ثروتت را زیاد کنـد زکات آن را بپرداز، و هر گاه بخواهی بـدنت سالم بماند زیاد صـدقه بپرداز، و هر گـاه بخواهی خداونـد عمرت را طولانی نمایـد صـله رحم به جای آور، و هر گاه بخواهی خـدا تو را با من محشور کند سجده در پیشگاه خدای یکتای قهار را طولانی ساز.

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ اَلْفُلْکِ اَلَّتِی تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِمٰا یَنْفَعُ اَلنّٰاسَ وَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ مٰاءٍ فَأَحْیٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ

۱- ۱) - کلام نور ج ۲ ص۱۸۵.

۲- ۲) - سفینه البحار قدیم ج ۱ ص ۵۹۹.

مَوْتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ اَلرِّياحِ وَ اَلسَّحابِ اَلْمُسَخَّرِ بَيْنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ:

بی تردیـد در آفرینش آسـمان ها و زمین، و رفت و آمد شب و روز و کشتی هائی که در دریاها [با جابجا کردن مسافر و کالا] به سود مردم روان اند و بارانی که خدا از آسـمان نازل کرده و در آن از هر نوع جنبنده ای پراکنده نموده، و گردانیدن بادها و ابر مسخر شده میان آسمان و زمین نشانه هائی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

شرح و توضیح

خدای مهربان در این آیه شـریفه مردم را به چند مطلب بسیار مهم توجه داده است، مردمی که اهل خرد و اندیشه، و اهل تعقل و تفکر در امور خلقت و آثار قدرت و رحمت حضرت حق هستند.

۱- آسمان ۲- زمین ۳- شب و روز ۴- کشتی روان در دریا ۵- باران و باد و ابر و آثار آن.

آسمان

آنچه در آیـات قرآن و روایـات و علم نجوم از آن به عنوان آسـمان یـا آسـمان هـا یاد شـده است و به احتمال نزدیک به یقین مجموعه ای از میلیارهـا سـیاره و سـحابی و کهکشان است، و بخش بسـیار بسـیار انـدکی از آن با چشم غیر مسـلح قابل دیـدن است، مجموعه ای است که هر ذره از عناصـر آن، و کمیت و کیفیتش، و حرکات متنوع و گوناگونش و حجم و اندازه اش، و عـددهای قابل ملاحظه اش و فاصـله هایش از یکدیگر و حرکات دسـته جمعی آنان از روز پیدایش به طرف نقطه نامعلوم یا به قول قرآن به جانب پروردگارشان، از عجایب و شـگفتی هائی است که عقل را سـرگردان، و عاقل را متحیر، و عالم و دانشـمند را در برابر عظمت حق به خضوع و فروتنی وا می دارد.

ص:۷۱

عجیب تر این که گروهی از دانشمندان اسلامی بر پایه آیات و روایات، و جمعی از محققان غرب و آنان که با ادوات و ابزار علمی و تلسکوب های عظیم و آخرین وسائل ساخته شده به تماشای این دستگاه موفق شده اند می گویند آنچه در این زمینه بیان شده، و به ثبت رسیده، که عبارت از میلیاردها میلیارد ستاره و میلیارها سحابی و کهکشان است همه و همه مربوط به آسمان اول یا آسمان دنیاست، که همه به دست آمده هایش جز نمونه ای از این صفحه با عظمت نیست. و اگر روزی همه آیات این صفحه با ابزارهای عظیم و بزرگی که در آینده ساخته می شود خوانده شود معلوم می شود قدرت بی نهایت حق و اراده حکیمانه اش به تحقق چه حقیقتی دست زده است! !

و اما در دیگر آسمان ها چه خبر است هنوز کمترین اطلاعی از آنها به دست نیامده و چه بسا تا پایان عمر جهان به دست نیاید، و اگر هم به دست آید اطلاع قابل ملاحظه ای نخواهد بود.

آنچه را این خدمتگذار به آستان قرآن مجید و فرهنگ اهل بیت از روایات و کتاب های علمی درباره آسمان می نویسم شاید مربوط به آسمان اول یا به عبارت دیگر مربوط به آسمان دنیا و شاید مربوط به گوشه ای از جهان با عظمت هستی باشد و بسیار حیف است که این نکته مهم را ناگفته بگذارم که در روایات اهل بیت علاوه بر هفت آسمان عوالم دیگری را هم نام می برند، که کم و بیش برخی از دانشمندان امروز همه به مطالبی نزدیک به روایات رسیده اند و شاید در آینده ای نه چندان دور به حقایقی در این زمینه اشاره کنند که شگفتی اهل فکر و اندیشه بیش از شگفتی گذشتگان نسبت به آنچه یافته بودند گردد، و لازم است پیش از بیان مسئله آسمان به این حقیقت هم به عنوان ماورای هفت آسمان اشاره کنم تا بیش از پیش عظمت مدرسه اهل بیت روشن شود.

ماورای هفت آسمان

پیش از بیـان ایـن حقیقـت لازم است شـما را به این موضـوع تـوجه دهم که آنچه را در این بخش تحت عنـوان مـاورای هفت آسمان می نگارم مفصل آن را می توانید در کتاب اسلام و هیئت دانشمند بزرگ شیعه سیدهبهالدین شهرستانی ملاحظه کنید.

پوشیده نباشـد که روایـات و گفتارهـای اسـلامی در این مسـئله ظهـور در موافقت بـا هیئت امروزی دارد، بلکه صـریح در این حقیقت است که عرصه هستی و نظـام آفرینش منحصـر به یک عالم یا یک منظومه شمسـی نیست، بلکه حضـرت حق به فیض کامل خود و قـدرت و حکمت بی نهایتش منظومه بسیاری چون منظومه ما آفریـده که حتی همه آنها دارای مخلوقاتی زنـده و دارای نطق ماننـد مخلوقات منظومه شمسـی ما هسـتند، و بخاطر فقـدان روابط، نه آنان از وجود ما اطلاع دارند و نه ما از وجود آنان.

جهان هستی مرکب از عوالم و نظامات نامحصور است که هر یک از آنها مشتمل است به سماوات و ارضین و موجودات زنده و نبات به صورتی که در منظومه شمسی ما مشاهده می شود.

در کتـاب خصال و بحارالانوار، و منتخب البصائر و انوار نعمانیه و شـرح صـحیفه سـجادیه و تفسـیر نورالثقلین که همه از کتاب های ناب شـیعه و مؤلفانشان از رشد یافتگان مکتب و مدرسه اهل بیت اند به سـند قوی از حضـرت صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:

«ان لله عزوجل اثنی عشـر الف عالم کل عالم منهم اکبر من سـبع سـماوات و سبع ارضین ما یری عالم منهم أن لله عزوجل عالما غیرهم. . . . .»

خـدا را دوازده هزار عـالم است که هر یـک بزرگ تر از هفت آسـمان و زمین است و هیـچ یـک از آنهـا خـبر از وجود عـالم دیگری غیر از خود ندارد.

ص:۷۳

این روایت به طور واضح با نظر برخی از معاصرین منطبق است که می گویند: جهان هستی مرکب است از هزاران عالم و هر عالمی مشتمل است بر آسمان ها و زمین ها بزرگ تر از آسمان و زمین ما، مضافاً بر این که در روایت مزبور اشاراتی است بر این که کائنات زنده و عاقل هم در آن وجود دارد، زیرا ارجاع ضمیر ذوی العقول [مانند کلمات منهم و غیرهم در روایت] به عوالم به اعتبار اهالی و مساکنین آنان است، و اگر زنده و عاقل نبودند بایستی ضمیر منها و غیرها گفته می شد، و نفی علم خاص از آنان یعنی خصوص علم به وجود عالم دیگر دلیل وجود علم عام در آنان است.

در کتاب احتجاج و اختصاص و بحار و بصائر الدرجات به اسناد صحیحه خبری به این مضمون از حضرت صادق (ع) نقل شده که به منجم یمنی فرمود:

«یسیر عالم المدینه فی ساعه من النهار مسیره الشمس سنه حتی یقطع اثنی عشر الف عالم مثل عالمکم هذا ما یعلمون ان الله تعالی خلق آدم و لا ابلیس:»

دانای مدینه «یعنی خود آن حضرت» در یک ساعت از شبانه روز به اندازه یک سال شمسی را طی می کند و از دوازده هزار عالم عبور می نماید که هر یک مثل عالم شماست، اهالی آن عوالم هرگز از وجود آدم و ابلیس خبر ندارند.

احتمال دارد مقصود از سیر و حرکت امام در یک ساعت به اندازه یک سال شمسی سیر معنوی و روحانی باشد که نفس قدسی وی به قدرت روح ملکوتیه در اعماق عوالم هستی جولان نموده، بر نظامات نامحصور دارای احاطه است، و ممکن است مراد از سیر شمس سیر سنوی معروف آن نبوده، بلکه مقصود سیر شمس باشد در مدت یکسال کامل به همراه عموم اتباع نظامش به حرکت انتقالی در فضای نامحدود به سوی نقطه و مقصد مجهول.

در بحار و شرح صحیفه و بصائر الدرجات و منتخب الاختصاص و غیر اینها روایتی از حضرت سجاد نقل شده که به منجمی فرمود:

ص:۷۴

«هل ادلک علی رجل قد مر منذ دخلت علینا فی اربعه عشر عالما کل عالم اکبر من الدنیا ثلث مرات و لم یتحرک من مکانه، قال: من هو؟ قال: انا.»

آیا مردی را به تو نشان دهم که از لحظه ای که تو در این مجلس بر ما وارد شدی در چهارده عالم گردش کرده که هر عالمی سه برابر این جهان ماست، و با این همه گردش که آن مرد در این زمان اندک نموده از جای خود هم حرکت نکرده است؟

ستاره شناس پرسید آن مرد کیست؟ حضرت فرمود منم.

کلمه دنیا گاهی بر زمین و زمانی بر عالم ما اعم از آسمان و زمین و آنچه در آنهاست اطلاق می شود و روایت بنا بر هر دو فرض به ویژه بر فرض دوم مشعر بر وجود عوالم کثیره وسیعه منظمه خارج از سعه عالم ماست، و جمله «لم یتحرک من مکانه» اشاره به این دارد که سیر امام در این عوالم سیر معنوی و روحی است.

در تفسیر قمی و بحار ضمن تفسیر آیه

اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ از ابن عباس روایت شده که:

«ان الله عزوجل خلق ثلث مأه عالم و بضعه عشر عالما خلف قاف و خلف البحار السبعه لم یعصوا الله طرفه عین قط و لم یعرفوا آدم و لا ولده کل عالم منهم یزید من ثلث مأه و ثلث عشر مثل آدم و ما ولد. . . .»

خدا را سیصد و ده اندی عالم در پشت قاف و پشت هفت دریاست که مردم آن عوالم چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نکرده اند و نه آدم را شناخته اند و نه فرزندانش را، و شماره مردم هر یک از آن عوالم بیش از سیصد و سیزده برابر آدم و فرزندان اوست. علامه سید هبهالدین در توضیح این روایت می گوید: در مسئله شرح تعدد زمین ها ذکر کردیم که قاف اشاره است به ظل مخروطی زمین و هفت دریا کنایه است از مجاری واقعه میان مدارات محیط بر زمین و سیارات که سیارات در این مجاری مانند ماهی دریا شناورند.

بنابراین مقصود از سیصد و اندی عالم که در پشت قاف و ماورای هفت دریاست عده ای از منظومه های شمسی خارج از عالم ما و در ماورای آسمان های ماست.

ص:۷۵

و این که فرمود: عده ساکنین هر یک از آن عوالم سیصد و سیزده برابر ماست اقوی دلیل بر این است که منظور از آن عالم ها و آدم ها غیر از عالم و آدم ماست

در بحار و شرح صحیفه از حضرت رضا (ع) روایت شده است:

«ان لله خلف هذا النطاق زبرجده خضراء فبا الخضره منها خضره السماء قلت و ما النطاق؟ قال الحجاب و لله عزوجل وراء ذلک سبعون الف عالم عددهم اکثر من عدد الجن و الانس:»

خدا را پشت این کمربند [خط افق یا حد فاصل میان نور و ظلمت در زمین ما] زبرجد سبزی است که سبزی رنگ آسمان ناشی از آن است، راوی گفت منظور از نطاق چیست فرمود حجاب، و نیز خدا را بعد از اینها هفتاد هزار عالم است که عدد ساکنان آنها بیش از جن و انس است.

مقصود از وراء ذلک ماوراء منظومه های شمسی است، هفتاد هزار عالم عبارت از یک عده نظامات عالم بالاست که عدد آنها خارج از حد شمارش است و بیان عدد در روایات آن هم به اختلاف: [دوازده هزار عالم، چهارده عالم، سیصد و ده عالم، هیجده هزار عالم] مبالغه در کثرت است نه بیان عدد واقعی و شمارش حقیقی، و این که فرمود شماره آنها بیش از جن و انس است مبالغه در کثرت و به منزله این است که فرموده باشد بیش از آنچه دیده می شود و دیده نمی شود.

در بحار و فرج المهموم است که حضرت سجاد (ع) به منجم فرمود:

«هل ادلک علی رجل قد مر منذ دخلت علینا فی اربعه آلاف عالم. . . .»

آیا تو را راهنمائی کنم به مردی که از وقتی بر ما وارد شده ای چهار هزار عالم را گردش کرده است؟

در کتاب شیخ ابی لیث سمرقندی روایتی از حضرت رسول آمده است که فرمود: خدا را هیجده هزار عالم است که دنیا از مشرق تا مغرب آن یکی از آنهاست و در کتاب دیگر به جای هیجده هزار آمده است:

«ان لله تعالی اربعین الف عالم الدنیا من شرقها الی غربها عالم واحد:»

خدا را چهل هزار عالم است، که دنیا از شرق تا غربش یکی از آنهاست.

ص:۷۶

چنان که گذشت عده عوالم در روایات و اخبار اسلامی در نهایت اختلاف و تباین است و چندین رقم وارد شده است مانند:

۱۴، ۴۰، ۷۰، ۳۱۰، ۱۰۰۰، ۴۰۰۰، ۷۰۰۰، ۱۰۰۰۰، ۱۲۰۰۰، ۱۸۰۰۰، ۴۰۰۰۰، ۷۰۰۰۰، ۸۰۰۰۰، ۱۰۰۰۰۰، ۶۰۰۰۰۰ و بالاخره هزار هزار و در پاره ای از روایات جمله «ما لا یحصی» یعنی عوالمی که به تعداد و شمارش نمی آید ذکر شده است.

چون در این همه ارقام گوناگون نسبت به یک موضوع تامل نمائیم می فهمیم که گوینده قصد تعیین عدد و عدّه حقیقی را نداشته، بلکه هدفش فقط بیان کثرت و مبالغه در زیادی بوده است، به ویژه بنا بر مذهب بعضی از فقها و لغویین که می گویند:

عدد مفهوم مستقلی ندارد.

پس باید گفت عدّه آن عوالم نامتناهی است و مقصود از معصوم هم از بیان ارقام گوناگون همین بوده است چنان که در یک روایت به لفظ «ما لا یحصی» وارد شده است، و سبب این اختلافات ارقام، ملاحظه حال مخاطبین بوده که بعضی از آنان تاب تحمل و تلقی عده بیشتری را نداشته اند و اولیاء الله که باید مطابق با عقول مردم سخن گویند ناچار با هر مخاطبی به اندازه فهمش رفتار نموده اند، و البته در عین حال حقیقت را هم از نظر دور نداشته، به طوری کلام را ترتیب می داده اند که اشخاص عاقل استفاده حقیقت از آن نتوانند نمود.

ابوحمزه ثمالی می گوید: شبی در خدمت حضرت باقر (ع) بودم، آن حضرت به آسمان نگاهی کرد و فرمود:

«هذا قبه انبیا آدم و ان لله عزوجل سواها تسعه و تسعین قبه فیها خلق ما عصوالله طرفه عین. . . . .»

این قبه پدرم آدم است، و خدا را غیر از این قبه نود و نه قبه است و در آنها خلقی است که چشم به هم زدنی خدا را معصیت نکرده اند.

در کتاب بحار از رسول خدا روایت شده است:

«خلق الله العرش و للعرش سبعون الف ساق

کل ساق کاستواره السماء و الارض:»

خداوند عرش را با هفتاد هزار ساقه آفریده، که وسعت هر ساقه مانند دائره محیط آسمان و زمین است.

در بحار و مناقب ابن شهر آشوب از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: میان هر قائمه از قوائم عرش تا قائمه دیگر به اندازه مسافتی است که مرغی در ده هزار سال پرواز، آن را طی کند، و عرش در هر روزی هفتاد هزار رنگ از نور میپوشد و خدا را فرشتهای است موسوم به خرقائیل که هیجده هزار بال دارد و میان هر بالی تا بال دیگرش پانصد سال راه است، زمانی که فرشته در خواست کرد تا بداند بالای عرش چیست؟ پس خدا بالهای او را دو برابر کرد و به فرمان خدا به پرواز آمد مدت بیست هزار سال با آن ۳۶ هزار بال پرید و چون خسته شُد ایستاد دید هنوز به سر یکی از قوائم عرش نرسیده، مجدداً قوا و بال های وی مضاعف شد و سی هزار سال دیگر پرید و باز هم نرسید، از طرف خداوند به او وحی شد: اگر با تمام قوا و بال های خود تا نفخ صور پرواز کنی به ساق عرش نخواهی رسید، خرقائیل از روی عجز زبان به سبحان ربی الاعلی گشوده بال فرو بست!

انصافاً هیچ فلیسوف و نویسنده توانمندی نتواند نکته به این دقت و ظریفی را در ضمن رمان مفصلی مجسم کرده، مطلب به این مهمی را در ضمن مثالی چنین موجز و مختصر بیان نماید.

در کتاب انوار نعمانیه و شرح صحیفه سید نعمت الله جزائری از رسول خدا و امامان معصوم روایت شده:

«ان الله تعالی خلق مأه الف قنـدیل و علقها بالعرش و السـماوات و الارض و ما فیها حتی الجنه و النار کلها فی قنـدیل واحد و لا یعلم ما فی القنادیل الباقیه الا الله سبحانه. . . . .»

خداوند صد هزار قندیل آفریده و همه را به عرش معلق ساخته است و همه آسـمان ها و زمین و آنچه در آنهاست حتی بهشـت و دوزخ همه در یک قندیل است و جز خدا کسی نمی داند که در دیگر قندیل ها چیست! !

در اینجا لازم است وجوه شباهت میان قندیل و نظام منظومه شمسی بیان شود:

وجه اول: شکل قندیل بیضی است، و شکل مجموعه نظام شمسی هم به عقیده متأخرین بیضی است.

وجـه دوم: قنـدیل مشـتمل بر جسم لطیفی است که در وسـط آن است و نـور و نـار از خـود به اطراف منتشـر می کنـد، و نظـام شمسی هم مشتمل بر کره لطیفه شمس است و در وسط مستقر می باشد و نور و نار از خود به سیارات منظومه می بخشد.

وجه سـوم: قنـدیل آویزان در هـواست و بر دیوار یـا چیز دیگری تکیه نـدارد، و نظـام شمسـی هم فقـط معلق و مربوط به حوزه جاذبه است.

وجه چهارم: جرم روشـنی بخش که در قندیل است در وسط حقیقی آن نیست و به یک حد آن نزدیک تر است و شـمس هم در وسط حقیقی نظام شمسی نیست.

جمله «والسـماوات و الارض و مـا فیهـا» دلالت دارد بر این که هر یک از عوالم این قنادیل یک منظمومه شمسـی و به وسـعت آسمان و زمین است.

و این که فرمود: جز خـدا کسـی نمی داند در سایر قنادیل چیست، چقدر با نظریات علمی جدید مناسب است زیرا فاصـله میان هر منظومه ای تا منظومه دیگر به اندازه ای است که هیچ وسـیله و رابطه عقلی و مادی نمی تواند اطلاعات داخلی هر یک را به دیگری منتقل کند، و حتی در زمان ما که علوم و ادوات این همه

ترقی کرده هنوز ما از اوضاع سیارات منظومه شمسی خودمان اطلاعات دقیق و فراگیر پیدا نکرده ایم و از اینجا وضع علمی و دانش قرون و اعصار گذشته پیدا است که زیر صفر بوده است و علوم در زمان بعثت پیامبر اسلام و امامان شیعه هم چون کودکی در دامان تربیت آن بزرگواران و بستر اسلام و آغوش قرآن پرورش یافته و از سخنان و مطالبشان شیر خورده و تدریجاً رشد و ترقی کرده تا در روزگار ما به حد صباوت رسیده و در آینده به مرحله کمال برسد.

در روزگار نبوت پیامبر و امامت امامان هیچ یک از آلات و ادوات دقیقی که امروزه در دسترس دانشمندان است وجود نداشته و حتی شبح و اسمی هم از آنها در میان نبوده، با این حال صاحب شریعت و مبلغ دین و معلم قرآن و امنای او و جانشینان بر حقش چه قوت نظر و چه اندیشه صائب و صفاء باطنی داشته اند که اسرار وجود و حقایق عوالم نامتناهی را که در قلوبشان نقش داشت با بهترین اسلوب و برابر فهم و عقل انسان بیان فرموده اند، به طوری که هنوز هم بهترین ابزار و آلات علمی دقیق از درک و ارائه عشر معشار آن ناتوان است، و آنچه امروز کشف شده و احدی از هزاران هزار نکته است که به وسیله این ادوات آنان در هر مقامی بیان فرموده اند.

پس از اینکه صدق کلماتشان در این امور غیبی دقیق که درک آن از عرصه عقل و احساس خارج است معلوم شد، قلب هر آگاهی از بار سنگین شک و ریب راحت می شود و مطمئن می گردد که سایر مطالبی که در تربیت نفوس و عقول، و تکمیل نظامات بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی و خانوادگی و معاشرتی از ایشان صادر شده و در کتاب های معتبر ثبت گردیده صحیح و درست است.

وسعت آسمان یا عالم بالا

ص:۸۰

آگاهی و دانش ما نسبت به عالم بالا بسیار بسیار اندک است، آنچه در این سطور می خوانید گوشه ای از کشفیات دانشمندان بزرگ جهان است، که با ادوات و ابزار علمی و دوربین ها و تلسکوب های بسیار قوی به دست آورده اند، آینده چه عوالم و کهکشان ها و سحابی هائی کشف می شود نمی دانیم ولی روزگاری خواهد رسید که دانشمندان آن روزگار دانش ما را نسب به دانش خود ذره ای در برابر کوهی بزرگ به حساب خواهند گذاشت.

سالیانی نه چندان دور یعنی در آغاز قرن بیستم میلادی وقتی مردم می شنیدند که در کهکشان ما یعنی دو خط موازی سپید رنگی که به ویژه در بیابان های تاریک در آسمان مشاهده می کنیم سی میلیون خورشید وجود دارد از شدت شگفتی انگشت به دهان می بردند و می گزیدند ولی امروز معلوم شده که فقط در کهکشان ما ده هزار میلیون خورشید وجود دارد! !

ما زمانی که هنگام شب بدون دوربین کهکشان را از نظر می گذرانیم حقیره جلوه می نماید و حتی جلوه ابرهای انبوه یک روز زمستان یا بهار را ندارد، ولی اگر به وسیله یک دوربین بزرگ فلکی مانند دوربین رصدخانه کوه ویلسون در آمریکا، یا دوربین بزرگ رصد خانه کوه پالومر را که وسعت دهانه آن پنج متر است، کهکشان را از نظر بگذرانیم می فهیم چه اندازه عظمت دارد، خورشیدها در کهکشان ما طوری یکی پس از دیگری قرار گرفته که شمردن آنها امکان ندارد، و هنوز هیچ منجمی نتوانسته با دقت تعیین کند که در کهکشان ما چند خورشید موجود است، و فقط از روی تخمین گفته اند که: ده هزار میلیون خورشید در کهکشان ماست! !

بدین ترتیب که یک قسمت از کهکشان را محدود کرده خورشیدهای آن را شمرده اند و از روی آن می گویند که کهکشان ما ده میلیارد خورشید دارد، و

ممکن است شماره خورشیدها خیلی بیش از این باشد، چون ستارگان کهکشان آن قدر انبوه است که بخشی از آنها حاجب بخش دیگر می شود و نمی گذارد که منجم قسمت هائی را که در عقب آنها قرار گرفته ببیند. ولی عمق شگرف کهکشان نشان می دهد که در پس خورشیدهای ظاهری خورشیدهای دیگر وجود دارد. در میان خورشیدهای کهکشان ما خورشیدهائی هستند که ده میلیون مرتبه از خورشید ما بزرگ-تر می باشند!

قوی ترین دوربین فلکی که امروز وجود دارد دوربین رصدخانه کوه پالومر در آمریکاست، و آن دوربین می تواند طیف کهکشان هائی را که در فاصله هزار میلیون سال نوری قرار گرفته است ببیند «سال نوری عبارت است از مسافتی که نور با سرعت ثانیه ای سیصد هزار کیلومتر یکسال طی می کند» ولی گاهی از ماوراء هزار میلیون سال نوری روشنائی هائی به چشم می رسد که به منجمان رصدخانه کوه پالومر می فهماند که در آنجا هم کهکشان ها به چشم می خورد.

ضعف دوربین های فلکی مانع از این است که بتواند بیش از فاصله هزار میلیون سال نوری را ببیند، ولی دانشمندان یقین دارند که در ماوراء آن منطقه باز هم کهکشان هست.

با پاره از ارقام بهتر می توان تصوری از بزرگی جهان پیدا کرد.

فاصله میان ما و نزدیک ترین ستاره ثابت قریب چهل میلیون میلیون کیلومتر است، کهکشان ما که در واقع ولایت کوچکی از مملکت جهان عظیم است که در آن زندگی می کنیم حدود سیصد هزار میلیون ستاره دارد، و میلیون ها کهکشان از این قبیل در جهان وجود دارد، و فاصله میان دو کهکشان به اندازه دو میلیون سال نوری است.

وزن خورشید ما دو بلیون بلیون تن است، و کهکشان ما در حدود ۱۶۵ هزار میلیون برابر خورشید وزن دارد. (۱)اگر قرار شود دانشمندان تعدادی از ستارگان را که با چشم مجهز شناخته اند نامگذاری کنند، در صورتی که برای هر یک از آنها، ثانیه ای وقت لازم باشد بیش از هفت هزار سال برای این کار فرصت لازم است! !

سلی فر منجم زیج لوول در «اربزونا» ستارگان بسیار دور را در جزائر آسمانی به کمک منشور و عدسی و فیلم و عکاسی مورد آزمایش قرار داده و کشف کرده است که این جزائر آسمانی با سرعت چند کیلومتر در ثانیه در حرکت اند و به علت نامعلومی از ما دور می شوند، دورترین این ستارگان با سرعت ۰۰۰/۲۰ هزار کیلومتر در ثانیه در حرکت است.

نزدیک ترین جزائر آسمانی یک میلیون سال نوری از ما فاصله دارند، و دورترین آنها که تاکنون دیده ایم دویست میلیون سال نوری از ما دورند و اگر کسی با تلسکوب ۲۰۰ اینچی کوه پالومار فضا را نگاه کند اجرامی مشاهده می نماید که فاصله آنها از زمین بیش از یک میلیون سال نوری است و بیش از یک بلیون کهکشان خواهد دید! !

اصولا میان هر یک از جزائر آسمانی با دیگری یکی دو میلیون سال نوری فاصله است و در حدود سی میلیون از این جزائر- کهکشان ها- در محیط عدسی زیج مانت ویلسون وجود دارد که در پاره ای از آنها چندین هزار میلیون ستاره موجود است و هزاران میلیون خورشید در میان می باشد! ! (۲)

ص:۸۳

۱- ۱) - پاورقی میان صفحه ۴۴۸ و ۴۴۹ اسلام و هیئت علامه شهرستانی.

۲- ۲) - ستارگان از نظر قرآن ۲۴۸.

چشم اندازی دیگر از وسعت جهان

کهکشان المرئه المسلسله که جفت کهکشان ما و نزدیک ترین کهکشان نسبت به آن شمرده می شود، شامل صد هزار میلیون ستاره است، و کهکشانی در صورت فلکی شجاع موجود است که از یک هزار میلیارد ستاره به وجود آمده است و چون در فاصله ۱۲۰۰ میلیون سال نوری از ما واقع است، از یک ستاره هم کم نورتر به نظر می رسد.

مجموعه ستارگانی که در کهکشانها موجود است به رقم بسیار بزرگی می رسد و این رقم حاصل ضرب صد هزار میلیون کهکشان در صد هزار میلیون ستاره است که حاصل آن ده هزار میلیارد میلیارد است.

برای مجسم نمودن این عدد بزرگ کافی است بگوئیم اگر سه هزار میلیون انسان از کودک و جوان و پیر و مرد و زن برای شمارش ستارگان آماده گردند و با سرعت و شتاب فوق العاده این کار را انجام دهند به طوری که در هر ثانیه ده ستاره بشمارند، و تمام عمر خود را از آغاز تا انجام به ستاره شماری سپری کنند در صورتی میتوانند از عهده شمارش همه ستارگان برآیند که هر کدام دارای سی هزار سال عمر باشند، زیرا برابر محاسبهای که به عمل آمده است در برابر هر یک نفر از مردم روی زمین در حدود سه هزار و سیصد و سی سه میلیارد و سیصد و سی و سه میلیون و سیصدو سی و سه هزار و سیصد و سی سه ستاره در کهکشانهائی که تاکنون کشف شده است موجود است! !

آخرین تحقیقات دانشمندان این مطلب را به طور مسلم به ثبوت رسانده، که هر یک از این ستارگان خورشیدی است که اغلب آنها از لحاظ نور و حرارت و حجم صدها وهزاران برابر خورشید ماست، باتوجه به این حقیقت باید گفت: در

صد هزار میلیون مجموعه کهکشانی دست کم ده هزار میلیارد میلیارد خورشید وجود دارد.

بـه مـوجب آخرین اطلاعـات علمی روز مشـکل کهکشـان مـار پیچی است به این معنـا که بخشـی از سـتارگان آن در وسـط و قسـمت دیگری در اطراف آن واقع شـده است، و سـتارگان اطراف به ترتیبی قرار گرفته انـد که پیچ و خم های بسـیار به وجود آورده است، و این پیـچ و خم های مخصوص بازوهای مارپیچی کهکشان نامیـده می شود، دیگر کهکشان ها هم تقریباً دارای همین شکل است.

بر اساس تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته است مسافت سرتاسـری یکی از این بازوهای مارپیچی کهکشان ما نهصد سال نوری و فاصـله هر بـازوئی از بازوی مجاور ۴۵۰۰ سال نوری است! (۱)اگر لغت مواقع در سوره مبـارکه واقعه آیه هفتـاد و پنج فَلا أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ اَلنُّجُومِ به معنـای جایگـاه و در حقیقت اشـاره به فضـائی باشـد که سـتارگان یـا به عبـارت روشن تر مجمـوع کهکشـان ها و سـحابی ها و منظومه ها در آن شـناورند، نتیجه تحقیقات دانشـمندان در بیان وسـعت گوشه از آن بسـیار شگفـت آور و از آنجـا کـه مـورد سوگنـد قرآن مجیـد قرار گرفته روشن کننـده معجزه بـودن قرآن در زمـان نزول آن و مـبیّن اندکی از عظمت بی نهایت حضرت حق است.

با توجه به کشـفیات دانشـمندان علم هیئت، و منجمانی که با بزرگ ترین دوربین ها و تلسکوب ها خبرهائی جالبی از عالم بالا در اختیار انسان قرار داده اند

ص:۸۵

---

۱ – ۱) – برای آگـاهی بیشتر از وسـعت جهـان به کتـاب هـائی چون مرزهـای نجوم، از جهـان هـای دور، تاریـخ علوم، تسـخیر ستارگان، از اتم تا ستاره دانش عصر فضا، افق دانش، مراجعه نمائید.

پیداست فضائی که در آن میلیارها دستگاه کهکشانی قرار گرفته که هر یک از آنها از هزاران میلیارد منظومه شمسی تشکیل یافته است باید چه اندازه وسیع باشد!

فضائی که هزاران میلیارد ستاره، طی میلیاردها سال در آن تاخت و تاز می کنند و با هم تلاقی اصطکاک نمی نمایند چقدر باید پهناور و بزرگ باشد؟ !

ژرژگاموف در کتاب زمین و سرگذشت آن که پس از سپری کردن عمری در شناخت ستارگان و وسعت فضا آن را تألیف نموده می گوید:

«فضا به اندازه ای وسیع است که هر ستاره از ستارگان آسمان را به اندازه یک ماسه به قطر یک میلی متر فرض کنید، در هر کیلومتر مکعب از فضا فقط یک دانه از این ماسه ها موجود است!»

آنگاه اضافه می کند:

«فاصله فضائی میان این ستاره ها به اندازه ای زیاد است که حتی اگر دو ستاره مجاور مستقیماً به طرف یکدیگر به حرکت درآیند پنجاه هزار سال طول خواهد کشید تا با هم تصادم کنند.»

کتاب از کهکشان تا انسان می گوید:

فضا به قدری بزرگ است که اگر جرم تمام کهکشان ها را به طور مساوی در فضا پخش می کردند به هر ۶۰۹/۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ یک هزار و ششصد و نه میلیون میلیارد کیلومتر مربع نزدیک به سی گرم ماده می رسید، یعنی اگر فضا را به نسبت جرم کراتی که در آن واقع شده است قسمت کنیم، سهمیه تنها زمین ما از آن ۳۱۹۳۸۶ کیلومتر مربع با ۳۸ صفر در جلو آن خواهد بود.

توجه شما خوانندگان محترم و به ویژه آنان که دنبال درک عظمت و قدرت بی نهایت حضرت حق هستند به این نکته مهم جلب می کنم، که تنها مقیاسی که امروز به وسیله آن مسافت های دور آسمانی را اندازه گیری می کنند سال نوری

است، زیرا فقط زبان نور است که چون- در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه طی می کند- می تواند این مسافت های حیرت انگیز را بیان کند.

در این مورد لازم است به حقایق زیر و ارقام محیرالعقول این بحث دقت کافی کنید:

۱- تعداد صد هزار میلیون کهکشان تاکنون در فضا کشف شده است. (۱)۲- فضائی که یک کهکشان اشغال می کند در حدود دویست هزار سال نوری است.

۳- فاصله میان دو کهکشان مجاور دو میلیون سال نوری است.

پس با توجه به این سه رقم که نتیجه تحقیقات پی گیر دانشمندان است، باید به منظور دست یافتن به مقدار «وسعت فضا» نخست رقم اول را در رقم دوم ضرب کنیم.

۲۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سال نوری ۲۰۰/۰۰۰(ع) /۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

حاصل ضرب: بیست میلیون میلیارد سال نوری است «فضای کل کهکشان های کشف شده» پس باید رقم اول را نیز در رقم سوم ضرب کنیم:

۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ۲۰۰/۲۰۰۰ (ع) /۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰

حاصل ضرب: دویست میلیون میلیارد سال نوری است، مجموع فضائی که در فواصل کهکشانها واقع شده است، اکنون باید این دو حاصل ضرب را جمع کنیم تا وسعت فضای جهانی که البته تا کنون کشف گردیده است به دست آید:

فضای کل فواصل کهکشانها ۲۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰

فضای کل کهشکانها ۲۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰

۲۲۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰

۱- ۱) - این رقم مربوط به زمان نوشتن این تفسیر در سال ۱۳۸۷ شمسی مطابق با دهم اردیبهشت برج دوم سال است.

بنابراین مجموع فضائی که تا کنون کشف شده است ۲۲۰ میلیون میلیارد سال نوری است!

برای درک عظمت این رقم کافی است که بدانیم نور آنقدر سریع السیر است که می تواند در یک ثانیه هفت مرتبه دور کره زمین بچرخد پس باید ۲۲۰ میلیون میلیارد سال راه طی کند تا از یک طرف فضا به طرف دیگر آن برسد، بدون تردید از زمان خلقت ستاره ها تا کنون نور هیچ یک از آنها به انتهای فضا نرسیده است.

در هر صورت هنوز مرزی برای جهان کشف نشده، و بعید به نظر می رسد که کشف شود

دانشمندانی که با دقت بیشتری این معمای بزرگ و راز دقیق آفرینش یعنی موضوع تعیین «مرز عالم هستی» را مورد مطالعه قرار داده اند هنوز از نظر علمی بدون جواب می دانند.

«برنوبورگل» می گوید:

بهتر است از این مسائل «مرز جهان هستی کجاست» که هنوز لا ینحل به نظر می رسد صرف نظر کنیم، زیرا ما را به وضع و حال نابینائی که با چوب دست خود در صحرای بی کرانی میان مه کورمال کورمال می کند دچار می سازد. (۱)«آنتری وایت» می گوید:

مورچه ای را در جنگلی پر درخت تصور کنید، خنده آور و ناممکن به نظر می رسد اگر خیال کنیم که این مورچه می خواهد شکل جنگل را دریابد، وضع ما مردمان خاکی در این گردون درست به این مورچه می ماند! (۲)

۱- ۱) - از جهان های دور، ص ۴۹۴.

۲- ۲) - دنیای ستارگان ۱۴۱.

«ژرژ کاموف» پس از بحث مفصلی درباره عظمت جهان می گوید:

بشریت به صورت حشره نحیف و کم عمری جلوه گر می شود که به کوکبی ناچیز از یک مارپیچ حقیر ارتباط دارد و خود آن مارپیچ در قلب جهانی مملو از میلیونها میلیون کهکشان قرار گرفته است و به کسانی که تصوری جز این کنند باید با تعجب و دلسوزی نگاه کرد.

ناچیزی عنصر زمین و عنصر و صورت مادی انسان نسبت به جهان

با در نظر گرفتن مطالب صفحات گذشته، این حقیقت رخ نشان می دهد که زمین ما قطره کوچکی از اقیانوس بزرگ هستی یا چون دانه خشخاشی در دامان صحراست.

مفسر مصری جناب طنطاوی در تفسیر خود پس از این که توضیحاتی درباره عظمت جهان آفرینش می دهد، موقعیت زمین را با این عبارت مجسم می سازد:

«کتابخانه ای را در نظر بگیرید که از پانصد هزار جلد کتاب تشکیل یافته است، و در هر جلدی ۲۷۰ صفحه و در هر صفحه ای سی سطر و در هر سطری چهل حرف وجود دارد، این کتابخانه عظیم عالم هستی است که هر ستاره ای یک حرف از حروف کتاب های آن را تشکیل می دهد و زمین ما در این کتابخانه هستی به اندازه ای ناچیز است که نقطه نون هم به حساب نمی آید: (۱)شاعر حکیم و دانشمند ایرانی می گوید:

شنیدستم که هر کوکب جهانی است ج

جداگانه زمین و آسمانی است جزمین در جنب این افلاک مینا ج چو خشخاشی بود در قعر دریا تو خود بنگر کزین خشخاشی چندی ج سزد گر بر غرور خود بخندی جج

۱- ۱) - دانش عصر فضا به نقل از ج۲۶، تفسیر طنطاوی ۲۲۵.

آدمی در صورتی بزرگ می شود که خود را وقف فعالیت فکری و عقلی سازد، و برای به کار انداختن عقل و اندیشه در مدار فرهنگ انبیا و امامان و صراط مستقیم حق قرار گیرد، و روی به اخلاق حسنه و عمل صالح و در یک کلمه عبادت حق و خدمت به خلق آورد.

پاسگال ریاضی دان معروف و عارف فرانسوی بارها گفته و نوشته است: بشر در طبیعت چیست؟ عدمی است در برابر بی نهایت، بی نهایتی است در برابر عدم، بشر بسیار ضعیف و حقیر است، یک ذره بخار یا یک قطره آب برای نابودی او کافی است، ولی مزیت او به فکر است.

در هر صورت نکته جالب و بسیار مهمی که درباره عظمت عالم هستی از قرآن مجید استفاده می شود این است که کلیه ستارگانی که از لحاظ تعداد، عظمت، فاصله، نور، حرارت و غیره چشم ها را خیره کرده و اعجاب دانش پژوهان جهان را برانگیخته و این نظام های بدیع کهکشانی را پدید آورده است همه و همه مربوط به آسمان و فضای نزدیک است! !

اما در فضای دور چه خبر است، آن فضا چه وسعت و عظمتی دارد، و چه رازها و موجوداتی در آن موجود است؟ هنوز مجهول است! و این موضوع، خود حاکی از عظمت فوق العاده و شگرف جهان هستی است.

قرآن مجید این حقیقت را به اینگونه بیان کرده است:

إِنّٰا زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِزِينَةٍ اَلْكَوٰاكِبِ: (۱)

ما آسمان نزدیک را به زینت ستارگان آراسته ایم.

وَ لَقَدْ زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ: (۲)

ما آسمان نزدیک را به وجود چراغ هائی زینت داده ایم.

هشداری از امیرمؤمنان (ع)

ص:۹۰

۱- ۱) - صافات ۶.

۲- ۲) - ملک ۵.

از نتایج مهم این بحث این است که انسان جایگاه خود را در عالم هستی می شناسد و غرور را که سرچشمه ستم ها و تکبرها و طغیان ها و جاه طلبی هاست، که خود منشأ مفاسد و جنایات است کنار می گذارد.

امیرمؤمنان (ع) در دستوری که طی آن منشور فرمانروائی کشور مصر را به نام مالک اشتر صادر می کند و به او تأکید می نماید که ملک و ملت را بر اساس تقوا، مهربانی، عدالت و مساوات اداره کند می فرماید:

«و اذا احدث ما فیه من سلطانک ابهه او مخیله فانظر الی عظم ملک الله فوقک:» (۱)

اگر مقام و تسلط بر زیردستان در تو غرور یا تکبر ایجاد کرد، نگاهی به بالای سر بینداز، و درباره عظمت جهانی که خدا آفریده است با دقت بیندیش تا به حقارت و ناچیزی خود پی ببری و در نتیجه از مرکب غرور و تکبر فرود آئی.

موجودات آسمانی و کرات قابل زندگی

دانشمندان بر اساس محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند که تنها در کهکشان ما ششصد میلیون ستاره مسکونی وجود دارد و در این ستارگان تمدنی شبیه تمدن زمین دیده می شود که شاید ساکنین نیمی از این ستارگان از مردم کره زمین نیز متمدن تر باشند.

مطابق حسابی که در آن، هیچ جنبه تخیل وجود ندارد بر روی هم در عالم هستی ششصد میلیون ستاره مسکون وجود دارد.

اخیراً با همکاری یکی از دانشمندان فضائی شوروی و یکی از متخصصان فضائی آمریکا کتابی به نام «ما تنها نیستیم» تألیف شده است، که در این کتاب این دو با نظری قاطع بیان می دارند که در کهکشان ما، کهکشانی که منظومه شمسی ما از اعضای آن به حساب می آید حداقل هزار میلیون کره قابل زندگی موجود است.

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۵۳.

جالب این که قرآن مجید در زمان نزول آن هم در میان مردمی که نه خواندن می دانستند نه نوشتن با صراحت خبر داده است:

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّهٍ وَ هُوَ عَلیٰ جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدِیرٌ: (۱)

از جمله نشانه های قدرت خداوند آفرینش آسمانها و زمین و انواع جنبندگانی است که در آنها پراکنده است و او هر گاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

از این آیه دو نکته استفاده می شود:

۱- در آسمانها نیز مانند زمین موجودات زنده وجود دارد.

۲- هر زمان که اراده و مشیت خدا اقتضا کند سکنه کرات آسمانی و زمین با یکدیگر دیدار خواهند نمود و اجتماع برپا خواهند کرد.

در گفتار پیشوایان بزرگ اسلام نیز نمونه هائی است که حکایت از این حقیقت می کند از آن جمله بیان امیرمؤمنان است که فرمود:

«هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض:» (۲)

این ستارگان آسمان شهرها و مراکز تمدن است همانگونه که زمین نیز دارای شهرها و مراکز تمدن است.

البته باید توجه داشت که شرایط حیات بر حسب گوناگونی سازمان وجودی موجودات زنده متفاوت است و ما هرگز نباید وضع جسمی و روحی و زندگی خود را مقیاس قرار دهیم و در این موضوع قضاوت کنیم. برنوبورگل می گوید:

«هیچ چیز از این تصور که موجودات متفکر سایر کرات آسمانی باید از لحاظ شکل و هیکل و شیوه تفکر و جهان بینی به ما شباهت داشته باشند جنون آمیزتر نیست. اگر کسی بخواهد ما را متقاعد سازد که چون در ستارگان دیگر به سبب

۱- ۱) - شوری ۲۹.

۲- ۲) - سفینهالبحار دو جلدی جلد ۲، ص ۵۷۴.

آن که هوا مانند سیاره مریخ رقیق تر و سردتر و دریاها به صورت باتلاق است پس امکان پیدایش موجوداتی نظیر ما وجود ندارد، باید شیوه تفکر او را که بدون تردید نادرست است رد کنیم (۱)» .

به طور خلاصه همان گونه که در روی زمین، شرایط موجودات زنده متفاوت است و گروهی آبزی و گروهی خاکزی و جمعی هوازی می باشند، پس نتیجه می گیریم که با مقیاس بسیار وسیع تری شرایط حیات، طبق ساختمان های مختلف جانداران فرق می کند و این حقیقت را دانشمندان بسیاری نیز تصریح کرده اند. (۲)

حرکت دستهجمعی کائنات و نیروی جاذبه و دافعه

قرآن و روایات اهل بیت پیش از آن که دانشمندان فلکی قرن هیجدهم به بعد به این حقیقت با کمک ادوات و ابزارهای علمی و دوربین ها و تلسکوب ها نجومی آگاه گردند که همه ستارگان، قمرها، خورشید ها، کهکشان ها، سحابی ها از زمان پیدایش به سوی مقصودی در حرکت اند، و میان همه آنان جاذبه و دافعه برقرار است، و همین دو نیرو باعث شده که نظام متقن هستی پابرجا بماند با زبان صراحت و اشاره و کنایه حقایقی را بیان کرده اند:

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ: (۳)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز سدیم» بود پس به آن و زمین گفت خواه یا ناخواه بیائید آن دو فرمان حق را پاسخ گفتند و اعلام نمودند فرمانبردار آمدیم.

۱- ۱) - از جهان های دور ۳۳۹- ۳۳۷.

۲- ۲) - دانش عصر فضا، ۲۰۶.

۳- ۳) - فصلت ۱۱.

اَللّهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اِسْتَوی عَلَی اَلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ یُفَصِّلُ اَلْآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ: (۱)

خداست که آسمان ها را بدون پایه هائی که آنها را ببینید برافراشت، آنگاه بر تخت فرمانروائی بر کائنات چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی در حرکت اند کار جهان و جهانیان را تدبیر می کند، نشانه های قدرت و ربوبیت خود را در پهنه ی هستی به روشنی بیان می نماید تا شما به دیدار «قیامت و محاسبه اعمال به وسیله» پروردگارتان یقین کنید.

از این دو آیه و دیگر آیات مشابه این دو آیه سه حقیقت استفاده می شود:

۱- سکونی در هیچ یک از کائنات نیست.

۲- همه با هم در سایه نظامی متقن به سوی مقصودی مثبت در حرکت اند.

۳- بر همه کائنات قانونی تحت عنوان جاذبه و دافعه « بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها » حکومت دارد.

حرکات همه کائنات در مدارات و فلک های معین و سپس حرکات دسته جمعی آنها در کتاب های علمی به تفصیل بیان شده است، قانون جاذبه و دافعه نیز همراه با محاسبات دقیق به وسیله دانشمندان ثبت اوراق کتب با ارزش گشته، شما می توانید برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع لازم مراجعه کنید.

منظومه شمسی ما در هر ثانیه بیست کیلومتر به دنبال ستاره ای بنام وِگا در پهنه فضا به سوی سرنوشت و مقصد معینی یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی حرکت می کند، و کره خاک به اراده حق مجبور است حرکات وضعی و انتقالی خود را چنان ترتیب دهد که از کاروان عقب نمانده و نیز پیشروی ننماید.

۱- ۱) - رعد ۲.

روی این حساب کراتی که بر اثر خطای دید ما ساکن و ثابت بنظر می آیند ساکن نیستند بلکه عموماً در حرکت اند.

آنچه تاکنون جزء اصول مسلم علمی در آمده است، این است که در کائنات سکونی وجود ندارد و حرکات کرات هم نسبی هستند.

تعمق در مشاهدات روزانه و مطالعه نتایج و تحقیقات دانشمندان در رشته های علوم مختلفه بخصوص فیزیک و هیئت، این حقیقت را که همه کائنات در سیر و حرکت اند بر ما ثابت می سازد.

فیزیک از حرکت ذرات بی نهایت کوچک حکایت می کند هیئت از سیر و حرکت حیرت آور کرات بی نهایت بزرگ سخن می راند.

حرکت شرط اساسی تعادل و بقای اجرام آسمانی است، و هیچ یک از کرات آسمانی در حال توقف و سکون نیست، هر یک از آنها اگر لحظه ای توقف کند فوراً از مدار خود خارج شده و به کرات دیگر بر می خورد و در جا متلاشی می شود.

«لیندبلاد» مدیر رصدخانه استکهلم و «ائورت» استاد دانشگاه لید چنین کشف کردند که این آسیاب عظیم به دور خود می چرخد، یعنی کلیه ستارگان کهکشان که تعداد آنها به صد هزار میلیون بالغ می شود بر روی دایره های بسیار عظیم به دور مرکز کهکشان می گردند، ولی سرعت حرکت همه آنها یکسان نیست.

هر ستاره ای که به مرکز نزدیک تر است گردش مداری خود را زودتر به پایان می رساند، و هر یک از آنها که دورتر است مدت گردش مدار انتقالی آن نیز طولانی تر است، مثلاً خورشید که در فاصله سی هزار سال نوری از مرکز کهکشان قرار دارد در هر ثانیه ۲۷۰ کیلومتر حرکت می کند و مدار خود را درمدت هر ۲۲۰ میلیون سال یک مرتبه می پیماید.

ص:۹۵

این مـدار به انـدازه ای بزرگ است که خورشـید آن را در مـدت عمر چهار هزار میلیون ساله ی خود بیش از تقریباً هیجده بار نپیموده است.

زمین ما که یکی از اعضاء منظومه شمسی و یکی از ملتزمین رکاب خورشید است، در این حرکت با خورشید همراه است و به خاطر پیروی از خورشید در هر ثانیه ۲۷۰ کیلومتر و در هر ساعت ۹۷۲ هزار کیلومتر راه می پیماید.

کهکشان ها به طور کلی ماننـد چرخ های عظیمی می گردند و گروهی از آنها تندتر از کهکشان ما و برخی آهسته تر حرکت می کننـد و مجموع آنها در عین حرکت چرخ ماننـدشان در فضائی که مرز آن برای کسـی روشن نیست به سوی مقصـد مثبتی در حرکت اند.

در رابطه بـا دافعه و جـاذبه در قرآن مجیـد و روایـات نکـات عجیـبی را که دلالـت بر معجزه بـون قرآن و آگـاهی اهـل بیت از کائنات دارد ملاحظه می کنیم:

خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۱)

خداوند آسمان ها را بدون ستون هائی که آنها را ببینید آفرید.

اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۲)

خداست که آسمان ها را بدون ستون هائی که آنها را مشاهده کنید برافراشت.

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ اَلْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ قَدْ أَحٰاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْماً: (۳)

خداست که هفت آسـمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید، همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که مسلماً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

۱- ۱) - لقمان ۱۰.

۲- ۲) - رعد ۲.

۳- ۳) - طلاق ۱۲.

در کتاب مجمع البحرین در کنار مادّه کوکب حدیثی از امیرمؤمنان وارد شده که در پاسخ شخصی فرمود:

«هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینه بعمودین من نور:»

این ستارگان آسمانی شهرهای تمدن داری چون مناطق متمدن روی زمین است که با دو ستون نوری به هم مربوط اند.

از آیات و روایت بسیار مهم امیرمؤمنان چند نکته علمی استفاده می شود:

۱- برافراشته شدن کرات و خارج نشدن از مدار و فلک خود به وسیله ستون های آسمانی «دافعه، جاذبه»

۲- ستون های آسمانی قابل رؤیت نیستند.

۳- ستون های آسمانی بر دو بخش است.

۴- اگر یکی از دو ستون از آسمان ها حذف شود نظام همه کائنات در هم می ریزد، و خیمه حیات همه موجودات برچیده می شود.

قانون جاذبه با قوه گریز از مرکز یعنی قانون دافعه بر همه سیارات حکم فرماست، و این دو نیرو بطور متعادل در هر یک از اجرام سماوی و کرات بالا به تناسب وجودشان در آنها موجود است.

اگر قانون جاذبه و دافعه به طور مساوی در یک کره برقرار نباشد نظم به هم می ریزد، ولی حضرت حق با حاکم نمودن این دو نیرو که ثمره اراده وحکمت و عدالت و ربوبیت اوست سماوات را در جایگاه مخصوص به خودشان نگاه می دارد.

امیرمؤمنان در نهج البلاغه در ابتدای خطبه ۲۰۲ می فرماید:

«فَفَتَقَها سَبْعَ سَماواتٍ بَعْدَ ارْتِتاقِها، فَاسْتَمْسَکَتْ بِاءَمْرِهِ وَ قامَتْ عَلَی حَدِّهِ:»

ص:۹۷

هفت آسمان را پس از آن که به هم پیوسته بود از هم باز کرد، آسمان ها به فرمان او خود را از افتادن و گریختن از مدار خود نگاه داشتند و بر اساس اندازه ای که برای آنها مقرر فرموده بود برپا شدند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لکنه سبحانه دبرها بلطفه و امسکها بامره و اتقنها بقدرته:»

وضع همه ستارگان و عناصر آسمانی را به لطف خود تدبیر نمود، و به فرمان خویش آنها را در مدار معینشان نگاهداری فرمود، و به قدرتش محکم و متقن قرار داد.

جهان هستی یا آئینه نشاندهنده جمال دوست.

نیوتن که یکی از چهره های درخشان علم هیئت و ریاضی است، پس از این که با کشف قوه جاذبه در منطقه مغرب زمین (۱)و بیان قوانین حرکات، انقلابی در دنیای علوم ایجاد و شهرت عالم گیری پیدا کرد، از اطراف و اکناف افرادی که در جستجوی دلیل قاطعی بر وجود صانع و خالق کائنات بودند به او روی آورده و خواستار دلیلی در این زمینه شدند، وی در پاسخ گفت:

«در وجود آفریدگار دانا و توانای این عالم ابداً تردید نکنید، زیرا موجودات متنوع این جهان با این تناسب و هماهنگی و با این نظام دقیقی (۲)که بر آنها حکومت می کند مسلماً از آفریدگاری که مصدر حکمت و اراده است سرچشمه گرفته است.

سپس افزود: هر چند نیروی جاذبه و قوانین حرکات را کشف کردیم، ولی اینها هیچ وقت نمی توانند منشأ پیدایش حرکات منظم اجرام جهان باشند، زیرا نیروی جاذبه خورشید سیارات را به طرف خود می کشاند، هم چنین سیارات

۱- ۱) - کتاب خدا قرآن مجید و روایات چنان که در صفحات گذشته به اثبات رسید از نیروی جاذبه و حرکات حساب شده همه کرات پیش از کشف آن در مغرب زمین خبر داده بودند.

۲- ۲) - الشمس و القمر بحسبان سوره ی الرحمن آیه ۵.

اقمار خود را به سوی خود جذب می کنند، و قوانین حرکات چگونگی حرکات موجود را بیان میکند ولی یک منبع آگاه و با اراده ای لازم است که جرم هر یک از این کرات و فاصله آنها را نسبت به هم، و سرعت سیر آنها را به طور دقیق محاسبه کند و با اراده و قدرت خود هر یک از آنها را طبق همان فرمول و محاسبه مخصوص در فواصل و مدارهای معین قرار دهد و در جهت خاصی به حرکت درآورد، سپس اضافه کرد که: دقت مختصری در اعضا و دستگاه های پیکر جانداران درس بزرگی از ایمان به خداوند جهان به انسان می دهد.

آیا ممکن است سازنده دستگاه عجیب بینائی از قوانین نور بی اطلاع باشد؟ !

آیا معقول است که سازنده دستگاه حیرت انگیز شنوائی از قوانین امواج صورت آگاهی نداشته باشد؟ !

نیوتن روزی ابتکار جالبی در این زمینه بکار گرفت که شرح آن از این قرار است:

وی دوستی داشت که معتقد به خدا نبود، برای اینکه دوستش را با برهان مجسمی به وجود خدا مؤمن سازد به یک مکانیک ماهر دستور داد ماکت کاملی از منظومه شمسی بسازد.

مکانیک طرح کاملی از منظومه شمسی به این ترتیب ساخت که یک گوی در وسط و گوی هائی در اطراف آن و گوی های دیگری در پیرامون این گوی ها قرار داد، به عنوان این که گوی وسط الگوئی از خورشید، و گوی های اطراف آن الگوئی از سیارات و بالاخره گوی هایی که در پیرامون گوی های اول بود الگوئی از اقمار سیارات باشند، و آنها را با دنده ها و تسمه ها به هم مربوط کرد و هندلی برای آن ترتیب داد به طوری که وقتی هندل حرکت داده می شد تمام گوی ها با شیوه ی جالبی هر کدام در مدار مخصوصی به حرکت در می آمدند. پس از این که نیوتن این ماکت را تحویل گرفت در اطاق خود قرار داد، روزی دوستش وارد

اطاق نیوتن شد، تا چشمش به ماکت منظومه شمسی افتاد، توجهش به آن جلب شد، نزدیک رفت دست به هندل برد و آن را به حرکت در آورد، یک دفعه گوی هائی که در پیرامون گوی وسط بودند به حرکت در آمدند.

دوست نیوتن چند قدم به عقب رفت و با تعجب گفت: چیز جالبی است چه کسی این را ساخته است؟ نیوتن هم چنان که مشغول مطالعه بود، بدون این که سر از روی کتاب بردارد با کمال خونسردی گفت: هیچ کس!

دوست نیوتن نزدیک تر آمد و گفت: آقای نیوتن مثل این که به پرسش من توجه ننمودی، من پرسیدم این وسیله جالب را چه کسی ساخته؟

نیوتن گفت: من پرسش شما را فهمیدم و در پاسخ شما گفتم هیچ کس آن را نساخته است، حالا هم می گویم کسی آن را نساخته است، ذراتی از این جهان خود به خود جمع شده، این گوی ها به این ترتیب به وجود آمده است!

دوست نیوتن گفت: آقای نیوتن شما فکر می کنید من آدم دیوانه ای هستم که با من اینگونه صحبت می کنید، چطور ممکن است این دستگاه خود به خود به وجود آمده باشد، مسلماً آن را شخص عاقلی ساخته و هر که ساخته بی تردید هنرمند ماهری بوده است.

نیوتن دست روی دوش دوستش نهاد و گفت: دوست عزیز! در صورتی که این دستگاه که به اسباب بازی کودکان شباهت دارد، و ماکتی از روی منظومه شمسی است و طبق متد آن حرکت می کند امکان نداشته باشد خود به خود به وجود آمده باشد پس آن اصل عظیم یعنی منظومه شمسی چگونه ممکن است که خود به خود به حکم تصادف به وجود آمده باشد؟ !

ص:۱۰۰

دوست نیوتن تسلیم شد و به وجود آفریدگار جهان هستی و نظام کائنات اعتراف کرد. (۱)خواننده عزیز در سطور گذشته در رابطه با آسمان اندکی از بسیار، و مشتی نمونه خروار، و قطره ای از دریا به رشته تحریر آمد و همین مقدار کافی است که ما را به عظمت و قدرت و حکمت و عدالت و علم بی نهایت خالق آسمانها توجه دهد و قلب ما را از ایمان و معرفت و عشق به او مالامال نماید، اکنون توجه شما را به گوشه ای از وضع زمین که دومین مسئله آیه مورد بحث است جلب می کنم.

زمین

در آیه بیست و دوم سوره مبارکه بقره و آیه سی و ششم به بخشی از ثمرات و منافع مادی و معنوی زمین اشاره شد، ولی در این سطور به خود زمین می پردازم و آنچه را که در این زمینه لازم باشد ذکر می کنم.

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که کلمه ارض از نظر قرآن مجید فقط شامل یک کره خاکی یعنی مسکن کنونی انسان است؟ و یا سایر کرات خاکی هفتگانه را نیز در برمی گیرد، یا آن که دامنه معنای ارض را به کلیه ستارگان کشانیده و بگوئیم فضای محیط بر هر کره ای آسمان و خود آن کره زمین است.

سخن حق در این مسئله حقیقتی است که در آیه ذیل به آن اشاره شده است:

اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ اَلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ: (۲)

خداست که هفت آسمان را آفرید و از جنس زمین «که انسان در آن زندگی می کند» نیز هفت عدد پدید آورد، زمین از نگاه قرآن شامل تمامی ستارگان نیست بلکه در برخی از آیات مقصود از آن فقط همین زمین ما و در بسیاری از آیات مراد جنس زمین است که شامل هر هفت زمین می باشد.

ص:۱۰۱

۱- ۱) - دانش عصر فضا ۷۰.

۲- ۲) - طلاق ۱۲.

مانند آیه فوق که گرچه ارض را به لفظ مفرد آورده جز آن که کلمه مِنَ جنسیه آن را از انفراد و اختصاص بیرون آورده و بمعنای جنس زمین یعنی کراتی که مانند زمین می باشند وانمود می کند.

و نیز در همه آیاتی که از آفرینش زمین و آسمان سخن رانده مقصود از زمین جنس زمین است و شامل همه زمین های هفت گانه می باشد.

ولی در آیاتی که مورد خطاب فقط اهل زمین ما باشند دور نیست که لفظ ارض در آن آیات شامل زمین ما باشد.

به استناد آیه فوق شاید بتوان ادعا کرد که در فضای کیهانی شش کره ی خاکی دیگر از جنس زمین ما و مانند آن وجود دارد، جز آن که آنگونه که این هفت کره از جهات گوناگونی با هم هم آهنگی دارند، کرات خاکی دیگر اگر احیاناً وجود داشته باشد با این کره از نظر جنس و عناصر هماهنگی ندارند، گرچه برخی هماهنگی ها در میان آنها باشد، این همانندی درونمائی از قابلیت حیات و وجود موجودات زنده و بلکه موجودات عاقل و مکلف در آن شش زمین دیگر نیز هست.

از اینجا می توان حدس زد که مواد شیمیائی تشکیل دهنده این زمین ها با مواد شیمیائی سایر ستارگان متفاوت است، یا آن که بگوئیم زمین ها از آسمان ها و ستارگان دیگر تولد نیافته اند بلکه از همان مادری زاده شده اند که آسمان ها از آن پدید شده اند.

در همه قرآن مجید آیه ای به چشم نمی خورد که چگونگی تولد زمین ها را از ماده نخستین «ماء» بیان کند، و حتی درباره جنس زمین ها به هنگام تولد اشاره ای ندارد مگر با سنجش دو آیه:

ص:۱۰۲

وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّٰامٍ وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی اَلْمٰاءِ. . . . . (۱)

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ: (۲)

بـا توجه به حقیقت مـاده نخستین و کیفیت انفجار و پدیـد شـدن گازهای آسـمانی در صورتی که دخان در انحصار آسـمان و ستارگانش باشد به ناچار زمین از ته نشـین این انفجار پدید شده است و در روایات و احادیث اهل بیت از این ته نشین تعبیر به خاکستر یا کف شده است:

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

زمین از خاکستر باقی مانده انفجار ماده اولیه جهان پدید شده است. (۳)و از رسول خدا روایت شده:

پروردگار از کف ماده نخستین جهان هفت زمین را آفرید. (۴)و نیز از حضـرت باقر (ع) است که. . . . . بادی از آب بیافرید و آن را بر آب چیره گردانیـد و به اندازه ای که اراده کرده بود کفی از آن بر گرفت و زمین را آفرید. . . . سپس آتشـی از آب پدید آورد و بر اثر تسلط آتش بر آب گازی به وجود آمد که آسمان ها را از آن گاز ساخت.

از بحث گذشـته این نتیجه به دست می آید که زمین و آسـمان و اخترانش همگی فرزندان یک مادرند و این مادر در اثر یک و یا دو انفجار دو نوع نوزاد پدید آورد.

۱- ۱) - هود ۷.

۲- ۲) - فصلت ۱۱.

۳- ۳) - تفسیر برهان ج اول ص ۹.

۴- ۴) - تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۲.

اکنون جای این پرسش است که این دو همزاد بوده اند و یا از پی یکدیگر قدم به عرصه هستی نهاده اند.

از آیات گذشته مورد بحث، مطلبی روشن در نفی و اثبات این موضوع به دست نمی آید، گرچه از احادیث مربوطه توأم بودن این دو نوزاد که هر یک پس از دیگری از مادر نخستین زاده اند مفهوم می شد.

ولی آیات دیگری در این زمینه در دسترس است که شایسته است با کمال دقت مورد توجه قرار گیرد:

هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ فَسَوّٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ: (۱)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید سپس آفرینش آسمان را «که به صورت ماده ای دود مانند بود» اراده کرد و آن را به صورت هفت آسمان درست و نیکوتر قرار داد و او به «قوانین و محاسبات» همه چیز داناست.

از آیه فوق به خوبی و به صراحت استفاده می شود که آفرینش زمین و آنچه از نعمت های زمین در مسیر بهره وری انسان است پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است در این آیه کلمه « ثُمَّ » که از نظر بسیاری از محققن ادبیات زبان عربی اقتضای سه مسئله تشریک در حکم و ترتیب و مهلت را دارد بسیار قابل دقت و به احتمال قوی این نظر را ثابت کند که آفرینش زمین و همه نعمت هایش پیش از پدید آمدن طبقات آسمان بوده است، و منافاتی هم با این حقیقت ندارد که زمین و آسمان از یک مادر که همان دخان و گاز است به وجود آمده اند، زیرا می دانیم و ثابت هم شده که آسمان پیش از تشکیل طبقات هفتگانه صورت گازی «دخانی» داشته، و آفرینش ستارگانی که در آسمان به چشم می خورد و

۱- ۱) - بقره ۲۹.

زینت بخش کیهان است پس از تشکیل طبقات در نزدیک ترین طبقات بوده است، چنان که در آیه ذیل آمده:

ثُمَّ اِسْتَوىٰ إِلَى اَلسَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ.

فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا وَ زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ: (۱)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود «گاز» بود پس به آن و به زمین گفت خواه ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

پس آنها را در دو روز «دو دوره» به صورت هفت آسمان به انجام رسانید و محکم و استوار ساخت و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هائی زینت دادیم و «از استراق سمع شیطان ها» حفظ نمودیم این است اندازه گیری شکست ناپذیر دانا اینک اگر خصوص خورشید از ستارگان آسمان نخست به دلیلی دیگر استثنا نشود، از آیات فوق به خوبی به دست می آید که آفرینش خورشید و سایر ستارگان دو مرحله از پیدایش زمین عقب تر بوده، زیرا آیات مزبور پیدایش هفت آسمان را پس از تکمیل زمین و آفرینش ستارگان را پس از پدید آمدن آسمان در طبقه نخستین معرفی کرده است.

مسئله ای که لازم است به آن پرداخت این است که در سوره نازعات می خوانیم:

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ اَلسَّمٰاءُ بَنٰاهٰا، رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا، وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا، وَ اَلْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا، أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا، وَ اَلْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا: (۲)

۱- ۱) - فصلت ۱۱- ۱۲.

۲- ۲) - نازعات ۳۲-۲۷.

آیا آفرینش شما «پس از مرگ» دشوارتر است یا آسمان که خدا آن را بنا کرد، سقفش را برافراشت پس آن را درست و نیکو قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، و زمین را پس از آن گسترانید و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد و کوه ها را محکم و استوار نمود.

از آیات فوق چنین به دست می آید که: غلطانیدن و پهن کردن زمین و پدید آوردن کوه ها و آب و نباتات در زمین پس از بناء آسمان ها بوده است.

ولی باید دانست که به احتمال نزدیک به یقین بناء جرم نخستین آسمان « أَمِ اَلسَّمٰاءُ بَنٰاهٰا» حالت دخانی «گازی» آن است و نه تشکیل طبقات و صورت فعلی، زیرا آیات سوره فصلت و بقره چنان که اشاره شد به ویژه با بکار گرفتن حرف ثم پدید آمدن طبقات آسمان را پس از تکمیل زمین معرفی کرده که: در چهار دوارن کوه ها و برکات و روزی ها را در زمین پدید آوردیم، سپس گاز «دخان» آسمان را به هفت بخش تقسیم نمودیم به آیات زیر جداً توجه کنید.

خَلَقَ اَلْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ. . . . (۱)

وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ مِنْ فَوْقِهٰا وَ بٰارَکَ فِیهٰا وَ قَدَّرَ فِیهٰا أَقْوٰاتَهٰا فِی أَرْبَعَهِ أَیّٰامٍ. . . .

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ

زمین را در دوره آفرید. . . . و در روی آن کوه های استواری پدید آورد، و در آن منافع و برکات فراوانی آفرید و رزق روزی خوارانش را به مدت چهار دوره تقدیر کرد. . . .

سپس «ثم» آهنگ آفرینش آسمان نمود در حالی که به صورت دود «گاز» بود. . . . .

در نهایت « دحو الارض ،» چرخش و گردش زمین و آفرینش کوه ها و آب ها و درختان در زمین پس از بناء و تسویه دخان آسمانی بوده، نه آن که پس از تشکیل طبقات که دو رتبه از تکامل زمین عقب تر است.

اما این که آفرینش جرم زمین و یا دخان آسمان مقدم بود هنوز دلیل قاطع بر هیچ یک در دست نیست، تنها چیزی که می دانیم این است که هر دو از مادری به

ص:۱۰۶

۱- ۱) - فصلت.

نام «ماء» در اثر یک و یا دو انفجار تولد یافته اند و دلیلی هم که نظر دومین یعنی دو انفجار را تأیید کرده بود پدید شدن زمین را نتیجه انفجار نخستین می دانست.

نتیجه این که بـا تکیه بر آیات بسـیار دقیق قرآن که کلام صاحب آفرینش است و با اعتماد به روایات قاطعانه به دست می آید که زمین از خورشید تولد نیافته بلکه آسمان ها و زمین همه از یک مادرند. (۱)

اوصاف زمین از دیدگاه قرآن و روایات

۱- دحو

دحو در لغت به معنـای انـداختن و کنـدن و رهـا کردن و به گردش درآوردن و رانـدن است، چنـان که تاج العروس و دیگران تمامی این معانی را برای لغت دحو یاد کرده اند.

گرچه در برخی کتب لغت معنی بسط و پهن کردن را نیز برای دحو ذکر کرده اند ولی به نظر می رسد که این تفسـیر به عنوان معنـای لغوی نبوده و تنهـا از لحاظ پیروی گروهی از مفسـران قرآن است که «دحو الارض» را در آیه فوق به معنای پهن کردن زمین توجیه نموده اند.

گواه روشن بر صـحت این مـدعا این است که در تمـامی مواردی که دحو را به این معنـا آورده انـد تنها در مورد زمین است و نسبت به سایر موارد معنای فوق دیده نمی شود.

و گمـان می رود دحـو به معنی پهن کردن زمین نـتیجه معنوی لغوی «دحو الارض» باشـد که به حرکت آوردن است، زیرا آن زمانی که کره زمین ما به حرکت و گردش آمد و از جایگاه خود رانده شد، توده ای روان و آتشین بود و

ص:۱۰۷

۱- ۱) - زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن ۴۴ با اندکی تصرف در عبارات.

در اثر حرکات گوناگون خصوص حرکت دورانی، هم به صورت کره آمده و هم بر وسعت و پهنای آن به اندازه قابل ملاحظه ای افزوده شده است.

در اثر گردش و مجاورت با فضای محیط سطحش رو به سردی گرائیده و امواج و چین خوردگی هائی در آن پدید آمده و اندک اندک در اعماقش میخکوب شد وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا. سپس آب ها و در نتیجه گیاهانی در زمین پدید گشت: أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا و در نتیجه زمین، هم پهن و هم قابل سکونت و زندگی شد و چنان که هر خواننده ای با اندک دقت تصدیق می کند که آیات فوق الذکر به ترتیب گواه روشنی بر صحت معنی اصلی لغو دحو می باشد.

و دیگر از شواهد این مدعا فرموده امیرمؤمنان (ع) است که می فرماید:

«فلما خلق الله الارض دحاها من تحت الکعبه ثم بسطها علی الماء»

هنگامی که خداوند زمین را آفرید آن را از زیر کعبه حرکت داد، سپس آن را بر آب گسترانید و پهن کرد.

اگر لغت دحو به معنای پهن کردن بود معنی عبارت امیر کلام چنین می شد: زمین را از زیر کعبه پهن کرد و سپس آن را بر روی زمین پهن نمود، البته جایگاه ثم را که دلالت بر تعقیب و ترتیب دارد در روایت امیرمؤمنان نباید از نظر دور داشت که بسط پس از حرکت «دحو» انجام گرفته است.

در کتاب عیون و بحار و ارشاد القلوب دیلمی از امیرمؤمنان است:

«ان شامیا سأله عن مکه المکرمه لم سمیت مکه فقال: لان الله مک الارض من تحتها ای دحاها:»

سبب این که مکه را به این نام نامیده اند این است که خداوند زمین را از زیر کعبه مکّ کرد یعنی حرکت داد، و از جمله معانی مک چنان که قاموس آورده افکندن و غلطانیدن است، بنابراین دحو که به عنوان معنی مکّ آمده به معنی غلطانیدن خواهد بود.

در هر صورت سیاق و ترتیب آیات و نص کتب لغت بهترین شاهد معنی دحو است که انداختن و حرکت دادن می باشد و چنان که گفته شد زمین بر اثر حرکت شدید خود دارای تمامی مراتب وسعت و قابلیت سکونیت و آب و گیاه و. . . . . گردید. (۱)صاحب کتاب با ارزش هیئت در اسلام می گوید:

به طور کلی مسلمان ها تا امروز لفظ دحو را به معنی بسط و گستردن گرفته اند و هر چه به این لفظ در لسان شریعت وارد شده به این معنا تفسیر می کردند، ولی ما پس از رجوع به کتب لغت عرب و مواضع استعمال این لفظ و مشتقاتش می بینیم که آن را در اکثر یا همه لغات و استعمالات معنای دیگری است، و این راندن و جنباندن است [دحو در اصل لغت پارسی، روان شدن جسم است در حال چرخیدن مانند چرخ های اتومبیل هنگام راه رفتن است.]

ما مشاهده می کنیم که در اغلب لغات ذکری از معانی بسط و گسترانیدن نشده، در این صورت ظن قوی حاصل می شود که مقصود از لفظ دحو که در قرآن و روایات آمده همان معنائی است که نزد عرب شیوع و ظهور دارد که راندن و غلطانیدن است و متأسفانه بسیاری از مفسرین گذشته قرآن آن را خوب و درست معنا نکرده اند و تقصیری هم ندارند زیرا بنابر اعتقاد به هیئت قدیم باور نمی کردند که زمین از جای خود حرکت کند و چرخ وار دارای حرکت وضعی و انتقالی باشد، به این خاطر آن را به معنای بسط که با افق فهمشان سازگار داشت می گرفتند.

۲- کفات

ص:۱۰۹

۱- ۱) - زمین و آسمان و ستارگان ۱۱۲.

کیهان پیمای ما پس از به وجود آمدن، در فضای پهناور جهان به پرواز درآمد، و تا کنون که میلیاردها سال از عمرش گذشته است، هرگز آنی از حرکات خود باز نایستاده و سوختش به پایان نرسیده است.

این پرنـده آسـمانی سومین هواپیمـائی است که به دور خورشـید در گردش است و بر مـداری بیضـی شـکل که شـعاع اوجش ۱۵۱/۹۹۶/۰۰۰ از خورشـید و شـعاع خصیضش ۰۰۰/ ۹۹۳/۱۴۶ می باشـد در طول ۳۶۵ روز ۹۵۰ میلیون کیلومتر مسـافت را به دور آن طی می کند که در ثانیه ۷۰۰ متر می باشد.

حرکتش فقط حرکت دورانی نیست بلکه محکوم حرکاتی گوناگون است که تحت نظم خلل ناپذیری به آنها ادامه می دهد.

وزنش تقریباً برابر با ۱۰۲۷(ع)۵۹۸ کیلو می باشد و در عین حال بر اثر نیروهای جاذبه متقابل خودش و همسایگانش در فضای پهناور کیهان، سقوط یا برخورد با سایر کیهان پیماها نمی کند.

قرآن مجید به صـراحت گفتار، زمین را پرنده کیهان پیمای سـریع السیر و کشتی فضانورد نیرومندی (۱)معرفی می نماید که به اراده حضـرت حق در جو آسمان وسیع شناور است (۲)و آفریـدگار بزرگ نیروهای مرموزی در این کیهان پیما نهاده که هیچ گاه از مسیر معین خود منحرف نشده و به عمق بی کران فضا سقوط نمی کند.

از حاصل جمع دلایل قرآن و روایات امامان شیعه چنان نمودار است که:

۱- ۱) - یس ۴۰.

۲- ۲) - فاطر ۴۱- روم ۲۵.

زمین هرگز بر گرده ی چیزی قرار ندارد، نه بر گرده ی ماهی نه بر خروس، نه بر شاخ گاو و نه موجودی بزرگ تر و نه بر دوش کره ای از کرات آسمانی بلکه هم چون ترن که بر مسیری معین روان است راه شوسه و خط مشی کیهان پیمای ما جو وسیع آسمان است.

إِنَّ اَللّٰهَ يُمْسِكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً: (۱)

خداست که نگهبان آسمان ها و زمین از زوال و سقوط است و اگر نگهبانی خود را از آنها باز گیرد و سقوط کنند احدی در پی این حادثه قدرت حفظ آنها را ندارد مسلماً خدا بردبار و آمرزنده است.

وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ تَقُومَ اَلسَّمٰاءُ وَ اَلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ: (۲)

و از نشانه های قدرت خداست که آسمان و زمین به اراده او استوار و برجاست.

آری نگهبان کره زمین و میلیار میلیاردها کرات دیگر آسمانی که برخی از آنها هزاران بار از زمین ما بزرگ ترانند تنها اراده الهی است و استوانه و تکیه گاه محسوسی ندارند.

شکی نیست که خدا نیروی مرموزی که نگهبان آنهاست و از آن تعبیر به جاذبه می شود در تمامی آنها نهاده چنان که در قرآن در رابطه با آسمان ها و اخترانش می فرماید:

اَللّٰهُ اَلَّذِی رَفَعَ اَلسَّمٰاوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا: (۳)

خداست که آسمان ها را بدون این که ستون و پایه ای محسوس به زیر آنها نهد برافراشت.

۱- ۱) - فاطر ۴۱.

۲- ۲) - روم ۲۵.

۳- ۳) - رعد ۲.

راستی اگر راننده و گرداننده این فوج های بی حساب فضاپیماهای بزرگ آنی غفلت داشت و یا چرت می زد و یا به خواب می رفت و یا آنها را به حال خود وامی گذاشت چه روی می داد؟ !

ولی این قدرت ازلی و ابدی که حافظ و نگهبان همه موجودات است:

لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ (۱)

خدا را هرگز چرت و خواب نمی رباید.

سطح این فضانورد تقریباً ۰۰۰/۱۰۱/۵۱۰ کیلومتر و حجمش برابر ۰۰۰/۰۰۰/۳۲۰/۰۸۳/۱ کیلومتر مربع است، شعاع استوائی آن ۳۸۸/۳۷۸/۶ متر و شعاع قطبی اش ۹۱۲/۳۵۴/۶ متر و محیط استوائی آن ۵۹۴/۰۷۶/۴۰ متر و محیط قطبی نصف النهارش ۱۴۲/۰۰۹/۴۰ متر است.

در هر صورت در زمینه پرنده بودن این کیهان پیما که در ضمن دلالت بر حرکات گوناگونش دارد آیات زیر بسیار قابل توجه است.

أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ کِفٰاتاً، أَحْیٰاءً وَ أَمْوٰاتاً، وَ جَعَلْنٰا فِیهٰا رَوٰاسِیَ شٰامِخٰاتٍ:

آیا زمین را پرنده ای سریع السیر نیافریدیم که موجودات زنده و مرده را به زیر بال های خود نگهبانی و جذب می کند، و در آن کوه های بلند و سر به فلک کشیده قرار دادیم.

اکثر دانشمندان علم لغت مانند صاحب صحاح و لسان العرب و المنجد و راغب اصفهانی متخصص لغات قرآن درباره کفات گفته اند:

«حقیقته قبض الجناح للطیران:»

حقیقت و ریشه معنی کفات جمع کردن بال است برای پرواز.

بر اساس آیات ذکر شده باید گفت: مفهوم و معنای واقعی آیات پرده از چهره دو اصل مهم علمی ۱- حرکت سریع زمین و ۲- نیروی جاذبه آن برداشته است

۱- ۱) - بقره ۲۵۵.

به ویژه اصل دومین که سر رشته و مبنای تمامی علوم و اختراعات بشری به شمار می آید، چنان که گروهی از دانشمندان تصریح کرده اند، و به راستی جالب ترین نموداری که در تمامی سخنان از آغاز بشریت تاکنون درباره حرکت و نیروی جاذبه زمین به چشم می خورد همین جمله است که در آیه زیر به همین منظور آمده:

أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفٰاتاً

کیهان پیمای ما در این آیه به پرنده ای تشبیه شده که به هنگام پرواز بال های خود را جمع می کند، چنان که گروهی از پرندگان به این منوال پرواز می کنند و از این جهت بر سرعتشان نیز افزوده می شود.

گرچه زمین ما بال ندارد، ولی دارای نیروئی بهتر و قوی تر از بال یعنی جاذبه می باشد، که اعتدال و نظمش را در حرکات گوناگون نگهبان است.

پرندگان به هنگام جمع کردن بال های خود چیزی را به جز تعادل خود حفظ نمی کنند.

ولی کیهان پیمای ما سرنشینان گوناگون خود را از جاندار و بیجان « أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً » با نیروی مرموز جاذبه خود با کمال مهربانی نگهبان است.

بعید نیست که مقصود از زنده در اینجا موجوداتی باشند که دارای احساس و اراده بوده، و به همین لحاظ هم می توانند خود را ضبط کنند.

ولی هر اندازه موجودی زنده، دارای نیرو و قدرت باشد کجا می تواند خود را بر گرده ی این هواپیمای سریع السیر ضبط کند.

پرنده ای که محکوم به حرکات گوناگون دورانی و غیره است تنها همان حرکات دورانی اش کافی است که به مقتضای فرار از مرکز در نخستین جنبش

تمامی سرنشینان خود را به جو بیکران آسمان پرتاب کند و هر دسته ای را به کره ای از کرات و یا فضائی از فضاهای بی سر و ته بیفکند.

این نیروی محیر العقول جاذبه زمین ما است که هم او را در این حرکات در هم پیچیده از سقوط در جو عظیم آسمان محفوظ داشته. و هم سرنشینان خود را چنان که خودشان هم آگاه نیستند در آغوش محبت خود حفظ می کند.

۳- راجفه

قرآن مجید یکی از القاب زمین را موجود مضطرب و متحرک گفته:

یَوْمَ تَرْجُفُ اَلرّٰاجِفَهُ: (۱)

روزی که این موجود مضطرب و متحرک دچار اضطرابی بی سابقه شود!

رجفه به معنی اضطراب در حرکت بوده و دو نوع است

۱- اضطرابی که سبب اختلال نظام موجود گردد، مانند رجفه قیامت که زمین را دچار انفجار مهیبی می نماید.

۲- اضطرابی که آرامش مطلق در آن محفوظ مانده و از لحاظ حرکات در هم و گوناگون از آن به رجفه تعبیر شده است، مانند حرکات کنونی زمین که لطیف ترین و در عین حال جامع ترین تعبیری که می تواند در یک کلمه این حرکات گوناگون را نمودار کند تنها لغت رجفه و اضطراب است.

علی بن ابراهیم قمی صریحاً الرَّاجِفَهُ را به زمین تفسیر نموده گوید: یعنی: الْأَرْضَ و روی این تعبیر اصولاً باید گفت: تا جائی حرکات زمین از نظر قرآن مسلم است که

۱- ۱) - نازعات ۴.

الرَّاجِفَهُ را به عنوان یکی از صفات لازمه زمین معرفی نموده، و بسی شگفت انگیز است که چگونه گروهی الرَّاجِفَهُ را درباره ی زمین توصیف زمین از لحاظ آینده [قیامت] توجیه کرده اند.

امیرمؤمنان (ع) درباره ی حرکات زمین می فرماید:

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها و ذوات الشناخیب الشم من صیاخیدها فسکنت من المیدان برسوب الجبال فی قطع ادیمها:» (۱)

خداوند حرکات گوناگون زمین را با میخ های بلند سنگین کوه ها و قله های مرتفعی که سر به آسمان کشیده تعدیل فرمود و در نتیجه زمین از اضطراب در حرکات آرام گرفت [نه آن که ساکن شود] و این آرامش به وسیله کوفته شدن و ثبوت کوه ها در اعماق خاک های زمین حاصل گردید.

و نیز فرمود:

«مسکنت علی حرکاتها من ان تمید باهلها او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها فسبحان من امسکها بعد موجان میاهها و اجمدها بعد رطوبه اکنافها، فجعلها لخلقها مهادا و بسطها لهم فراشا فوق بحر لجی راکد لا یجری و قائم لا یسری تکر کره الریاح العواصف و تمخضه الغمام الذوارف ان فی ذلک لعبره لمن یخشی:»

پس زمین در عین حرکاتی که داشت نسبت بر سرنشینانش (در طیران های سرسام آور خود) آرام گرفت و محمولات خود را هم چنان در آغوش حفاظت نگاهداری کرد، و هرگز از مدارهای خود انحرافی نجست، پس منزه است پروردگاری که پس از موج های شدید آب های زمین، آن را هم چنان نگاه داشت، و رطوبت های زیاد آن را خشک نمود، تا برای سرنشینانش گهواره ای آرام و بساطی رام گردد، زمین را بر گرده ی دریائی عمیق و راکد (دریای فضا) و پای بر جا نهاد، بادهای وزنده آن را به دوران آورده، و ابرهای ریزان آن را به شدت به حرکت واداشت، در این بدایع آفرینش برای خداترسان پندهاست.

ص:۱۱۵

۱- (۱) -

نکاتی چنـد: جمله اول از گفتار فوق شاهـدی است روشن برای معنای کفات که: زمین در سـرعت حرکتش سرنشـینان خود را حفظ می کنـد، و جمله دوم اشاره به آرامی و رامی زمین نموده که در عین حرکات سـریع آرام به نظر می رسـد، و جمله سوم اشاره به نیروهائی است که زمین را احاطه نموده و از سقوط در جوّ پهناور کیهان محفوظ داشته است و مقصود از دریای راکد دریای فضاست که این سفینه فضانورد و میلیاردها مانند آن در اعماقش شناورند، و شاید منظور از بادهای وزنده که این سفینه را به حرکت آورده اند نیروی جاذبه خورشید و سایر همسایگان زمین باشد.

۴- ذلول

قرآن مجید در سوره ی مبارکه ی ملک می فرماید:

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ اَلنُّشُورُ: (۱)

اوسـت خـدائی کـه زمین را برای شـما رام و همـوار قرار داد، پس در پسـتی و بلنـدی هـای حرکت کنیـد و از روزی و رزقش بخورید، و بازگشت همه به سوی اوست.

راغب در المفردات می گویـد: ذلول حیوانی است که پس از چموشـی به رامی و آرامی گراید، و طبرسـی در جلد دهم مجمع البیان در ذیل آیه شریفه می گوید:

«الذلول منه المراکب الذی لا صعوبه فیه:»

ذلول از مرکب هائی است که راهوار و رام باشد.

کتاب هیئت و اسـلام می گویـد: ذلول در لغت و عرف عرب بر نوعی از شتر گفته می شود که در راهواری و همواری و آسان سواری ممتاز است و چون این

۱- ۱) - ملک ۱۵.

صفات به طور کامل در زمین موجود است قرآن مجید کلمه ذلول را بر زمین اطلاق نموده است.

با توجه به معنای لغوی ذلول که اطلاق بر حیوانی می شود که پس از چموشی به رامی و آرامی گرائیده، یقین حاصل می شود که مرکوب ما زمین مدت ها قابل رکوب و زندگی نبوده و سپس به اراده حق شایسته سکونت و زندگی شده است.

زمین در زمان های نخستین به هیچ صورت موجودات نباتی و حیوانی و انسانی را بر گرده خود نمی پذیرفت و حتی از لحاظ شدت حرارت جهنمی مانع از تولد آب و سایر اصول زندگی بوده، و با حرکاتی پر اضطراب و ناهنجار هم چون حیوان وحشی و جنگلی در فضای بیکران آسمان سرگردان بود.

سپس خدا آن را رام و راهوار فرمود تا زندگی و راه پیمائی و به دست آوردن رزق فراوان و شایسته بر گرده پهناور آن فراهم آورد.

حرکات اضطراب آمیزش به وسیله کوبیدن میخ های بلند «کوه های» تعدیل گشت.

«و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها»

و هم چنان که مناکب حیوان سواری پشت گرده اوست که جایگاه نشستن است، به همین قیاس مناکب زمین نیز جاهائی است که قابل سکونت و راه رفتن باشد.

از لغت ذلول بر حسب آنچه دانستیم استفاده می شود که زمین ما چه در دوران چموشی و چه در دورانی که راهوار شد، در هر دو حال متحرک بوده و تا پایان کار هم متحرک می باشد.

۵- فراش

در کتاب خدا قرآن مجید آمده:

اَلَّذِی جَعَلَ لَکَمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ اَلثَّمَراتِ رِزْقاً لَکَمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۱)

پروردگاری که زمین را برای شما رام و قابل زندگی قرار داد و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به وسیله آن میوه های گوناگون برای رزق شما بیرون آورد نازل کرد پس برای خدا در صورتی که می دانید مثل و مانند قرار ندهید.

راغب در کتاب با ارزش مفردات می گوید:

مفروش را فرش و فراش گویند و معنی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ فِراشاً این است که خدا آن را رام نمود و نه غیر قابل زندگی و چموش.

حیوان فرش، حیوان سواری را گویند چنان که در قرآن مجید می فرماید:

وَ مِنَ اَلْأَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً (۲)

و برخی از چهارپایان باربر و قابل سواری هستند.

ابن بابویه به سندش از حضرت عسگری (ع) از پدرانش از حضرت زین العابدین (ع) در تفسیر آیه فوق روایت کرده است:

خدا زمین را با طبع شما سازگار و با بدنهایتان هماهنگ فرمود، نه آن چنان آن را پر حرارت قرار داد که بسوزید، و نه آن گونه سرد کرد که منجمد شوید، نه به اندازه ای خوشبو که دردسر گیرید، و نه آن چنان بدبو که به ناراحتی بنشینید، نه آن گونه باتلاق که در اعماقش فرو روید و نه به اندازی سفت و سخت که نتوانید برای ساختمانها و قبور مردگان از آن بهره گیرید. (۳)

۶- قرار

قرآن مجید این کتاب خبردهنده از حقایق در این زمینه می فرماید:

ص:۱۱۸

۱- ۱) - سوره ی بقره.

۲- ۲) -

۳- ۳) - برهان ج ۱ ص ۶۷.

اَللّهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ قَرٰاراً وَ اَلسَّمٰاءَ بِنٰاءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ ذٰلِکُمُ اَللّهُ رَبُّکُمْ فَتَبٰارَکَ اَللّهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ: (۱)

خداست که زمین را به سود شما سرد و آرام قرار داد، و آسمان را برافراشت و شما را به نیکوترین صورت بیاراست، و از پاکیزه ها رزق و روزی داد این است خدا مالك و مربی شما، پر منفعت است خدا که پروردگار جهانیان است.

راغب در مفردات گوید:

«قر فی مکانه یقر اذا ثبت ثبوتا جامدا و اصله من القر و هو البرد و هو یقتضی السکون، و الحر یقتضی الحرکه:»

ریشه لغت قرار از قر به معنی سردی است، سرما مقتضی آرامش، و حرارت مقتضی حرکت است.

با توجه به ریشه معنی لغوی قرار، چنان به نظر می رسد که زمین از نخست سرد نبوده و خدا آن را برای زندگی ما سرد و حرارتش را تعدیل نموده است.

جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ قَرٰاراً

جَعَلَ در آیه فوق به اصطلاح ادبی جعل مرکب است، یعنی دو مفعول می گیرد و به این لحاظ زمین از آغاز به سردی کنونی نبوده، بلکه پس از زمان های زیاد به اراده حق به سردی گرائیده است.

از نتایج بی شمار این سردی، پدید شدن کوه ها و در نتیجه تعدیل و نظم حرکات زمین می باشد، تا آنجا که زمین در عین سرعت پرواز خود در فضای بی کران آسمان هرگز حرکتش محسوس نیست.

و شاید جهت این که آرامش را قرار گفته اند چنان که راغب نیز اشاره کرده به همین لحاظ است که سرد شدن جسم موجب سکون و آرامش آن می باشد تا

۱- ۱) - مؤمن ۶۴.

حدی که اگر حرارت مولکول های جسم که نتیجه حرکت آنها می باشد به ۲۷۳ درجه زیر صفر برسد این مولکول ها نیز از حرکت می افتند.

بی تردید درجه حرارت زمین ما اگر به این حدود می رسید تمامی جهان زندگی و زندگان منجمد می شدند.

آری زمین سرد شده ولی نه به حدی که به کلی از حرکت باز ایستد، بلکه به مقداری که حرکاتش منظم گشته و قابل سکونت و زندگی باشد.

روی این اصل تمام حرارت هائی که کم و بیش حاکم بر زمین ماست نسبت به آن حرارت فوق العاده گذشته مشمول لغت «قر» یعنی سرما خواهد بود، زیرا حرارت و برودت اموری نسبی می باشند تا ۴۵۹ درجه زیر صفر که به کلی حرارت معدوم شود.

از آنچه دانستید روزنه اندکی از نعمت بزرگ تخفیف حرارت زمین از آیه گذشته نمودار می شود و هر اندازه در پیرامون آن بیشتر کاوش و تحقیق کنیم عظمت نعمت الهی نیز آشکارتر خواهد شد.

۷- مهد

قرآن مجید درباره ی مهد بودن زمین می فرماید:

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیهٰا سُبُلاً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْ نَبٰاتٍ شَتّٰی: (۱)

همان خدائی که زمین را برای شما گهواره آرام بخش قرار داد، و در آن برای سفرها و رفع نیازمندی ها جاده ها و راه ها پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، و به وسیله آن آب، گیاهان و نباتات گوناگون را از زمین رویانیدیم.

مهد به معنای گهواره است، چنان که در قرآن مجید هم به این معنا آمده است:

قٰالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَنْ کٰانَ فِی اَلْمَهْدِ صَبِیًّا: (۲)

۱- ۱) - طه ۵۳.

۲- ۲) - مریم ۲۹.

یهود به مریم گفتند: ما چگونه با کودک گهواره ای سخن گوئیم.

تُکَلِّمُ اَلنّاسَ فِی اَلْمَهْدِ: (۱)

و تو ای عیسی در گهواره با مردم سخن گفتی.

وَ اَلْأَرْضَ فَرَشْنٰاهٰا فَنِعْمَ اَلْمٰاهِدُونَ: (۲)

ما زمین را مرکوبی آرام برای سواری نهادیم، پس چه خوب سازنده ی گهواره و آرامگاهی پر آرامش هستیم.

خداوند مهربان در سوره طه و ذاریات گهواره بودن زمین را برای انسان ها و. . . . . که در آن به آرامی پرورش می یابند به عنوان یکی از عطایای پر ارزش خود ارائه نموده، تا در برابر او سر تسلیم و بندگی فرود آورند، و از رسم طاعت و فرمان برداری پای بیرون ننهند.

بر اساس تشبیه فوق مقتضی است همان گونه که گهواره دارای حرکتی دلنشین و از دو سر به دو طناب و دو میخ پیوند دارد، زمین ما نیز چنان باشد.

آری گهواره به دو رشته طناب بند است و حرکتش در انحصار جنبش افقی نیم دایره است، ولی گهواره زمین با بندهای نیرومند جاذبه به اراده ی آفریدگار محکوم به حرکات گوناگون سریع گشته و در عین حال برای سرنشینانش موجب آرامش است.

امام صادق (ع) قرن ها قبل از رسیدن دانشمندان به وسیله ابزار و آلات به این حقایق به حرکت همه کرات اشاره فرموده به مفضل اعلام می دارد:

اگر کرات آسمان به ما نزدیک شوند و ما حرکت سریع آنها را حس کنیم و یا به واسطه چشمان خود حرکت آنها را ببینیم، بدون شک از سرعت حرکات آنها دهشت و وحشت برای همه حاصل شده و از ترس هلاک خواهند شد.

۱- ۱) - مائده ۱۱۰.

۲- ۲) - ذاریات ۴۸.

کره زمین، این گهواره پر جنب و جوش و متحرک در هر روز با سرعت ۶۵۰ هزار فرسنگ فضای بی کران آسمان را طی می کند و سیرش را تا زمانی که خدا بخواهد ادامه می دهد. (۱)من نمی خواستم مسئله آسمان و زمین به این تفصیل قلمی شود ولی برای نشان دادن گوشه ای از قدرت، عظمت، ربوبیت، و حکمت حضرت حق چاره ای نبود.

شب و روز

به ترتیب که از خورشید دور می شویم، زمین سومین سیاره منظمومه شمسی است، مقداری که زمین به دور ستاره مرکزی طی می کند تقریباً به طول ۹۳۰ میلیون کیلومتر می باشد، برای این که چنین راهی در مدت ۳۶۵ روز پیموده شود، سیاره ما باید با سرعت متوسط ۲۹ کیلومتر ۷۰۰ متر در ثانیه حرکت کند، نتیجه این حرکت ظواهر متوالی فضائی است که ستارگان در آن پراکنده شده و به نظر چنین می آید که خوشید نیز در مقابل آن جا به جا می شود، این ظواهر با آنهائی که به طور روزانه از دوران کره زمین حاصل می شوند مخلوط می گردند.

دوران زمین که در مدت ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و چهار ثانیه در حول محور مایلی که زاویه آن ۲۳ درجه و ۲۷ دقیقه است انجام می گیرد و پدیده شب و روز پشت سر هم به وجود می آید حرکتی است مانند حرکت انتقالی، و با آن که ما نیز با همان سرعت در آن کشیده می شویم به هیچ وجه محسوس نمی باشد.

ص:۱۲۲

---

۱ – ۱) – برای آگاهی بیشتر از وضع زمین می توانید به کتاب های «زمین و آسمان و ستارگان» «اسلام و هیئت» «سرگذشت زمین» «زمین و سرگذشت آن از سری چه می دانیم» مراجعه کنید.

علاوه بر تناوب روز و شب وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ که نتیجه این دوران وضعی است، این حرکت با نتایج بی شماری از لحظ خود کره زمین و پاره ای نمودها که در آن واقع می شود تعبیه می گردد.

برای تمام قسمت های زمین که میان قطب شمالی و جنوبی محصور است، تناوب های روز و شب دائمی بوده، فقط مدت هر یک از فصلی به فصل دیگر متفاوت است، به تدریج که به استوا نزدیک می شویم، ناموزونی میان این مدت ها نقصان یافته و در آنجا تقریباً ثابت می ماند، در این وقت دوره روشنی ۱۲ ساعت و ۵ دقیقه و دوره تاریکی ۱۱ ساعت و ۵۵ دقیقه در انقلابین می باشد، در صورتی که در اعتدالین این دوره ۱۲ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۱۱ ساعت و ۵/۵۵ دقیقه می باشد. (۱)سرعت حرکت وضعی که سبب پدید آمدن شب و روز است، باعث تولید حوزه مغناطیسی در دو قطب زمین شده، طی چرخیدن خود ترکیبات آهنی منتشر در فضا را که کرات دیگر هنگام عبور جا گذارده اند جذب می نماید، چنان که اکثر دانشمندان منظره صبح کاذب را نتیجه وجود ترکیبات آهن در فضا به خصوص نزدیک قطب شمال می دانند.

«اختلاف به معنای در پی هم آمدن یا گوناگون شدن، از آثار بس شگفت و دقیق حرکات منظم عموم کواکب و ستارگان، در نظام وسیع، و زمین در تنظیم زندگی ما خاکیان می باشد، در طول وعرض مکان ها و در طول روزها و فصول.

پیوسته اشعه ای از آفاق مختلف می درخشد و گسترده می شود و برمی انگیزد و میدان زندگی را باز می نماید و آفاق آسمان ها را می پوشاند، سپس پرده تاریکی

۱- ۱) - زمین و سرگذشت آن ۱۴.

روی می آورد و چشم انداز زندگی را می پوشاند و آفاق دور آسمان ها را مینمایاند و فرمان سکون می دهد، همین اختلاف است که قسمتی از زمین را با حرارت بهاری و تابستانی سرسبزی و خرمی می بخشد و ناحیه دیگری با سرمای زمستانی می بندد و پیوسته به خواب و سکون و حرکت و بیداری می برد و زمان سیال و یک نواخت را تقسیم می نماید.» (۱)از پی هم آمدن شب و روز در همه سال و در تمام نواحی زمین و در جمیع فصول بر اساس حسابی دقیق و منظم و با احتساب ثانیه و کمتر از ثانیه به راستی از نشانه های قدرت و حکمت و علم و عدل و ربوبیت حضرت حق است، و هر صاحب خرد و انصافی را به تسلیم در برابر حق و وحدانیت آن ذات مقدس وامی دارد، و او را در گردونه فرمان برداری و اطاعت از آن محبوب ازل و ابد قرار می دهد، و همه حرکات درون و برون انسان را بر اساس نظام متقن جهان هستی منظم می نماید، و وی را هماهنگ با حرکات عادلانه همه موجودات حرکت می دهد، و به سوی قرب و رحمت و لطف پروردگار رهنمون می گردد.

قرآن مجید در برخی از آیاتش به گوشه ای اندک از منافع شب و روز اشاره دارد:

وَ جَعَلْنَا اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اَللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ اَلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِينَ وَ اَلْحِسَابَ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً: (۲)

و شب و روز را دو نشانه «قدرت و ربوبیت و حکمت خود» قرار دادیم، سپس اثر شب را محو کردیم، و اثر روز را تابان نمودیم، تا شما در روز رزق پاک و حلال پروردگارتان را بطلبید، و شمار سال ها و حساب اوقات را «حتی ثانیه به ثانیه و آن به آن و لحظه به لحظه بدانید» و هر چیزی را به تفصیل بیان نمودیم.

ص:۱۲۴

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج۲، ص ۳۲.

۲- ۲) - اسرا ۱۲.

وَ هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ خِلْفَهً لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرٰادَ شُکُوراً: (۱)

و اوست خدائی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که بخواهد شب یا روز متذکر حضرت حق و شئون او و حقایق هستی شود، یا به خاطر این که وجود شب و روز از علل به وجود آمدن انواع نعمت هاست با همه وجود به شکر و سپاس فراوان برخیزد.

وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: (۲)

و گوشه ای از رحمت بی نهایت خدا آن است که شب و روز را به نفع شما آفرید تا در شب آرام گرفته و برای تأمین انرژی هزینه شده بر اثر کار و فعالیت استراحت نمائید، و در روز با کوشش مثبت رزق و روزی خدا را دنبال کنید، و برای این است که شکر گذار نعمت های حق شوید.

آیا می توان در صفحاتی محدود، و با قلمی شکسته، و با دانشی بسیار بسیار اندک به منافع شب و روز برای زنگی انسان که یقیناً قابل شماره نیست پرداخت؟ !

تحولاتی که شب در طبیعت ایجاد می کند، دگرگونی هائی که روز در بسیط زمین به وجود می آورد چگونه زمینه توضیح و تفسیر دارد؟

روز زمینه ساز فعالیت های مادی و معنوی در پرتو نعمت های الهی، و شب ظرفی برای استراحت و بخشی از آن برای اهل معرفت و بصیرت عرصه تهجد و عبادت و گریه و زاری برای راه یافتن به مقام قرب حق و ورود به گردونه رحمت و رضایت حضرت دوست است.

کشتی روان در دریا

مسئله دریا و طول و عرض و عمق و به وجود آمدن آن و تناسبش با کره زمین و عجایب و شگفتی های مخلوقاتش و این که کشتی های کوچک و بزرگ و

۱- ۱) - فرقان ۶۲.

۲- ۲) - قصص ۷۳.

سبک و سنگین در آن در حرکت است و منافع بی شمارش برای تأمین غذا و به راه انداختن چرخ اقتصاد ساکنان خشکی ها، بحث مفصل و مشروحی را می طلبد که به توفیق حق در جای خودش به آن خواهم پرداخت.

قرآن مجید برای نشان دادن عظمت نعمت کشتی و منافع آن در بیش از بیست آیه از کشتی نام برده است و در ضمن آن به مسئله دریا هم اشاره کرده است:

وَ هُوَ اَلَّذِی سَخَّرَ اَلْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَی اَلْفُلْکَ مَوٰاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: (۱)

و اوست خدائی که دریا را رام شما نمود و در اختیارتان گذاشت تا از گوشت تازه آن «گوشتی که برای بدن شما بسی منافع دارد» بخورید، و از زینت و زیور آن چون لؤلؤ و مرجان استخراج نموده و خود را به آن بیارائید، کشتی ها را می بینی که در آن با شکافتن امواج روانند، و برای این که از دریا و مسافرت با کشتی رزق و روزی خدا را بطلبید «و این همه نعمت برای این است که این نعمت ها را در مسیر عبادت و خدمت به خلق بکار گیرید» تا در گردونه شکرگذاری قرارگیرد.

حرکت کشتی ها در دل امواج دریاها، و حمل سنگین ترین بارها، و بردن مسافران به مقاصد دور و نزدیک، و ایجاد روابط اقتصادی و تجاری میان کشورها، به راستی از نشانه های رحمت و ربوبیت حضرت حق به انسانها است.

جریان کشتی ها در دریاها که محصول رشته های مهم علمی و قواعد فیزیکی و قوانین جرّ اثقال، و ثمره وزش بادها یا نیروی بخار، یا قدرت برق است، و در این زمینه انواع قطب نماها و سایر امور دخالت دارد همه و همه نتیجه فعالیت های مغزی و عقلی انسان و نهایتاً الهام حضرت حق و تجلی علم الهی در وجود انسان، و در هر صورت نشانه خدا است.

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَلْفُلْکَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیٰاتِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ: (۲)

۱- ۱) - نحل ۱۴.

۲- ۲) - لقمان ۳۱.

آیا نـدانستی که کشتی هـا در دریـا به اراده و رحمت خـدا حرکت می کنـد، تا خداونـد بخشـی از نشانه های خود را به شـما بنمایانـد یقیناً در نظام وجودی مخلوقات برای هر صبر کننده شـکرگزار نشانه هائی از «قدرت و حکمت و ربوبیت و وحدانیت» خداست.

در هر صورت «کشتی از نخستین کشفیات و مصنوعات انسانی است که خود از آیات عظیم جهان و قدرت اندیشنده و کشاف می باشد.

انگیزه بسط قـدرت و احتیـاج و خروج از محیـط طبیعی و ارتبـاط بـا اقوام دور، آدمی را برانگیخت تـا خواص اجسام و قوانین اوزان و جریـان بادها را دریابـد و چنین وسـیله ای بسازد و همین اولین جهش به سوی تکمیل وسائل و تسـخیر دریاها و سـپس هوا و فضا بود.»

باران و باد و ابر و آثار آن

بیان در این که باران چگونه به وجود می آید به راستی مثنوی هفتاد من کاغذ شود، شرح به وجود آمدن خورشید و حجم آن و عناصـر تشـکیل دهنـده اش، و حوزه جاذبه اش نسـبت به زمین و فاصـله متعادلش با کره خاک و مقدار حرارتی که به سـطح دریاها می رساند و آب را بخار کرده بالا می رود، و در میان آسـمان و زمین تبدیل به ابر می شود و باران از آن فرو می ریزد، و توضـیح این مسـئله که بـاران در خاک فرو می رود و با فعل و انفعالات شـگفت انگیزی روبرو می گردد تا گیاهی و درختی پس از زنـده شـدن زمین به رویـد و سـفره غذای جنبندگان را آماده سازد همه و همه در علل ایجاد باران باید مورد توجه قرار گیرد.

ریزش باران به انـدازه لازم، مواد و عناصـر باران، دخالت باد در به حرکت آوردن ابرها، خود داسـتان مفصل دیگری است که توضیحش صفحات زیادی را لازم دارد.

داسـتان شـگفت انگیز دیگر در این زمینه مسـئله جوّ است که بـالی برای سوار کردن ابرهـا، و حرکـاتش برای تولیـد بادها باید مورد توجه و دقت قرار گیرد.

ص:۱۲۷

در کتاب زمین و سرگذشت آن می گوید: پیش از وارد شدن در اصل موضوع طرز عمل زمین را در مقابل خورشید که اشعه خود را به طرز متفاوتی به نقاط مختلف سطح زمین می تاباند ذکر می کنیم.

نخستین نتیجه این اختلاف تابش نور، ایجاد مناطقی است که دارای آب و هوای خاص مناطق خاص می باشند، در این باره مفهوم حارّه و معتدله و قطبی را به خوبی می دانیم، علاوه بر اوضاع و احوال عمومی که به این ترتیب برقرار می شود، آشفتگی هائی نیز که از نزدیک به یکدیگر بستگی دارند، از قبیل تغییرات درجه حرارت و باد و تشکیل بخار آب و تراکم آن در اثر جمیع کیفیات و تنوع سطح زمین تولید می شوند، از این لحاظ باید وضع بحری و بری بودن و به خصوص عوارض سطح زمین را مؤثر بدانیم.

اوضاع و احوال طبیعی و حرکات جو باعث می شود که جریان پیچیده و درهم و رژیم های خاصی در آن برقرار شود.

در نتیجه بادهای مختلف کم و بیش منظم و اغتشاشاتی، که در جهات خاصی جا به جا می شوند تولید شده و از طرف دیگر بخارات آب کم و بیش و زیادی که در جو یافت می شود متراکم گشته، تولید ابرهای بدون ریزش یا با ریزش «برف یا باران» می کند، طرز توزیع و مقدار این ریزش به هیچ وجه تابع تصادف و احتمال نمی باشد «بلکه معلول اراده حکیمانه و قدرت عالمانه و رحمت و لطف حضرت حق است.»

در این مورد به علت نقش مهمی که عنصر مایع، دارا می باشد توضیح بیشتری لازم است.

سه علت اصلی موجب تراکم بخار آب جو می شود و نتیجه این سه علت عبارت اند از:

بارانهای سیل آسا، بارانهای جغرافیائی یا ارتفاعی و بارانهای طوفانی.

بارانهای سیل آسا نتیجه حرکاتی صعودی می باشند که جرم های هوای گرم شده و مرطوب را به طرف نواحی مرتفعی که در آنها درجه حرارت کمتری حکم فرماست می کشانند علاوه بر این انبساطی که در اثر تقلیل فشار جو حاصل می شود سرمای محسوسی نیز ایجاد می کند، این دو علت است که موجب تراکم بخار آب می شود، به این طریق است که بارانهای روزانه و فراوان نواحی استوائی و نیز بارانهای روزهای خیلی گرم تابستان تولید می شوند.

بارانهای ارتفاعی به طوری که نامشان نشان می دهد بارانهائی هستند که در اثر عوارض زمین حاصل می شوند، هرگاه جرمهای هوای مرطوبی که به وسیله بادها جا به جا می شوند به قسمت های مرتفع زمین برخورد کنند، برای عبور از آنها رو به بالا می روند، این صعود به همان عللی که در فوق برای سرد شدن ذکر شد، باعث تراکم می شود، حالت بارانی یا برفی که در این شرایط برقرار می شود به اندازه ای واضح و مشخص است که ترسیم یک نقشه عمومی از وضع نسبی ریزش باران یا برفی محسوس، تصویری از یک نقشه جغرافیائی، که در آن پستی و بلندی زمین نمایش داده شده است می باشد.

بارانهای طوفانی همراه بورانها و طوفانهایی هستند که دنبال نقصان فشارهای جوی می باشد، این نقصان فشار موجد حرکاتی است که مخلوط شدن جرم های هوا را تسهیل می کند: حرکات صعودی مانند حالت قبل در مرکز این اغتشاشات جوی، تراکم بخار آب را تولید می کند، این نوع بارانها تقریباً در مسیر خلاءهای

ص:۱۲۹

فراوان می باشند، و به همین دلیل است که در بعضی نواحی بیش از نواحی دیگر دیده می شوند. (۱)در هر صورت نزول باران و سیراب شدن زمین و زنده شدنش پس از مرگش و پدید آمدن گیاهان و نباتات گوناگون، و آماده شدن سفره رزق و روزی برای موجودات زنده به ویژه انسان از نشانه های رحمت عام و فیض کامل و حکمت بالغه حق است.

تأثیر حرارت خورشید به روی آب اقیانوس ها و برخاستن بخار، و تشکیل ابر از آن بخار در جو زمین و وزیدن بادها برای به این سو و آن سو بردن ابرها و آثار ریزش باران که قابل محاسبه و شمارش نیست همه و همه نشانه های قدرت و ربوبیت و حکمت و وحدانیت او برای خرمندان و اندیشه کنندگان در حقایق عالم هستی است: لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

اَللّٰهُ اَلَّذِی يُرْسِلُ اَلرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ فِی اَلسَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً فَتَرَى اَلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ: (۲)

خداوند است که بادها را می فرستد، پس ابرها را در فضا برمی انگیزد، و در آسمان هر گونه که بخواهد بسط می دهد و آن را پراکنده می سازد، پس می بینی که از لابلای آن باران بیرون می آید.

چون باران از ابر فرو ریزد، زمین دگرگون می شود و از بی حرکتی درمی آید، و به جنب و جوش می افتد، و فزونی و روئیدن می گیرد و انواع نباتات از آن سر می زند.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

۱- ۱) - زمین و سرگذشت آن ۴۷.

۲- ۲) - روم ۴۸.

وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ: (۱)

و زمین را بی حرکت می بینی چون بر آن باران نازل کنیم به جنب و جوش و افزون شـدن می افتـد، و از هر نوع گیاه خوش و خرم می رویاند.

همه آنچه که در صـفحات گذشـته درباره آسـمان و زمین و شب و روز و کشتی و باران و باد و ابر خواندیـد فعل و صـنعت و تجلی اراده یـک حقیقت و یک ذات واحـد بی شـریک و بـدون کفو و تنهای از مثل وماننـد یعنی الله است که جز او معبودی وجود ندارد، و رحمن و رحیم است:

وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلرَّحْمٰنُ اَلرَّحِيمُ: (۲)

آری همه مخلوقـات، و همه موجودات آفریـده خداونـد یکتـا و رحمن و رحیم انـد، و کـدام ظلم بالاتر و بـدتر از این که برای حضـرت او شـریک قرار دهند، و از آن شـریک حل مشـکلات بخواهند، و او را عبادت کنند، و زندگی خود را با پرستش آن آلوده نمایند؟ !

واحـد یعنی متفرد بـه ذات، ذاتی کـه جزء برای او نیسـت و از ترکیـب پـاک اسـت، در الـوهیت و اسـتحقاق عبـادت فرد است، شریکی برای او تصور ندارد، وحدت در صفات و افعال دارد، از جمیع جهات واحد است و مثل و مانندی برای او نیست، لغت واحد در آیه شریفه و دیگر آیات انواع شرک را از حضرتش نفی می کند، و دل خردمند را به نور توحید روشن می کند.

این فقیر در این زمینه وارد مبـاحث پیچیـده فلسـفی و عرفـانی نمی شوم، زیرا با آیات روشن قرآن، و حقایقی که در آیات بیان شده، و آسان بودن مطالعه در موجوداتی که در دسترس اند، نیازی به بیان مسائل پیچیده نیست، چون جهان و

۱- ۱) - حج ۵.

۲- ۲) - بقره ۱۶۳.

همه موجوداتش مانند آئینه ای است که جمال ازل و ابد در آن پیداست و چشم دل به وضوح و به صورت آشکار او را می بیند.

امیرمؤمنان که عارف به حقایق هستی، و ذات موجودات و جایگاه آنان در عرصه آفرینش است می فرماید:

«فظهرت البدایع التی احدثتها آثار صنعته و اعلام حکمته، فصار کل ما خلق حجه له و دلیلا علیه و ان کان خلقا صامتا فحجته بالتدبیر ناطقه و دلالته علی المبدع قائمه» (۱)

در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، نهایتاً هر یک از پدیده ها جهت و برهانی بر وجود اوست، گرچه برخی از مخلوقات به ظاهر ساکت اند، ولی بر تدبیر خداوندی گویایند و نشانه های بر قدرت و حکمت اویند.

گیتی و خوبان آن در نظر آئینه ای است

tttدیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

تفسیر آیه ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اَللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ وَ لَوْ یَرَی اَلَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ اَلْعَذابَ أَنَّ اَلْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اَللّهَ شَدِیدُ اَلْعَذابِ.

إِذْ تَبَرَّأَ اَلَّذِینَ اُتُّبِعُوا مِنَ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوا وَ رَأَوُا اَلْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ اَلْأَسْبابُ.

وَ قالَ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اَللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ اَلنّارِ.

و برخی از مردم به جای خدا معبودهائی انتخاب می کنند، که آنها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشته باشند دوست دارند، ولی اهل ایمان محبت و عشقشان به خدا بیشتر و شدیدتر است، و اگر کسانی که «با انتخاب معبودهای باطل» ستم روا داشتند هنگامی که عذاب را ببینند، بی تردید بفهمند که همه قدرت ویژه

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۱.

خداست «و معبودهای باطل در هیچ زمینه ای استقلال و قدرت ندارند» و خدا سخت کیفر است.

در هنگـامه قیامت پیشوایان شـرک و کفر از پیروانشان بیزاری جوینـد و عـذاب را مشاهـده نماینـد و همه دست آویزها از آنان بریده شود.

و آنان که به جای خـدا از پیشوایان شـرک و کفر پیروی کردند گویند: ای کاش برای ما بازگشتی به دنیا بود تا ما هم از آنان بیزاری می جستیم، همان گونه که آنان از ما بیزاری جسـتند، خدا اینگونه اعمالشان را که برای آنان مایه اندوه و دریغ است به آنان نشان می دهد و اینان هرگز از آتش بیرون آمدنی نیستند.

شرح و توضیح

از آیات شـریفه مورد توضـیح مسائل مهمی چون اشتباه غیر موحدان، و موقعیت سران شرک و پیروانشان در عرصه گاه محشر، و محبت مؤمنان به حق استفاده می شود.

اشتباه غیر موحدان و موقعیت سران شرک و پیروانشان در قیامت

آنان که عناصـر یا اشـخاص را در قدرت و اثرگذاری و کارگردانی مسـتقل می دانند، و تصور می کنند اگر به آنها تکیه کنند زندگی شان به خوبی اداره می شود، و مشـکلاتشان حل می گردد و چنانچه وابسته به آنها نباشند چرخ زندگی نمی چرخد، و قفل های بسـته امورشان باز نمی شود، و دردهایشان به دوا نمی رسـد، و به تباهی و بـدبختی می نشـینند، در دیدگاه و اندیشـه دچار انحراف سخت و اشتباه فاحش هستند.

تجربه حیات نشان داده که آنچه در جنب خـدا به عنوان معبود انتخاب شـده، و یا شـریک در قـدرت خـدا به شـمار آمـده حق نبوده، و آدمی را از حرکت به سوی رشـد و کمال و خیر و سـعادت باز داشـته، و از زنـدگی سالم و آرامش و آسایش محروم نموده است.

معبودان باطل برای حل مشـکلات انسان، و اداره امور زندگی بشـر هیچ نقشـی ندارند، و کلیدی برای باز کردن یک قفل بسته ی زندگی در دست آنان نیست.

عناصـری ماننـد خورشـید و مـاه و سـتارگان، و درخت و چوب های تراشـیده به دست انسان به اشـکال مختلفه، و زورمنـدان و قلدران تاریخ که به وسیله مشرکان

ص:۱۳۳

به عنوان معبود یا شریک در قدرت و ربوبیت حق انتخاب شدند هیچ کدام مستقل در کاری و امری از امور نبودند و نیستند.

عناصر وظایف خاصی بر عهده دارند که میلیارها سال است. آن وظائف را انجام می دهند، و از راه انجام وظایف آنچه را باید به اراده خالقشان بر سفره طبیعت بگذارند می گذارند، آنچه را خورشید و ماه و ستاره و نبات و شجر انجام می دهند محدود به حدود وجودی آنهاست، و در این زمینه هم استقلالی از خود ندارند، بلکه روزی نبودند و برای این امور به قدرت و رحمت مالک هستی به وجود آمدند، و روزی هم می رسد که همه از بین می روند و خاموش می شوند، در هر صورت اینان عهده دار فراهم آوردن مایه زندگی برای موجودات از طرف پروردگار مهربان عالم اند، باید وجود آنها و آثارشان را به عنوان نعمت های حضرت حق شکر و سپاس کرد، پرستیدن آنها و معبود گرفتنشان، و تصور این که این عناصر در اثرگذاری و کارگردانی دارای استقلال هستند بنابراین باید به آنان محبت ورزید مانند محبت اهل خدا به خدا اشتباهی بزرگ و کاری باطل و بی ادبی و جسارت به حضرت حق، و سبب خزی دنیا و عذاب سخت در آخرت است.

اما اشخاص و زورمندان و قدرت مندانی که فقط و فقط برای اجرای خواسته های نامشروعشان، و پیاده کردن غرائز طغیان گرشان خود را به اکثر مردم چنان وانمود می کنند که اگر از جانب مردم اطاعت نشوند، و پیروی نگردند، و به فرمان و دستوراتشان توجه نمایند و خلاصه آنان را رب و کارگردان خود انتخاب نکنند امورشان اداره نمی شود، و چرخ زندگی شان نمی چرخد، و دردشان دوا نمی گردد، و گره از کارشان گشوده نشود، مسئله ای صد در صد باطل و غیر معقول است.

اینان هم مانند دیگر مردم مخلوق و محکوم حوادث طبیعی، و موجودی ضعیف و حقیرند، و فرهنگی که به مردم تحمیل می کنند فرهنگی شیطانی و مخرب ساختمان شخصیت انسانی است.

مردم اگر آنان را رها کنند، و از فرهنگ غلط و خانمان سوز آنان پیروی نکنند، از تخت قدرت سرنگون می شوند، و بساط ظلم و ستمشان برچیده می گردد، و فریاد أَنَا رَبُّكُمُ اَلْأَعْلىٰ در گلویشان خفه می شود.

آری اطاعت از فرعون ها و نمرودها و قارون ها و معاویه ها و یزیدها و هر قدرت طاغوتی و معبود گرفتن آنان و قرار دادنشان در جنب خدا ستمی سنگین و ظلمی غیر قابل جبران و عاملی برای سقوط در ضلالت و گمراهی و سبب حسرت بسیار سنگین در قیامت است.

اینان مردم را به اطاعت خود در می آورند، و خواسته های نامشروعشان را به وسیله پیروانشان عملی می سازند و چون در قیامت ببینند که کار از کار گذشته از پیروان احمق و اشتباه کارشان بیزاری می جویند و پیروانشان هم در عرصه محشر آرزو می کنند ای کاش به دنیا برگردند و با بیزاری و جدائی از آن معبودان باطل در راه مستقیم قرار گیرند و با پرستش معبود حق و اطاعت از خدای یگانه سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند، ولی بازگشتی به دنیا برای آنان نخواهد بود، آنان در جهان آخرت می یابند که همه قدرت ویژه خداست و غیر خدا را قدرت مستقلی نبوده، و همه کلیدها و مفاتیح در اختیار حضرت حق است و احدی برای باز کردن قفل بسته ای کلیدی در اختیار ندارد، و حل مشکلات فقط به اراده اوست، و دوای هر دردی و شفای هر مرضی، و هر راه نجاتی فقط و فقط در اختیار اوست و همه موجودات در هر کاری و هر گونه امری لشگر و ارتش و فرمانبردار حضرت او هستند.

ص:۱۳۵

قرآن مجید در سوره مبارکه نمل ضمن آیات ۵۹ تا ۶۴ خطاب به مشرکان و انتخاب کنندگان معبودهای باطل می گوید:

آیا خدا [در همه امور ظاهر و باطن] برای آنان بهتر است یا آنچه شریک او قرار می دهند؟

آیا معبودهای انتخابی شما بهتراند یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن باغ هائی خرم و با طراوت رویاندیم که رویاندن درختانش ابداً در قدرت شما نیست، آیا با خدا معبودی دیگر به عنوان شریک او هست؟ ! نه نیست بلکه آنان قومی هستند که از راه مستقیم و از جاده حق و حقیقت منحرفند.

آیا آن معبودان و شریکانی که انتخاب کرده اید بهترند، یا آن که زمین را برای موجودات و ساکنانش آرام و قرارگاه ساخت و در شکاف هایش نهرهائی پدید آورد، و برای استقرار زمین کوه هائی استوار قرار داد، و میان دو دریای شیرین و شور مانع و حایلی گذاشت تا با هم مخلوط نشوند، آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ !

نه نیست بلکه بیشترشان اهل دانائی و معرفت نیستند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهتراند یا آن که وقتی درمانده ای او را بخواند اجابت می کند و آسیب و گرفتاری هایش را دفع می نماید و شما را جانشینان دیگران در روی زمین قرار می دهد؟ آیا با خدا معبودی دیگر هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نسبت به این مسئله اندکی متذکر و هشیار می شوند.

آیا آن شریکان و معبودهای انتخابی شما بهترند یا آن که شما را در تاریکی های خشکی و دریا به وسیله ستارگان و دیگر نشانه ها راهنمائی می کند؟

و کیست که پیشاپیش باران رحمتش بادها را مژده رسان می فرستد؟ آیا با خدا معبود دیگری هست که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ خدا برتر و بالاتر است از این که برای او شریک قرار می دهند.

آیا معبودها و شریکان انتخابی شما بهترند یا آن که همه مخلوقات را می آفریند آنگاه آنان را پس از مردنشان باز می گرداند؟ ! و کیست آن که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد، آیا با خدا معبود دیگری هست؟ که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد.

بگو: اگر در این مسئله راستگو هستید دلیل و برهان قاطع خود را بر وجود معبودی غیر خدا بیاورید.

با توجه به این که همه قدرت ها و کلید حل همه مشکلات، و آفریدن همه موجودات، و تداوم حیات همه مخلوقات و کارگردانی همه هستی به دست قدرت حضرت حق است و چنان که در آیات سوره مبارکه نمل بیان شده، بت ها و معبودها و غیر آنها، جاندار و بی جان هیچ قدرتی و قوتی از خود ندارند، و ظهور هر اثری از هر موجودی به اراده حکیمانه حضرت اوست، و در قدرت و قوت و کارگردانی شریک و مثل و مانند ندارد، و در انجام امور هستی نیازمند به احدی نیست، شریک قرار دادن برای او، و انتخاب معبود در جنب او گناهی بسیار سنگین است، و عذابی شدید در پی دارد، و همه مشرکان در قیامت همه قوت و قدرت را از خدا خواهند دید، و همه دست آویزهائی که به جای خدا در دنیا انتخاب کرده بودند، از آنان بریده خواهد شد.

قرآن مجید درباره قیامت و اوصافش، و مالکیت و فرمانروائی مطلق حق در آن روز، و این که برای کسی جز خدا یاری وجود ندارد، و همه دست آویزها قطع و باطل خواهد شد می فرماید:

يَوْمَ هُمْ بٰارِزُونَ لاٰ يَخْفىٰ عَلَى اَللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْوٰاحِدِ اَلْقَهّٰارِ: (۱)

روزی که همه آنان آشکار می شوند و چیزی از آنان بر خدا پوشیده نیست و ندا آید امروز فرمانروائی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار.

يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مٰا لَكُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ (۲)

و روزی که به علت شدت عذاب پشت کنان از این سو به آن سو فرار می کنید ولی از هر سو که می روید برگردانده می شوید و شما را در برابر عذاب خدا هیچ نگهدارنده ای نیست.

مٰا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ:

و آن روز برای شما هیچ پناهگاهی و هیچ راه انکاری «نسبت به اعمالی که مرتکب شده اید» وجود ندارد.

آری بر اساس این آیات بتپرستان و مشرکان و معاندان و کافران همه عقاید و افکار خود را نسبت به بت پرستی و شرک، در عرصه قیامت پوچ و باطل می بینند، و به این نتیجه می رسند که بت ها و معبودهای باطل پوچ و هیچ بودند و در قیامت خبری از آنان برای دستگیری از این شقاوتمندان نیست و رابطه میان آنان و معبودها قطع شده و در آن غوغای عظیم یاور و یاری جز خدا نیست که البته نصرت و یاری او به مؤمنان و اهل توحید می رسد.

حضرت حق در آیات مورد شرح و توضیح خبر می دهد که اسباب و روابط همگی در آن روز قطع می گردند، و تمام ارتباطات و تأثیراتی که موجودات در نظام موجدشان در عالم جسم و جسمانیات و نیز در عالمی که به دنبال آن می آید دارند به زودی همگی از بین خواهد رفت و در نتیجه نه چیزی در چیز دیگر تأثیر خواهد نمود و نه چیزی از چیز دیگر تأثیر خواهد پذیرفت.

۱- ۱) - مؤمن ۱۶.

۲- ۲) - مؤمن ۳۳.

نه از چیزی سود برده خواهد شد، و نه از آن زیانی خواهد رسید، اگر شرایط همان شرایط اسباب و روابط بود، و روز قیامت نیز چنین روزی بود، هیچ حکمی از احکام موجودات از وضع کنونی اش تخلف نمی نمود و زائل نمی گشت مگر با بطلان ذوات موجودات و انقلاب ماهیات، و چون کلمات خداوند تغییر ناپذیر است این امر نیز محال می گردد، بنابراین آنچه که زائل می گردد و برداشته می شود همانا وجودهای سرابی این موجودات است، وجودهای که به خداوند سبحان قائم و ثابت اند وگرنه فی نفسه باطل و هیچ اند، در نتیجه فقط نسبت آنها با خداوند باقی می ماند و دیگر نسبت ها همگی باطل می گردند، و از آنجائی که در نفس خویش باطل بوده اند بنابراین تنها بطلانشان منکشف و آشکار می گردد، نه اینکه وجود داشته باشند و باطل گردند، فقط حقیقت امر ظاهر می شود، یعنی این حقیقت که نه وجودی برای غیر اوست و نه تأثیری، نه کسی جز او مالك است و نه کسی جز او صاحب ملك است و این همان گفته اوست که:

مالِكِ يَوْمِ اَلدِّينِ.

وَ اَلْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ. (۱)

لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّهِ اَلْواحِدِ اَلْقَهّارِ. (۲)

بر آنچه گفتیم یعنی انکشاف بطلان موجودات سرابی و اسباب ظاهری نه خود بطلان آنها این سخن خداوند دلالت می کند:

وَ لَوْ تَرى إِذِ اَلظّالِمُونَ فِي غَمَراتِ اَلْمَوْتِ وَ اَلْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ (۳)تا آنجا که لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ: (۴)

ص:۱۳۹

۱- ۱) - انفطار ۱۹.

۲- ۲) - غافر ۱۶.

۳- ۳) - انعام ۹۳.

۴- ۴) - انعام ۹۵.

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند ببینی، در حالی که فرشتگان دست های خود را به سوی آنان گشوده و فریاد می زنند: جانتان را بیرون کنید. . . . یقیناً پیوندهای شما با همه چیز قطع شده و آنچه را به عنوان معبود و شریک خدا گمان می کردید از دستتان رفته و گم شده است.

با وجودی که در هنگام مرگ مشخص، هنوز اسباب و روابط در دنیا باقی است، این آیه آنها را باطل شمرده است، بنابراین تنها بطلان آنها منکشف می گردد چه از ابتدا باطل بوده اند. (۱)امیرمؤمنان در این زمینه می فرماید:

«و ان الله سبحانه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا شیء معه کما کان قبل ابتدائها کذلک یکون بعد فنائها بلا وقت و لا مکان و لا حین و لا زمان.»

«عدمت عند ذلک الآجال و الاوقات و زالت السنون و الساعات فلا شیء الا الله الواحد القهار الذی الیه مصیر جیمع الامور:» (۲)

خداوند سبحان بعد از فنای دنیا به بقاء در وحدت خود بدون این که چیزی با او باشد ادامه خواهد داد همان گونه که پیش از آغاز آفرینش بوده است، بدون وقت و مکان و بدون هنگام و زمان.

در این صورت مدت ها و اوقات معدوم می گردند و سال ها و ساعت ها از بین می روند، پس چیزی وجود نخواهد داشت جز خداوند واحد و پیروز مطلق که سرنوشت و بازگشت همه امور به سوی اوست.

محبت مؤمنان به حق

در مسئله بسیار مهم محبت مؤمنان به حق، و عشق دلدادگان به جمال ازل و ابد، یقیناً معرفت به محبوب و به ویژه صفات او، و جلوه های کمال بی مثالش کاربرد اساسی دارد.

ص:۱۴۰

۱- ۱) - حیات پس از مرگ ۶۲.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۱۸۶.

البته این معرفت بایـد از طریق وحی، و نبوت انبیـا و امـامت امامـان و مطـالعه عمیق در آثار رحمت و فعل و اراده حضـرت حق تحصـیل شود، تا از سـرزمین معرفت شـکوفه محبت بشـکفد و گل عشق در صـبح صادق دل رخ نشان دهـد، و بوی خوش این حـالت ملکوتی سراسـر وجود انسـان را تحت تأثیر قرار دهـد، و وی را برای رسـیدن به وصال محبوب به عمل صالـح و اخلاق حسنه بیاراید، و زمینه شکل گیری از صفات معشوق را برای عاشق دلداده فراهم سازد.

محبت و عشق بـدون معرفت هرگز ظهور و بروز نـدارد، و بدون آگاهی به جمال محبوب و به خصوص صـفات او چراغ عشـق در چراغدانی چون قلب روشن نمی شود.

تعبیرات عجیبی در کتاب های اهل حال از عشق شده است از جمله:

«العشق نارالله الموقده یحترق بها اشواق الافئده:» (۱)

عشق آتش شوق الهی است که شوق ما سوی الله را می سوزاند و نابود می کند.

هر که در این آتش بسوزد، و به مقام فناء فی الله برسد در هیچ آتشی در دنیا و آخرت نخواهد سوخت.

ابراهیم خلیل را گفتند: چرا به آتش نمرود نسوختی گفت:

«لان المحترق لا یحترق:»

زیرا سوخته نمی سوزد.

اهل ایمان هر نوع محبتی از چیزی و یا از شخصی در دل دارند، آن را زیر مجموعه محبت به خدا قرار می دهند، و تا جائی که محبت به غیر بـا محبت به حق تضـاد نداشـته باشـد آن را حفـظ می کننـد و به آثارش ملتزم می شونـد، و اگر محبت به غیر در تضاد با محبت به حق باشد اگر بتوانند آن را از دل می زدایند

۱- ۱) - توحید در نهج البلاغه ۴۸۷.

وگرنه به هر قیمتی تمام شود به آثارش ملتزم نخواهند شد، گرچه محبت به غیر محبت به پدر و مادر، زن و فرزند، اقوام و خویشان و سایر مردم باشد.

آری عاشقی که با کمک معرفت و با چشم محبت به مشاهده محبوب نایل آید، محبتش کامل و تمام و عشقی بسیار شدید است، و چون این محبت در رابطه با خدا و برای خدا و محض کشش معشوق نسبت به عاشق است از ثبات و دوام برخوردار است، و زوال و تغییری در آن پدید نمی آید، این عشق که از ثبات و دوام برخوردار است به خاطر این است که معشوق آن معشوقی کامل و زوال ناپذیر است، و زوال یا تغییر عشق نسبت به معشوق های غیر او به سبب این است که معشوق های غیر او کامل نیستند و زوال و فنا و تغییر امور بر آنان حاکم است.

«عشق از نزدیک ترین معانی به قلب، و گواراترین حقیقت در نفس انسانی است.

عشق، بستگی و رابطه محکمی است که موجودات را با یکدیگر ربط می دهد، و به وسیله آن هر سازنده و صانعی مصنوعش را جذب می کند، عشق چنانچه مثبت باشد راهی به سوی کمال است، به عشق زندگی با سعادت تحقق می یابد، و هر موجودی در سایه آن زندگی می کند و می کوشد.

همه ملکوتیان، و آسمان های هفت گانه، و جنبندگان زمین، و وحوش بیابان ها، و ماهیان دریاهای عمیق و پر آب، و خلاصه همه موجودات پیچیده به عشق اند، و عشق آنان ثمره ی شناختی است که از خالق خود دارند، و همه به خالق خود عشق می ورزند و در دریای محبت به او غرق اند.

ص:۱۴۲

با حقیقت عشق است که آفریده شده آفریدگارش را درک می کند، و از این طریق است که خالق نسبت به مخلوقش مهر می ورزد، زندگی برای موجودات جز بر پایه محبت نیست، و سعادت جز با مایه عشق رخ نشان نمی دهد.

عشق از معانی وجدانی است که هر کسی آن را درک می کند، گرچه دست عقول از دریافت کُنه آن کوتاه است.

در هر صورت عشق اختصاص به انسان ندارد، بلکه همه موجودات از آن بهره و نصیب دارند، دانش جدید مسئله بسیار مهم جاذبیت و مجذوبیت را در همه موجودات چه واجب، چه ممکن ثابت کرده است، در رابطه با حب خدا نسبت به انسان و حب انسان نسبت به خدا در قرآن مجید می خوانیم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اَللّهُ: (۱)

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

عشق و محبت حضرت حق به موجوداتش ثمره رحمت واسعه اوست.

محبت سایر موجودات به حضرت حق.

دلیل نقلی دارد، و گروهی از فلاسفه اسلامی آن را با براهین و دلایل استوار ثابت کرده اند و من در این زمینه نیاز به بحث علمی نمی بینم.

صدرالمتألهین در کتاب با ارزش اسفار اربعه می گوید: همه موجودات بدون استثنا عاشق جمال حضرت اویند، و در اثبات عشقشان به حق همین بس که همه به سوی کمال مطلق روانند، و اگر عشق به او نبود، حرکت به سوی کمال مطلق معنا نداشت عشق به حضرت حق پس از معرفت به او و شناخت صفات حضرتش با تخلیه باطن از رذائل و تطهیر قلب از آنچه که او را از خدا منصرف می کند، و آراسته شدن به ارزش ها به دست می آید.

۱- ۱) - آل عمران ۳۱.

از رسول حق روایت شده است:

«لیس الایمان الا الحب فی الله و البغض فی الله:»

ایمان جز عشق نسبت به خدا، و کینه ورزی به خاطر خدا نیست.

به عبارت دیگر ایمان حبّ به خدا و احکام و قوانین او محبت نسبت به محبان اوست، و نیز ایمان عبارت از کینه و بغض نسبت به دشمنان حق و محرمات الهیه است و اینگونه محبت برترین نوع محبت و سبب سعادت انسان در دنیا و آخرت است. (۱)اهل تحقیق و سالکان مسلک محبت، و علمداران کشور عشق، و مستغرقان جمال محبوب، «عشق را یکی از کیفیات نفسانی دانسته، و در تعریف آن گفته اند:

عشق استعداد و قابلیت حبّ و محبت کامل به محبوب است.

میان لغت حب و عشق تفاوت و فرقی نیست

«عباراتنا شتی و حسنک واحد»

چون حب در اثر شدت تسلط فکر در حسن و زیبائی های معشوق و تکرار مشاهده جهات زیبائی به حدی رسد که عاشق چیزی جز محبوب نداند و نخواهد و نبیند، آن حالت محبت شدید را عشق گویند.

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ. (۲)

زنان مصر درباره همسر عزیز در شهر شایع کردند:

قَدْ شَغَفَهَا حُبّاً: (۳)

عشق نوجوان کنعانی در درون قلبش نفوذ کرده و وی را به شدت شیفته و فریفته خود ساخته است.

۱- ۱) - مواهب الرحمن ۲۴۸.

۲- ۲) - بقره ۱۶۴.

۳- ۳) - یوسف ۳۰.

قرآن درباره زنان مصری که از جانب بانوی کاخ برای تماشای یوسف به میهمانی دعوت شده بودند می فرماید:

فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ: (۱)

هنگامی که یوسف را دیدند او را از نظر حسن و زیبائی بزرگ و بی نظیر یافتند، و چنان شیفته جمالش شدند که به جای میوه دستان خود را بریدند و گفتند: تبارک الله که این نوجوان بشر نیست، بلکه فرشته بزرگ حسن و زیبائی است.

در این آیات به مفهوم و معنای علاقه و محبت اشاره شده و به بخشی از آثار آن توجه داده شده است، البته لفظ عشق در آیات قرآن مجید ذکر نشده ولی نیست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق ولی در روایات و احادیث لفظ عشق کم و بیش وارد شده است.

کتاب شریف اصول کافی در باب عبادت از حضرت صادق (ع) از رسول خدا نقل می کند:

«افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر:»

برترین مردم کسی است که به عبادت و بندگی حق عشق ورزد، و آن را در آغوش جان گیرد، و با قلبش دوست بدارد، و با جسمش آن را بپذیرد و خود را وقف آن کند، پس او به آنچه از دنیا برخورد می کند اعتنائی ننماید چه بر سختی و چه بر آسانی.

امیرمؤمنان (ع) هنگام عبور از سرزمین کربلا اشاره به نقطه ای کرد و فرمود:

«هذا مصارع عشاق و مناخ رکاب. . . . .»

اینجا محل افتادن عاشقان و فرود آمدن سواران است حضرت صادق (ع) فرمود:

ص:۱۴۵

۱- ۱) - یوسف ۳۱.

«ان العباد ثلاثه: قوم عبدوا الله خوفاً فتلك عباده العبید، و قوم عبدوا الله طلبا للثواب فتلک عباده الاجراء و قوم عبدوا الله حبا فتلک عباده الاحرار:»

به راستی بندگان سه دسته اند: گروهی خدا را به خاطر ترس از دوزخ عبادت می کنند، پس آن عبادت بردگان است، و گروهی خدا را به خاطر رسیدن به بهشت عبادت می کنند پس آن عبادت تاجران است، و گروهی خداوند را به خاطر عشق و محبت به او عبادت می کنند پس آن عبادت آزادگان است.

سخن حکیمان در عشق

افلاطون عشق را جنون الهی دانسته که نفوس قدسی و ارواح عالی به این جنون مبتلا می شوند، و علاجش جز فنا و مستغرق در معشوق شدن و بقا به شهود و وصال یافتن نخواهد بود.

حسن و زیبائی معشوق خلاق عشق است، عشق کامل حسن کامل را می تواند ببیند، و چشم غیر عاشق از مشاهده حسن کامل و جمال حق که حسن کل و کل الحسن است بر بسته است.

به عقیده بوعلی سینا عشق در همه موجودات ساری است، از ذات حق تعالی گرفته تا ماده المواد جهان طبیعت.

به عقیده ی حکما و عرفا عشق در انسان نامحدود است، و محبوب و معشوق حقیقی انسان، کمال مطلق و ذات نامحدود است، عشق و علاقه انسان به محدودها عشق مجازی است نه حقیقی، یعنی باعتبار مظهریتی است که از معشوق حقیقی دارد، و به قول جلال الدین به اعتبار جرعه ای است که بر این خاک ریخته اند، و اگر انسان به معشوق و محبوب حقیقی خود برسد و عشق حقیقی خود را باز یابد آرام و قرار خواهد گرفت.

بِذِکْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ. (۱)

ص:۱۴۶

۱- ۱) - رعد ۲۸.

و به همین دلیل لذات بهشتی خستگی آور نیست، و در بهشتیان میل به تغییر وضع و تحول و تجدد وجود ندارد.

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ اَلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً

خالِدِينَ فِيها لا يَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً: (۱)

به یقین کسانی که ایمان آورده، و کارهای شایسته انجام داده اند، جای پذیرائی از آنان بهشت های فردوس است، در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال و تغییر به وضع دیگر نمی کنند.

در هر صورت عشق و شوق در همه اشیاء حتی در جسمانیات نیز سریان دارد.

صدرالمتألهین عشق را عین وجود، و وجود را عین عشق و هر دو را عین حسن و جمال دانسته است و می گوید حسن و عشق در جمیع مراتب شدید و ضعیف وجود به شدت و ضعف موجود است، بلکه مراتب عشق عین مراتب وجود است، هر جا وجود قوی است آنجا عشق قوی و کامل است، و هر جا وجود ضعیف است ظهور عشق ضعیف خواهد بود، و عشق با هستی مساوق و ملازم و بلکه متحد است و حق که کل الوجود است کل العشق و کل الحسن است، پس حق اتم مراتب عشق و اکمل درجات حسن و زیبائی بی نهایت است، پس از آن در مراتب وجود به حسب الاشرف فالاشرف، بنابراین وجود در هر چه کامل تر است حسن و عشق و حیات ظهورش بیشتر است.

باید دانست که خواهی نخواهی معشوق حقیقی موجودات خداست، و مقصد و مقصود آنها هم در این مرحله سفر الی الله است، و همه مشتاقانه به سوی حریم قدس و جلال او می شتابند، و در میان موجودات چون اهل ایمان واقعی از معرفت بیشتری برخوردارند، و دیده قلب آنان از همه بازتر و تیزتر است، و

۱- ۱) - کهف ۱۰۸- ۱۰۷.

مشرف به شرف مشاهده کل الجمال با چشم قلب شده اند نسبت به حق اشدّ حباً هستند.

جاذبه ای که همه کرات و افلاک و بلکه همه موجودات را در عرصه گاه حیات به سوی معشوق حقیقی می کشاند عشق است، و آن شوق و اراده و نفوسی که آسمان ها و کواکب و اقمار را در این فضای بی کران روز و شب می گرداند عشق است، و به حکم عشق در همه کرات و انجم عالم بالا بلکه در کلیه اجسام جذب و دفع و جاذبیت و مجذوبیت است.

و باز حکم عشق در عالم معادن، ظهور خواص و آثار آنهاست، و باز عشق است که در عالم نباتات توالد و تناسل و محبت به وجود خود، و میوه و ثمرات خویش و جذب آب و هوای مناسب و دفع زیان و ضرر اقتضا می کند.

و باز عشق است که در عالم حیوان که موجودی کامل تر از معدن و نبات است اقتضای شهوت ازدواج و میل جنسی می کند، و بقای نوع خود را می طلبد و برای عشق به بقای خویش به آب و غذا میل می نماید و غضب را برای دفاع از موانع بقا و کمال خویش به کار می گیرد.

اما عشق در عالم انسان که مظهر کل الوجود و کل الکمال است و خلیفه الله یعنی مستجمع کلیه اوصاف الهی به نحو خلافت و ظلیت است، عشق جامع و کامل در جمیع مراتب موجودات است، یعنی عشق عقول قدسیه مجرده را در مقام عقل، و عشق نفوس کامله را در مقام نفس نفس، و عشق کرات و اجسام و نبات و حیوان را در مراتب طبیعت واجد است.

پس انسان در حقیقت مجمع کلیه عشق ها و شوق ها و جاذبه های گوناگونی است که در تمام مراتب موجودات متفرق است.

ص:۱۴۸

انسان از مرتبه عشق رحم به نطفه که در حقیقت همان جاذبه کرات است، و عشق به توالد و تناسل که عمل نباتی است، و عشق شهوانی جنسی که شوق حیوانی است، و عشق به موهومات و تخیلات که عشق شیطانی است را دارا می باشد، تا عشق نفوس ملکوتی و ملائکه آسمانی و انوار اسپهبدیه و عقول قادسیه.

پس همه نوع از مراتب عشق را در وجود انسان به امانت نهاده اند.

در این میان مؤمن واقعی بر اساس معرفت و بصیرتی که به حضرت محبوب دارد، همه عشق ها را به سوی او جهت داده و به مرتبه اشد حباً لله که بالاترین مرتبه عشق و بلکه کل عشق است رسیده است.

موجودات عالم از عقول و فرشتگان عالم بالا گرفته تا مراتب نبات و جماد هر کدام را عشق خاص و شوقی مخصوص است، و به یکی از جهات حسن الهی متوجه و مشتاق هستند و از جهات حسن دیگر بی خبرند.

وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها.

لکن حضرت انسان به جمیع جهات عشق متوجه و مشتاق معشوق حقیقی و حسن مطلق الهی است، زیرا تعیّن انسانیت مظهر اسم جامع الهی است، و الله یعنی مستجمع اوصاف کمال به جمیع جهات حسن در انسان تجلی فرموده و سایر موجودات غیر انسان را در هر یک جهت حسن معشوق جلوه گر شده و آنها از همان جلوه حسن معین، جمال حق را مشاهده توانند کرد و به مقام جمع الجمعی حسن وجود غیر انسان را راه نیست، نظیر آن که هر یک از قوای انسانی از قوه باصره و سامعه و ذائقه و غیره هر کدام چیزی خاص را ادراک کند و از آن لذت برد و از ادراک قوه دیگر بی خبر است، و به لذت آن آگاه نیست، سامعه رنگ ها را درک نکند، و لذت آن بر او حاصل نشود، و باصره آوازها را درنیابد و

ص:۱۴۹

از آن لـذت نـبرد، و ذائقه رنـگ و بـوی را نفهمـد و بـدان ملتـذ نگردد، ولی نفس نـاطقه انسـان که مجمع این قوای مختلف و کمالات متفرق است تمام ادراکات بر او حاصل، و جمیع لذات به او واصل خواهد بود، همین گونه قوای عالم غیب و شهود را نسبت به حضرت انسان توان دانست که قوای عالم

«ان منهم الا و له مقام معلوم»

به هر یک چیزی درخور او اعطا شـده است، ولی به انسان جمیع آنچه به موجودات متفرق عالم داده انـد اعطا نموده اند، آنچه خوبـان همه دارنـد انسان تنها دارد، لـذا عشق انسان جامع و کامل است و معشوق او کل الجمال نامتناهی است و متعلق به تمام جهات حسن اعظم الهی تعالی سلطانه و تقدس جلاله و جماله است:

وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ.

اهل حکمت و حال و صاحبان معرفت و کمال در این زمینه یعنی در تعریف و بیان عشق سخنانی دارند:

عشق جـذبه و الهـام الهی و تحریـک روح قدسـی است به سوی اقلیم حسن و زیبـائی تابان الهام، کاری که از غیر عشق برنیاید عشق انجام می دهد.

عشق ظهور جذبه حسن و حسن جذاب است.

عشق درمان هر درد و درد بی درمان است.

عشق فرمانده کل قوای وجود و معزولکننده حکم عقل و شهود است.

عشق الم لذیذ و لذت الیم جان انسان است.

«العشق غلبه سلطان الهوی علی النفس بما یرید و یهوی:»

عشق غلبه میل است بر هر حب و اشتیاقی که در قلب هاست.

«العشق سلطنه ربانیه علی مملکه النفس الانسانیه بتجلیات انوار الالهیه»

عشق حکومت و سلطنت الهی است، همراه تجلیات انوار حق بر دل پاکان.

«العشق مغناطیس یجذب الارواح اللطیفه الی المحاسن الشریفه:»

عشق مغناطیس ارواح لطیف و حساس است که آنها را به سوی زیبائی های شریف جذب می کند.

«العشق نور یشرق منه مطالع الحسن الی مظاهر الانس»

عشق نوری الهی است که از افق های زیبائی تابش می کند و همه قوای ادراکی انسان را به سوی قرب حق جهت می دهد.

وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست، برای عارف به جذب احدیت میسر می شود، تا آن جذبه پنهانی معشوق، عاشق را دعوت نکند عاشق قدم به کوی وصال نگذارد، و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد، در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید، و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهود راهش ندهند.

شاید آیات:

«یحبهم و یحبونه، ثم تاب الله علیهم لیتوبوا، رضی الله عنهم و رضوا عنه، انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء. . . . .»

و امثال این آیات اشاره به این معناست که نخست حب حق به خلق و جذبه عشق او که اثر عشق به ذات خود اوست مبدء عشق عاشق است، سپس عشق و شوق عاشق سبب سیر و صعود او به درگاه شهود تواند بود. (۱)وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ

عشق لله

فیض کاشانی آن حکیم عارف، و فیلسوف واله و عاشق و شیدا در رابطه محبت و عشق لله می فرماید:

عشق به خدا، و محبت به حق منتها درجه ی مقامات معنوی و قله بلند درجات ملکوتی است، پس از درک محبت مقامی وجود ندارد مگر این که آن

۱- ۱) - توحید در نهج البلاغه ۴۸۱.

مقـام میـوه ای از میـوه هـای محبت و تـابعی از توابـع عشق است، ماننـد شوق، انس، رضـا و آنچه از این قبیـل است، و پیش از محبت مقـامی نیست مگر این که مقـدمه ای از مقـدمات محبت و عشق است ماننـد توبه، صـبر، زهـد و هر چه که از این مقوله است.

گرچه محبت پس از معرفت به جمـال و کمـال حضـرت حق به صـورت قهری در عرش دل تجلی می کنـد، ولی همین محبت فراهم آوردن مقدماتش بر عبد فرض و واجب است، به این خاطر فیض می گوید:

آگاه باش که اجماع امت بر این است که عشق ورزی به خدا و رسولش واجب است، و چیزی که وجود خارجی نداشـته باشد وجوبی برای آن متصور نیست، و آنان که محبت را به طاعت تفسـیر کرده انـد راه درستی نپیموده اند زیرا طاعت تابع محبت و میوه آن است.

محبت به خدا و عشق به حق چنان که در روایات آمده از شروط ایمان است.

ابورزین عقیلی از رسول خدا پرسید

«یا رسول الله ما الایمان؟ قال: ان یکون الله و رسوله احب الیک مما سواهما:» (۱)

ای پیامبر خدا ایمان چیست؟ فرمود: این است که خدا و رسولش نزد تو از غیر آنها محبوب تر باشند.

در روایت دیگر آمده:

«لا یؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما:» (۲)

احدی از شما مؤمن نیست مگر این که خدا و رسولش نزد او از غیر آنها محبوب تر باشد.

و در روایت دیگر می خوانیم:

۱- ۱) - مسند احمد ج ۴ ص ۱۱.

۲- ۲) - نسائی ج ۸ ص ۹۴.

«لا يؤمن العبد حتى اكون احب اليه من ماله و اهله و الناس اجمعين:» (۱)

عبد مؤمن نیست مگر این که من نزد او از مال و زن و فرزند و همه مردم محبوب تر باشد.

رسول حق فرمود:

«احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله ایای:» (۲)

عاشق خدا باشید زیرا شما را به وسیله انواع نعمت هایش رزق و روزی می دهد، و مرا دوست داشته باشید به خاطر این که خدا مرا دوست دارد.

در روایت بسیار مهمی درباره ی آثار محبت به خدا و رسولش که یکی از آنها صبر در برابر سختی ها و شدائد است آمده:

«نظر النبی الی مصعب بن عمیر مقبلاً و علیه اهاب کبش قد تنطق به، فقال النبی انظروا الی هذا الرجل الذی قد نور الله قلبه لقد رأیته بین ابویه یغذوانه باطیب الطعام و الشراب «والین اللباس» فدعاه حب الله و حب رسوله الی ما ترون:» (۳)

پیامبر اسلام در حالی که مصعب بن عمیر با پیراهنی از پوست گوسپند دباغی نشده به سویش می آمد نظر کرد و فرمود: این مرد را بنگرید که خدا دلش را منور نموده، من او را نزد پدر و مادرش در مکه دیدم که وی را با پاکیزه ترین غذا و آشامیدنی پذیرائی می کردند، و نرم ترین لباس را به او می پوشانیدند، ولی عشق به خدا و رسولش او را به این وضعی که می بینید کشانیده است.

در روایت مشهوری است:

«ان ابراهیم قال لملک الموت اذا جاءه لیقبض روحه: هل رأیت خلیلاً یمیت خلیله؟ فاوحی الله عزوجل الیه هل رأیت محبا یکره لقاء حبیبه؟» (۴)

۱- ۱) - بخاری ج ۱ ص ۱۲.

۲- ۲) - حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰.

۳- ۳) - تنبیه الخواطر ۱۲۵.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۵.

هنگامی که ملک الموت برای قبض روح ابراهیم آمد ابراهیم به او گفت: دوستی را دیده ای که دوستش را بمیراند؟ ! خداوند به ابراهیم وحی کرد آیا عاشقی را دیده ای که نسبت به لقاء محبوبش بی میل باشد؟ !

از رسول خدا دعای مهمی به این مضمون روایت شده است:

«اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب ما یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد:» (۱)

خداوندا محبتت، و محبت محبوبت و محبت آنچه مرا به تو نزدیک می کند نصیب من فرما، و محبت خود را در ذائقه ام از آب سرد محبوب تر قرار بده.

عربی به محضر رسول اسلام مشرف شد و عرضه داشت: ای پیامبر خدا قیامت چه زمانی برپا می شود؟ حضرت فرمود: چه توشه ای برای آن آماده کرده ای؟

گفت: نماز و روزه زیادی فراهم نکرده ام ولی عاشق خدا و رسول او هستم، حضرت فرمود

«المرء مع من احب»

انسان با همان کسی است که او را دوست دارد.

روایت شده: عیسی به سه نفر گذشت که بدنهایشان لاغر شده بود و رنگ از رخسارشان تغییر کرده بود، گفت شما را چه چیزی به این وضع دچار ساخته؟ گفتند ترس از دوزخ گفت بر خداست که ترسوی از عذاب را ایمنی دهد.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه اول بیشتر بود، به آنان فرمود چه چیزی شما را به این حالت گرفتار کرده؟ گفتند: شوق به بهشت گفت: بر خدا است حق است که آنچه را امید دارید به شما عطا کند.

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۶.

پس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان از گروه دوم بیشتر بود و گوئی بر صورتشان آئینه هائی از نور وجود داشت، گفت شما را چه چیزی به این مرتبه رسانیده گفتند عشق خدای عزوجل، گفت: شما مقربون هستید، شما مقربون هستید. (۱)هرم بن حیان گفته:

«المؤمن اذا عرف ربه عزوجل احبه و اذا احبه اقبل الیه و اذا وجد حلاوه الاقبال الیه لم ینظر الی الدنیا بعین الشهوه و لم ینظر الی الآخره بعین الرغبه و هو بجسده فی الدنیا و روحه فی الآخره:» (۲)

مؤمن هنگامی که خدا را بشناسد عاشق او می شود، و چون عاشق او شود به سوی او میرود، و چون شیرینی رفتن به سوی او را بچشد دنیا را با چشم خواستن و آخرت را با دیده رغبت نظر نمی کند، او با بدنش در دنیا و با روحش در آخرت است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق، و نور الله لا یطلع علی شیء الا اضاء، و سماء الله ما ظهر من تحته من شیء الا عظاه، و ریح الله ما تهب فی شیء الا حرکته و ماء الله یحیی به کل شیء، و ارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله اعطاه کل شیء من الملک و الملک:» (۳)

محبت به خدا و عشق به حق آتشی است که بر چیزی نمی گذرد مگر آن که می سوزاند، و نور خدا بر چیزی طلوع نمی کند مگر آن که روشن می کند، و چیزی از زیر آسمان خدا ظهور نمی ماند مگر آن که او را می پوشاند، و نسیم خدا در چیزی نمی وزد مگر آن که او حرکت می دهد، و آب الهی مایه ای است که هر چیزی به آن زنده می شود، و زمین خدا واقعیتی است که هر چیزی از آن می روید، پس کسی خدا را دوست داشته باشد خدا همه چیز از مُلک و مِلک به او عطا می کند.

ص:۱۵۵

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- ۶.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- ۶.

۳- ۳) - محجه البیضاء ج ۸ ص ۷- مصباح الشریعه ص

از رسول خد روایت شده است:

«اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه و ارواح ملائکته و سکان عرشه محبته لیحبوه فذلک المحب حقا، طوبی له ثم طوبی له و له عند الله شفاعه یوم القیامه»

چون خدا بنده ای از امتم را دوست داشته باشد محبتش را در قلوب برگزیدگانش و ارواح فرشتگان و سکان عرشش می اندازد تا او را دوست داشته باشند در نتیجه چنین کسی عاشق حقیقی است، خوشا به حال او، خوشا به حال او، برای او در قیامت نزد خدا مقام شفاعت است.

این فقیر در توضیح وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ اگر مفصل وارد می شد به چند جلد کتاب قطور می رسید، ولی برای نشان دادن حقیقت و ارزش مسئله محبت و آثار آن به همین اندازه اکتفا می کنم، و شما را در این زمینه به کتاب های مربوطه ارجاع می دهم.

تفسیر آیه ۱۶۸-۱۶۹

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ کُلُوا مِمّٰا فِی اَلْأَرْضِ حَلاٰلاً طَیِّباً وَ لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ.

إِنَّمٰا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ اَلْفَحْشٰاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ.

ای مردم از آنچه در زمین حلال و پاکیزه است استفاده نمائید و از فرهنگ شیطان پیروی ننمائید، زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

فقط شما را به گناهان صغیره و معاصی کبیره فرمان می دهد، و این که جاهلانه اموری را در مسائل مادی و معنوی به خدا نسبت دهید.

شرح و توضیح

در دو آیه شریفه مورد بحث به تصرف حکیمانه در حلال و هزینه نمودن آن در امور مثبت امر شده، و از دنبال کردن حرام و به دست آوردن آن، و هزینه نمودنش به هر شکل ممکن که در حقیقت پیروی از فرهنگ شیطان است نهی

اکید شده است، و سپس به این مسئله هشدار داده شده که شیطان آنچه را از شما می طلبد ارتکاب سوء و فحشاء و تهمت زدن به حق در امور حلال و حرام است.

مسئله با عظمت حلال

آنچه در روی زمین برای بدن انسان و زندگی و معیشت او دارای منفعت واقعی است، و تصریحی به حرمت آن نشده است، و از نظر پاکیزگی ملایم با طبع آدمی است حلال، و مصرف آن به صورت عاقلانه و بر اساس برنامه حکیمانه بی مانع و جایز است.

هیچ کس حق ندارد نعمت های حلال الهی را به عنوان زهد و سلوک الی الله بر خود حرام نماید.

حلال کردن حرام خدا بر خود و دیگران، و حرام نمودن حلال خدا بر خود و بر مردم بدون شک پیروی از فرهنگ شیطان و تهمت و افتراء بر خداست.

سفره طبیعت که بر اساس اراده و رحمت حق به وجود آمده، پاسخ گوی نیازهای مادی موجودات زنده و به ویژه انسان است، و امتناع از ارضاء نیازها کاری شیطانی و عملی غیر انسانی، و پیروی از فرهنگ ضد خداست.

حلیت اشیاء و عناصر و روئیدنی ها و حبوبات و سبزیجات و انواع میوه ها، و فرمان به مصرف آنها، و هزینه کردنشان در راه خدا و خدمت به خلق، از برنامه های اصولی آئین الهی و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان است.

خوردن حرام، و مصرف نمودن آنچه ذاتاً یا بالعرض ممنوع اعلام شده، و نهایتاً در ممنوعیت آنها صلاح و خیر انسان منظور گشته، پیروی از گام های شیطان، و دنباله روی از فرهنگ این دشمن آشکار است.

ص:۱۵۷

حرام ضربه ای سنگین بر پیکر و جسم آدمی، و خسارتی شدید بر عقل و روح انسان، و مانع از رشد و ترقی معنوی، و سبب تیره بختی و شقاوت، و پرده ای از ظلمات بر صفحه پاك روح و آئینه نفس است.

مسئله حلال به اندازه ای مهم و تأثیرگذار است، که خدای مهربان در قرآن مجید می فرماید به همه پیامبران و فرستادگان فرمان دادم: ای پیامبران از خوردنی های پاکیزه و پاك بخورید و کار شایسته انجام دهید، مسلماً من به آنچه انجام می دهید دانایم.

یٰا أَیُّهَا اَلرُّسُلُ کُلُوا مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّی بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ. (۱)

بی تردید حضرت حق با توجه به آیات قرآن و معارف الهیه، و گستردگی سفره ی طبیعت، از آب و هوا، و نور و عناصر لازم، و پهنای دریاها و اقیانوس ها، و زمین های قابل زراعت و چراگاه های عامل دام پروری بیش از حد مردم روی زمین در همه دوره ها، روزی و رزق حلال تأمین کرده، و کمبودی در این زمینه وجود ندارد، ولی این قلدران و زورگویان و طاغوت ها و سرمایه داران زالوصفت هستند، که به سبب بی دینی و گریز از عدالت، و سنگدلی و بی مهری به دیگران، حق ضعیفان و مستضعفان را در سراسر جهان به غارت می برند، و همواره دست چپاول آنان به سفره دیگران، و معادن و ثروت های کشورهای استعمار زده دراز است.

بی تردید اگر مظلومان جهان، و طبقات محروم، و گرسنگان و فقیران و تهیدستان در همه جای دنیا بر ضد طاغوتیان و چپاولگران قیام کنند، و دست آنان را از سفره روزی خود قطع کنند، و حق به غارت رفته را باز گردانند، چهره شوم

۱- ۱) - مؤمنون ۵۱.

فقر و گرسنگی در محاق می رود، و همه انسان ها در زمینه امور مادی به حق خود می رسند.

قرآن مجید درباره ی روزی رسانی خدا و رزق طیب می فرماید:

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ: (۱)

بگو: کیست که شما را از منابع آسمان و زمین روزی می رساند، و سفره شما را از انواع آنچه نیازمند به آن هستید رنگین می کند، یا کیست که بر گوش و چشم شما مالکیت و حکومت دارد، و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد، و کیست که همواره امور جهان هستی را تدبیر می کند؟

أَمَّنْ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَ إِلٰهٌ مَعَ اَللّٰهِ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ. (۲)

آیا بتان و معبودان انتخابی شما بهترند، یا آن که مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان بازمی گرداند؟

و کیست آن که از آسمان و زمین به شما رزق و روزی می رساند، آیا با خدا معبود دیگری که برای شما کارگردانی کند هست؟ ! بگو اگر راستگوئید دلیل خود را بیاورید.

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَیْرُ اَللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ: (۳)

ای همه مردم جهان، نعمت خدا را که انواع گوناگونش را به شما ارزانی داد مورد توجه قرار دهید، آیا جز خدا آفریننده ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ به یقین هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه توجه شما را از حق برمی گردانند؟ !

۱- ۱) - یونس ۳۱.

۲- ۲) - نمل ۶۴.

۳- ۳) - فاطر ۳.

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً. . . . . (۱)

آیا ندانسته اید که خدا آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخر و رام شما نموده و در اختیارتان قرار داده است؟ و نعمت های آشکار و نهانش را به شما به صورت فراوان و کامل ارزانی داشته؟

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُحَرِّمُوا طَيِّبٰاتِ مٰا أَحَلَّ اَللّٰهُ لَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْمُعْتَدِينَ.

وَ كُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: (۲)

ای مؤمنان چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده بر خود حرام و ممنوع نکنید، و از حدود خدا تجاوز ننمائید یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.

و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما نموده مصرف کنید و از خدا که به او ایمان دارید در همه امورتان پروا داشته باشید.

وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ أَ فَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ: (۳)

و خدا برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد، و از همسرانتان، فرزندان و نوادگانی به وجود آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، با این همه لطف و رحمتش به انسان آیا به باطل ایمان می آورند، و نسبت به نعمت های خدا ناسپاسی می کنند؟ !

فَكُلُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اَللّٰهُ حَلاٰلاً طَيِّباً وَ اُشْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ: (۴)

از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما نموده است بخورید و نعمت خدا را شکر و سپاس کنید، اگر فقط او را می پرستید.

آری باید از یک مسئله بسیار مهم غفلت ننمود، و آن مسئله این است که اگر مردم پس از فراوانی نعمت، و گستردگی رزق و روزی، به سپاس گزاری و شکر

۱- ۱) - لقمان ۲۰.

۲- ۲) - مائده ۸۷- ۸۸.

۳- ۳) - نحل ۷۲.

۴- ۴) - نحل ۱۱۴.

نعمت که هزینه کردن آن در امور مثبت و کار خیر است اقدام نکنند، و نعمت های حق را در گناه معصیت، و خوش گذرانی های حرام و امور شیطانی مصرف نمایند به عذاب کمبود، و خشکسالی و قحطی و تنگی و مضیقه در معیشت، و سختی و شدت و بلا و مصیبت دچار می شوند.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ أَعْمى . . . (۱)

و هر کسی از هدایت و دین من روی گردان شود، برای او زندگی پر مضیقه و سختی خواهد بود و او را در قیامت نابینا محشور می کنیم.

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصٍ مِنَ اَلثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ: (۲)

و به یقین فرعونیان را به خاطر فساد و گناه و معصیت و طغیان و روی گردانی از هدایت به قحطی و خشکسالی های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر حقایق و مسئولیت های خود شوند.

بدون شک اگر ملتی و جامعه مملکتی مؤمن واقعی به خدا شوند و از همه محرمات و گناهان بپرهیزند، برکات حضرت حق از آسمان و زمین به آنان می رسد، و زندگی سالم همراه با رفاه و امنیت و فراوانی نعمت پیدا می کنند.

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرى آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ: (۳)

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند، و از گناهان اجتناب می نمودند یقیناً درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم، ولی آیات حق و پیامبران و هدایت حق را انکار کردند، و به تکذیب حقایق برخاستند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند به عذابی سخت دچار کردیم.

در هر صورت نعمت خدا در هر دوره ای بر همه انسان ها کامل و فراوان بوده، و اضافه تر از حد لازم رزق و روزی مقرر گشته، ولی ستم ستمکاران عده ای را از

۱- ۱) – طه ۱۲۴.

۲- ۲) – اعراف ۱۳۰.

۳- ۳) – اعراف ۹۶.

حقوق مسلم خود محروم کرده، و گاهی فساد و گناهان دسته جمعی سبب مضیقه و بلا و مصیبت و تیره بختی شده است.

طلب حلال و اجتناب از حرام

از آنجا که بر پایه معارف الهیه، و تجربه حیات ثابت شده است که مال حلال آثار مثبتی در باطن وجود انسان و در فضای زندگی او دارد، و برعکس آن، مال حرام آثار زیانباری در باطن و در معنویت و در وضع خانوادگی و اجتماعی آدمی دارد، اسلام به شدت از همه امت می خواهد که به هر صورت ممکن در طلب حلال و اجتناب از تحصیل حرام بکوشند، و در این مسئله خیر دنیا و آخرت خود و زن و فرزندانشان را مورد توجه قرار دهند، و بدانند که طلب حلال و دوری کردن از کسب های حرام از اعظم عبادات است.

خدای مهربان روزی انسان را از طریق حلال طیب مقرر فرموده و راه به دست آوردن آن را کسب مشروع و فعالیت مثبت قلمداد نموده است، و برای زندگی چند روزه هیچ نیازی به تأمین معیشت از راه ربا، غصب، رشوه، دزدی، بردن مال مردم، خوردن ارث وارثان به ناحق، غارت کردن بیت المال، خیانت در امانت، خوردن مال یتیم، و پایمال کردن حقوق مردم نیست.

بدون تردید نتیجه خوردن لقمه حلال طیب قیام به بندگی و طاعت از حق و اجتناب از گام های شیطان و دور ماندن از معاصی و گناهان است، و شکی نیست که عمل صالح میوه شیرین لقمه طیب و غذای حلال است.

یقیناً طلب حلال به وسیله کسب مشروع از اخلاق و روش انبیا و سنت پاک پیامبران است.

انسان هنگامی که به تجارت، یا زراعت، یا حرفه های مشروع برمی خیزد، به سرمایه پاکش اضافه می شود، و با اضافه کسب و سود تجارتش می تواند به

کارهای خیر اقدام نماید، و مشکل دیگران را حل کند، علاوه بر این که قرار گرفتن در کار مثبت، عمر را از ضایع شدن و هدر رفتن حفظ می کند، و آدمی را از لغو و لهو نگاه می دارد، و از فقر و تهیدستی که سیاه روئی در دنیا و آخرت است در امان میبرد، و آن که برای تأمین معیشت اهل و عیالش به زحمت می افتد بدون شک زحمتش به عنوان عبادت به حساب می آید، و فرشتگان از دعای خیر بی نصیبش نمی گذراند، و کوشش در این راه ذخیره قیامت و نور فردای محشرش می شود، و از این طریق به تحصیل رضای حق و بدست آوردن جنت، و حفظ آبرویش در دنیا و آخرت موفق گشت و شرف و کرامتش پایدار می ماند.

آیات قرآن مجید و روایات مردم را به انواع کسب مشروع و کار مثبت برای به دست آوردن رزق حلال فرمان می دهند، و از انسان می خواهند در این گردونه که زمینه رویش برکات حق است قدم بگذرانند و هرگز از تجارت و صناعت و زراعت و فنون پاک خسته و کسل نشوند:

وَ جَعَلْنَا اَلنَّهٰارَ مَعٰاشاً: (۱)

و ما روز را برای شما زمینه کسب معاش و اداره امور زندگی قرار دادیم.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ (۲)

بر شما گناهی نیست که در ایام حج از پروردگارتان به وسیله تجارت و داد و ستد رزق و روزی و منافع مادی بطلبید.

فَإِذٰا قُضِيَتِ اَلصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي اَلْأَرْضِ وَ اِبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ

چون نماز جمعه به پایان رسد، در زمین پراکنده شوید و از فضل و رزق خدا جویا گردید.

در این زمینه از رسول خدا (علیهما السلام) روایات بسیار مهمی نقل شده است.

«من الذنوب ذنوب لا یکفرها الا الهم فی طلب المعیشه:» (۳)

ص:۱۶۳

۱- ۱) - نبأ ۱۱.

۲- ۲) - بقره ۱۹۸.

۳- ۳) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۱۳۹.

از گناهان گناهانی است، که آن را جز اندیشه در طلب معیشت به گذشت و بخشش نمی رساند.

«التاجر الصدوق یحشر یوم القیامه مع الصدیقین و الشهداء»

تاجری که در تجارت و کسب و کارش اهل صدق و صداقت است، در قیامت با صدیقین و شهداء محشور می شد.

«من طلب الدنیا حلالا تعففا عن المسأله، و توسیعاً علی عیاله و تعطفاً علی جاره لقی الله و وجهه کالقمر لیله البدر» (۱)

کسی که دنیا را از طریق حلال دنبال کند، برای این که از گدائی بپرهیزد، و بر اهل و عیالش وسعت دهد، و با همسایه اش همدردی نماید، خدا را در حالی که صورتش چون ماه شب چهاردهم است ملاقات نماید.

روزی رسول خدا با اصحابش نشسته بود، به جوانی پر قدرت و قوت نظر کرد که صبح زود به سعی و کوشش برای تامین معاش برخاسته، اصحاب گفتند: خدا از او بگذرد، ای کاش جوانی و قدرتش در راه خدا هزینه می شد!

حضرت فرمود، این سخن را نگوئید، اگر کوشش و سعیش در این صبح زود برای این باشد که او را از گدائی باز دارد، و از مردم بی نیاز گردد یقیناً کارش فی سبیل الله است، و اگر کوشش برای پدر و مادر پیر یا فرزندان ناتوان باشد که آنان را بی نیاز کند و امورشان را کفایت نماید باز کارش فی سبیل الله است، و اگر کارش برای فخر فروشی و جمع کردن ثروت باشد، قدم در راه شیطان گذاشته است. (۲)عیسی (ع) مردی را دید به او گفت: چه می کنی؟ گفت عبادت می کنم، فرمود چه کسی هزینه زندگی ات را می دهد؟ گفت: برادرم، فرمود: برادرت از تو عابدتر است!

رسول خدا فرمود:

ص:۱۶۴

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۷۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج ۳ ص ۱۴۰.

«الاسواق موائد الله فمن اتاها اصاب منها:» (۱)

بازارها سفره های خدا هستند، کسی که به جانب آن بازارها برود به سفره های خدا می رسد.

حضرت باقر (ع) روایت بسیار مهمی از رسول خدا نقل می کند، که اگر در باب کسب و تجارت روایتی جز این در کتاب های معتبر نبود برای همگان بس بود، متن روایت بنا به نقل کتاب با عظمت کافی در بخش فروع این است:

«قال رسول الله فی حجه الوداع: الا ان الروح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله عزوجل و اجملوا فی الطلب، و لا یحملنکم استبطاء شیئ من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیه الله جل و عز، فان الله تبارک و تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالاً و لم یقسمها حراما فمن اتقی الله عزوجل و صبر اتاه الله برزقه منه حله و من هتک حجاب الستر و عجل فاخذ من غیر حله قص به من رزقه الحلال و حوسب علیه یوم القیامه:» (۲)

پیامبر خدا در حجه الوداع فرمود: بدانید روح الامین در قلبم دمید که احدی از دنیا نمی رود مگر این که رزق خود را به طور کامل دریافت کند، از خدای عزوجل پروا کنید، و خود را برای طلب رزق به زحمت سنگین و کار طاقت فرسا نیندازید، و تأخیر و دیر کردن چیزی از رزق شما را وادار نکند که آن را با معصیت خدای عزوجل به دست آورید، بی تردید خداوند تبارک و تعالی ارزاق را میان بندگانش به صورت حلال تقسیم کرده و به شکل حرام قسمت ننموده، پس کسی که از خدا پروا کند و در برابر معصیت استقامت ورزد خدا رزقش را از حلال به او می رساند، و کسی که پرده دری نماید و شتاب ورزد تا از غیر حلال روزی خود را تأمین نماید به همان اندازه از رزق حلالش قیچی می کند، و از او در قیامت نسبت به آن حرام محاسبه می شود.

رسول خدا فرمود:

«ملعون من القی کله علی الناس:» (۳)

۱- (۱) -

۲- (۲) - کافی ج ۵ ص ۸۰.

۳- (۳) - کافی ج ۵ ص ۷۲

از رحمت خدا دور است، کسی که بار معیشت خود را بر دوش مردم قرار دهد.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که:

آن حضرت درباره ی شخصی سئوال کرد که در چه وضعی به سر میبرد؟ عرض شد:

«اصابته الحاجه قال: فما یصنع الیوم، قیل فی البیت یعبد ربه فقال: فمن این قوته؟ قیل: من عند بعض اخوانه فقال (ع) و الله، الذی یقوته اشد عباده منه.» (۱)

نیازمندی و تهیدستی به او رسیده، فرمود: امروز در چه کاری است، کسی گفت در خانه مشغول عبادت و بندگی است، فرمود معیشتش از کجا تأمین می شود، گفته شد از جانب برخی از برادران دینی اش فرمود: و الله کسی که او را اداره می کند از او عابدتر است.

فیض کاشانی می فرماید: از روایات اهل بیت افضل بودن کسب و تجارت به طور مطلق، حتی برای عابدان، عالمان و صاحبان مقام استفاده می شود. (۲)حضرت صادق (ع) پرسید عمر بن مسلم در چه کاری است، پاسخ دادند روی به عبادت آورده و تجارت و کسب را ترک کرده! حضرت فرمود: خدا از او بگذرد آیا ندانست که دعای رها کننده کسب و تجارت به اجابت نمی رسد!

با توجه به آیات و روایاتی که در سطور بالا گذشت، ارزش و فضیلت کار مشروع و فعالیت مثبت و تجارت و صناعت و زراعت روشن شد، اکنون به آیات و روایاتی که حلال و حرام کسبی را مورد توجه قرار داده اند اشاره می کنم.

وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهٰا إِلَى اَلْحُكّٰامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِنْ أَمْوٰالِ اَلنّٰاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ: (۳)

۱- ۱) - کافی ج۵ ص۷۸.

۲- ۲) - محجه البیضاء ج۳، ص ۱۴۶.

۳- ۳) - بقره ۱۸۸.

و اموالتان را میان خود به باطل و ناحق مخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر قدرتمندان ظالم به گناه و معصیت بخورید در حالی که از زشتی کارتان آگاه هستید.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً: (۱)

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، فقط در شکم های خود آتش می خورند، و به زودی در آتش فروزان درآیند.

«لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخره عذاب عظیم سماعون للکذب اکالون للسحت. . .» (۲)

برای آنان که دستبرد به دین و حقوق مردم می زنند، در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت عذابی بزرگ است آنان با آن که می دانند بسیاری از سخنان و شایعات دروغ است فوق العاده شنوای آن هستند، و به شدت خورنده مال حرام اند.

در رابطه با گناه بسیار بزرگ ربا خواری در آیات اواخر سوره بقره به خواست خدا بحث مشروحی خواهد آمد.

از رسول خدا و امامان درباره به دست آوردن حلال و اجتناب از حرام روایات بسیار مهمی در کتاب های معتبر وارد شده است که بخشی از آن روایات به این مضمون است:

اما روایات رسیده از رسول خدا (ص) :

«طلب الحلال فریضه علی کل مسلم:» (۳)

دنبال حلال رفتن فریضه الهی بر عهده هر مسلمانی است.

«من سعی علی عیاله من حله فهو کالمجاهد فی سبیل الله و من طلب الدنیا حلالا فی عفاف کان فی درجه الشهداء:» (۴)

ص:۱۶۷

۱- (۱) - نساء ۱۰.

۲- (۲) - مائده ۴۱- ۴۲.

۳- (۳) - مجمع الزوائد ج ۱۰، ص ۲۹۱.

۴- (۴) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۳.

کسی که برای معیشت خانواده اش از طریق حلال بکوشد، چون جهادگر در راه خداست.

و کسی که با حفظ عفت نفس دنیا را از راه حلال دنبال کند، در مرتبه شهداست.

«من اکل الحلال اربعین یوماً نور الله قلبه، و اجری ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۱)

کسی که چهل روز حلال مصرف کند، خداوند دلش را نورانی می کند، و چشمه های حکمت را از دلش بر زبانش جاری می کند.

«ان سعداً سأل رسول الله ان یجعله مجاب الدعوه فقال له: اطب طعمتک، تستجب دعوتک:» (۲)

سعد که یکی از اصحاب رسول خداست از حضرت درخواست کرد که زمینه مستجاب الدعوه شدن او را فراهم آورد، حضرت به او فرمود غذایت را پاکیزه و حلال کن، دعایت مستجاب می شود.

هنگامی که نزد پیامبر سخن از حریص بر دنیا به میان آمد فرمود:

«رب اشعث اغبر مشرد فی الاسفار مطعمه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام یرفع یدیه فیقول: یارب یارب فانی یستجاب لذلک؟» (۳)

چه بسا پریشان موی غبار آلود دربدر در سفرها که محل غذاخوری اش حرام و لباسش حرام و تغذیه اش حرام است و او به درگاه خدا دو دست برمی دارد و یا رب یا رب می گوید، چگونه دعای چنین کسی به اجابت برسد؟ !

«من اشتری ثوباً بعشره دراهم و فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله تعالی صلاته مادام علیه منه شیئ:» (۴)

کسی که لباسی را به ده درهم بخرد، و در ثمن آن لباس درهمی از حرام باشد، تا زمانی که چیزی از آن حرام در آن لباس است خدا نماز نمازگزار درآن لباس را نمی پذیرد.

«کل لحم نبت من حرام فالنار اولی به:» (۵)

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.

۲- ۲) - الدر المنثور ج۱، ص ۱۶۷.

۳- ۳) - الترغیب و الرهیب ج۲، ص ۵۴۶.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.

۵- ۵) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۴.

هر گوشتی که از حرام روئیده شود، آتش به آن گوشت سزاوارتر است.

«من اصاب مالا من مأثم فوصل به رحما او تصدق به او انفقه فی سبیل الله جمع الله له ذلک جمیعاً ثم قذفه فی النار:» (۱)

کسی که از طریق گناه و کسب غیر مشروع به مالی برسد، و با آن مال صله رحم به جای آورد، یا صدقه بپردازد، یا در راه خدا انفاق نماید، خدا همه آن امور را برای وی جمع کرده سپس او را به آتش دورخ پرتاب کند.

حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند:

«العباده سبعون جزءً افضلها طلب الحلال:» (۲)

عبادت و بندگی در پیشگاه حق هفتاد جزء است برترین جزء آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز حضرت صادق (ع) از پیامبر روایت کرده:

«ان اخوف ما اخاف علی امتی من بعدی هذه المکاسب الحرام و الشهوه الخفیته و الربا:» (۳)

ترسناک ترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن می ترسم این کسب های حرام، و شهوت پنهانی و ربا است.

امام صادق (ع) می فرماید:

«اذا کتسب الرجل ما لا من غیر حله ثم حج فلی؟ ؟ نودی لا لبیک و لا سعدیک، و ان کان من حله نودی لبیک و سعدیک:» (۴)

هنگامی که مرد ثروتی را از طریق غیر حلال به دست آورد سپس به حج رود و تلبیه بگوید، به او پاسخ دهند لا لبیک و لا سعیدیک، و اگر حج را با مال حلال انجام داد در پاسخ تلبیه اش گویند: لبیک و سعدیک.

۱- ۱) - الترغیب و الرهیب ۲، ص ۵۴۸.

۲- ۲) - کافی ج۵، ص ۷۸.

۳- ۳) - کافی ج۵، ص ۱۲۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء ج۳، ۲۰۶.

شبی از بخش اخبار علمی رسانه های خبری شنیدم که دانشمندان ثابت کرده اند معتادان به مشروبات الکلی تا هفت نسل خود را در معرض آثار منفی الکل قرار می دهند، با شـنیدن این خبر به روایت زیر که در کتاب شریف کافی از حضرت صادق نقل شده و نشانگرمعجزه علمی امام شـشم است بیش از پیش یقین پیدا کرده و برایم شـگفت آور و نسـبت به حرام خواران به طور جدی اعلام خطری سنگین به نظر رسید:

«کسب الحرام یبین فی الذریه:» (۱)

به دست آوردن مـال حرام و لقمه غیر مشـروع، و خوردن آنچه که ممنوع و غیر مجاز است، آثارش را در نسل آن آشـکار می کند.

غزالی از ابن عباس درباره آثار حرام روایت می کند که ابن عباس فرموده:

«لا یقبل الله صلاه امری فی جوفه حرام:» (۲)

خداوند نماز کسی که در شکمش حرام باشد قبول نمی کند.

از سهل بن عبدالله شوشتری روایت شده:

«لا یبلغ العبد حقیقه الایمان حتی یکون فیه اربع خصال:

اداء الفرائض بالسنه، واکل الحلال بالورع، واجتناب النهی فی الظاهر و الباطن و الصبر علی ذلک الی الموت:» (۳)

عبد به حقیقت ایمان نمی رسد مگر به چهار خصلت آراسته شود:

فرائض را هماهنـگ با سـنت رسول الهی به جای آورد، و با حفظ پارسائی از مال حلال اسـتفاده کنـد، و در آشـکار و نهان از حرام بپرهیزد، و بر این امور تا لحظه مرگ پایداری کند.

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۲۴.
۲- ۲) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۷.
۳- ۳) - محجه البیضاء ج۳، ص ۲۰۷.

به خواست حق در آیه ۱۷۳ سوره بقره که به برخی از محرمات اشاره شده در رابطه با خوردن حرام ها و آثار شومش در جسم و جان و این که سبب محرومیت از سعادت دنیا و آخرت است بحث مفصلی خواهد آمد.

در زمینه اجتناب از حرام و بلکه احتیاط از شبهه، و بالاتر از آن قناعت به قدر ضرورت از حلال، باید از زندگی اولیاء الهی و عارفان آگاه، و صدیقین درس و پند گرفت.

حکایت شگفت انگیز علی بن معبد

علی بن معبد می گوید در خانه شخصی به نام بکر نشسته بودم، کاغذی با مرکب روان و سیاه نوشتم، خواستم خاک نرمی از دیوار خانه برگیرم و روی نوشته بپاشم تا خشک شود، پیش خود گفتم: دیوار مال من نیست و تصرف در آن جایز نمی باشد، سپس گفتم خاک دیوار مگر چقدر است و چه ارزشی دارد؟ به اندازه نیاز از دیوار خاک گرفتم و روی نوشته ریختم، چون به خواب رفتم شخصی را دیدم ایستاده می گوید: فردا گفتار خود را گفتید خاک دیوار چقدر است و چه ارزشی دارد خواهید دانست! (۱)

ابن عمر و کار با ارزش او

از ابراهیم بن هاشم به سند صحیح روایت شده که محمد بن عمیر مردی بزاز بود، بر اثر حوادث روزگار ثروتش نابود شد و دچار تهیدستی شدید گشت.

در عین تهیدستی ده هزار درهم از شخصی طلب داشت، مدیون خانه اش را به همان قیمت فروخت و پول خانه فروخته شده را درب خانه محمد بن ابی عمیر آورد، محمد بن ابی عمیر از خانه بیرون آمد و گفت: آنچه آورده ای

۱- ۱) - محجه الیضاء ج۳، ص ۲۱۴.

چیست؟ مـدیون گفت: این طلبی است که از من داری به او گفت: این مال از طریق ارث به تو رسـیده مـدیون گفت نه محمد بن ابی عمیر گفت:

به تو بخشیده اند گفت: نه این پول خانه من است که آن را فروخته و بابت طلب تو برایت آورده ام تا از مدیونی درآیم محمد بن ابی عمیر گفت: ذریـح محـاربی از حضـرت صـادق (ع) برایم روایت کرد که انسـان به خاطر قرضـی که به مردم دارد نباید خانه مسـکونی خود را از دست بدهـد، پول ها را بردار و برو من به چنین پولی نیاز نـدارم سوگنـد به خدا در این زمان به یک درهم نیازمندم ولی یک درهم از این پول را که مورد رضای خدا و امام معصوم نیست نمی پذیرم! (۱)

راه نجات از مال حرام

از علی بن ابی حمزه روایت شـده: دوستی داشـتم از کاتبـان بنی امیه، به من گفت از امـام صـادق برایم اجـازه ملاقات بگیر، از حضـرت اجازه خواستم، امام برای دیدار با او اجازه داد، هنگامی که وارد بر حضرت شد سلام کرد و نشست و گفت: من جزء افراد اداری بنی امیه بـودم و از طریـق حکـومت آنـان به مـال فراوانی دست یـافتم و از اینکه این ثروت را از کجـا به دست می آورم چشم پوشی داشتم!

حضـرت صـادق (ع) فرمـود: اگی بنی امیه نیروئی نمی یافتنـد که برای آن نویسـندگی کنـد، و غنیمت بیـاورد، و به سود آنـان بجنگـد، و در گروهشان قرار گیرد حق ما را از ما غارت نمی کردنـد، و اهل بیت پیامبر را از حقشان محروم نمی نمودند، قطعاً اگر مردم آنان را با آنچه داشتند وا می گذاشتند چیزی جز اندک مالی که داشتند نصیبشان نمی شد، بی تردید قدرت بنی امیه ناشی از قدرت مردمی بود که به آنان پیوستند، و در همه زمینه ها با آنان همکاری کردند!

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه ۲۶۲.

دوستم به حضرت صادق گفت: برای من راه خروجی از این بن بستی که دچار آن هستم وجود دارد، روزنه ای برای نجاتم از بار سنگین که به دوش خود قرار داده ام هست؟

حضرت فرمود: اگر تو را در این زمینه راهنمائی کنم می پذیری، و آنچه را بگویم انجام می دهی، می گفت: آری انجام می دهم، حضرت فرمود: از آنچه از دیوان بنی امیه به دست آورده ای جدا شو و از این گردونه حرام بیرون بیا، اگر صاحبان مال را می شناسی مالشان را به آنان برگردان، اگر نمی شناسی از جانب آنان صدقه بده، من نزد خدا برای تو بهشت را ضمانت می کنم.

علی بن ابی حمزه می گوید: دوستم مدتی طولانی در سکوت فرو رفت سپس گفت: اماما فدایت شوم، آنچه را فرمان دادی به اجرایش گذاردم.

علی بن حمزه می گوید دوستم با ما به کوفه بازگشت، چیزی نزد او نماند مگر این که از آن بیرون شد، تا جائی که لباس های بدنش را نیز از خود دور کرد، من با کمک دوستانم لباسی برای او خریدم و مالی برای هزینه زندگی اش به او دادم، مدت کمی نگذشت که بیمار شد، با جمعی از دوستان به عیادتش رفتیم، در حال احتضار بود، دیده گشود، و به من گفت: به خدا سوگند حضرت صادق به ضمانتش وفا کرد، سپس از دنیا رفت، و من با دوستانم امور او را از غسل و کفن و دفن انجام دادیم، چون پس از این داستان خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم به من نظر انداخت و فرمود: علی بن ابی حمزه به خدا سوگند ضمانتم را نسبت به دوستت وفا کردم، گفتم فدایت شوم عین حقیقت است به خدا سوگند هنگام مرگش به این معنا اقرار کرد. (۱)

ص:۱۷۳

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۰۶.

فضیل بن عیاض می گوید: از کسب هائی که در مسیر حکومت بنی عباس انجام می گیرد، از حضرت صادق (ع) پرسیدم، حضرت مرا از ورود به آن کسب ها به شدت نهی کرد و فرمود: ای فضیل به خدا سوگند زیان این حاکمان ستمگر که بر پا بودنشان در سایه کارهائی است که مردم برای آنان انجام می دهند، برای این امت از زیان ترک و دیلم بی دین و وحشی شدیدتر است، از حضرت درباره ورع پرسیدم که چه کسانی از مردم آراسته به ورع هستند؟ حضرت فرمود آنان که از محرمات خداوند بپرهیزند، و از کمک به این حکومت جائر به هر شکل ممکن اجتناب ورزند، جامعه اگر از شبهات دوری نکند در حرامی که به آن آگاهی ندارد می افتد، جامعه هنگامی که منکری را ببیند و در صورت قدرت در مقام جلوگیری از آن برنیاید به یقین دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، و هر کس دوست داشته باشد خدا معصیت شود آشکار را به دشمنی با خدا برخاسته، و هر کس بقاء و دوام ستمگران را بخواهد، دوست داشته خدای عزوجل معصیت شود، حضرت حق خودش را بر نابودی ستمگران ستوده است آنجا که در قرآن فرموده: (۱)

«فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین:» (۲)

در نهایت ریشه کسانی که به آیات ما و به مردم ستم ورزیدند قطع شد، و همه ستایش ها ویژه خدا مالك و مربی جهانیان است.

تقوای شدید در تغذیه کودک

ابوالمعالی دانشمندی است که پس از اقامت طولانی در مکه و مدینه به شهر نیشابور که در آن زمان حوزه علمی رایج و دارای کتاب خانه ای معظم بود بازگشت.

۱- ۱) - کافی ج۵، ص ۱۰۸.

۲- ۲) - انعام ۴۵.

زمان بازگشتنش به نیشابور حکومت بر کشور ایران بر عهده الب ارسلان سلجوقی، و وزارت به دست خواجه نظام الملک بود.

خواجه دانشگاه نظامیه را بخاطر ابوالمعالی ساخت، و خطابه و تدریس را در آن مرکز علمی به او تفویض کرد.

پدر ابوالمعالی شیخ ابو محمد عبدالله از پرهیزکاران و باسوادان روزگار خویش بود و از طریق نویسندگی و نسخه برداری از کتاب ها تأمین معاش می نمود.

او از محصول زحمات و دسترنج خود که مالی پاک و حلال بود پولی پس انداز کرد و کنیزی خرید، کنیز زنی پاکدامن و پرهیزکار و دارای منشی نیک و اخلاقی پسندیده بود، و پس از مدتی حامله شد، شیخ ابو محمد پس از حامله شدن کنیز بیش از پیش در حلال بودن معیشت خانواده اش به مراقبت برخاست.

زمانی که کنیزش وضع حمل کرد، به شدت سفارش کرد، و اهتمام نمود که طفل از شیر زن های دیگر تغذیه نشود، و در نهایت زحماتش برای پاک بار آمدن طفل ضایع نگردد.

شیخ یک روز وارد اطاق شد، مادر طفل در بستر بیماری قرار داشت، غافل از این که طفل به اندازه لازم از شیر مادر نخورده بود، و زنی از همسایگان که در آنجا حضور داشت برای ساکت کردن بچه مقداری شیر به او داده بود، شیخ پس از آگاه شدن به این داستان بسیار اندوهگین شد، بچه را برداشت و سرازیر کرد، و با دستش شکم طفل را فشار می داد و با انگشتش دهان بچه را باز می کرد تا هر چه شیر خورده بود از دهانش بیرون ریخت و در آن حال می گفت مردن فرزندم برای من آسان تر است از این که زنده بماند و طبیعت او آلوده به فساد و سرشته با شیر مجهولی گردد!

این طفـل همان ابوالمعالی امام الحرمین است که بر اثر دقت پـدرش در تغـذیه از او مال حلال و تربیتش مطابق با اصول اسـلام در آینده شخصیتی برجسته و از دانشمندان نامی شد. (۱)

پرهیز از لقمه حرام

روزی هارون به وسـیله غلام مخصوصش از غذای ویژه خود برای بهلول فرستاد، غلام غذا را نزد بهلول گذاشت، بهلول گفت: من از این غـذا نمی خورم آن را نزد سگ های پشت حمام ببر، غلام به شـدت عصـبانی شـد و فریاد زد: احمق این غـذا غذای مخصوص هارون است، من اگر آن را نزد هر یک از امنای دولت و وزرای حکومت میبردم به من جایزه و صله می داد، تو آن را رد کرده گسـتاخی هم می کنی! بهلول گفت: آهسـته سـخن بگو که اگر سگ ها هم بفهمنـد این غـذای خلیفه است از آن نخواهند خورد! (۲)

حساب قیامت بسیار دقیق است.

هارون الرشـید در دیـداری با بهلول به این صورت آغاز سـخن کرد: مدتی است آرزوی دیدارت را می کشـیدم، بهلول گفت: من به دیـدار تو هیچ میل و علاقه ای ندارم، هارون درخواست پند و موعظه کرد، بهلول گفت: نسـبت به چه کاری و برنامه ای تو را نصـیحت کنم؟ سـپس به جانب کاخ سـر به فلک کشـیده بغـداد و عمارت های بلنـد و گورسـتان اشاره کرد و گفت: ای هارون این قصرهای بلند از کسانی بوده است که هم اکنون در زیر خاک های تیره این قبرستان خوابیده اند!

ص:۱۷۶

۱- ۱) - روضات الجنات ج۱ ص.

۲- ۲) - مجمع النورین ۷۷.

ای هارون چه حالی برای تو خواهد بود روزی که برای محاسبه اعمالت در پیشگاه عدل الهی بایستی و حضرت حق به تمام حرکات دوران عمرت رسیدگی نماید!!

مالک روز قیامت با نهایت دقت از تو بازپرسی کند، و به حساب اعمالت برسد، راستی چه وضعی خواهی داشت آن روزی که خدای تو چنان به دقت به پرونده ات بنگرد، و در رسیدگی به پرونده ات به صورتی عدالت را بکار گیرد که حتی از هسته خرما و از پرده نازکی که آن هسته را فرا گرفته، و از آن نخ باریکی که در شکم هسته است، و از آن خط سیاهی که در کمر هسته نقش بسته باز خواست نماید و تو در مدت حسابرسی در میان اهل محشر روسیاه و دست خالی و گرسنه و تشنه و برهنه باشی، در چنان روزی بیچاره و زبون خواهی شد و همه از روی مسخره به تو خواهند خندید، هارون از سخنان بهلول متأثر شده اشک از دیدگانش به پهنای صورتش جاری شد.

تهیدست و بینوا

پیامبر بزرگوار اسلام به اصحاب خود فرمودند: تهیدست و بینوا کیست؟ پاسخ دادند کسی که درهم و دینار نداشته باشد، و فقر مالی بر دوشش سنگینی کند، حضرت فرمود: چنین کسی تهیدست و بینوا نیست، تهیدست و بینوا کسی است که وارد عرصه قیامت شود و از مردم حقوقی بر عهده داشته باشد، به این صورت که کسی را زده باشد، و به دیگری ناسزا گفته و فحش داده، و حق شخص سومی را ضایع کرده یا غصب نموده، اگر حسناتی داشته باشد در برابر حقوق مردم از او گرفته و به صاحبان حقوق دهند، و چنانچه حسناتی نداشته باشد از گناهان صاحبان حقوق برداشته و بر دوش او می نهند و نظر حق از این آیه شریفه، همین است. (۱)

۱- ۱) - انوار نعمانیه ۳۴۹.

وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ: (۱)

و مسلماً بارهای سنگین گناهان خود را همراه با بارهای سنگین گناهان دیگران حمل خواهند کرد.

با توجه به این که زمان تحریر این تفسیر بسیاری از مردم نسبت به حلال و حرام الهی توجهی ندارند، و حرام خواری، در میان مردم رواج دارد، و غصب و ربا و رشوه و دزدی و بردن مال یکدیگر از راه نامشروع فرهنگ شده، و جامعه کمتر به مسائل الهی و مواعظ اهل بیت گوش می دهند لازم دانستم در زمینه مال حرام چند روایت بسیار مهم دیگر علاوه بر روایاتی که در سطور گذشته نوشته شد ثبت این دفتر شود، باشد که خواننده ای بخواند، یا از طریق مبلغان مطالعه کننده این دفتر به گوش مردم برسد و اثر مطلوبش را در زندگی بگذارد.

از رسول خدا روایت بسیار مهمی در باب لقمه حلال و حرام به این مضمون در کتاب های معتبر نقل شده است.

«من اکل الحلال قام علی رأسه ملک یستغفر له حتی یفرغ من اکله، و قال اذا وقعت اللقمه من حرام فی جوف العبد لعنه کل ملک فی السماوات و الارض، و ما دامت اللقمه فی جوفه لا ینظر الله الیه و من اکل اللقمه من الحرام فقد باء بغصب من الله فان تاب تاب الله علیه و ان مات فالنار اولی به:» (۲)

کسی که از حلال ارتزاق کند، فرشته ای بالای سرش برای او استغفار می کند تا از خوردنش فارغ شود، و چون لقمه ای از حرام در شکم انسان قرار گیرد، تمام فرشتگان آسمانها و زمین او را لعنت کنند، و تا آن لقمه در شکم اوست خدا به او نظر رحمت نیندازد، و کسی که لقمه حرام بخورد دچار خشم خدا می شود، پس اگر با حرام قطع رابطه کند و گذشته را جبران نماید و در حقیقت توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد و اگر بی توبه بمیرد آتش به او سزاوارتر است.

از حضرت صادق (ع) در روایت بسیار با ارزشی نقل شده است:

۱- ۱) - عنکبوت ۱۳.

۲- ۲) - بحار ج۶۳، ص ۳۱۴، ج۶، روضه الواعظین، ص. . . مکارم الاخلاق، ص.

«فمن نال من رجل شیئاً من عرض او مال وجب علیه الاستحلال من ذلک و الانفصال من کل ما کان منه الیه، و ان کان قد مات فلیتنصل من المال الی ورثته و لیتب الی الله مما اتی الیه حتی یطلع علیه عزوجل بالندم و التوبه و الانفصال:» (۱)

کسی که به شخصی در مسئله مال و آبرو ستم کند و در این دو جهت ضربه و زیان به او بزند، واجب است از او حلالیت بخواهد، و ذمه خود را از آن پاک و بری کند، هر گاه صاحب حق از دنیا رفته باشد باید با رد اموال به ورثه اش ذمه خود را آزاد نماید، و از آنچه مرتکب شده با پشیمانی و توبه واقعی و بریدن از اینگونه ستم پرونده اش را پاک نموده، خود را به حضرت حق بقبولاند.

«عن شیخ من النخع قال: قلت: لابی جعفر انی لم ازل والیاً منذ زمن الحجاج الی یومی هذا فهل لی من توبه قال فسکت ثم اعدت علیه فقال: لا حتی تودی الی کل ذی حق حقه:» (۲)

پیرمردی از قبیله نخع می گوید: به حضرت باقر گفتم: من از روزگار حجاج تا به امروز پیوسته حاکم و فرماندار بودم، آیا راهی به توبه دارم، حضرت سکوت کرد، برای بار دوم مطلبم را تکرار کردم حضرت پاسخ داد نه توبه ات پذیرفته نمی شود مگر حق هر صاحب حقی را به او بازگردانی.

محمدبن عذافر از پدرش که برای کارمندان رتبه اول بنی عباس کار می کرد و مزد قابل توجهی می گرفت روایت می کند که روزی حضرت صادق (ع) به من گفت:

«یا عذافر نبئت انک تعامل ابا ایوب و الربیع فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمه قال: فوجم ابی فقال: ابوعبدالله لما رأی ما اصابه: ای عذافر انما خوفتک بما خوفنی الله عزوجل به قال محمد فقدم ابی فلم یزل مغموماً مکروبا حتی مات:» (۳)

۱- ۱) - مستدرک الوسائل قدیم ص ۳۴۳.

۲- ۲) - وسائل قدیم ص ۵۲۴.

۳- ۳) - کافی ج ۵ ص ۱۰۶.

ای عـذافر به من خبر رسـیده که برای ابـا ایوب و ربیع کـار می کنی، چه حـالی خواهی داشت روزی که تو را به عنوان کمک دهنـده به سـتمکاران به دادگاه بخواهنـد، محمـد می گویـد پـدرم بسـیار اندوهگین شد، امام صادق وقتی در چهره ی او حزن شدید دید فرمود: ای عذافر من ترا به چیزی ترسانیدم که خدا مرا به آن ترسانیده، محمد می گوید پدرم آمد و همواره محزون و غصه دار بود تا از دنیا رفت.

حدید نامی می گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«اتقوا الله و صونوا دینکم بـالورع و قووه بـالتقیه و الاسـتغناء بـالله عزوجل، انه من خضع لصاحب سـلطان و لمن یخالفه علی دینه طلبا لما فی یدیه من دنیاه، اخمله الله عزوجل و مقته علیه و وکله الیه فاذا هو غلب علی شیء من دیناه فصار الیه منه شیئ نزع الله جل اسمه منه البرکه و لم یأجره علی شیء ینفقه منه فی حج و لا عتق و لا بر:» (۱)

از خـدا پروا کنیـد، و تقوای الهی را در همه امورتـان بکار گیریـد، و دینتان را با پارسائی و پاکـدامنی حفظ نمائیـد، و آن را با پنهـان داشـتن امورتـان از دشـمن تقـویت کنیـد، بـه راسـتی کسـی که به خـاطر به دست آوردن ثروتی که نزد صاحبـان زور و مخالفان فرهنگ اهل بیت است به آنان تواضع کنـد، و سـر فروتنی به نزدشان به زیر انـدازد، خـدا او را از بزرگی و آبرومندی ساقط کند، و بر او خشم گیرد، و وی را به آن ستمکار و مخالف واگذارد، پس هنگامی که بر ثروت آنان ظفر یابد و چیزی از آن در اختیـارش قرار گیرد خـدای عزوجـل برکت را از آن ریشه کن می کنـد، و بر هزینه ای که از آن مال برای حـج یا آزاد کردن برده یا کار نیک می پردازد، پاداشی مقرر نمی کند!

از ابن ابی یعفور که از چهره هـای برجسته شیعه و مؤمن کم نظیری است روایت شـده که: من نزد حضـرت صادق (ع) بودم، مردی از شـیعیان وارد بر حضـرت شـد و عرض کرد خداوند امورت را در برابر این حاکمان سـتمکار بهتر نماید، چه بسا که به شیعه ای از گروه ما مضـیقه و سـختی می رسد، پس او را به بنائی دعوت می کنند تا بنائی برای آنان بسازد، یا نهری حفر کند، یا وسیله تیز کننده ای را اصلاح نماید، نظر شما در این زمینه چیست؟

۱- ۱) - کافی ج ۵ ص ۱۰۵.

حضرت صادق فرمود: ابداً دوست ندارم برای آنان گرهی به نخ یا طناب یا لباسی بزنم، یا نخی را برای دوختن همیان و کیسه برای آنـان ببـافم، گرچه برای من از طرف آنـان میـان دو جـانب ثروت سـنگینی باشـد نه و دوست نـدارم قلمی به نفع آنان در مرکّب بزنم، بی تردیـد یاری دهندگان ستمکاران در قیامت در سـرا پرده ای از آتش هسـتند تا خدا از حکم نمودن میان عباد فارغ گردد. (۱)پیامبر از حرام خواران پس از خودش به ابن مسعود چنین خبر داد:

«یـا بن مسـعود و الـذی بعثنی بـالحق لیـأتی علی الناس زمان یسـتحلون الخمر، یسـمونه النبیـذ علیهم لغته الله و الملائکه و الناس اجمعین، انا منهم بری و هم منی براء.

یا بن مسـعود الزانی بامه اهون عند الله ممن یدخل فی ماله من الربا مثقال حبه من خردل، و من شـرب المسکر قلیلًا او کثیراً فهو اشد عند الله من آکل الربا لانه مفتاح کل شر.

یا بن مسـعود اولئک یظلمون الابرار، و یصدقون الفجار و الفسـقه، الحق عندهم باطل و الباطل عندهم حق، هذا کله للدنیا و هم یعلمون انهم علی غیر الحق. . . . .» (۲)

پسـر مسـعود به خداونـدی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد، زمانی بر مردم بیایـد که ماده مست کننده را بخورند در حالی که نام نبیذ بر آن می گذارند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد، من از آنان بیزارم، و آنان هم از من بیزارند.

پسر مسعود زنا کننده با مادرش نزد خدا گناهش از کسی که در مالش به وزن خردل ربا وارد می شود سبک تر است، و کسی که مایع مست کننـده بنوشد چه کم، چه زیاد، گناهش نزد خدا از خورنده ربا سـنگین تر است، زیرا مایع مست کننده کلید هر ضرر و زیانی است.

پسـر مسـعود، اینان به نیکان سـتم روا می دارند، و بدکاران و فاسقان را تصدیق می کنند، حق نزد آنان باطل، و باطل نزد آنان حق است، همه این امور را بخاطر

۱- ۱) - کافی ج ۴ ص ۱۰۷ ح ۷.

۲- ۲) - بحار ج ۷۷ ص ۱۰۴.

تحصیل دنیا و کسب پول و ثروت انجام می دهند، در حالی که می دانند کارشان ناحق است.

فرهنگ شیطان

در آیه ۳۴ سوره بقره درباره شیطان بحث بسیار مفصلی گذشت، در اینجا نیازی به بحث مشروح نمی بینم ولی باید بدانیم که حضرت حق به نفع ما انسان ها به طور مکرر در آیات قرآن و به زبان انبیاء دشمن بودن شیطان و فرهنگ خسارت بارش را گوشزد نموده و همه را از این جرثومه پلید، و موجود سرکش و این که او دعوتی جز به حرکت در مسیر گام های سه گانه اش ندارد بر حذر داشته است.

«در گام اول با انگیزش اعمال پست و افسون های گوناگون بدی و گناه را ناچیز می نمایاند و آرایش می دهد، و یا به غرور در انجام بعضی مسائل دینی و مقدس از توجه به گناهان بزرگ اجتماعی و خیانت ها منصرف میدارد، همین که راه های بینش و اندیشه مستقیم را بست به گام دوم می کشاند، در گام دوم ارتکاب فحشاء که گناهان رسوا و تجاوز به حقوق و حدود خلق است آسان می گردد، در گام سوم وادار به جعل احکام و قوانین و نسبت آنها به خداوند می نماید، تا هر بدی و زشتی و خیانتی را در لباس دین بیاراید، این منتهای خطوه ها و خطه های شیطان و آخرین مرحله واژگونی و سقوط است وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۱)

مگر نه این است که احبار یهود و کشیش های نصرانی در همه امور قوانینی را از پیش خود، و به سود شکم و شهوت خود وضع کردند، و با نسبت دادنش به خدا وضع آن قوانین را در امت یهود و مسیح استحکام بخشیدند، و آنها را به

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۲ ص ۴۱.

عنوان مقررات حق به مردم باورندند، و مگر نه این است که در هر دوره ای مکتب سازان خائن قوانینی را از نزد خود ساخته و به آن رنگ مـذهبی دادند و پای آن قوانین را به عنوان قوانین دینی ثابت و محکم کردند، و بسـیاری از مردم را به عمل به آن قوانین باطل و ساختگی وادار ساختند، و از این راه چه خیانت ها و جنایت ها که بر دین حق و بر مردم روا نداشتند.

آری شـیطان که در اصـطلاح قرآن انسـان طاغی و مفسـد، و عاصـی و ملحـد و مصّـِر بر گمراه کردن مردم است، و نیز موجود پنهـانی است که پیوسـته زمینه سـاز وسوسه و خنّـاس گری در درون آدمی است، جز دعوت به زشتی هـای عـادی و معمولی و گناهـان صـغیره، و دعوت به گناهان کبیره، و مکتب سازی با رنگ و لعاب دینی کاری نـدارد، و با این برنامه هایش نشان می دهد که نسبت به انسان دشمنی آشکار است.

رسول خدا در روایتی بسیار مهم بخشی از محصولات شوم فرهنگ او را که در حالات و اعمال بشر رخ نشان می دهد بیان می کند، و به آثار زیانبار پیروی از فرهنگ او اشاره می نماید:

«اذا کثر الزنا بعدی کثر موت الفجأه، و اذا طفف المکیال اخذهم الله بالسنین و النقص، و اذا منعوا الزکات منعت الارض برکاتها من الزرع و الثمار و المعادن، و اذا جاروا فی الحکم تعاونوا علی الظلم و العدوان، و اذا نقضوا العهود سـلط الله علیهم عدوهم، و اذا قطعوا الارحـام جعلت الاموال فی ایـدی الاشـرار، و اذا لم یامروا بالمعروف و لم ینهوا عن المنکر و لم یتبعوا الاخیار من اهل بیتی سلط الله علیهم اشرارهم فیدعوا عند ذلک خیارهم فلا یستجاب لهم:» (۱)

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ ص ۱۵۷ ح ۱۲۹.

زمانی که پس از من زنا فراوان و زیاد شود، مرگ ناگهانی و سکته زیاد گردد، و هنگامی که کم فروشی به میان اهل کسب راه یابد، خدا مردم را به خشکسالی و کمبود دچار سازد، و چون از پرداخت زکات امتناع شود، زمین برکاتش را از زراعت و محصولات و معادن منع نماید، و چون در قضاوت و حکم ستم ورزند، نسبت به یکدیگر بر ستم و دشمنی کمک دهند، و چون پیمان شکن شوند خدا دشمنانشان را بر آنان چیره سازد، و هنگامی که از صله رحم دست بردارند، اموال و ثروت ها در دست اشرار قرار گیرد، و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و خوبان از اهل بیتم را پیروی ننمایند، اشرارشان بر آنان تسلط یابند پس در چنین وضعی خوبانشان دعا کنند ولی به اجابت نرسد.

حضرت صادق (ع) به روایت شیخ طوسی که در علم و عمل شخصیتی کم نظیر است امامان هدایت را ریشه همه خیرها، و شیاطین را با تعبیر دشمنان امامان ریشه هر بدی و آلودگی باطنی و ظاهری معرفی می کنند:

«نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید و الصلاه و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیئ و رحمه الفقیر و تعاهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشه فمنهم الکذب و النمیمه، و البخل، و القطیعه، و اکل الربا و اکل مال الیتیم بغیر حقه و تعدی الحدود التی امر الله عزوجل و رکوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن من الزنا و السرقه و کل من وافق ذلک من القبیح و کذب من قال انه معنا و هو متعلق بفرع غیرنا:» (۱)

ما ریشه تمام خیرها هستیم، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، گذشت از بدکار، مهرورزی به تهیدست، تفقد از همسایه، و اقرار به فضل و برتری نسبت به اهل فضل است.

و دشمنان ما که شیاطین داخل این امت اند ریشه هر شر و بدی و از فروع آنان هر زشتی و گناه بزرگی است، از جمله زشتی ها وگناهان عبارت است از دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، رباخوری، خوردن مال یتیم به ناحق و تجاوز از مقررات و حدودی که خدا به آن فرمان داده، و ارتکاب هر گناه کبیره آشکار و پنهان که بخشی از آن زنا و دزدی و هر قبیحی از این مورد است، و دروغ می گوید کسی که فکر می کند شیعه ماست ولی آمیخته به شاخ و برگ غیر ماست.

۱- ۱) - بحار ج ۲۴ ص ۳۰۳- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۰۳- کنز الفوائد.

امیرمؤمنان (ع) در بخشی از یک خطبه نهج البلاغه به اوضاع قمر در عقرب پیروان فرهنگ شیطان اشاره کرده می فرماید:

«اَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِاَكْلِهَا، وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا، وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئا أَعْشَى بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ اءَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلَّهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ .

فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا اءَقْبَلَتْ اءَقْبَلَ عَلَيْهَا، لاَ يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَ لاَ يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ:» (۱)

به مرداری چون حرام و ثروت باطل روی آوردند، و با خوردنش به عرصه افتضاح و رسوائی نشستند، بر دلبستگی به آن مردار اجتماع و اتفاق کردند، آری کسی که با همه وجود عاشق معشوق باطل و جیفه دنیا شود دیده اش مختل و دلش بیمار می گردد، در نتیجه با چشمی غیر صحیح می بیند، چشمی که هیچ چیز را همه چیز، همه چیز را هیچ چیز، محدود را نامحدود و زشت را زیبا و صحیح را باطل و باطل را صحیح می نگرد!

با گوشی غیر شنوا می شنود، شهوات عقلش را تباه می کند، و دنیا قلبش را از کار می اندازد، وجودش نسبت به آن جیفه و مردار دچار سرگردانی و سردرگمی می شود، در نتیجه بنده او میشود، و بنده کسی که چیزی از آن جیفه در دست اوست، آن جیفه به هر جانب بگردد او همه به همان جانب می گردد، و به هر طرف روی آورد او هم به آن طرف روی کند، چنین عاشق بدبختی با هیچ عامل بازدارنده ای از معاصی و گناهان باز نمی ایستد و برای روی آوردن به حقایق از هیچ واعظی پند و نصیحت نمی پذیرد!

اینان بر خلاف اولیاء الهی، و پاکان روزگار، و بینایان راه، و سالکان مسلک معنا که می کوشند از همه چیز برنامه هائی بسازند که دستشان را بگیرد، و به راه نجات و سعادت رهنموشان گردد، و درهای خوشبختی را به رویشان باز کند، در فضای تیره بختی و ظلمت می کوشند عواملی فراهم آورند که پای بندشان شود، و بدون این که بفهمند به اسارتشان گیرد، و باری از گناهان و زشتی ها را بر

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۰۹.

دوشـشان نهـد و دنیـا و آخرتشـان را تبـاه سـازد، و ایـن همه چیز جز پـذیرفتن دعـوت شـیطان و افتـادن در پی او از گـام هـای خطرناك او نیست.

اینان به قول قرآن مجید:

یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا

نه این که از علم و دانش بی بهره باشـند بلکه در هر روزگاری به تناسب وضع زمان از رشـته های مختلف علمی بهره مند بوده و مـدارس و مراکز و کتـاب خـانه هـای عریض و طویـل در اختیار داشـتند و دارنـد، ولی همه زحماتشان برای به دست آوردن انواع دانش در راه گسترده کردن سـفره شهوات و لذات جسمی است، و به این خاطر از ارزش های الهی و انسانی تهی هستند، و جز به فرهنـگ گنـاه نمی اندیشـند، و اگر قـدرتشان اقتضا کنـد به هر ظلم و سـتمی به دیگران تن می دهنـد، و منابع مادی و معیشتی مظلومان و مستضعفان را در کمال بی رحمی غارت می کنند!

پیامبر اسلام درباره ی این پیروان بی چون و چرای شیطان به ابن مسعود فرمود:

«یا بن مسـعود محاریبهم نساءهم، و شـرفهم الـدارهم و الدنانیر و همتهم بطونهم اولئك شـر الاشـرار، الفتنه معهم و الیهم یعود:» (۱)

محراب عبادتشان زنانشان، و سـربلندی شان ثروت و پولشان، و همتشان شـکمشان می باشـد، اینان بدترین بدان هسـتند، فتنه با آنهاست و بازگشت فتنه به ایشان است.

و نیز درباره ی این پیروان تیره بخت فرهنگ شیطان و اجابت کننده دعوت این دشمن آشکار فرمود:

«سیأتی من بعـدی اقوام یاکلون طیب الطعام و الوانها، و یرکبون الدواب، و تیزینون بزینه المرءه لزوجها، و یتبرجون تبرج النساء و زیّهن مثل زی الملوك

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ ص ۹۹.

الجبـابره و هم منـافقوا هـذه الامه فی آخر الزمـان، شاربون بالقهوات، لاعبون بالکعاب، راکبون الشـهوات، تارکون الجماعات، راقدون عن القمات، مفرطون فی العدوات. . . .» (۱)

پس از من گروه هائی می آینـد که غـذاهای بهـداشتی و رنگارنگ می خورنـد، و بر مرکب های گوناگون سوار می شوند، و خـود را به آرایشـی که زن برای شـوهرش آرایش می کنـد می آراینـد، و چـون زنـان در برابر دیگران خودآرائی می نماینـد، زنـدگی و منش آنان ماننـد زنـدگی پادشاهان سـتمگر است، اینان در آخر الزمان منافقان این امت اند، شـرابی که از دانه قهوه گرفته می شود می خورنـد، بـا تخته نرد قمـار می کننـد، بر مرکب هر شـهوت حرامی سوار می شونـد، از اجتماعات کناره می گیرنـد و با مردم نیسـتند، بـدون انجام عبادت سر به بالین گذراده به بستر خواب می روند، در تجاوز به حقوق مردم افراط می کنند.

بدون تردید غفلت از خدا، و بی توجهی به حقایق، و تعطیل عقل، و نشـست و برخاست با فاسدان و مفسدان، و تسلیم شدن در برابر هوای نفس، همه و همه زمینه هـائی است که انسان را به دام شـیطان می انـدازد، و به اسارت او درآورده تابع فرهنگ وی می کنـد، و راه سـعادت دنیا و آخرت را به روی انسان می بنـدد، و سـبب هلاکت و تیره بختی و شـقاوت در دنیا و آخرت می شود.

انسان های عاقل و متفکر، و آنان که حکیمانه زنـدگی می کننـد، هیچ وقت به دام شـیطان نمی افتند یا کمتر گرفتار این سـگ هار می شوند، و اگر گرفتار شوند به سـرعت خود را نجات داده و به جبران آنچه بر آنان گذشـته برمی خیزند، و زخمی که از او خورده اند معالجه می نمایند.

به گـوشه ای از زنـدگی زنی که دارای تعقـل و تفکر و آراسـته به حکمت دینی بود از قول حضـرت رضـا (ع) اشـاره می کنم باشد که مفید افتد.

راه زندگی صحیح

ص:۱۸۷

۱- ۱) - بحار ج ۷۷ ص ۹۸.

حضرت رضا (ع) به شیعه سفارش اکید می فرمایند:

«اتقوا الله و علیکم بالتواضع و الشکر و الحمد:»

در همه امورتان تقوای الهی و اجتناب از محرمات را مراعات کنید، و به شما را به فروتنی و شکر نعمت و سپاس گزاری سفارش می کنم.

حضرت پس از بیان این حقایق فرمودند:

مردی در بنی اسرائیل بود، که شبی کسی به خوابش آمد و گفت نیمی از عمرت در وسعت و راحت و بسط و گشایش رزقی، و نیم دیگر در مشقت و تنگدستی و تهیدستی از این دو نیمه کدام را انتخاب می کنی؟ گفت من در زندگی خود شریکی دارم، باشد تا از او مشورت کرده و صلاح و مصلحت خود را جویا شوم.

چون بیدار شد خوابش را برای همسرش گفت، همسرش پاسخ داد بگو نیمه اول عمرم را می خواهم در وسعت و گشایش باشم، به او در عالم خواب گفته شد مشکلی نیست دنیا به او روی آورد، و از هر طرف نعمت و ثروت به سویش سرازیر شد، همسرش مرتب او را تشویق به انفاق و صدقه و کمک به دیگران می کرد، از او جداً می خواست به همسایه نیازمند به اقوام تهیدست به مردم مشکل دار یاری بده و پیوسته خدا را به آن نعمت ها و بر توفیقی که در خدمت به خلق داشتند شکر می کردند و سپاس می گزاردند.

شبی از شب ها آن مرد به خواب وی آمد و گفت:

نیمی از زمان گذشت اکنون رأی تو چیست؟ باز گفت شریک دارم باشد از او مصلحت خواهی کنم چون صبح شد به همسرش جریان خواب را گفت، همسر آراسته به عقل و حکتمش به او گفت: خداوند به ما نعمتش را ارزانی داشت، و

ما به انـدازه استـطاعت شـکرش را به جای آوردیم، خداونـد نسـبت به وفای به عهـدش که فرموده: اگر شـکر نعمت هایم را به جای آورید حتماً نعمتم را بر شـما افزون می کنم سزاوارتر است، آن مرد در شب دیگر به خواب صاحب نعمت آمد و گفت: در همه عمرت در وسعت و گشایشی، و دیو تهیدستی و فقر به سراغت نخواهی آمد. (۱)

تفسیر آیه ۱۷۰-۱۷۱

اشاره

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا أَلْفَیْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ کٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ

وَ مَثَلُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ اَلَّذِی یَنْعِقُ بِمٰا لاٰ یَسْمَعُ إِلاّٰ دُعٰاءً وَ نِدٰاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ

و هنگامی که به مشـرکان و کافران گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند: نه بلکه از آئینی که پدرانمان را بر آن یـافتیم پیروی می کنیم، آیـا هر چنـد پـدرانشان چیزی نمی فهمیدنـد و راه حق را به سـبب کوردلی نمی یافتنـد [آیـا از این پدران غیر عاقل و گمراه کورکورانه تقلید و پیروی می کنند]

داسـتان دعوتکننـده کافران به ایمان و عمل صالـح مانند کسـی است که به حیوانی برای رهانیدش از خطر بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا آن هم آوا و صدائی که مفهومش را درک نمی کند نمی شنود کافران و مشرکان کر و لال و کورند به همین سبب درباره حقایق اندیشه نمی کنند.

شرح و توضیح

دو آیه شـریفه به دو مسـئله که در صـد بالاـئی از مردم در همه زمـان هـا دچـارش بودنـد و خواهنـد بود اشـاره دارد: ۱- تقلید جاهلانه، ۲- مسدود شدن راه هدایت بر اثر کثرت گناه و مخالفت با حقایق.

۱- ۱) - مشکاه الانوار ۳۰.

تقلید جاهلانه

از آنجا که قرآن مجید بر پایه مطابقت و هماهنگی با عقل سلیم و فطرت بیدار، و هم سوئی به حقایق هستی و واقعیات ملکوتی، و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت مردم نازل شده و سراسر آیاتش جز علم و حکمت و رحمت و شفاء و هدایت به سوی صراط مستقیم است همگان را دعوت می کند که در همه امور زندگی قرآن را سرمشق قرار داده و از آن پیروی کنند، که تقلید از قرآن مجید، و پیروی از عاقلانی چون انبیا و به ویژه رسول بزرگوار اسلام و اطاعت از چهره هائی چون امیرمؤمنان و امامان معصوم و گام نهادن به جای گام صاحبان عقل و خرد و اندیشمندان دلسوز و ناصحان و مشعل داران هدایت امری بسیار پسندیده و دست مایه خیر دنیا و آخرت و سبب رشد و تکامل انسان است و قرآن مجید با توجه به پایان آیه مورد بحث: لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ تقلید از خردمندان هدایتگر به سوی واقعیات را نیکو و مستحسن می شمارد.

ولی تقلید جاهلانه و پیروی کورکورانه را چه از نیاکان گذشته نیاکانی که در فضای شرک و کفر و جهل و بی خبری می زیستند و چه اربابان دچار هواپرستی، و فتنه گران گمراه کننده که معاصر انسان باشند عملی بسیار ناپسند و کاری زشت و سبب تخریب دنیا و آخرت می داند، و تقلیدهای متکی بر تعصب های قومی و جاهلی را از خطوات شیطان می شمارد.

اگر در هر روزگاری هر قوم مقلدی که تقلیدش بر پایه جهل و تعصب بوده است، عقل خود را به کار میگرفت، و از خردمندان و دلسوز و هدایت گران با بصیرت پیروی می کرد از بند شرک کفر و عادات و رسوم غلط، و انحرافات فکری و اخلاقی رهائی می یافت، و همای سعادت و نیک بختی را در آغوش می گرفت.

ص:۱۹۰

کافران و مشرکان و یهود و نصاری و تابعان بسیاری از فرهنگ های غلط و برخی از به ظاهر مسلمانان دچار تقلید کورکورانه از گذشتگان بی خرد و نیاکان بی هدایت هستند و از این طریق به فساد و افساد دچار شده و نظام زندگی عاقلانه و حکیمانه را از هم پاشیده اند، چه خطر عظیمی است که انسان را تحرک عقل و آزاد اندیشی را برخود ببندد و عقب گرا و واپس گرا شود، و خود را از درک توحید، و آئین خدا، و پیروی از آیات حق، و قرار گرفتن در مسیر هدایت محروم نماید! و در عرصه تعصب های جاهلی و تقلید کورکورانه به محصولات جهل و بی دینی نیاکانش افتخار کند و پرچم شیطانی کفر و شرک و بت پرستی و آتش پرستی را در اهتزاز نگاه دارد! !

مسدود شدن راه هدایت

این مقلدان متعصب و منحرفان در گل مانده، و بی خبران درمانده بر اثر کثرت گناه، و اقامت طولانی در لجن زار عادات و رسوم زشت چشمشان از دیدن حقایق بسته شده و گوششان از شنیدن واقعیات به کری نشسته، و زبانشان از پرسش از حقایق و مشورت با عاقلان بسته شده و در نهایت راه هدایت را به دست خود به روی خود مسدود کرده اند.

داستان اینان در برخورد با قرآن و پیامبران و امامان که آنان را به هدایت و صراط مستقیم و تأمین خیر دنیا و آخرت و رهائی از گرگ هوای نفس، و اژدهای تقلید جاهلانه دعوت می کنند، داستان چوپان دلسوزی است که به گوسپندان هی هی می زند، و با آنان سخن می گوید تا به علف زارشان سوق دهد و از خطر درندگان و گرگان برهاند ولی گوسپندان جز صدائی که مفهوم آن را درک نمی کنند نمی شنوند، صدای دعوت قرآن و پیامبران و امامان و عالمان ربانی که جز سعادت اینان را نمی خواهند، صدائی که از مفاهیم معنوی و معانی ملکوتی هم چون دریا موج می زند، آوائی که نتیجه اش بسته شدن همه درهای شقاوت و باز شدن همه درهای سعادت به روی انسان است برای آنان هم چون نعیق چوپان برای چهار پایان است صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ کر و لال و کورند و حاضر به تعقل و تفکر در مفاهیم دعوت حق نیستند و بر کفر و شرکشان، و

تقلید جاهلانه و متعصبانه خویش پافشاری اصرار دارند، و به چاهی از ضلالت و گمراهی در افتاده اند که نمی خواهند شعاع هدایت بر آنان بتابد و درب سعادت به روی آنان باز شود، و در آغوش نور قرار گرفته هم چون شجره طیبه، رشد و تکامل یابند، چندین چراغ چون عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن دارند ولی بیراهه می روند، بگذار تا بیفتند و ببینند سزای خویش!

تفسیر آیه ۱۷۲-۱۷۳

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ وَ اُشْکُرُوا لِلّٰهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیّٰاهُ تَعْبُدُونَ

إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ اَلْمَیْتَةَ وَ اَلدَّمَ وَ لَحْمَ اَلْخِنْزِیرِ وَ مٰا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اَللّٰهِ فَمَنِ اُضْطُرَّ غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ فَلاٰ إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

ای مؤمنان از انواع میوهها و خوردنیهای پاکیزه که روزی شما نموده ایم بخورید و خدا را شکر کنید، اگر فقط او را میپرستید.

جز این نیست که خدا [برای مصون ماندن شما از زیانهای جسمی و روحی] مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی را که هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده بر شما حرام کرده است ولی کسی که برای نجات جانش از خطر به خوردن آنها ناچار شود در حالی که لذت خواه نباشد و از حد لازم تجاوز نکند، گناهی بر او نیست، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

در دو آیه مورد بحث چهار مسئله بسیار مهم و اساسی مطرح است:

۱- رزق طیب ۲- وجوب شکر برای خدا ۳- برخی از مواد حرام شده ۴- مسئله اضطرار.

رزق طیب

از این که آیه شریفه خطابش به اهل ایمان است، چنین برداشت میشود ک مؤمنان شایستهترین بندگان برای استفاده از نعمتهای حضرت حقاند، زیرا اینان براساس ایمان به خدا و اعتقاد به قیامت رزق را از طریق کسب مشروع به میآورند، و در هزینه کردن از افراط و تفریط و اسراف و تبذیر میپرهیزند، و

مازاد بر نیاز خود را در گردونه انفاق و صدقه و زکات و خمس و کمک به دیگران استحقاق میگذارند.

مؤمنان با دوری از زهد بیمورد، که بدعتی از بدعتهای برخی از جوکیان هندی و صوفیان ناآگاه از اسلام ناب است، خود و زن و فرزندانشان را از نعمتهای حق و عطایای حضرت ربّ محروم نمیکنند.

اهل ایمان بدون این که تحت تأثیر مکتبهای انحرافی و جاهلی قرار بگیرند حلال خدا را حلال و حرام حق را حرام دانسته و میدانند که تسلیم بودن به خواستههای پروردگار از لوازم حقیقی بندگی و عبودیت است إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ اهل ایمان میدانند که باید بنابر احکام شرعیه و مصالح عرفیه از حلال پاکیزه و طیب استفاده کنند، و از حلالی که از عنوان طیب و پاکیزه بودن خارج است بپرهیزند و خلاصه به این معنا آگاهی دارند که لازم است در مورد خوراک و نوشیدنی و در دیگر موارد بهداشت را که سبب مهمی در حفظ سلامتی و صحت است رعایت نمایند.

اسلام و مسئله بهداشت

آئین مقدس اسلام برای طب و بهداشت ارزش و اهمیت خاص قائل شده و در هر دو بخش از طب و بهداشت دستورات و برنامههای قابل توجهی ارائه نموده است.

در حدیث مشهور منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده:

«العلم علمان علم الابدان و علم الادیان»

دانش دو دانش است، دانش مربوط به بدن و دانش مربوط به دین و چگونه زیستن.

دراین روایت علم ابدان که طب و بهداشت است در متن روایت تقدم ذکری دارد، و این اشاره است به تقدم رتبی آن، زیرا که تأمین معاش مقدم است بر تأمین معاد و جمله:

ص:۱۹۳

«من لامعاش له لامعادله»

که از معصوم رسیده آن را تأیید میکند.

روایت العلم علمان. . . در کتاب تمدن الاسلام ص ۱۷۶ به این عبارت آمده:

«علم الابدان ثم علم الادیان»

یعنی اول باید به تحصیل علم ابدان روی آورد سپس به علم ادیان، و واژه «ثم» در متن روایت دلالت بر تأخیر و تراخی دارد، و حفظ ابدان بر حفظ ادیان مقدم است، به همین سبب واجبات شرعیه و احکام الزامیه در صورت تزاحم با صحت بدن به حکم دیگر که منافاتی با سلامت بدن نداشته باشد تبدیل میشود، از باب مثال اگر روزه واجب ماه رمضان تزاحمی با حفظ الصحه و بهداشت بدن داشته باشد تبدیل به حکمی دیگر چون قضا در غیر رمضان یا کفاره میشود، و غسل و وضو به تیمم تبدیل میگردد و آیه شریفه

لاٰ عَلَی اَلْمَرِیضِ حَرَجٌ بر این معنی دلالت دارد.

در طب قدیم بهداشت را که یک مسئله مهم پزشکی است حفظ الصحه و تدبیر الاصحاء میگفتند، و در فرهنگ امروز جهان آن را پیش گیری از درمان تعبیر میکنند، و این عبادت ضرب المثل پزشکی شده است: «پیش گیری از بیماری بهتر از بیمار شدن و درمان کردن است.»

باید به دستور اسلام بدن را در برابر حملات نابهنگام بیماریها چنان مجهز و قوی کرد که حتی الامکان آسیبی متوجه آن نگردد.

انسان باید بداند دشمنی خونخوارتر و بدتر از عوامل مضرّه برای بدن ندارد، و بر او لازم است خود را از هجوم این عوامل با رعایت بهداشت و دستورات مفید دینی حفظ نماید.

محافظت از دروازههای بدن: «چشم، گوش، دهان، بینی عورتین» در برابر هجوم میکروبها و دیگر عوامل زیانبار جداً لازم و واجب است، و گرنه

بهداشت و سلامت بدن تأمین نخواهد شد. فرمان اسلام به مسواک پس از غذا خوردن، سه بار شستن بینی و دهان به هنگام وضو، روی آوردن به آب زلال و پاک و به ویژه آب کر، و چشمهها و رودها برای شستن بدن، لباس، و وضو و غسل همه و همه برای این است که مبادا انواع میکروبها از دروازهای بدن وارد شوند و سنگرهای سربازان مدافع کشور بدن را اشغال و در سلامتی بدن اختلال ایجاد کنند.

از فرمایشات حکیمانه حضرت رضا (ع) در رساله بهداشتیاش موسوم به رساله ذهبیه که برای مأمون نوشت و ارسال داشت این است:

«بدن شما به منزله زمین زراعتی شما است که باید مواظب آن باشید، و آن را به دست حوادث نسپارید، هر چه بیش تر آن را حفظ کنید و به لوازم سلامتش تیام نمائید از آن بهره بیشتری خواهید گرفت.»

ارزشی که فرهنگ امروز جهان برای نظافت و بهداشت قائل است، و برای گسترش و حفظ آن در میان جوامع ادارات عریض و طویل به وجود آورده و نسبت به رعایت آن سخت گیر است بیش از ارزشی که اسلام برای نظافت و بهداشت قائل است نیست، اسلام در این زمینه از همه فرهنگهای امروز پیشرفته تر و قوانین بهداشتیاش از قوانین بهداشتی دنیای فعلی بیش تر و اصولی تر و جامع تر است.

مقررات و قوانین اسلام براساس نوامیس طبیعی و اصول فطری غیرقابل تغییر پایه گذاری و تشریع شده و از جمله آن قوانین قانون نظافت و بهداشت و وجوب حفظ الصحه است.

در اسلام به مسئله نظافت و بهداشت به اندازهای ارزش داده شده که این مسئله که در نگاه شارع با ایمان و دین به میزان سنجش درآمده است.

ص:۱۹۵

در جائی آن را نصف ایمان خوانده:

«النظافه نصف الایمان» (۱)

و در روایتی دیگر آن را وسیله ایمان نامیده:

«النظافه تدع الی الایمان» (۲)

و جائی آن را پایه ایمان معرفی کرده

«بنی الاسلام «الدین» علی النظافه» (۳)

و در حدیثی آن را از لوازم لاینفک ایمان شمرده:

«النظافه من الایمان»

و در قرآن مجید اهل پاکی و طهارت و نظافت را محبوب خدا به حساب آورده است:

إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلتَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِینَ (۴)

قوانین عالی اسلام درباره نظافت و بهداشت و پاکیزگی بدن و استحمام و نظافت لباس و منزل و ظروف و بهداشت غذا و به طور کلی در محیط زندگی از گردونه شماره بیرون و استقصاء آن کتاب مستقل قطوری را میطلبد.

در این سطور محدود از باب نمونه به بخشی از قوانین بهداشتی که بیشتر مورد حاجت و ابتلاء است اشاره میشود تا در ضمن دانسته شود که حساب مسلمانی که بهداشت و نظافت را رعایت نمیکند از اسلام جداست و مسلمان آلوده و کثیف مبغوض خدا و رسول است، چنان که منفور جامعه و خانواده و مردم است.

۱- (۱) -

۲- (۲) -...

۳- (۳) - محجه البیضا، ج۱، ص۲۸۳.

۴- (۴) - بقره ۲۲۲.

برای لزوم نظافت و پاکیزکی بدن در اسلام کافی است به تشریع غسلهای واجب و مستحب، و وجوب وضو برای نمازهای یومیه، و استحباب وضو در همه وقت که از آن تعبیر به نور علی نور (۱)شده توجه شود، به ویژه آن که صحت غسل و وضو مشروط به وصول آب به سطح ظاهر بدن شده، تا انسان به رفع آلودگیها و کثافات و اوساخ و ادناس از بدن مجبور شود و در نهایت نظافت اجباری تحقق یابد، تشویق اسلام در مسئله استحمام با آب سرد و گرم مسئلهای مهم و قابل توجه است تا آنجا که استحمام یک روز در میان سنّت شمرده شده، در این زمینه کتاب وسائل و بحار و حلیه المتقین در باب طهارت روایتی را به این مضمون از حضرت موسی بن جعفر نقل میکنند:

«الحمام یوم ویوم لا» (۲)

همه روزه حمام نکنید، بلکه یک روز در میان برای شستشوی بدن و تحقق نظافت و بهداشت به حمام بروید که زیاده از آن علاوه بر اسراف در مصرف آب مضر و زیان آور است.

معجزه بودن کلام امام هفتم (ع) را در مطلب بسیار مهم زیر که در دانش امروز ثابت شده است ملاحظه کنید:

«یکی از فوائد خورشید آن است که اشعه آن در سطح بدن ما تولید ویتامین D میکند و این نوع از ویتامین برای توزیع و تنظیم کلسیم که یکی از عناصر لازمه بدن است به شدت لازم است.

اشخاصی که پیوسته در سایه و دور از آفتاب زندگی میکنند فاقد ویتامین مزبور هستند، و در نتیجه عدم تنظیم کلسیم، ضعیف و زرد و رنجور و بیمار می

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۱، ص۳۰۲.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه، ص۲۶ و محجه البیضاء، ج۱، ص۳۱۹.

شوند، و شرط تحقق ویتامین در تابش آفتاب به سطح بدن آن است که در سطح بدن تا حدی چربی موجود باشد، اشخاصی که پیوسته در حمام کار میکنند، یا همه روزه حمام میروند و چربی سطحی در بدن آنان وجود ندارد فاقد ویتامین D میشوند و علیل المزاج هستند، این است فلسفه کلام حضرت موسی بن جعفر (ع) که حداکثر حمام را یک روز در میان قرار دهید تا کمی چربی در بدن باقی بماند و بدن از ویتامین D محروم نشود.»

تدبر و اندیشه در روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت درباره پاکیزکی و بهداشت به ویژه ظروف ثابت میکند که شارع اسلام عنایت ویژهای به پاکیزه بودن و نظافت ظروفی که برای خوردن و آشامیدن بکار گرفته میشود داشته، در کتاب آداب المتعلمین در روایتی آمده

«کنس الفناء و غسل الاناء و ترک الزنا مجلبه للغناء:» (۱)

نظافت خانه و درب خانه و حفرههای منزل از آلودگی ها، و شستن ظروف مورد استعمال، و اجتناب از عمل کثیف زنا هر سه موجب توانگری و غناست.

یقیناً ضد این سه مورد یعنی آلوده بودن خانه به زبالهها و عوامل میکروب زا، و غذا خوردن در ظروف نشسته و کثیف، و عمل منافی عفت و انسانیت هر کدام موجب فقر و فلاکت آدمی است.

آلودگیها گاهی انسان را دچار بیماریهای خطرناک و غیرقابل جبرانی میکند که باید برای رفع آنها همه ثروت و اندوخته را هزینه کرد در صورتی که ثروت هزینه میشود، و کابوس فقر نمودار میگردد ولی بیماری رو به صحت نمیرود و چه بسا که آدمی را از پای درآورد و او را به کام مرگ اندازد!

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص۱۷۵ با تعابیر مختلفه در چند روایت.

در روایت نقل شده در وسائل الشیعه از کلحه بن زید آمده که: رسول خدا دوست داشت از قدحهای شامی آب بنوشد، و میفرمود رازش این است که این نوع قدح از پاکیزهترین و نظیفترین ظروف است. (۱)وسائل از حضرت باقر (ع) روایت کرده که در مورد ظرف آب خوری فرمود:

«لاتشرب من موضع اذنه ومن موضع کسره فانه مقعد الشیطان:» (۲)

از محل دسته و محل شکستگی ظرف آب مخورید که محل شیطان است.

در زمان پیامبر و امامان که هنوز نامی از میکروب نبود، شارع مقدس و امام معصوم میکروب را که موجودی زیانبار است برای اعراب بیسواد به عنوان شیطان که به معنای موجود زیانبار است مطرح نموده اند.

در پارهای از روایات در رابطه با بهداشت و نظافت علل دوری جستن از آلودگیها را با عبارت: اجتناب از تصرفات شیطان و زیانهای او بیان نمودهاند که مراد از شیطان قطعاً همان میکروب یا موجود زیان آور است.

این عبارت معجزه آسا در موارد عدیده وارد شده که به برخی از آنها اشاره شده عبارتی که پیامبر و امامان میکروب را در آن زمان شیطان نامیدهاند.

۱- زباله و خاکروبه را به در خانه نگاه ندارید، و از منزل بیرون ببرید زیرا شیطان در زباله منزل میگیرد.

۲- در منازل و مساکن خود مگذارید تار عنکبوت بماند که جایگاه شیاطین است.

۳- ظروف غذا را بدون درپوش نگذارید و گرنه شیطان در غذای داخل ظرف آب دهان میاندازد! !

۱- (۱) -

۲- (۲) -

۴- امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود ظرفی که از قصابی در آن گوشت به خانه میآورید در منزل مگذارید که آغل و محل آسایشگاه شیطان است.

۵- دست اطفال را که با غذا تماس پیدا کرده، پیش از خواب بشوئید که شیطان آلودگی دست آنان را میلیسد! !

از این مقوله روایات که به یقین و بدون شک میتوانیم واژه شیطان را به واژه میکرب برگردانیم بسیار است، استدلال امام در پنج روایت فوق که در بحار و حلیه المتقین آمده مطابق علوم عصری و اکتشافات پاستور فرانسوی در اوائل قرن بیستم است، و تعبیری که امام در آن عصر از میکرب به شیطان نموده و حقیقت را به زبان مردم آن روز به مردم فهمانیده بهترین تعبیر است، و قال توجه آن که مضراب میکربها غالباً به واسطه مایع مسمومی است که از خود ترشح میکنند، و در روایت سوم این معنا به طور روشن در بیان امام آمده است که: ظرف غذا را بدون درپوش مگذارید و گرنه شیطان در آن وارد شده لانه میگذارد و در آن تف میکند، و عبارتی برای بیان حقیقت در آن عصر تاریک روشن تر از این تصور ندارد. (۱)در رابطه با بهداشت و نظافت لباس، اثاث خانه، فرش، خانه، کوچه و خیابان، دهان و دندان، مراکز غذافروشی، ظروف غذا و آب در کتاب وسائل الشیعه و بحار الانوار، و فروع کافی، و من لایحضره الفقیه و حلیه المتقین به قدری روایت همراه با نکات ظریف و اشارات لطیف وارد شده که اگر بخواهم گوشهای آری فقط گوشهای از آنها را در این کتاب نقل کنم به چند جلد قطور میرسد، آنچه را

۱- ۱) - فلسفه احکام، ج ۱، ص ۲۱۰ ببعد.

نقل کردم گوشه انـدکی از روایات معجزه آسای پیامبر و اهل بیت بود، تا با این نمونهها اثبات کنم که اسـلام در همه برنامهها و دسـتوراتش برفراز اعصـار و قرون و فوق علوم قرار دارد، و هر منصـفی را پس از مطالعه در مقررات و قوانین اسـلام وادار به اعجاب و تسلیم نموده از او مسلمانی عامل به مقررات اسلام میسازد، بسیار بسیار حیفم میآید که اصولی از اخلاق و بهداشت و نظافت در اسلام را که مبتلابه همه مردم است در این سطور نیاوردم.

این اصول و قوانین بسیار مهم اخلاقی و بهداشتی در کتاب باعظمت بحارالانوار در بخش السماء والعالم آمده است، امید است خوانندگان عزیز به دقت آن را مطالعه کرده و از این طریق پی به عظمت مقام عظمای نبوت و دانش بیکران پیامبر ببرند.

۱- پروردگار بزرگ هیچ مرضی را بیدرمان نیافریده، جز بیماری سام که درمان ندارد.

۲- آنان که اثری از آبله بر بدن دارند عمری طولانی خواهند گذرانید، این گروه را به طول عمر بشارت دهید.

۳- اساس و پایه هر بیماری دردسر است.

۴- تا در خود اشـتهای به غذا احساس نکنید، دست به طعام نبرید، و هم چنان که در خود اشـتها احساس میکنید دست از طعام بردارید.

۵- معده انسان کانون همه دردها است.

۶- اساس هر مداوا گرم نگه داشتن موضع درد و بیماری است.

۷- وجود خود را به هرچه «ازعبادت و کار خیر و غذای لازم است» عادت دادهاید به همان وابگذارید.

۸- خداوند بزرگ آن سفره را دوست دارد که در اطراف آن خورنده بیشتری باشد.

۹- در خوراک گرم برکت اندک، و در خوراکهای سرد برکت فراوان یافت میشود.

ص:۲۰۱

۱۰- به هنگام غذا خوردن پای خود را از کفش درآورید، زیرا پایتان آسوده خواهد ماند، و این سنت، سنت زیبائی است.

۱۱- با زیردستان غذا خوردن نوعی فروتنی است، بهشت به آنان که با زیردستان غذا میخورند مشتاق است.

۱۲- غذا خوردن در ملأعام نوعی پستی است.

۱۳- مؤمن پیوسته به اشتهای اهل خانه خود غذا میخورد، امّا منافق اهل خانهاش را محکوم اشتهای خود میدارد به این معنی که تا خود غذا نخورد اجازه نمیدهد برای دیگران سفره پهن شود.

۱۴- هنگامی که سفره چیده شده هر کس در هر جا نشسته از آنچه در کنار دستش قرار دارد تناول کند، و دست به آن سوی پیش نبرد.

۱۵- تا همگان سیر نشدهاند دست از غذا مکشید زیرا این عمل برای هم سفرههای شما مایه شرمساری خواهد شد.

۱۶- برکت در وسط طعام قرار دارد، بنابراین به وسط دست دراز مکنید.

۱۷- کسی که از دو چوب استفاده میکند «مسواک و خلال» از زحمت دو سگ «یعنی کلبتین که مراد از آن انبر دندان کشیدن است» محفوظ خواهد ماند.

۱۸- پس از غذا بدون فاصله دندانهای خود خلال کنید، و دهانتان را به وسیله مضمضه با آب بشوئید تا دندانهای انیاب و ثنایای شما آرام گیرند.

۱۹- از خلال استفاده کنید زیرا خلال کردن نوعی نظافت است، و نظافت از ایمان است، و ایمان به صاحب خود مؤمن در بهشت قرار خواهد داشت.

۲۰- طعام مردم کریم دارو، و طعام مردم لئیم و فرومایه درد است.

۲۱- باهم غذا بخورید زیرا خداوند برکت را در اجتماع نهاده است.

ص:۲۰۲

۲۲- از خوردن غذاهای متنوع و گوناگون بر یک سفره بپرهیزید زیرا این نوع خوراک نامبارک است.

۲۳- کسی که گرسنه باشد و گرسنگی خود را پنهان کند، «یعنی عزت نفس نشان دهد» و از عض حاجت بپرهیزد خداوند یک سال روزی حلال در حق از مقرر مینماید.

۲۴- آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، باید مهمان خود را محترم بشمارد.

۲۵- کسی که کمتر میخورد حسابش در قیامت سبکتر خواهد بود.

۲۶- در حال ایستادن از نوشیدن بپرهیزید.

۲۷- احتکار «این عمل زشت و حرام که مردم را از نظر تغذیه در مضیقه قرار میدهد» در ده متاع تحقق پیدا میکند:

گندم، جو، کشمش، ذرت، پیه، عسل، پنیر، گردو، روغن، خرما.

۲۸- انسان هنگامی که جز تجارت خواربار تجارت دیگری نداشته باشد به طغیان و معصیت خواهد افتاد.

۲۹- کسی که نوعی از غذا را به امیدگران شدن و گران تر فروختن چهل روز نگاه دارد، از خدا بیزار شده، و خدا هم از او بیزاری خواهد جست.

۳۰- کسانی که طعام مردم را احتکار کنند، سرانجام به بیماری جذام «یعنی نفرت مردم از او» و افلاس دچار خواهند شد.

۳۱- سحرخیز باشید تا برکت آسمانها را دریابید.

۳۲- بهترین طعامتان نان و بهترین میوه شما انگور است.

۳۳- نان را با کارد و چاقو نبرید، و آن چنان که خدا محترمش داشته احترامش کنید.

ص:۲۰۳

۳۴- آنان که پیش از غذا اندکی نمک میچشند از سیصد و سی بلا در امان خواهند بود.

۳۵- غذای خود را با نمک آغاز کنید.

۳۶- بهترین نوشیدنیها در دنیا و آخرت آب است.

۳۷- هنگامی که تشنه شدید آن چنان آب بیاشامید که گوئی آب را میمکید، و هرگز آن را دفعه سرمکشید.

۳۸- آنان که به زیاد خوردن و زیاد نوشیدن عادت کردهاند مردمی سنگین دل اند.

۳۹- شیطان همراهان خود را ندا میدهد، و آنان را به خوردن گوشت و مسکرات دعوت میکند و میگوید: من گوشت و مسکر را کانون فسادها و شرور یافتهام.

۴۰- بهترین خورشها در دنیا و آخرت گوشت و انگور است ولی من نه این دو خوراک را میخورم و نه حرامش میدارم.

۴۱- تا میتوانید از گوشت گوسپند استفاده کنید.

۴۲- گوشت مایه روئیدن گوشت است.

۴۳- کسی که چهل روز لب به گوشت نزند خویش ناخوش خواهد شد.

۴۴- کسی که به هنگام اضطرار و ضرورت و نیاز به حفظ جان از مردار و گوشت خوک و خون بپرهیزد و بر اثر پرهیز از دنیا برود جایش در دوزخ خواهد بود.

۴۵- کسی که از میوهها بخورد زیانی نخواهد دید.

۴۶- روغنی که از عطر بنفشه معطّر است بکار گیرید، زیرا این روغن در زمستان گرم و در تابستان سرد است.

۴۷- به زنان حامله شیر بنوشانید، زیرا شیر در مشاعر کودک تأثیر نیکو خواهد داشت.

ص:۲۰۴

۴۸- هنگامی که شیر نوشیدید دهانتان را با آب بشوئید زیرا بقایای چربی آن در دهانتان خواهد ماند.

۴۹- پینر را همراه با گردو بخورید.

۵۰- شیر مایعی مفید است که استخوانها را قوی و مغز را کامل و ذهن را روشن خواهد ساخت، و عارضه فراموشی را از ضمیر انسان بیرون خواهد برد.

۵۱- این چند خصلت مایه فراموشی است: پنیر خوردن، به نیم خودههای موش دهان زدن، خوردن سیب ترش، میان دو زن راه رفتن، جسد به دار کشیده را تماشا کردن، سنگ قبرها را خواندن.

۵۲- تنها چیزی که هم خوردنی و هم نوشیدنی است شیر است، که هم گرسنه را سیر میکند و هم تشنه را سیراب میسازد.

۵۳- این سه عمل قلب را شادمان و جسم را فربه خواهد ساخت: استشمام بوی خوش - پوشیدن لباس نرم، نوشیدن عسل.

۵۴- بهترین نوشیدنیها عسل است که به قلب نشاط میدهد، و سینه را گرم میسازد.

۵۵- عسل مایهای است که به قوّه حافظه کمک میکند.

۵۶- نخستین خوراک زنان زائو پس را وضع حمل خوب است خرمای تر یا خشک باشد، چنان که خدای متعال مریم عذرا را پس از وضع حمل خرما خورانیده است.

۵۷- وقتی خرما به بازار میآید به من تهنیت گوئید، و هنگامی که فصل خرما به سر میرسد مرا تسلیت دهید.

۵۸- خداوند درختهای خرما و انار را از طینت آدم آفریده است.

۵۹- نخله خرما عمه شماست، احترامش کنید.

ص:۲۰۵

۶۰- خرما را ناشتا صرف کنید تا کرمهای درون شما را نابود کند.

۶۱- به هنگام سحر از خرما استفاده کنید.

۶۲- افطارتان را با خرما آغاز کنید، و اگر به خرما دسترسی ندارید اندکی آب بنوشید.

۶۳- هرگز از نوشیدن عسل امتناع نورزید.

۶۴- در میوههای نوبر فوائدی است، که آن فوائد را در پایان فصل نمیتوانید بیابید، میوههای نوبر به بدن صحت میبخشد و اندوه را از قلب میبرد.

۶۵- انجیر دوای بیماری قولنج است.

۶۶- خوردن به نورچشم را میافزاید.

۶۷- بهار امت من در فصل خربزه و انگور فرا میرسد.

۶۸- خربزه میوه بهشتی است، از خوردن آن غفلت نورزید.

۶۹-اگر خربزه را با گاز زدن بخورید بهتر است، تا آن که با کارد و چاقو قطعه قطعهاش کنید.

۷۰- ابن عباس این روایت را از رسول اکرم نقل کرده که: خربزه مثانه را شستشو میدهد، و معده را سبک میکند، و به پوست بدن شادابی میبخشد.

۷۱- آب انار اندرون آدمی زاده را پاک میکند.

۷۲- ترنج به قلب و مغز نیرو میبخشد.

۷۳- انجیر برای کسانی که به بیماری بواسیر و نقرس دچارند سودمند است.

۷۴- کدو را غنیمت بشمارید، زیرا خدای بزرگ این سبزی را برای برادرم یونس مفید دانسته، که به خاطر او رویاینده است.

۷۵- کشمش بهترین خورش هاست.

۷۶- کرفس سبزی پیامبران است.

۷۷- سرکه چه خوب خورشی برای غذاهاست.

۷۸- من در میان میوهها انگور و خربزه را دوست دارم.

۷۹- کشمش صفرا را از جوشش فرو مینشاند، و بلغم را میزداید، و اعصاب را قوی میسازد، و قلب را به اعتدال میکشاند.

۸۰- از کدو استفاده کنید زیرا این سبزی به مغز شما نیرو میدهد.

۸۱- عنّاب برای شفا از بیماریهای تب آمیز و خفقان و قلب سودمند است.

۸۲- وقتی نوح از کدورت خاطر نالید به او وحی شد: خیار بخورد.

۸۳- به زنان حامله خربزه بخورانید زیرا این میوه در زیبائی کودکشان اثری به سزا خواهد داشت.

۸۴- روزی یک بار گل نرگس ببوئید، اگر نشد هفتهای یک بار، و اگر مقدور نیست ماهی یک بار، و یا سالی یک بار، و حتی در عمرتان یک بار این شکوفه معطر را استشمام کنید زیرا عطر این گل شما را از جذام و جنون و برص حفظ خواهد کرد.

۸۵- حنا خضاب اسلام است، دردسر را برطرف میسازد، و به روشنائی چشم نیرو میدهد و بر قدرت غریزه جنسی میافزاید.

۸۶- از استشمام مرزن گوش غفلت نکنید.

۸۷- آنکس که میخواهد بوی مرا بجوید گل سرخ را استشمام کند.

۸۸- هیچ درخت را مثل درخت حنا دوست ندارم.

۸۹- سفرههای خود را با سبزی بیارائید، زیرا سبزی شیاطین را «میکربها» را از سفرههای شما میرانند.

۹۰- پنیر بخورید زیرا پنیر خوابآور است.

۹۱- از سیر تا میتوانید استفاده کنید زیرا این سبزی دوای هفتاد درد است، ولی کسی که سیر و پیاز خورده به مسجد نیاید و با مردم نزدیک نشود.

۹۲- به شهر غریبی که رسیدید از سبزی آن شهر بخورید.

۹۳- از کرفس بسیار بخورید زیرا اگر غذائی در تقویت عقل مؤثر باشد کرفس است.

۹۴- اگر در دوائی شفا نهفته باشد آن دوا سناست.

۹۵- هلیله سیاه از درخت بهشتی گرفته شده و شفای بیماران است.

۹۶- در نهم یا بیست و یکم ماه حجامت کنید.

۹۷- در شب معراج مرا و امت مرا به حجامت سفارش کرده اند.

۹۸- از خوردن خاک به طور مطلق بپرهیزید، خاکخواری برای امتم حرام است.

۹۹- هیچ دردی بدتر از دردچشم نیست و هیچ غصهای با غصّه قرض برابر نمیشود.

۱۰۰- از زکام نترسید زیرا این عارضه شما را از جنون حفظ میکند.

۱۰۱- بر هر برگ از برگهای کاسنی قطرهای از آب بهشتی میلغزد.

۱۰۲- شونیز دوای هر درد است، مگر بیماری سام که دوائی ندارد.

برای بدست آوردن حقایق بیشتر در امر نظافت و بهداشت به طب الصادق و طب الرضا و کتاب باارزش بیست و چند جلدی اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه کنید، تا روشن شود که پیامبر و اهل بیت اولاً از چه دانش گستردهای در همه زمینهها برخوردار بودند، و ثانیاً چه ارزشی به بهداشت غذا و تغذیه پاک و حلال و خلاصه رزق طیب میدادند.

وجوب شکر

شکر حقیقتی عظیم، و عبادتی بزرگ، و واقعیتی سترک است، که ادا کنندهاش در میا بندگان، و در طول تاریخ اندک بوده است، چنان که قرآن مجید بر آن دلالت دارد.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ اَلشَّكُورُ: (۱)

و از بندگانم اندکی در مقام سپاسگزاری هستند.

۱- ۱) - سبا ۱۳.

همه شکر چنان که بسیاری از مردم تصور میکنند گفتند الفاظ شکر به زبان نیست بلکه به قول فیض کاشانی که روایت شناسی کم نظیر و مفسری محقق نسبت به آیات کتاب خداست شکر به زبان و گفتن الحمدلله در برابر نعمت و احسان حق بخشی از کل شکر است، شکر بنابر آیات قرآن عمل کردن به دستورات و احکام حق و رعایت حلال و حرام است:

اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً: (۱)

ای خاندان داود به خاطر تحقق شکر نسبت به نعمتهای حق اقدام به عمل کنید، و خواستههای خدا را به اجرا بگذارید.

شکر در مرحله دیگرش بنابر روایات نقل شده در معتبرترین کتابهای حدیث اجتناب و دوری از همه حرامها و گناهان و معاصی است:

از حضرت صادق (ع) در توضیح شکر روایت شده:

«شکرالنعمه اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل: الحمدلله رب العالمین:» (۲)

شکر نعمت دوری از همه حرام هاست و کامل کردن آن پس از اجتناب از حرامها گفتن الحمدلله رب العالمین است.

شکر سفرهای بسیار بسیار وسیع است که پهن کردن آن تا قیامت از عهده کسی بر نمیآید، و انجامش در قدرت و استطاعت کسی نیست، ولی تا جائی که میسر است باید به انجام آن قیام کرد، حضرت حسین (ع) در این زمینه در ابتدای دعای عرفه به پیشگاه حضرت حق عرضه میدارد:

ص:۲۰۹

۱- ۱) - سبا ۱۳.

۲- ۲) - اصول کافی چاپ اسلامیه، ج۳، ص۱۵۳، ح۱۰.

«لوحاولت واجتهدت مدی الاعصار والاحقاب لوعمرتها، ان اودی شکر واحده من انعمک مااستطعت ذلک الابمنک الموجب علی به شکرک ابدا جدیدا وثناء طارفا عتیدا.»

اگر برابر امتداد زمانها و روزگاران، عمری به من داده شود، که شکر یکی از نعمت هایت را ادا کنم، بر آن قدرت نخواهم داشت، جز با کمک احسان تو، که آن هم سبب شکری جدید و ابدی و ثنائی تازه بر عهده من میگذارد.

نعمتهائی که از جانب حضرت حق به انسان عنایت شده هرگز قابل احصاء و شمارش نیست، و اگر همه عالمیان با همه امکاناتشان جمع شوند حتی به شمردن بخشی از آن موفق نخواهند شد، قرآن درباره غیرقابل شمارش بودن نعمتها میفرماید:

وَ آتاکُمْ مِنْ کُلِّ ما سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اَللّهِ لا تُحْصُوها. . .

و از هر چیزی که [به سبب نیازهایتان به آن ها، چه در مرحله تکوین و چه در مرحله تشریع] از او درخواست کردید به شما عطا کرد، و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمیتوانید آنها را به شماره آوردی.

بنابراین هیچ قدرت برشمردن نعمتهای حق را ندارد، و بر احدی قدرت و استطاعت شکر نعمتها نیست، و شکر کامل به زبان تنها تحقق پیدا نمیکند، و شکر عبارت از هزینه کردن نعمتها در عمل به خواستههای خدا و دوری گزیدن از همه محرمات الهی است، اینها حقایقی است که در باب شکر از آیات قرآن و روایات استفاده میشود، اینک به توضیح شکر و تفسیر آن از آیات و روایات و نگاه اهل تحقیق توجه نمائید.

راغب اصفهانی در المفردات میگوید:

«اصل الشکر من عین شکری»

ریشه شکر از عین شکری که به معنای چشم پر اشک است گرفته شده، و این حقیقت به این معناست که انسان از یاد خدا نسبت به نعمت هایش و توجه به این که همه نعمت را باید در همان راهی که خداوند ترسیم نموده پُر باشد،

هنگـامی که انسان از این واقعیت پُر باشـد بـدون شک نعمتها را بیرون اسـراف و تبـذیر هزینه میکنـد و مازاد آن را در گردونه عطای به دیگران و جود و سخا و انفاق و هر کار خیری میگذارد.

راغب در ادامه تفسیر شکر میگوید: برای شکر سه مرتبه و سه درجه قرار دارد:

۱- مرتبه قلبی

۲- مرتبه زبانی

۳- مرتبه عملی

مرتبه قلبی فهم نعمت است، و این که نعمت محصول عطا و لطف و رحمت خداست.

مرتبه زبانی اظهار نعمت و ثنا و حمـد و سپاس گـذاری بر آن است که بهترین مصداقش گفتن الحمدلله رب العالمین برای هر نعمت است.

مرحله عملی تلافی کردن احسان حق به وسیله عبادت و خدمت به خلق به اندازه قدرت و استطاعت است.

خواجه نصیرالدین طوسی که از بزرگترین دانشـمندان روزگـار، و علمـای کم نظیر امـامیه است و در دانش نجوم و هنـدسه و ریاضیات و عرفان و فلسفه آراء محکمی دارد، در مسئله شکر مقالهای کامل و نگاهی جامع، به این مضمون دارد:

«الشکر اشرف الاعمال وافضلها، واعلم ان الشکر مقابله النعمه بالقول والفعل والنیه وله ارکان ثلاثه:»

شکر شـریفترین اعمال و برترین آنهاست، و بدان که شکر تلافی کردن نعمت به گفتار و عمل و نیت است، برای شکر سه پایه و ستون است.

«الاول معرفه المنعم وصفاته اللائقه به، ومعرفه النعمه بان یعرف ان النعم کلها جلیها وخفیها من الله سبحانه وانه المنعم الحقیقی وان الاوساط کلها منقادون لحکمه مسخرون لامره:»

اول شناخت نعمت دهنده و صفات سزاوار به اوست، و نیز شناخت نعمت است به این که نعمت خورنده بداند که همه نعمتهای آشکار و پنهان از جانب خداست و نعمت دهنده حقیقی فقط اوست و همه واسطههای میان خدا و نعمتها مطیع حکم او و مسخر و رام فرمان او هستند

«الثانی: و هی الخضوع والتواضع والسرور بالنعم من حیث انها هدیه داله علی عنایه المنعم بک، وعلامه ذلک ان لاتفرح من الدنیا الابما یوجب القرب منه:»

دوم خاکساری قلبی و فروتنی ظاهری در برابر منعم، و خوشحال بودن به نعمت است از جهت این که هدیهای است که دلالت بر عنایت و لطف منعم بر تو دارد، و نشانه اینگونه برخورد با نعمت این است که نسبت به امور دنیا جز به آنچه که سبب قرب به سوی خداست خوشحال نگردی.

سوم از ارکان شکر عمل است، و این عمل در ارتباط با قلب و زبان و اعضاء است.

«اما عمل القلب فالقصد الی تعظیمه و تحمیده و تمجیده والتفکر فی صنایعه و افعاله وآثار لطفه والعزم علی ایصال الخیر والاحسان الی کافه خلقه:»

عمل قلب توجه به تعظیم و تمحید و تمجید خداست و اندیشه در صنایع و افعال و آثار و لطف اوست، و عزم جدی بر رساندن خیر و احسان به همه مردم میباشد.

«و اما عمل اللسان فاظهار ذلک المقصود بالتمحید والتسبیح والتهلیل والامربالمعروف والنهی عن المنکر:»

عمل زبان اظهار نعمت به حمد و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر است.

«و اما عمل الجوارح فاستعمال نعمه الظاهره والباطنه فی طاعته وعبادته والتّوقی من الاستعانه بها فی معصیته ومخالفته:»

عمل اعضا به این است که نعمتهای ظاهری و باطنی را در طاعت و عبادت به کار گیرد، و از این که از نعمتها در معصیت و مخالفت با خدا بهره گیری کند خودداری نماید.

«فظهر ان الشكر من امهات صفات الكمال، وتحقق الكامل منه نادر كما قال: وقليل من عبادى الشكور:»

از این حقایقی که بیان شد روشن گشت که شکر از امهات صفات کمال است، و تحقق شکر کامل بسیار کم است چنانکه خداوند فرموده: بندگان شکر گزارم اندک هستند.

قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید با این که ذکر را که حالتی قلبی و امر عملی مخلصانه است اکبر و بزرگ تر از هر حقیقتی دانسته، ولی شکر را به خاطر ارزش والایش و این که از امهات صفات کمال است با ذکر قرین و همراه آورده است:

فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ وَ اُشْكُرُوا لِی وَ لاٰ تَكْفُرُونِ: (۱)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر نمائید و به کفران نعمت برنخیزید.

مسئله باعظمت ذکر در آیه ۱۵۲ سوره مبارکه بقره به طور مشروح گذشت.

خداوند بزرگ عدم عذاب بندگان را مشروط به شکرگزاری و ایمان نموده است.

از این که اعلام میکند شاکران را عذاب نمیکند معلوم میشود شکر یک حقیقت قلبی و عملی و زبانی است، چنان که از آیه اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْراً و روایت امام صادق که فرموده «شکر النعم اجتناب المحارم» و مقاله خواجه نصیرالدین طوسی استفاده میشود، و مردم و صاحبان نعمتها تصور نکنند که با دوری از عبادت رب، و بخل از خدمت به خلق، و تنها با گفتن الحمدلله شکر محقق میشود و از عذاب قیامت و دچار شدن به جریمههای دنیائی در امان میمانند.

مٰا يَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ شٰاكِراً عَلِيماً: (۲)

۱- (۱) - بقره ۱۵۲.

۲- (۲) - نساء ۱۴۷.

اگر شما سپاسگزار نعمتهای حق باشید و ایمان آورید خدا را با عذاب شما چه کار، خدا همواره پاداش دهنده و داناست.

خداوند مهربان به شاکران وعده داده که یقیناً به آنان پاداش مناسب خواهد داد، و او خدائی نیست که مزد پاکان و نیکوکاران را تباه نماید.

وَ سَنَجْزِی اَلشّاکِرِینَ: (۱)

و قطعاً گزاران را پاداش خواهیم داد.

عظمت شکر و ارزش آن در حدّی است که ابلیس در داستان هبوط و طردش از مقام ارجمندش و در مرحله خوار شدنش تهدید کرد که بندگان را از حرکت در صراط مستقیم باز دارد و در آن صورت حضرت حق انسانها را شاکر نیابد، بدون تردید این شکری که در زبان ابلیس مطرح شده گفتن یک الحمدلله ساده نیست، که نگفتنش انسان را جزء حزب ابلیس نماید و در قیامت به دوزخ بکشاند.

قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَیْتَنِی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَکَ اَلْمُسْتَقِیمَ.

ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شٰاکِرِینَ. (۲)

گفت: به سبب آن که مرا از رحمتت محروم نمودی (۳)و به بیراهه انداختی یقیناً به سر راه راست تو [که رهرو دانش را به سعادت ابدی میرساند] در کمین آنان خواهم نشست، سپس از پیش رو و پشت سر و اطراف راست و از جانب چپشان بر آنان میتازم و تا جائی آنان را به وسوسه و اغوا و گناه و معصیت دچار میکنم که بیشترشان را شاکر نخواهی یافت.

۱- ۱) - آل عمران ۱۴۵.

۲- ۲) - اعراف ۱۶- ۱۷.

۳- ۳) - مجمع البیان ج ص.

خداوند قطعیت ازدیاد نعمت را که نتیجه شکر و سپاسگزاری است وعده داده و استثنائی در این زمینه قائل نشده است، و جمله «اگر بخواهد را» در ازدیاد نعمت پس از شکر که به عربی ان شاء میشود بکار نگرفته است، ولی در پنج مورد جمله:

ان شاء را یا ان شاءالله را به کار گرفته است:

۱- در بینیاز نمودن به وسیله ثروت، ۲- در اجابت، ۳- در رزق، ۴- در مغفرت، ۵- در توبه.

به ترتیب فرموده است:

فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شٰاءَ: (۱)

پس خدا اگر بخواهد شما را از فضل و احسانش بینیاز میکند.

فَيَكْشِفُ مٰا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شٰاءَ: (۲)

او اگر بخواهد آسیب و گزندی که به سبب گناهانتان به شما رسیده بر طرف میکند.

لَهُ مَقٰالِيدُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ (۳)

کلیدهای آسمانها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت میدهد.

وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ: (۴)

و برای هر کس بخواهد گناهان غیر شرک را میآمرزد.

وَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ

و برای هر کس بخواهد توبه را قبول میکند.

ص:۲۱۵

۱- ۱) - توبه ۲۸.

۲- ۲) - انعام ۴۱.

۳- ۳) - شوری ۱۹.

۴- ۴) - نساء ۴۸.

شکر صفتی از اوصاف پروردگار مهربان است چنان که کراراً در قرآن مجید به این حقیقت اشاره شده، یعنی خداوند با صفت شاکر و شکور ستوده شده است.

شکر شروع سخن اهل بهشت است چون وارد شوند میگویند:

«الحمدلله الذی صدقنا وعده:»

خدای را سپاس که به وعدهاش در بهشت بردن ما وفا کرد. (۱)

شکر در روایات

روایات باب شکر در حدی است که اگر همه آنها با شرح و توضیح لازم نوشته شود کتابی قطور یا چند جلد کتاب خواهد شد، به ناچار به بخشی از آن روایات برای نشان دادن عظمت شکری که مورد توجه حق و اولیاء اسلام است اشاره میشود:

شکر پیامبر بزرگوار اسلام

عطاء از راویان حدیث و معاصر با رسول با کرامت اسلام است میگوید به نزد عایشه همسر رسول خدا آمدم و به او گفتم شگفت آورترین چیزی که از رسول خدا دیدی به من خبر ده، عایشه گریه کرد و گفت: کدام برنامه پیامبرعجیب و شگفت نبود، شبی نزد من آمد و در بستر من قرار گرفت بدن مبارکش کنار بدن من بود که پس از چند لحظه به من گفت دختر ابوبکر مرا رها کن که میخواهم پروردگارم را بندگی کنم به حضرت گفتم دوست دارم نزدیک تو باشم ولی خواسته تو را بر خواسته خودم مقدم میدارم، او را آزاد گذاردم، برخاست و با آب کمی وضو گرفت سپس به نماز ایستاد، و چنان گریست که اشکش به سینهاش جاری شد، سپس در رکوع و سجودش گریست و پس از

۱- ۱) - آیات به ترتیبی که تحریر شد در محجه البیضاء ج۷، ص ۱۴۲ و توضیحاتش از محرّر این نفسیر است.

برخاستن از سجده گریه‌اش را ادامه داد، به همین وضع بود تا بلال آمد و آن حضرت را به رسیدن وقت نماز خبر داد، به رسول خدا گفتم سبب گریه‌ات چیست در حالی که گذشته و آینده‌ات غرق معرفت و آمرزش است؟ پاسخ داد آیا بنده شاکر خدا نباشم و چرا خدا را عبادت و بندگی نکنم؟ ! (۱)از رسول خدا روایت شده:

«ینادی مناد یوم القیامه لیقم الحمادّون فیقوم زمره فینصب لهم لواء فیدخلون الجنه قیل ومن الحمادون فقال: الذین یشکرون الله تعالی علی کل حال وفی لفظ آخر: الذین «یشکرون الله علی السراء والضراء:» (۲)

ندا دهنده‌ای در قیامت ندا میدهد شکرگزاران قیام کنند، پس گروهی بر میخیزند، و پرچمی برای آنان نصب میشود، و در نهایت وارد بهشت میشوند پرسیدند شکرگزاران کیانند؟ فرمود آنان که خدا را در هر حال و وضعی شکر میکردند و در عبارتی دیگر در این روایت آمده:

آنان که خدا را در خوشی و سختی شکر میکردند.

همه روایات زیر درکتاب شریف اصول کافی جلد دوم عربی و سوم مترجم از صفحه ۱۵۰ ببعد نقل شده است.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت میکند:

«الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب، والمعافی الشاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصابر، والمعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع:»

ص:۲۱۷

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۷، ص۱۴۲.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۳.

خورنـده شـکرگزار، اجر و پاداش روزه داری را دارد که در پی رضای خـداست، و تندرست شاکر مزد گرفتار و دردمند صابر را دارد، و عطاکننده شکرگزار پاداش محروم قانع را دارد.

امام ششم از رسول الهی روایت میکند:

«مافتح الله علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزیاده:»

خدای مهربان بر بندهای دری از شکر باز نکند، که دری از افزایش را بر او ببندد.

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود

«مکتوب فی التورات: اُشکر من انعم علیك وانعم علی من شکرك، فانه لازوال للنعماء اذا شکرت ولابقاء لها اذا کفرت، الشکر زیاده فی النعم و امان من الغِیَر:»

در تورات نوشته است، سپاسگزاری کن نسبت به هر که به تو نعمت داده، و نعمت بخش بر کسی که از تو سپاسگزاری نموده، زیرا با شکر نعمت نابود نشود و با کفران نعمتی نماند.

شکر مایه افزایش نعمت است، و مصون ماندن از دگرگونی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ثلاث لایضرمعهن شیئی: الدعا عندالکرب، والاستغفار عندالذنب، والشکر عندالنعمه:»

سه چیز است که با وجود آنها چیزی زیان به انسان نزنـد، دعا هنگام گرفتاری، آمرزش خواهی هنگام گناه، و شـکر گزاری به وقت نعمت.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ما انعم الله علی عبد من نعمه فعرفها بقلبه وحمدالله ظاهراً بلسانه فتم کلامه حتی یؤمر له بالمزید:»

خداونـد هر نعمتی به بنـدهای عنایت کند و او از دل آن را بشـناسد و با زبانش آشـکارا خدا را سـپاس گوید، تا سـخنش تمام شود خدا فرمان افزایش نعمت برای او صادر کند.

امام صادق (ع) در پاسخ کسـی که از آن حضرت پرسید برای شکر اندازهای هست که چون عبد آن را انجام دهد شاکر باشد فرمود: آری، آن شخص گفت آن چیست؟ امام فرمود:

«یحمدالله علی کل نعمه علیه فی اهل و مال، وان کان فیما النعم علیه فی ماله حق ادّاه. . .»

خـدا را از هر نعمتی که دارد مانند اهل و مال سـپاس گوید، و اگر در مالی که به او داده شده حقی «از خمس، زکات، صدقه» باشد آن را بپردازد.

معمربن خلاء میگوید از حضرت ابوالحسن (ع) شنیدم میفرمود:

«من حمدالله علی النعمه فقد شکره وکان الحمد افضل من تلک النعمه:»

هر که خدا را بر نعمتی حمد کند او را شکر کرده و حمد عبد از نظر ارزش از آن نعمت برتر است.

مجلسـی در توضـیح این حـدیث میگویـد: توفیق ادای حمد هر نعمتی نعمت بهتری است و شـکر دیگری را میطلبد که از عهده کسی بر نمیآید.

صفوان جمال از امام صادق روایت میکند که آن حضرت به من فرمود:

«ما انعم الله علی عبد بنعمه صغرت او کبرت فقال: الحمدلله الا ادی شکرها:»

خداوند هر نعمتی به بندهای دهد کوچک یا بزرگ و آن بنده بگوید: الحمدلله شکر آن نعمت را ادا کرده است.

عمربن یزید میگوید: به حضرت صادق گفتم:

«انی سـألت الله عزوجـل ان یرزقنی مالاـفرزقنی، وانی سـألت الله ان یرزقنی ولـداً فرزقنی ولـداً وسـألته ان یرزقنی داراً فرزقنی و قدخفت ان یکون ذلک استدراجاً فقال: اما والله مع الحمد فلا:»

از خـدای عزوجل خواسـتم مالی را نصـیب من کنـد پس نصـیبم فرموده و از خـدا خواسـتم فرزنـدی به من عنایت کند، عنایت نمود، و خواستم خانهای به من دهد، خانه داد ترسیدم که اندک اندک مرا به عقوبت دچار کند حضرت فرمود:

به خدا سوگند با شکرگزاری چنین وضعی پیش نخواهد آمد.

حمادبن عیسـی میگوید: حضرت صادق از مسجد بیرون آمد درحالی که مرکوب او گم شده بود، فرمود اگر خدا آن را به من برگرداند شکر کنم چنان که شایسته شکر اوست، حماد میگوید درنگی نشد که مرکوب را آوردند آن

حضرت فرمود: الحمدلله گویندهای به حضرت گفت: فدایت نفرمودید چنان که شایسته شکر اوست شکر کنم حضرت فرمود: نشنیدی گفتم الحمدلله.

از امام ششم روایت شده:

«کان رسول الله اذا ورد علیه امر یسرّه قال الحمدلله علی هذه النعمه واذا ورد امر یغتم به قال: الحمدلله علی کل حال:»

رسول خدا را عادت بر این بود که چون امری شادکننده برایش پیش میآمد میگفت: خدا را بر این نعمت سپاس، و چون امر غم آوری برایش رخ میداد میگفت: خدا را به هر حال حمد.

از حضرت صادق (ع) روایت است:

«اذا ذکر احدکم نعمه الله عزوجل فلیضع حذه علی التراب شکراً لله، فان کان راکبا فلینزل فلیضع حذه علی التراب وان لم یکن یقدر علی النزول للشهره فلیضع حذه علی قربوسه وان لم یقدر فلیضع حذه علی کفه ثم لیحمدالله علی ما انعم الله علیه:»

هرگاه یکی از شما نعمت خدای عزوجل را یاد کند به شکرانه از خدا گونه بر خاک نهد، و اگر سوار باشد پیاده شود و گونه بر خاک نهد، و اگر از بیم شهرت نتواند پیاده شود گونه بر غاشیه زین نهد و اگر نتواند بر کف دست خود نهد، سپس خدا را به آنچه نعمت بر او بخشیده سپاس گوید.

حضرت صادق (ع) فرمود: در آنچه خدای عزوجل به موسی وحی کرد فرمود:

«یاموسی اشکرنی حق شکری فقال: یا رب وکیف اشکرک حق شکرک ولیس من شکر اشکرک به الا وانعمت به علی قال: یا موسی الآن شکرتنی حین علمت ان ذلک منی:»

ای موسی حق شکر مرا به جای آور، عرض کرد پروردگارا چگونه حق شکرت را به جای آورم درحالی که شکری نگزارم جز آن که همان شکر هم نعمتی است که تو به من عنایت فرمودی، خطاب رسید: ای موسی اکنون حق شکر مرا ادا کردی که دانستی آن شکر هم از من است.

در روایتی آمده: عیسی (ع) بر مردی گذشت که از چشم نابینا بود، بدنش مبتلا به جذام بود، برص بر پوستش نشسته بود، و عارضه فلج داشت ولی خدا را شکر

میکرد و میگفت: خدا را سپاس که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن گرفتارند سلامت و صحت داد، عیسی گفت: بلائی نمانده که به تو نرسیده است، مرد بیمار گفت: خدا مرا از بزرگترین بلاها که کفر است به سلامت داشته، عیسی به بدن او دست کشید و خدا او را از همه بیماریها شفا داد، صورتش نیکو شد، و همراه مسیح به عبادت خدا مشغول گشت.

ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند که رسول خدا با برخی از اصحابش در راهی از راههای مدینه عبور میکرد، ناگهان پای مبارك از رکاب مرکب درآورده و به حال سجده به زمین افتاد و سجدهاش طولانی شد سپس سربرداشت و سوار مرکب شد، یاران به حضرت گفتند: پای از رکاب گرداندی، سپس به زمین افتاده سجده کردی و سجدهات طولانی شد! فرمود جبرئیل نزد من آمد و از جانب خدا به من سلام رسانید و به من بشارت داد که مرا در امتم خوار و کوچك نخواهد کرد «کنایه از این که خواسته هایم را نسبت به امتم میپذیرد» من به خاطر این بشارت مالی ندارم که آن را صدقه دهم، و غلام و کنیزی ندارم که در راه خدا آزاد کنم، دوست داشتم به این صورت پروردگارم را شکر نمایم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«شکر کل نعمه الورع عما حرم الله:» (۱)

شکر هر نعمتی دوری گزیدن از همه حرامهای خداست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«العبد بین ثلاثه: بلاء و قضاء و نعمه: فعلیه فی البلاء من الله الصبر فریضته، وعلیه فی القضاء من الله التسلیم فریضته، وعلیه فی النعمه من الله عزوجل الشکر فریضته:» (۲)

ص:۲۲۱

۱- ۱) - خصال، ج ۱، ص ۱۱.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص ۴۳.

عبد میان سه برنامه است: بلاـ و قضا و نعمت، بر او واجب است در بلای از جانب حق صبر کند، و در قضای از طرف خدا تسلیم باشد، و در نعمت از سوی خدا سپاس گزاری نماید.

از حضرت صادق نقل شده مردی به امیرمؤمنان گفت:

«بماذا شکرت نعماء ربک؟ قال: نظرت الی بلاء قد صرفه عنی وابلا به غیری، فعلمت انه قد انعم علی فشکرته:» (۱)

به چه چیزی نعمتهای پروردگارت را شکر کردی؟ حضرت فرمود: به گرفتاری و مشکلی نظر کردم که از من گشته و دیگری را مبتلا نموده، دانستم که خداوند به من اِنعام کرده است، پس شکرش را به جای آوردم.

از حضرت رضا درباره سپاسگزاری از کسی که نعمتی به انسان داده روایت شده:

«من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکرالله عزوجل:» (۲)

کسی که نعمت بخشی مخلوقین را شکر نکند خدای عزوجل را شکر نکرده است.

و نیز از حضرت رضا روایت شده:

«اخذ الناس ثلاثه من ثلاثه: اخذو الصبر عن ایوب والشکر عن نوح، والحسد عن بنی یعقوب:» (۳)

مردم سه چیز را از سه نفر گرفته اند: صبر را از ایوب، شکر را از نوح، حسد را از فرزندان یعقوب.

آری کسی که صابر است هم اخلاق ایوب، و آن که شاکر است هم روش نوح، و حسود در زمره آزار دهندگان به یوسف است.

داستان عجیب سلمان و ابوذر

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۲۴.
۲- ۲) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴۵.
۳- ۳) - عیون اخبار الرضا.

حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت جواد و حضرت جواد از پدران معصوم و بزرگوارش روایت میکند:

سلمان ابوذر را به خانهاش دعوت کرد و دو قرص نان جهت پذیرائی از میهمان بر سفره گذاشت، ابوذر دو قرص نان را برداشت و به زیر و رو کردن آن دو پرداخت، سلمان به ابوذر گفت: چرا دو قرص نان را زیر و رو میکنی؟ ابوذر گفت: ترسیدم که کاملاً پخته نشده باشد سلمان به شدت خشمگین شد و گفت: چه چیزی تو را به این جرأت و جسارت واداشته، به خدا سوگند آب زیر عرش در این نان مؤثر بوده، فرشتگان برای آن باد را به حرکت آورده، و باد ابر را جا به جا نموده، و ابر بر زمین باران ریخته و رعد و ملائکه فعالیت کرده تا آن را در جای خود قرار دادهاند، و زمین و چوب آهن و چهارپایان و آتش و هیزم و نمک و آنچه که قابل شمردن نیست در کار بودهاند تا این قرص نان سر این سفره قرار گرفته، چگونه میتوانی به شکر این همه نعمت برخیزی؟ ابوذر گفت به پیشگاه خدا توبه میکنم و از آنچه پیش آمده طلب مغفرت مینمایم، و از آنچه ناخوشایند تو بود و من سبب آن شدم از تو پوزش میخواهم.

حضرت میفرماید روزی سلمان ابوذر را به میهمانی دعوت کرد، تکه نانی خشک را از کیسه چرمی بیرون آورد، و با آب کوزه به آن تکه نان رطوبت داد تا نرم شود، ابوذر گفت چه نان پاکیزهای است اگر در کنار آن نمکی بود، سلمان از جای برخاست و از خانه بیرون رفت و کوزهاش را در برابر گرفتن مقداری نمک به گرو گذاشت و به نزد ابوذر بازگشت تا نان را با نمک بخورد، ابوذر نمک را به نان میپاشید و میخورد میگفت:

ص:۲۲۳

خدای را شکر و سپاس که قناعت به نان و نمک را نصیب ما فرمود، سلمان گفت: اگر قناعتی در کار بود کوزه ما به گرو نمیرفت. (۱)در هر صورت از آیات و روایات و نظرات محققین و عالمانی چون خواجه نصیرالدین طوسی که تحقیقاتشان برگرفته از آیات و روایات است روشن شد که شکر کامل با عمل و گفتار، و نیت و اجتناب از محرمات و تشکر از مردم در برابر احسانشان صورت میپذیرد، و در برابر نعمتهای بیشمار حق، قناعت کردن به الحمدلله تنها شکر نخواهد بود، و جنبه سپاس واقعی نخواهد داشت.

برخی از مواد حرام شده

پیش از آن که به گوشهای از حکمت و فلسفه حرکت میته و خون و گوشت خوک و آنچه به دست کفار و مشرکان در راه بتان و دیگر مقاصد شوم کشته میشود و به یقین از خبائث و امور زیان بار است اشاره شود لازم است به مقدمهای توجه شود.

فرض کنید کارخانهای برای تولید روغن از دانههای نباتی، به وسیله صنعت گرانی ماهر و دانشمندانی آگاه ساخته میشود، و به چند یا یک سرمایه دار میفروشند، قطعاً کارخانهای که برای تولید روغن ساخته شده باید در دهانهها و لولههای آن دانههای روغنی ریخته شود تا کارخانه به تناسب خوراکی که به آن دادهاند منظم و سالم کار کند، و صاحب یا صاحبان کارخانه و دیگر مردم از تولید کارخانه بهره مند شوند، چنانچه احمق و نادانی به جای ریختن دانههای روغنی در کارخانه ریگ و سیمان و خاک بریزد و کارخانه را روشن کند، به نظر آورید که چه بلائی سر کارخانه و دیگها و دستگاههای آن خواهد آمد؟!

۱- ۱) - بحار، ج۶۸، ص۴۵.

کارخانه بـدن را علیمی حکیم، صانعی قادر، مهربانی دانا و توانا، رئوفی بصـیر ساخته و پرداخته، و با دانش بینهایتش به مصالح و مفاسـد و منـافع و زیانهای آن احاطه دارد و میدانـد چه موادی به سود این بـدن و عامل سـلامت و رشـد آن، و چه موادی به زیـان و ضـرر بـدن و عامـل تخریب و بیمـاری و فاسـد شـدن آن است، و نیز احاطه کامل به این حقیقت دارد که چه موادی از طریق هضم شدن در بدن، به صورت مثبت یا منفی در روح و روان و خلقیات انسان اثر میگذارد و سـبب سعادت یا شقاوت او میشود، براین اسـاس همه طیبـات را بر انسـان حلال، و همه خبائث را بر آدمی حرام نموده است، زیرا طیبات در بـدن و روان و خلقیـات اثر مثبت میگـذارد، و خبـائث در بـدن و روان و خلقیـات اثر منفی مینهـد و این واقعیتی است که تجربه تاریـخ حیـات انسان نیز به اثبات رسانده است.

آیا انصاف است که انسان به دسـتورات خـدای مهربانش و پروردگار رئوفش توجه نکنـد، و برای یک سلسـله لذات خیالی به موادی روی کنـد که آن چنان به بدن و روان زیان برساند که گاهی تا پایان عمرقابل جبران نباشد و از این طریق نیز خانواده و جامعه خود را مبتلا نموده و به آنان هم خسارت وارد کند.

حضرت باقر (ع) از قول خداوند مهربان نقل میکند که حضرت حق به همه بنی آدم خطاب نموده:

«یابن آدم اجتنب ماحرمت علیک تکن من اورع الناس.» (۱)

فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کردهام دوری کن تا پارساترین مردم باشی.

از حضرت صادق (ع) پرسیدند پارساترین مردم کیست؟ حضرت پاسخ داد

«الذی یتورع عن محارم الله:»

کسی است که از محرمات خدا بپرهیزد.

۱- ۱) - بحار چاپ بیروت، ج۶۷، ص۳۰۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده خداوند در مناجاتش با موسی به موسی فرمود:

«یاموسی ماتقرب الی المتقربون بمثل الورع عن محارمی فانی امنهم جنات عدنی، لاأُشرک معهم احداً:» (۱)

ای موسی مقربان به چیزی مانند دوری از محرماتم به من تقرب نجستند، من بهشتهای جاویدانم را به آنان عطا میکنم واحدی را در پاداششان با آنان شریک نمیکنم.

زیدبن علی از پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الورع نظام العباده، فاذا نقطع الورع ذهبت الدیانه، کما اذا نقطع السلک اتبعه النظام:» (۲)

پارسائی و دوری از محرمات نظام عبادت و بنگی نسبت به حق است، هنگامی که پارسائی و روح پرهیز از محرمات از زندگی و حیات انسان قطع شود، دیانت و دینداری قطع میشود، چنان که وقتی نخ تسبیح قطع شود، دانهها از هم گسسته میگردند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«اتقوالله اتقوالله علیکم بالورع وصدق الحدیث واداء الامانه وعفه البطن والفرج تکونوا معنا فی الرفیع الاعلی:» (۳)

تقوای الهی پیشه کنید، تقوای الهی پیشه کنید، شما را به پارسائی و دوری از همه محرمات و راستگوئی و اداء امانت، و پاکی شکم و غریزه جنسی سفارش میکنم تا با ما در مقام رفیع اعلی قرار گیرید.

و نیز از امام ششم (ع) روایت شده:

ص:۲۲۶

۱- ۱) - مشکاه الانوار ۴۵.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۲، ص۳۱۴.

۳- ۳) - امالی طوسی، ج۱، ص ۲۲۶.

«اورع الناس من وقف عندالشبهه، اعبدالناس من اقام الفرائض، ازهد الناس من ترک الحرام، اشد الناس اجتهاد امن ترک الذنوب:» (۱)

پارساترین مردم کسی است که در امور شبهناک توقف کند، عابدترین مردم کسی است که واجبات را بجای آورد، زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند، و کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.

امام صادق (ع) فرمود:

«علیکم بالورع فانه لاینال ماعندالله الابالورع:» (۲)

شما را به پارسائی و ورع سفارش میکنم زیرا جز با ورع به رضوان و رحمت و بهشت خدا نمیتوان رسید.

با ملاحظه آیات قرآن و روایاتی که نقل شد و دقت در مفاهیم آنها به این نتیجه میرسیم که سلامت بدن و روان، و رشد تربیتی و رسیدن به کمال، و تحقق سعادت دنیا و آخرت در گرو اجتناب از محرمات و دوری گزیدن در معاصی و تسلیم شدن در برابر خواستههای حق و فرمانهای پروردگار مهربان عالم است، پروردگاری که جز خیر و سلامت و مصونیت انسان را از خطرات نمیخواهد.

میته

در میته هر حیوان و جانداری مواد آلی سریع الفسادی قرار دارد بسیار خطرناک، که به سرعت عفونت در آن ظهور میکند، و هر چه به گرما نزدیک تر باشد فسادش بیشتر و بوی عفونت آن آزار دهنده تر، و موجب تولید میکرب خسارت بار وباست.

۱- ۱) - خصال، ج۱، ص۱۱.
۲- ۲) - کافی، ج۲، ص۷۶.

در میـدانهای جنـگ که بـدن کشـتهها روی زمین مانـده و عفونی شـده، فراوان دیـده شـده که بیمـاری وبا در آن نواحی شایع گشته، و به منطقه و به مردم زیان و ضرر رسانده است.

به این خاطر شارع اسلام با رعایت شرایط فرمان داده شتابانه کشتهها را دفن کنند و اگر وقتی برای رعایت شرایط نباشد همه را زیر خاک پنهان کنند تا خطری از این ناحیه متوجه محیط و احدی از مردم نشود.

زمانی که روح در بدن حیوان یا انسان است، ابزارهای دفاعی بدن در برابر میکربهای خطرناک، مانند گلبولهای سپید به شدت درفعالیتانـد، تا با جنگی سـخت دشـمنان بدن را مغلوب نمایند، ولی هنگامی که جان از بدن بیرون میرود و ابزار دفاعی با نبود جان از کار میافتنـد، میکربها برای فعالیت خود در همه کشور تن میـدان را خالی میبیننـد و با تمام قدرت به ضـربه زدن به تمام نواحی جسم مشغول میگردند، از این جهت در قانون الهی میته محکوم به نجاست است و در خصوص بدن انسان موجب غسل مس میت میشود، با توجه به این فعل و انفعالات منفی که در میته حاصل میشود که از طرفی موجب نجس شدن آن و از طرف دیگر منبـع آلودگیهـا و فسادهـا و انواع میکربهـای خطرنـاک میگردد خوردن آن از طرف حضـرت حق حرام اعلاـم شـده زیرا موجب فساد بـدن انسان، و سـبب پدیدن آمدن اختلالات روانی و اخلاقی است، و بدون تردید طبع سالم انسانی از خوردن آن نفرت دارد، و به آن میل و اشـتها پیـدا نمیکنـد، مگر انسانی که در گردونه لـج بازی با قانون الهی باشـد، و از روی بیخردی به دشـمنی با خود برخیزد، و به عمد به تخرب بدن، و ایجاد اختلال در روان و اخلاق اقدام کند، که در این صورت چنین انسانی از آن میته فاسدتر و در آلودگی اخلاقی بدتر است.

در میان تمام ملتهائی که اندک توجهی به حق داشتند، میته را پلید میدانستند و از آن دوری میجستند.

در مذهب یهود حتی در برابر با تورات فعلی میته را چه از حیوان، چه از انسان نجس میدانند، و در این حکم به اندازهای به افراط رسیدهاند که در تورات فعلی تحریف شده میخوانیم: هر کس نزد محتضر باشد پس از فوت او همه حاضران نجس هستند گرچه دستی به میت نگذاشته باشند. (۱)در مذهب زردشتیان برای میته حیوان و انسان مقررات بیشتر و سخت تر و افراطی تر از مذهب یهود وجود دارد، انداختن مرده را در رودخانه جنایت بزرگ به حساب میآورند، به این عنوان که رودخانه مقدس است به چه سبب آن را آلوده کردهاند، روی این حساب انجام دهنده آن را محکوم به اعدام میدانند، زردشتیان نه تنها میت را نجس میدانند، بلکه نظرشان این است که تمام اشیاء متعلق به میت حتی کسان نزدیک به او نجس میشوند، گرچه در شهری دیگر باشند و اطلاعی از مردن وی نداشته باشند.

کتاب اسلام و علم امروز میگوید: ما نمیتوانیم اصول طهارت اسلام را محدود به میکرب بدانیم، زیرا میکرب چیزی است که در این چند قرن کشف شده، و هنوز خیلی رموز و دقایق نامعلومی در این زمینه مانده که کشف آن به عهده دانشمندان عصرهای آینده است.

ما دانسته ایم که اسلام در دستور طهارت خود در نظر داشته که میکربها زدوده شود، و فهمیدیم که در روزگار پیدایش اسلام این کشف مهم یعنی کشف میکرب را که امروز دانشمندان با علوم تجربی دانستهاند مورد توجه قرار داده

۱- ۱) - مطهرات در اسلام ۱۲۸ فلسفه احکام، ص۱۵۲.

است، ولی نبایـد دسـتورات دین اسـلام را که برای تمـام قرون لحـاظ شـده و حقـایقی را در زمینههـای گوناگون بیان نموده با کشفیات یک قرن محدود کرد.

آری آنچه در اسـلام بعنوان نجاسات شـناخته شده مانند میته – خون – گوشت خوک و. . . چیزهائی هستند که منبع میکربهای بیماری زاست و برای تندرستی و سعادت انسان زیانبارند.

امـا در باطن این دسـتورات ممکن است فوائـد دیگری منظور شـده باشـد که هنوز بر دانشـمندان پوشـیده است و ممکن است کسانی که پس از ما پا به دایره زندگی میگذارند و فکر و علمشان از ما بیشتر است آن را بیان نمایند.

خون

خـود از مـواد آلی حیوانی تشـکیل شـده و مواد ازتی فراوانی دارد و کـانون میکرب هـاست، تـا جـائی که طبیبـان حـاذق برای تشـخیص بیمـاری و پیـداکرن سـبب اصـلی آن به آزمایش خون بیمار متوسل میشونـد، تا روشن شود چه نوع میکربی در خون جای گرفته و به فعالیت برضد بدن میکوشد.

میکرب هنگامی که وارد خون در گردش میشود تکثیر پیـدا میکنـد و اگر علاجی در کار نباشـد انسان از پای میافتد و چه بسـا هلاک میشود.

شارع مقدس اسـلام، روزی که میخواست اسلام را تبلیغ کند آن هم در روزی که همه جهان نسبت به انیگونه حقایق بهداشتی و طبی و دیگر حقایق مهم در جهالت و تاریکی به سر میبرد، از زیانهای خون کاملاً آگاه بود، و به مفاسد و مضرات و خطرات آن وقوف کامل داشت، درحالی که مردم آن روزگار خون را از غذاهای رسمی و لذیذ میدانستند! !

آن روز خـون را نجس و خوردن آن را حرام اعلاـم کرد، در کتـاب تمـدن الاسـلام ص۱۸۵ میخوانیم: پروست که از فلاسـفه غرب است در کتاب خود می

نویسد زمانی در آمریکای شمالی با خون تغذیه میکردند، ولی در این دوره کشف شده که خوردن خون زیان فوق العادهای دارد.

بی شک زمانی که از طرف حضرت حق و شارع مقدس قوانین اسلامی خون جزء نجاسات اعلام شد و خوردن آن حرام گشت یک نفر در آن روزگار پیدا نمیشد که مضرات خون را بداند، بلکه در آن روزگار خون را مانند گوشت و سایر مواد خوردنی از جمله غذاهای رسمی و مفید میدانستند و به این سبب خون گوسپند و گاو و دیگر حیوانات را میگرفتند و در روده ریخته روی آتش بریان کرده میخوردند.

گوسپند را سر نمیبریدند که مبادا خونش بریزد و از بین برود، و به قتل صبر که در اسلام حرام شد آن را میکشتند.

در تورات در سفر تثنیه باب ۱۲ آیه ۱۷ آمده: ولی خون را مخور و آن را مثل آب روی زمین بریز.

از این آیه معلوم میشود که خون در ادیان الهی گذشته هم حرام بوده، ولی جاهلان لذت پرست که اکثر مردم جهان را تشکیل میدادند و میدهند حدود دینی را رعایت نکرده و نمیکنند و از حرامی که موجب زیان بدن و اختلال روح میشود پرهیز نمیکنند و ورع و پارسائی به خرج نمیدهند.

گوشت خوک

در آئین مقدس اسلام چنان که در آیات صریح قرآن و روایات آمده گوشت خوک که دیرباز است خوراک غربیان و برخی مسلمان نماهائی که میمون وار مقلد آناناند شده نجس و خوردن آن موکداً حرام اعلام شده و حرمت آن چون سایر محرمات تا قیامت باقی است.

ص:۲۳۱

شریعت پاک و حکیمانه اسلام به سود بدن و روان انسان، خوک را از اعیان نجسه به شمار آورده و خوردن گوشت و شیر آن را ممنوع، و خرید و فروش آن را حرام نموده است.

فلسفه حرمت گوشت خوک خسارتهای زائدالوصف و زیانهای زیادی است که از این حیوان به محیط زندگی سرایت، و موجب ضررهای سنگین بر بدن و روان انسان است.

محافل علمی دنیای این زمان متوجه زیانها و خسارتهای این گوشت شده، در اندیشه این هستند که انسان را از این منبع ضرر و خطر نجات دهند.

بیان همه زیانهای گوشت خوک در این سطور نمیگنجد از باب نمونه فقط به چند بخش از زیانهای آن اشاره میشود.

۱- خوک در تغذیه خودش از خوردن پلیدیها و کثافات حی از نجاسات خود امتناع نمیکند.

«متأسفانه بعضی از انسان نماها به طبیعت خوک دچار شده، از خوردن هرگونه کثافات و نجاسات مالی چون رشوه، غصب، ربا، دزدی، خیانت، کمفروشی، حق یتیم باکی ندارند»

۲- خوک غیرت ناموسی ندارد، و دچار پلیدی دیوثی است تا جائی که جفت خود را در معرض خوکهای نر دیگر قرار داده و از این عمل علاوه براین که باک ندارد لذت هم میبرد! و این صفات و اخلاق بدون شک در گوشت او تأثیر دارد، از این جهت اشخاصی که عادت به خوردن گوشت خوک دارند تحت تأثیر این صفات زشت قرار میگیرند.

۳- بیماری خطرناک لادرری « ladrerie » از گوشت خوک تولید میشود، در مناطق مسیحی نشین این بیماری فراوان است، ولی در بلاد مسلمان نشین و در میان یهودیان که از خوردن گوشت خوک میپرهیزند ابداً یافت نمیشود.

اسلام و علم امروز در ص۴۰۳ میگوید: این بیماری از میکرب تنیابه وجود میآید، که از گوشت خوک که لانه این میکرب است به انسان سرایت میکند و آن را تنیاسلیوم میگویند.

تنیاسلیوم که ازآن به حب القرع یا کرم کدو تعبیر مینمایند در بدن خوک لانه دارد.

این کرم هنگامی که وارد امعاء انسان میگردد، قلابهائی در سر دارد که به جدار روده بند میکند، و یک بخش از حب القرع است که بسا به چهل متر میرسد و هرچه از سر دورتر و به دُم نزدیک تر میگردد ضخیم تر میشود، و بدن آن بندبند است، بند آخرین که از همه بزرگ تر است به اندازه یک لوبیاست، هنگامی که سیر تکاملی به انجام رسید جدا شده وارد مدفوع انسان میگردد، و بند متصل به آن در نوبت تکامل مینشیند تا بزرگ شده جدا شود با مدفوع خارج گردد.

هر یک ازاین بندها چندین هزار از تخم همین میکرب را در درون خود دارند که اگر وارد خاک زراعت، یا محیط باغها گردد، در صورتی که محصول چیده شده را به آن گونه که باید شستشو نکنند، یا مواد لازم میکرب کش را به آن نزنند، خورندگان از خطر این میکرب مصون نخواهند بود.

۴- از زیانهای قابل توجه گوشت خوک تولید بیماری تریکینوز است که میکرب آن به نام تریکین یا تریشین است که در گوشت خوک لانه میگذارد به طوری که در یک کیلو گوشت خوک بسا ۴۰۰میلیون نوزاد تریکین موجود است.

ص:۲۳۳

این حیوان به صورت کرم کوچک از یک میلی متر تا سه میلی متر طول دارد، و در هر ماه میتواند از ده تا پانزده هزار تخم بگذارد، و زیانهای حاصله از آن به مراتب شدیدتر و مفاسدش بیشتر از میکرب تنیاسلیوم است.

عوارض حاصله در بدن انسان به خاطر خوردن گوشت خوک و داخل شدن تریکین به معده انسان کم نیست اول مرتبه گلبولهای قرمز را آسیب میرساند، در نتیجه تولید بیماری کم خونی میکند و سپس سرگیجه و امراض و عوارض دیگری را برای انسان به ارمغان میآورد و نهایتاً در برخی از موارد به مرگ میانجامد، و این است فلسفههای حرمت گوشت خوک از دیدگاه اسلام. (۱)حیوانات حلال گوشتی که به وسیله کافران و مشرکان پای بتان و برای مقاصد شیطانی قربانی میشوند، جزء محرمات الهی است و حکم میته را دارد و باید از آن اجتناب کرد، اجتناب از این نوع قربانیها از جلوههای مهم مبارزه آئین توحید با مظاهر شرک است، یقیناً در این نوع قربانیها که میته به حساب میآید آثار سوئی در روح و روان باقی میگذارد.

اگر غربیان و غرب زدهها و مقلدان میمون صفت آنان بگویند امروز با پیشرفت علوم و اختراع دستگاههای گوناگون صنعتی گوشتهای حرام به ویژه گوشت خوک را میتوان از میکرب پاک کرد، و جلوی تولید زیانهای آن را گرفت و راه حرمت را به روی آن که سببش آلودگی گوشت به میکربهای خاص است بست، در پاسخ باید گفت در علم و دانش امروز ثابت شده که همه خوراکیها بر روح و روان و خلقیات انسان اثر میگذارد، آثار سوء این نوع گوشتها را با چه دستگاه صنعتی میتوان از آن زدود؟

ص:۲۳۴

۱- ۱) - مشروح بحث این محرمات را در کتاب فلسفه احکام ج۱ و اسلام علم امروز و مطهرات در اسلام ملاحظه کنید.

مسئله اضطرار

اگر انسانی بدون انجام ظلم و تجاوز به اضطرار دچار شد و در فضای اضطرار جانش به خطر افتاد به حکم غفران و رحمت خدا که در پایان آیه مورد بحث آمده، با توجه به قناعت کردن به مقدار ضرورت یعنی به اندازهای که جانش را از خطر برهد جایز است از محرمات ذکر شده در آیه استفاده کند، البته این مسئله در موقعیتی است که کاملاً از یافتن حلال ناامید باشد، این قانون حکیمانه یعنی جواز بهره گیری از محرمات به هنگام اضطرار از دلایل انعطاف پذیری احکام حق و توجه شارع مقدس به ضرورتها و نیازهای آدمی در جعل قانون است.

جمله غَیْرَ بٰاغٍ وَ لاٰ عٰادٍ بیان شرط برای حکم اضطرار است، یعنی حلال شدن محرمات برای انسان مضطر مشروط به این است که شخص مضطر در حال ستم و تجاوز نباشد و یا ستم و تجاوز او سبب اضطرار او نشده باشد، در کتاب شریف من لایحضره الفقیه به عنوان ارزش جان و ارزش حفظ آن و حرمت به هلاکت انداختن خویش روایت مهمی از حضرت صادق (ع) به این مضمون نقل شده

«من اضطر الی المیته والدم ولحم الخنزیر فلم یأکل شیئاً من ذلک حتی یموت فهو کافر:» (۱)

کسی که به واسطه نخوردن مردار و خون و گوشت خوك در حالی که به خوردن آنها ناچار شده بمیرد کافر است.

در باب فلسفه حرمت این گونه محرمات و جواز حلیت آن برای مضطر روایت بسیار با ارزشی از حضرت باقر (ع) روایت شده آنجا که از حضرت میپرسند:

«لم حرم الله عزوجل الخمر و المیته والدم و لحم الخنزیر؟»

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۲۱۸، ح۹۸.

به چه سبب خدای عزوجل مستکنندهها و میته و خون و گوشت خوک را حرام نموده، آن حضرت پاسخ داد

«لکنه عزوجل خلق الخلق فعلم مایقوم به ابدانهم ومایصلهم فاحل لهم وباحه وعلم مایضرهم فنهاهم عنه وحرم علیهم ثم احل للمضطر فی الوقت الذی لایقوم بدنه الابه:» (۱)

آری خداوند بزرگ انسان را آفرید و برای او آنچه که قوام و مصلحت بدنشان به آن بود معلوم و روشن بود، در نتیجه آنها را برای آنان حلال و مباح فرمود، و روشن و معلوم بود که چه عواملی برای بدن آنان زیانبار است، پس آنان را از آنها نهی کرده و بر آنان حرام نمود، سپس برای مضطر در زمانی که بدن او جز به حرام حفظ نمیشد حرام را مباح کرد.

تفسیر آیه ۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّٰارَ وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ لاٰ یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلضَّلاٰلَهَ بِالْهُدیٰ وَ اَلْعَذٰابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَی اَلنّٰارِ

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ نَزَّلَ اَلْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ اَلَّذِینَ اِخْتَلَفُوا فِی اَلْکِتٰابِ لَفِی شِقٰاقٍ بَعِیدٍ

یقیناً آنان که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام نازل کرده برای پر کردن جیب خود از عوام یهود و نصاری پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست میآورند جز آتش در شکمهای خود نمیخورند و خدا روز قیامت با آنان سخن نمیگوید و از گناهان و زشتیها پاکشان نمیکند و برای آنان عذاب دردناکی است. ایناانند که گمراهی را به جای هدایت و عذاب را در برابر آمرزش خریده اند.

آن عذاب به خاطر این است که خدا کتاب آسمانی را به حق نازل کرد ولی اینان کتاب خدا را واگذاشتند و در انکارش کوشیدند و آن را مایه اختلاف قرار دادند و بیشک کسانی که در مفهوم و محتوای کتاب اختلاف کردند تا حقایق از مردم پنهان بماند در دشمنی دور و درازی و فاصله بسیار زیادی از حق قرار دارند.

۱- ۱) - علل الشرایع، ص۴۸۳، ح۱.

شرح و توضیح

مسئله کتمان حق که کار بسیار خطرناک عالمانی یهودی و نصرانی بود، و به سبب آن بسیاری از مردم را به گمراهی انداختند و مانع مسلمان شدن تعداد زیادی از آنان شدند در آیه ۴۲ سوره مبارکه بقره گذشت.

اینان در برابر بهای ناچیزی از قلدران و ستمکاران و حاکمان ظالم وقت و عوام مردم میگرفتند حق را که سبب هدایت مردم بود و آنان را به رحمت و رضوان الهی میرسانید پنهان میکردند.

آنان به این مسئله توجه نمیکردند که ثروت و متاع دنیا و ابزار مادی به هر مقدار باشد در برابر دین فروشی آنهم دینی که ضامن نجات انسان در دنیا و آخرت است و نیز در مقابل کتمان حقایق کتابهای نازل شده بیارزش و بسیار اندک است و در این خرید و فروش خسارتهای غیرقابل جبران وجود دارد.

خداوند مهربان براساس رحمت و لطفش، و به منظور حفظ سلامت و صحت بدن و روان انسان و رعایت مصالح حیات بشری در کتابهای آسمانی حلال و حرام را بیان کرد، ابلاغ حلال و حرام الهی در هر روزگاری بر عهده عالمان و آگاهان به آیات کتاب خداست، و توده مردم برای شناخت حلال و حرام جز این راهی ندارند، ولی با کمال تأسف عالمان یهود و نصاری علاوه بر کتمان آثار نبوت رسول اسلام، و مانع شدن از مسلمان شدن عوام یهود و نصاری فقط و فقط به انگیزه هواهای نفسانی خویش، و طمع به ثروت مردم، و جذب و جلب هواهای عوام و متنفذین و قدرت مندان حلال و حرام را ناگفته گذاردند، یا به تحریف مقررات حق دست زدند یا کتمان نمودند، اینان هرچه به دست آورند که جز ثمن قلیل و متاع اندک چیزی نبود، در برابرش رضایت خدا و سعادت ابدی

ص:۲۳۷

را از دست دادند، و سعادت خلق خدا را در برابر هواهای بت صفت خویش قربانی کردند.

«این بزرگ منشان که به عنوان دین، حدود حلال و حرام را کتمان مینمایند و مردم را سرگردان و منحرف میسازند، چون خود کانون هواها میباشند، و دین حق را حرفه خود و کالای زندگی نمودهاند، و با این روش انحرافی فطرتشان خاموش و درونشان تیره و دوزخی گردید، هرچه در این معامله خطیر بیندوزند و بخورند مایه ذخیرهای و هیمه چنین دوزخی خواهد شد:

أُولٰئِكَ مٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّٰارَ

قید و ظرف فِي بُطُونِهِمْ و جمع آن چنین انبار عمیق و درونی و تودرتوی دوزخی را مینمایاند» که سراسرش پر از آتش است و این نابکاران به جرم عظیم کتمان آیات حق باید شکم خود را از آن پر کنند!

علمای یهود و نصاری به خاطر هوای نفس و روح مادی گری در مورد ارزش گزاری به متاع دنیا دچار انحراف فکری بودن، انحرافی که فضای سیاه و ظلمانی و شیطانی آن تا این زمان بر فکر بسیاری از مردم دنیا سایه انداخته و در آینده هم ادامه دارد، و براین اساس زمینه دین فروشی و کتمان حقایق در آنان فراهم آمد، و خود و بسیاری از مردم زمان خویش و روزگاران خود را به تباهی کشیدند و در سعادت را به روی خود و مقلدانشان بستند.

اگر متولیان تبلیغ دین، و آنان که در این زمینه مسئولیت خطیری برعهده دارند حریص به دنیا و دلبسته به پول و ثروت نباشند، یقیناً چنین خطری که دور نگاه داشتن مردم از حقایق الهیه باشد پیش نمیآید.

چهرههای مخلص و دلسوز، و آنان که برای نجات امت، و سعادت ملت دغدغه دارند، و قلبشان برای رهائی انسان از قیود شیطانی میطپد در هر شرایطی

ص:۲۳۸

گرچه خود به مضیقه مالی گرفتار آیند، یا جانشان در معرض خطر قرار گیرد از اعلام مسائل دین و حلال و حرام الهی دریغ نمیکنند و در این زمینه از قلدران و زورگویان و ثروتمندان حرفهای نمیهراسند.

جمله مٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ پس از ثَمَناً قَلِیلاً دلالت قطعی بر این حقیقت دارد که ثروت تحصیل شده از راه دین فروشی و کتمان حقایق آتشی است که دین فروشان آن را بلعیده به شکم فرو میریزند، و این آتش از باب تجسم عمل که در آیه ۲۵ سوره بقره بسیار مفصل و مشروح و مستدل و استوار بحث شد در قیامت ظهور عینی خواهد کرد.

خداوند مهربان که رحمت واسعهاش نسبت به کل شیئ فراگیر است در قیامت با این خائنان دین فروش که وجودشان مانع قرار گرفتن بندگان در صراط مستقیم بود سخن نمیگوید وَ لاٰ یُکَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ و این عدم سخن گفتن دلالت بر خشم و غضب حضرت حق از آنان دارد، و نوعی اهانت و استخفاف به آنان است که حکایت از عذاب سخت روحی نسبت به آنان دارد.

آنان تا ابد از مغفرت حضرت رب العزه که سبب پاک شدن از گناهان و تزکیه وجود انسان از معاصی است محروماند، و از مفهوم آیه شریفه استفاده میشود که عالمان و آگاهان و دانشمندان متعهد و دلسوز جامعه از تزکیه برخوردار و در قیامت مورد سخن گفتن حضرت حق هستند و مورد لطف و رحمت ویژه پروردگارند.

چه معامله و بیع و شرا و خرید و فروش خسارت باری است که هدایت و دین فروخته شود و به جای آن ضلالت و گمراهی ابتیاع گردد، و مغفرت از دست برود و در برابر آن عذاب ابد خریده شود، اینجا باید از صبر و تحمل دوزخیان که بخشی از آنان عالمان دین فروشاند در برابر عذاب دوزخ که در

دعای کمیل آمده همه آسمانها و زمین در برابرش مقاومت ندارند شگفت زده شد

فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَى اَلنّٰارِ

«اینـان که شـریعت و کتاب نازل شـده صعود دهنـده را کتمان و دگرگون میکننـد، و به خود و هواهای خود میگراینـد و روی خود و خلق خـدا را در این دنیـا از سـخن خـدا بر میگرداننـد در روز قیـامت که حجابها و موانع از میان میرود، خداونـد با آنان روی سـخن نـدارد، و هر کس روی به سوی خـدا و سـخن حق و خـدائی دارد از آنـان روی میگردانـد، و چون قابلیت رشـد و تزکیه روحشان تباه گشته، خداوندی که هر مستعدی را پاک مینماید و رشد میدهد آنان را تزکیه نمیکند و به پستی شان میبرد يُكَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ . . . وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ و عـذابی بس جانگداز دارند وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ اینان با علم و اختیار ضـلالت را به جای هدایت و عذاب را به جای مغفرت گرفتند، به راستی با چه قدرتی عذاب گناهان خود و دیگران را تحمل میکنند فَمٰا أَصْبَرَهُمْ عَلَى اَلنّٰارِ؟ !

ذٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ. . . ذلک اشاره به مجموع عواقب سـنگین و عـذابهای کتمان است که شـگفت آور و برای مردمی، به دور از باور میباشد.

این آیه رازی را بیـان میکنـد تا شایـد چنین عواقب و آثار به ذهنها نزدیک شود و باور آورد: این عاقبتها و آثار برای آن اسـت که خداونـد کتـاب را به حق نـازل کرده، حق نمودار واقعیت ثـابت و اراده خداونـد میباشـد، و گرایش به آن گرایش به نظـام هسـتی است، پس اگر حـق کتمـان یـا تحریف شود حقوق خلق که مورد عنـایت خـاص پروردگـار است دگرگون شـده و راه تکامل بسته میشود، و این اصل و ریشه هر دگرگونی و گناه و عذاب میباشد، و نیز حق و عمل به آن

منشأ هماهنگی قوای نفسانی و قوای اجتماعی با نظام برتر است، همان نظامی که زمین و آسمانها و پدیدهها را برپا و هماهنگ نگهداشته، پس اگر با تحریف و کتمان، در کتاب که زبان حق است اختلاف راه یافت انسان از خود و افراد و اجتماع جدا میشود و همه با هم در این جهان هماهنگ ناهماهنگ و جدا جدا میگردند.

إِنَّ اَلَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِي اَلْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

خلاصه این آیات به صورت قیاس برهانی چنین است: کتاب به حق نازل شده، پس کتمان کتاب کتمان حق است، کتمان حق منشأ ناهماهنگیها و جدائیها و در نتیجه دوزخها و محرومیتها میگردد.» (۱)

داستان زاهدان و قانعان

آنان که اهل زهد یعنی دوری کنندگان از گناهان و معاصی هستند، و به حلال خدا قناعت دارند، از وجود خود برای دنیا و آخرتشان خیر میبینند و برای دیگران هم منبع منفعت و سود میباشند و به سبب زهد و قناعتشان از دچار شدن به خسارتهائی که محصول معاصی است در امان به سر میبرند.

حکایت میکنند که حضرت ذوالقرنین بر قومی گذشت که دنیای حرام را رها کرده بودند، و قبر و مردگانشان را کنار خانههای خود قرار داده، و از گیاهان سالم زمین غذا پخته و تغذیه میکردند، و در گردونه طاعت و عبادت خدا قرار داشتند، ذوالقرنین دنبال بزرگ آنان فرستاد تا با او درباره زندگی پاکشان گفتگو کند.

بزرگ قوم گفت: مرا به ذوالقرنین نیازی نیست، ذوالقرنین خودش نزد آن بزرگ آمد و به او گفت چرا در میان شما طلا ـ و نقره و ثروت جمع شده نیست؟

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۲، ص۴۷.

پاسخ داد در میان ما عاشق و خواهان دنیا نیست، مادیات چیزی است که احدی از آن سیر نمیشود، بنابراین قوم ما به قناعت سیر هستند، ما قبور مردگانمان را درب خانهها قرار داده ایم تا مسئله مرگ و سفر به عالم آخرت را فراموش نکنیم، سپس جمجمه انسانی را روی دست گرفت و به ذوالقرنین گفت این جمجمه و سر شاهی از شاهان است که پیوسته به رعیت ستم مینمود، و از طریق ستم و حرام ثروت جمع میکرد، خدا به عمرش خاتمه داد و روحش را گرفت درحالیکه گناهان و ستم هایش در پروندهاش باقی ماند و همه ثروتش ازدست رفت، آنگاه جمجمه دیگری را نشان ذوالقرنین داد و گفت: این جمجمه سلطان عادلی است که به رعیت مهربان بود، خدا پس از پایان مهلت عمرش جان او را گرفت و در بهشت جای داد و به او رفعت درجه عنایت فرمود، سپس دست بر سر ذوالقرنین گذاشت و گفت سر تو کدام یک از آن دو سر است، ذوالقرنین به شدت گریست و به بزرگ آن قوم گفت: اگر در همراهی با من رغبت داری مملکت خود را در همه امورش با تو نصف کرده و وزارت حکومتم را به تو تسلیم مینمایم، آن مرد بزرگ گفت ابداً چنین کاری را نمیپذیرم، ذوالقرنین گفت: چرا این مرد بزرگ گفت: من حکومت و وزارت نمیخواهم؟ زیرا معنی نفی او این است که مردم به سبب مال و حکومت دشمن تو هستند، و همه جامعه به سبب قناعت عاشق من میباشند. (1)به فرموده سعدی:

در گوشه قناعت نان پاره و پینه جج

در پیش اهل معنی بهتر ز صد خزینه ج

تفسیر آیه ۱۷۷

اشاره

ص:۲۴۲

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۳۴۹.

لَيْسَ اَلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ وَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلنَّبِيِّينَ وَ آتَى اَلْمٰالَ عَلىٰ حُبِّهِ ذَوِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ وَ اَلسّٰائِلِينَ وَ فِي اَلرِّقٰابِ وَ أَقٰامَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَى اَلزَّكٰاةَ وَ اَلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذٰا عٰاهَدُوا وَ اَلصّٰابِرِينَ فِي اَلْبَأْسٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ حِينَ اَلْبَأْسِ أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُتَّقُونَ

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آوردهاند، و مال و ثروتشان را در حالی که دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و در راه آزادی بردگان میدهند، و نماز را با همه شرائطش برپا میدارند، و زکات میپردازند و چون پیمان میبندند به پیمان وفادارند و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند، ایناننـد که در دینداری و پیروی از حق راه صداقت پیمودند، و اینانند که اهل تقوا و پرهیزکاری اند.

شرح و توضیح

آیه شریفه ویژگی مؤمنان باتقوا را در ده مورد بیان میکند، و آراستگان به این اوصاف را مؤمن صادق و اهل تقوا میشمارد، و با اشاره به این ده مسئله انحراف فکری و خطای عملی یهود و نصاری و تابعان آنان را که تصور میکردند و خیال میکنند رو به مشرق و مغرب آوردن و خواندن اذکاری چند ایمان واقعی و نیکی حقیقی است اعلام میدارد، تا بدانند بندگی حق و نیکی مورد نظر خداوند این نیست که آنان انجام میدهند، بلکه بندگی و نیکی آراسته بودن به سه حقیقت ایمان، عمل صالح و اخلاق حسنه است که در ده مورد در آیه شریفه مطرح است، کسی که از این سه اصل دور و محروم است، یعنی از ایمان به پنج حقیقتی که در آیه بیان شده و عمل صالحی که پایهاش انفاق و نماز و زکات است و از اخلاق حسنهای که دو مورد مهم آن وفای به عهد و صبر و استقامت در حوادث است توخالی است مؤمن صادق و متقی پرهیزکار نیست.

ص:۲۴۳

مسائلی از قبیل ایمان و نماز و زکات و پرداخت مال به اقوام و ایتام و تهیدستان و صبر در حوادث شرح و توضیحاش به ترتیب در آیات ۸۲ و۴۳ و۸۳ و۱۵۳ سوره مبارکه بقره گذشت، ولی بخاطر این که پارهای از این موارد و دیگر مسائل آیه شریفه نیاز به توضیح بیشتری دارد به خواست حضرت حق و به توفیق او که رفیق راه است به شرح و توضیحاش میپردازم.

آنچه را مورد بحث و شرح قرار میدهم عبارت است از ایمان، پرداخت مال در راه خدا، بردگان، زکات، وفای به عهد، و شما را به دیگر موارد بیان شده در آیه که شرحش در آیات گذشته گذشت ارجاع میدهم.

بی تردید «این آیه نمونه جامع و کامل تربیتی را نشان داده که: عقل به مرتبه ایمان رسیده، و ایمان منشأ انفاق و اقامه نماز و دادن زکات شده، و در میان ایمان و این اعمال خوی وفای به عهد و صبر در مصائب تکوین یافته، تا انسانی موزون و راست و متقی پدید آورده است، تربیت به هر معنا و به هر صورت جز این باشد ناقص و یک جانبه و ناهماهنگ میباشد، احکام و شرایع آسمانی مقدمه یا وسیله برای پرورش چنین انسانی است:

لَيْسَ اَلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ. . .

پس از شخص مربّی خاتم و کامل آیا این آیه مصداقی بارزتر و جامع تر از امیرمؤمنان علی (ع) دارد؟»

ایمان به خدا

مسئله ایمان به قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی به ویژه قرآن مجید و نبوت پیامبران در آیات گذشته سوره بقره تا اندازهای توضیح داده شد لذا از پنج بخش مربوط به ایمان، بیش از پیش به مسئله بسیار مهم ایمان به خدا میپردازم:

انسان اگر عقل خود را به کار گیرد و با کمک این گوهر بینظیر خزانه هستی تا جائی که مسیر است، نگاهی اندیشمندانه به جهان خلقت و به موجوداتی که در دسترس اوست و به آفرینش خود بیندازد، یقیناً به این حقیقت مؤمن میشود

که جهان هستی و موجوداتش که براساس نظمی خاص به وجود آمـده و با تکیه بر نظم خاص ادامه حیات میدهند و هریک از کمترین ذره تا گستردهترین آسـمان با حسابی معین در جای خود قرار گرفتهانـد دارای موجدی عالم، عادل، حکیم، حسابگر، توانا، بصـیر، کریم و مهربان است، و به هیچ عنوان نمیتوان پذیرفت که جهان خلقت با میلیاردها موجودات متنوع و گوناگون و رنگارنگش تصادفاً به وجود آمده و در گردونه این نظم ویژه شگفت انگیز قرار گرفته و بدون محرکی قدرتمند دارای حرکت اند.

اگر حرکت و نظم و قوانین حساب شـده، سـرمایه ذاتی موجودات بود بایـد همه موجودات از ازل میبودنـد، و تا ابـد هم بقاء و دوام داشتند، ولی برای همگان ثابت است که موجودات نبودند و به وجود آمدهاند، و دراین گردونه دنیائی و مادی برای آنها بقـاء و دوامی وجود نـدارد و روزی به کـام مرگ در میافتنـد، پس بایـد مـاورای وجود آنان قـدرتی باشـد که آنها را به وجود بیاورد، و سپس به هنگام سرآمدن مهلتشان آنها را از دایره حیات بیرون ببرد.

عقـل به همین مقـدار میتوانـد به درک حقیقت موفق شود، و از این که در فضـای علوم و معـارف مـاورای مـادی به جزئیات و حقایق لازم پی ببرد عاجزاست.

او نسبت به درک بخشـی از کلیـات و مقـدار انـدکی از جزئیات توانائی دارد، ولی قـدرت احاطه به همه حقایق هستی به ویژه احـاطه به مـاوراء طبیعت کار او نیست مگر این که در این زمینه احکام نورانی آسـمانی، و حقایق اصـیل دینی، و آئین جاودان الهی و اسلام ناب که در آیات قرآن و روایات صادره شده از اهل بیت طلوع دارد به کمک عقل آید و او را در درک صفات موجد جهان، و شئون او و نیز درک قیامت و فرشتگان و سایر حقایق یاری دهد.

ص:۲۴۵

اینجاست که اهل فضل و بصیرت میگویند عقل جز به حقایق نورانی شرع هدایت و راهنمائی نمیشود، و لطائف و اشارات و واقعیات شرع جز با نگاه عقل روشن نمیشود، عقل مانند پایه و شرع چون ساختمان و بناست، هنگامی که پایه نباشد بنا سرپا نمیشود و ثابت و استوار نمیگردد، و اگر بنا نباشد پایه را چه مکانیت و جایگاهی است؟

عقل هم چون چشم است، و شرع مانند شعاع و نور است، اگر شعاع و نور نباشد برای چشم سود و منفعتی نخواهد بود، لذا خدای مهربان از شرع و دین تعبیر به نور فرموده است:

قَدْ جٰاءَکُمْ مِنَ اَللّٰهِ نُورٌ وَ کِتٰابٌ مُبِینٌ (۱۵) یَهْدِی بِهِ اَللّٰهُ مَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ اَلسَّلاٰمِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ بِإِذْنِهِ: (۱)

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است، خدا به وسیله آن نور و کتاب کسانی را که از خوشنودی او پیروی میکنند به راههای سلامت راهنمائی میکند و آنان را به توفیق خود از تاریکیهای جهل، کفر، شرک و ظلم و نفاق به سوی نور معرفت، بصیرت ایمان و عمل صالح بیرون میبرد.

و نیز عقل مانند چراغ است و شرع مانند روغنی که به آن روشنائی میدهد و احتمالاً معنی نور علی نور (۲)در آیه شریفه سوره نور همین حقیقت باشد.

و به عبارت دیگر شرع عقل بیرونی و عقل شرع درونی است و این دو قدرت یار و کمک یکدیگر بلکه دو متحد باهم هستند، و چون شرع عقل بیرونی به حساب آمده خداوند در مواضعی از قرآن کافر را مسلوب العقل دانسته است:

صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ. (۳)

ص:۲۴۶

۱- ۱) - مائده ۱۵- ۱۶.

۲- ۲) - نور ۳۵.

۳- ۳) - بقره ۱۷۱.

و چون عقل شرع درونی به شمار آمده در وصف عقل فرموده:

فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَیْهٰا لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اَللّٰهِ ذٰلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ: (۱)

پای بند بر سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته باش، برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست، این است دین درست و استوار، ولی بیشتر مردم به این حقیقت معرفت و دانش ندارند.

خدا عقل درون را در این آیه دین نامیده و چون عقل بیرون و درون متحد باهم هستند نور علی نور فرموده یعنی: نور عقل و نور شرع، سپس فرموده:

«یهدی الله لنور من یشاء.»

خدا هرکه را بخواهد به سوی نورش هدایت میکند، آری هر دو نور را از یک حقیقت و جنسی متحد باهم به حساب آورده است، بنابراین وقتی عقل بدون شرع حرکت کند از دریافت بیشتر حقایق عاجز میگردد، چنان که چشم بدون بودن نور از دیدن اشیاء عاجز است. (۲)

نگاه عقل درونی به هستی

در سطور گذشته به این معنا اشاره شد که حرکت ذاتی موجودات و مواد و عناصر نیست، بلکه همه موجودات در حرکاتی که دارند محرک خارجی پیشتوانه حرکت آنهاست و این حقیقتی است که عقل هر انسانی آن را درک میکند اما این که این محرک کیست و دارای چه اوصافی است از حوزه نگاه عقل خارج است، و وجود محرک و اوصافش را باید عقل بیرونی یعنی شرع مقدس و اسلام ناب توضیح دهد، که البته در فصل بعد به این مسئله اشاره خواهد شد.

۱- ۱) - روم ۳۰.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۱، ص۱۸۷ باب اول.

برای اثبات وجود حق و ایمان به حضرت او به بیش از این مسئله کلی که در حوزه درک عقل است یعنی حرکت ذاتی موجودات نیست، بلکه حرکاتشان محرک خارجی دارد تکیه نمیکنم.

«طبیعی بودن حرکت برای ماده، به طوری که محرک خارجی در کار نباشد یک تئوری است که ثابت نشده است و صرف ادعاست که نیاز به دلیل دارد و دلیلی برای آن یافت نشده است.

اگر حرکت لازم ذات ماده باشد، محال است که از ماده جدا شود و بایستی سکونی در جهان یافت نشود، زیرا جدائی ذاتی از ذات محال است، چون جدائیاش ذات را نابود خواهد کرد.

امر طبیعی هیچ گاه از طبیعت جدا نمیشود.

آیا ممکن است نور، روشنائی نداشته باشد؟

پیدایش سکون در جهان نشان میدهد که حرکت، طبیعی ماده نیست و نیروئی که خارج از ذات ماده است محرّك ماده است.

چنانچه اگر سکون برای یک موجود طبیعی باشد، محال است که بر آن جنبشی عارض شود زیرا اجتماع ضدین میشود.

اگر حرکت ذاتی ماده باشد، یا تکاملی خواهد بود یا تناقصی، و به عبارت دیگر یا ماده همیشه در حال افزایش خواهد بود یا همیشه در حال کاهش.

اگر حرکت ماده افزایشی باشد باید هیچ گاه نقصی در جهان یافت نشود، با آن که نقص بسیار فراوان است، و اگر حرکت ماده، کاهشی و تناقصی باشد، بایستی پیشرفتی در جهان برای هیچ کس و هیچ چیز حاصل نشود، بایستی میلیونها سال باشد که ماده ازلی نابود شده باشد، زیرا کاستن در زمان بینهایت مساوی است با نابودی.

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، بایستی یکنواخت باشد، بایستی دارای یک گونه حرکت باشد، چون سیر طبیعی هر موجود دوگونگی ندارد، ولی جهان از حرکتهای گوناگون پر است، بلکه یک پدیده جهانی دارای چندین گونه حرکت است.

درخت را بنگرید! تنهاش بالا میرود وریشهاش پائین میرود، شاخهها و برگها به چپ و راست میروند، تنه درخته از چند جهت بزرگ میشود حجمش افزوده میگردد، در مکان خود توسعه میدهد، بهار دارد، خزان دارد، برگ ریزان دارد، شکوفه دارد، رنگ میگیرد، زنگ میدهد، سبز میشود، سرخ میشود، رنگهای گوناگون پیدا میکند، پر رنگ میشود، کم رنگ میشود، هوا را میگیرد، نور را میگیرد، خاک را میگیرد، آب را میگیرد، چوب میسازد، برگ میسازد، گل میسازد، میوه میسازد، پوست میسازد، مغز میسازد، نورس را میرساند، ترش را شیرین میکند، کال را رسیده میکند، سفت میشود، سخت میگردد، شُل میشود، سست میگردد، اجزای درخت پیوسته در حال تحویل و تحول هستند، تنها در یک درخت این همه حرکت موجود است و بیش از این.

پس در همه جهان هستی، در پدیدههای گیتی، چندین گونه حرکت موجود خواهد بود!

اگر حرکت در جهان، گوناگون نبود، انسانی نبود، جانوری نبود، گیاهی نبود و گوهری نبود.

اگر حرکت گوناگونی نداشت، نادان دانا نمیشد و شاگرد استاد نمیگردید.

گوناگونی حرکت نشان میدهد که حرکت طبیعی ماده و ذاتی عنصر نیست.

اگر حرکت برای ماده طبیعی و ذاتی باشد، بایستی تضادی در حرکتها نباشد، در صورتی که عالم پر است از تضادها.

تضادها در اثر حرکتها پدید میآیند، یک موجود دارای حرکاتی متضاد است:

ایستاده مینشیند، و نشسته میایستد، لاغر چاق میشود، و چاق لاغر میگردد، مرده حیات پیدا میکند و زنده میمیرد.

تهی پر میشود، و پُر، تهی میگردد، تند، کند میگردد و کند، تند، سیر، گرسنه میشود، و گرسنه، سیر، تشنه سیراب میگردد و سیراب تشنه میشود، خوابیده بر میخیزد، و برخاسته میخوابد، تندرست بیمار میگردد و بیمار تندرست.

تضادِ در حرکت، نشان میدهد که محرک دیگری در کار است که خارج از طبیعت است، چون یک طبیعت نمیتواند دو ضد را به طور طبیعی در برداشته باشد، آتش نمیتواند گاهی سرد باشد و گاهی گرم، نور نمیتواند گاهی روشن کند و گاهی تاریک سازد.

اگر حرکت برای ماده طبیعی باشد، نبایستی جهشی در جهان پدید آید، نبایستی موجودی دفعی الحصول پیدا شود، نبایستی وضع ناگهانی پیش آید.

چرا؟ زیرا تدریج ذاتی حرکت است و حرکت بدون تدریج وجود ندارد.

البته حرکت سرعت و کندی دارد و تند و بطیئی میشود، ولی محال است بدون تدریج تحقق یابد.

جهش و دفعی الحصول بودن، پدیدههای ناگهانی بدون تدریج هستند و هر کدام از اینها ضد حرکت و با حرکت جمع نمیشوند، جهش که آمد، حرکت میرود، اگر حرکت باقی بماند جهش میرود، جهش با تدریج تضاد دارد، اجتماع دوضد در یک جا محال است.

ص:۲۵۰

اگر حرکت، ذاتی ماده باشد، بایستی در جهان، انواع گوناگون و اجناس رنگارنگ یافت نشود، زیرا ماده یک طبیعت است و هیچ طبیعتی در سیر طبیعیاش، تغییر طبیعت نمیدهد.

در گذشته یاد شد اگر حرکت لازم ذاتی و طبیعی ماده باشد، بایستی ذات ماده، هم محرک باشد و هم متحرک و این مستلزم اجتماع بود و نابود است.

زیرا محرک بخشنده حرکت است و بخشندگی، دارندگی است، و متحرک، گیرنده حرکت است و گرفتن از نداشتن است، پس ماده بایستی در ذات خود هم داشته باشد، هم نداشته باشد، هر یک از این فرنودها برای ما ثابت میکند که حرکت برای ماده ذاتی نیست، و نیاز به نیرویی دارد که حرکت را به ماده ببخشد و آن نیرو خارج از ذات مادّه است.

آن نیرو همان قدرتی است که خودش ماده را پدید آورده و جنبش را به او عنایت کرده است، چون ماده ازلی نیست و پدید آورنده دارد، موجود ازلی، موجودی است که ثابت و تغییر ناپذیر است. نمیزاید و زائیده نمیشود، دگرگونی در ذاتش راه ندارد، محتاج و نیازمند نیست، کاستی نمیپذیرد و افزایش نمییابد، همیشه فاعل است، و انفعال را در ذات او راه نیست، مؤثر است نه متأثر، اکتیو است، نه پاسیو، میان پر است نه میان تهی، حرکت برای آن مستحیل است، چون حرکت از فقدان گریختن و به سوی وجدان روی آوردن است.

موجود ازلی، هیچ گونه فقدان ندارد، سر تا پا وجدان است، پس ماده نمیتواند ازلی باشد، زیرا هیچ یک از این ویژگیها را ندارد، ماده تغییر پذیر است، میزاید و زائیده میشود، دگرگونی در پی دارد، محتاج و نیازمند است، کاستی میپذیرد و افزایش مییابد، میان تهی است نه میان پر، و حرکت دارد و در

جستجوی وجدان هاست، وجدانها را یکایک و پشت سرهم به دست میآورد و فقدانها را از دست میدهد.

و هر چه وجدان به دست آورد، باز هم میان تهی است، و نمیتواند خود را میان پر سازد.» (۱)بی تردید عقل برای یافتن خالق هستی، و اثبات مالک جهان وجود، و سازنده موجودات که درک کلّی مسئله است توان و قدرت بیشتری در پیش رفتن در این راه باعظمت توحیدی را ندارد، در این نقطه معنوی است که شرع یا به عبارت دیگر اسلام ناب و آئین وحی شده از طرف خالق عقل به کمک عقل میآید و این عصاره وجود، و عالیترین نیروی باطنی انسان را یاری میدهد تا به درک اسماء حسنی و صفات علیا و حقایق جمالی و جلالی حضرت حق نایل آید و به این معنا برسد که ذات الله مستجمع جمیع صفات کمال و وجودی بینهایت، و بدون شریک و ضد وند، ولیس کمثله شیئی و ازلی و ابدی، و تنها مالک و فرمان روای هستی، و برپا کننده قیامت برای محاسبه اعمال بندگان، و خالق فرشتگان، و نازل کننده کتابهای آسمانی، و فرستنده پیامبران برای هدایت بندگان، و منبع رحمت واسعه و غفران و عفو و لطف و کرامت به عباد، و رزاق، و روزی بخش به همه موجودات عالم هستی و بپا دارنده خیمه حیات و خانه خلقت است.

گردش در چمن افسردگی را میبرد و دل را باز میکند چرا؟

چون گیاهان، اغلب رنگ سبز دارند، اگر همه گیاهان به رنگ سرخ میبودند، گردش در چمن، در باغ و چنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت، آیا اگر نباتات سیاهرنگ مینمودند افسردگی را میبردند؟ یا آن که دل

۱- ۱) - نشانه هایی از او ۵۱۵.

مردگی میآورند؟ آیا بشر در این هنگام تفریح گاهی داشت؟ آیا دلتنگی بشر دائمی نمیشد؟ اگر رنگ همه گیاهان زرد میبود و منظره پائیز همیشگی بود بشر چه میکرد؟

اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشمی صحیح و سالم یافت میشد؟ شما نمیتوانید، برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف، چشم شما را میزند، پزشکان برای زندگی در برف عینک مخصوصی را برای چشم لازم میدانند.

آیا انتخاب رنگ سبز برای گیاهان، در میان رنگها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟

او گیاهان را برای زندگی و نشاط بشر آفریده است.

اگر گیاهان به رنگ دیگر میبودند، نقص غرض در خلقت آنها پیدا میشد، پس سازنده گیاه و انسان یکی است که داناست، تواناست، مهربان و حکیم است. (1)۷۲٪ از کره زمین را آب فرا گرفته است، آنجا که دریاها و اقیانوسها را تشکیل میدهد. ۲۸٪ از کره زمین خاك و خشکی است که قارههای پنج گانه زمین از آن تشکیل میشوند.

آب دریاها و اقیانوس ها، مادر بارانها و برفهای زمین هستند، چون بر اثر تبخیر آنها باران و برف پدید میآید و این درست به مقدار احتیاج زندگان زمینی است.

اگر وضع کره زمین برخلاف این بود چه میشد؟ اگر ۲۸٪ سطح آن، آب بود و ۷۲٪ خاك بود، باران و برف یک سوم میشدند، اگر آب و خاك در زمین به نسبت پنجاه پنجاه بود، باران و برف از نصف مقدار موجود، کمتر بود، سطح زمین تبدیل به بیابانی خشک و صحرائی سوزان میگشت، نه گیاهی در آن می

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۶۷.

روئید و نه مرغزاری خرّم در آن یافت میشد، نه باغی و نه بوستانی دیده میشد، نه محصولی بود و نه مزروعی، نه بیشهای بود و نه جنگلی که انسانها و جانوران از آنها تغذی کنند، تشنگی و گرسنگی همگان را فرا میگرفت و همه نابود میشدند و جانداری در روی زمین باقی نمیماند. (۱)ای اهـل عقـل و خرد آیا برای باور کردن او و این که جهان هستی دارای کارگردان است بهتر از این نشانهای برای او میخواهید که در میان هزاران نسـبت میان آب و خاک، نسبتی را آورده که دهنده حیات است؟ آیا بهتر از این گواهی برای دانائی او، توانائی او، مهربانی او، میخواهید اگر انصاف حکومت کند نه

مردم میگویند: باران میآید، برف میآید، ولی حقیقت حال چنین نیست، باران نمیآید، برف نمیآید، نیروی جاذبه زمین است که بارانها را به سوی خود میکشد و برفها را از بالا به سوی خود سرازیر میکند.

اگر زمین بارانهـا و برفهـا را نمیتـوانست جـذب کنـد، آنهـا در فضـا میماندنـد و همـان جـا پخش میشدنـد، آیـا در این صورت جانـداری در زمین یافت میشـد؟ آیا اگر جانـداری یافت میشد میتوانست زیست کند؟ چه کسـی به زمین جاذبه داده است؟ او، نیروی جاذبه زمین نشانه عقل او، حکمت او، دانش او، توانائی او، مهربانی او، به بشر است.

گودی اقیانوسـها به هزاران متر میرسـد، ولی نور خورشـید، بیش از چهارصـدمتر از سـطح دریا پائین تر نمیرود، پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسـیم میشود، گیاهان دریائی به طور معمول در بخش روشن دریا هستند، در اینجا پرسشی پیش میآید که ماهیانی که در بخش تاریک دریا زندگی

۱- ۱) - نشانه های از او ۶۹.

میکنند و از نور خورشید محروماند و برای فعالیتهای حیاتی به نور احتیاج دارند چه میکنند؟

آن هم ماهیهای نیرومندی که میتوانند صدها تُن سنگینی آب را تحمل کرده و در عمق دریا زندگی کنند.

ولی او این پرسش را پاسخ داده و این ماهیان هرچه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است.

ماهیانی در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش میکنند مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا.

این ماهیان قعر دریا را روشن میکنند، در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفافی قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود، این ماهیان نورافکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ هستند، از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد میتابد، عجب اینجاست که برخی دارای چراغهای متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلای کف دریا از سر تا دُم دکمههائی است که مانند لامپهای کوچک نور میدهد.

ماهیان سیاه رنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن، دیده میشود، ستاره دریائی را از عمق نهصد متری بالا آوردند، نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنج پره از بدنش تراوش میکرد.

این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهیان در عمق دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغها را خاموش نمیکند؟ لامپ این چراغها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهارصد متری آن را نمیشکند؟ حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ مواد سوختنی آنها چیست و از میآید؟ چه

ص:۲۵۵

کسی آنها را به کار میاندازد و بر کار آنها نظارت میکند که از کار نیفتد؟ آیا ماده بیشعور میتواند تاریکی را از روشنائی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟ (۱)غذائی که خورده میشود، دارای موادی گوناگون و اجزائی مختلف است، اعضای پیکر ما نیز گوناگون و مختلف هستند و هر عضوی از آنها غذائی مخصوص به خود لازم دارد و غذای این عضو به درد آن عضو نمیخورد.

غذائی که وارد پیکر انسان میشود، تجزیه میگردد، به رنگهای گوناگون در میآید، غذای هر عضوی درست میشود و خدمت آن عضو تقدیم میگردد تا ایشان میل فرموده، نقیصهای را که بر اثر حرارت غریزی برای ایشان پیدا شده جبران کنند.

در این پیکر کوچک، چند کارخانه شیمیائی و مکانیکی و چند آزمایشگاه موجود است؟ مهندسان و کارگران این دستگاهها کیانند و چند تن هستند، متخصصان این دستگاهها در کدام دانشگاه تحصیل کردهاند و هرگز اشتباه نمیکنند و هیچ یک از تجزیههای آنها خطا نمیشود و همه مواد را میشناسند؟

مأموران ایصال غذا به هر عضو چگونه اشتباه نمیکنند که غذای این عضو را به عضوی دیگر بدهند؟

این اعضاء چگونه غذای خود را میشناسند که غذائی دیگر را نمیخورند؟

اینها پرسشهائی است که همه کس از پاسخ آنها ناتوان است، پاسخ قطعی آن است که سازندهای دانا و گردانندهای بسیار توانا همه این کارها را انجام میدهد، کارهائی که عقل و علم بشر در برابر انجام دهندهاش سرتعظیم فرود میآورد. (۲)

۱- ۱) - همان مدرک ۷۶.

۲- ۲) - همان مدرک ۵۸.

راستی انسان وقتی با کمک عقل به اندیشه و تفکر در جریانات شگفت آور آسمانها و زمین، و گیاهان، و حیوانات و آفرینش خودش برخیزد به این نتیجه میرسد که هستی با همه موجوداتش و با همه فعل و انفعالاتش و با همه اوضاع و احوالش و با همه شگفتی هایش دارای خالقی قدرتمند، حکیم، توانا و داناست.

عقل بیش از این اشراف و احاطه و سیطره به این حقیقت و دیگر حقایق به ویژه حقایق ماورای طبیعت ندارد، دین برای کمک به عقل جهت کامل نمودن حوزه فعالیتش از جانب خداوند مهربان تشریع شد، تا روغنی برای برافروخته شدن نور آن در اوج رفعت و کمال باشد، و بتواند با کمک آن به حقایق بیشتر و درک جزئیات حقایق، و احاطه بر واقعیات، و لمس شئون حق و نهایتاً ایمان و یقین به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه برسد.

انسان با کمترین توجهی به کمک عقل و فطرت، و با اندک نگاهی به موجوات اطرافش، و با کمی تأمل در حوادث و جریانات طبیعی به این حقیقت میرسد که هیچ شکی در این مسئله نیست که جهان هستی صانع و خالق دارد، که در همه شئون یکتا و بیشریک است، چنان که پیامبران الهی به امتهای خود گفتند:

أَ فِی اَللّٰهِ شَکٌّ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۱)

آیا در وجود خدا که آفریننده آسمانها و زمین است شکّی هست؟

حضرت حق در آیات قرآن برای برطرف کردن پرده غفلت از بسیاری از موجودات به عنوان نشانههای وجود خود و قدرت و حکمتش نام میبرد، و مردم را برای ایمان به حضرتش به علم و تعقل و تفکر و تفقه و تدبر میخواند،

۱- ۱) - ابراهیم ۱۰.

در این زمینه به آیات شریفه سوره مبارکه انعام ۹۵-۹۹ و سوره یونس آیات ۵-۶ و سوره رعد آیه ۳و۴ و سوره نحل آیات ۶۶-۶۹ و سوره نحل آیه ۷۹ و سوره روم آیات ۲۰-۲۵ و سوره نوح آیات ۱۷ و ۱۸ و سوره واقعه آیات ۵۸-۵۹-۷۳ و سوره نبأ آیات ۶-۱۶ مراجعه نمائید.

قرآن و روایات پس از بیان نشانههای حق به اوصاف آن وجود ازل و ابد اشاره مینمایند تا مطالعه کنندگان توحیدشان کامل و به گردونه ایمان و یقین درآیند.

مسئله وجود خدا چنان روشن و معلوم است که صاحب نظران پاک دل و عارفان سالک، و عاشقان واله میگویند: تصدیق و اقرار قلبی به وجود خدا حقیقتی فطری است و نیاز به دلایل پیچیده فلسفی و براهین سنگین علمی ندارد، لذا مردم را میبینی که در پیش آمدهای مهم و حوادث سخت به حسب فطرت خویش بر حضرت الله، آن قدرت بینهایت و حلّال مشکلات تکیه میکنند، و از طریق غریزه طبیعی و حقیقت باطنی به مسبب الاسباب، و آسان کننده امور سخت توجه مینمایند گرچه تفصیلاً و مشروحاً از اوصاف و شئون او خبر نداشته باشند و در این زمینه به درک کامل حقیقت نایل نشده و به معرفت لازم آراسته نباشند.

در قرآن مجید آمده: اگر از مشرکان و هر غافل و بیخبری بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده با زبان عقل و دل و لسان فطرت و طبیعت درون میگویند: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ (۱)در تفسیر امام

۱- ۱) - لقمان ۲۵.

عسگری این روایت جالب که بیان کننده توجه فطرت و طبیعت و عقل انسان به خداست نقل شده است:

از حضرت صادق (ع) درباره خدا سئوال شد، حضرت به پرسش کننده فرمود: ای بنده خدا تاکنون سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری فرمود آیا کشتی تو در حالی که کشتی نجات نبوده درهم شکسته؟ گفت آری حضرت فرمود: در آن حال قلب تو به این حقیقت توجه نموده که در این موقعیت چیزی هست که تو را از دام هلاکت برهاند؟ گفت: آری حضرت فرمود همان چیزی که قلب تو متوجه آن شده خداست که قدرت دارد تو را نجات دهد درحالی که هیچ نجات دهندهای نیست، و توانائی دارد به فریادت برسد، درحالی که در آن موقعیت هیچ فریادرسی نیست. (۱)برخی از اهل حال در توضیح آیه شریفه أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ (۲)

می گویند: این پرسش در حقیقت پرسش از عقل و فطرت باطنی انسان است، که عقل و فطرت جز این که پاسخ گویند آری پروردگار ما توئی پاسخی دیگر ندارد.

سرشت همه انسانها بنابر آیات قرآن مجید سرشت توحیدی است و این مسئله برای رسول الهی که آگاه به همه حقایق بوده در مرحلهای از وضوح و روشنائی قرار داشت که فرمود:

«لاتضربوا اطفالکم علی بکائهم فان بکائهم اربعه اشهر شهاده ان لااله الاالله، واربعه اشهر الصلاه علی النبی وآله (ص) ، واربعه اشهر الدعاء لوالدیه:» (۳)

۱- ۱) - معانی الاخبار ۴۵.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۲.

۳- ۳) - توحید صدوق ۳۴۳- کافی، ج۶، ص۵۳.

فرزنـدانتان را به خاطر گریه کردنشان نزنید، زیرا چهار ماه گریه آنان شـهادت به وحدانیت خداست، و چهار ماه درود بر من و آل من، و چهار ماه دعا برای پدر و مادر است.

در حدیثی مشهور از رسول خدا نقل شده:

«کل مولود یولد علی الفطره. . .» (۱)

هر مولودی براساس فطرت و توحید متولد میشود.

وحدانیت حق

نظام هستی و اتصال جریانات خانه خلقت به صورت حلقههای به هم پیوسته، نشان میدهد که صانع مصنوعات و خالق مخلوقات یعنی حضرت الله یکی است و برای او به هیچ عنوان شریکی وجود ندارد، «اشهدان لاالهالاالله وحده لاشریک له.»

قرآن مجید میگوید اگر کنار خدا خدائی دیگر بود تجلی وحدت در نظام آفرینش طلوعی نداشت:

وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اَللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ: (۲)

و هیچ معبودی همراه او نیست [اگر جز الله معبودی بود] در این صورت آن معبود دیگر برای این که به تنهائی و مستقل از دیگری تدبیر امور کند آفریدههای آفریدههای خود را به خود میبرد و از تصرف معبود دیگر خارج مینمود، و بر یکدیگر برتری میجستند، خدای واحد و بیشریک و همراه پاک و منزه است از آنچه مشرکان او را به آن توصیف میکنند.

آری تعدد صانع اقتضا دارد که مخلوق هر یک از دیگری تمیّز داشته باشد، و هر کدام در جهان داری مستبد به رأی باشند و نهایتاً میانشان جنگ و درگیری و غلبه بر هم واقع شود، چنان که اخلاق ملوک دنیاست و در نتیجه در کلّ آفرینش

ص:۲۶۰

۱- ۱) - توحید صدوق ۳۴۱.

۲- ۲) - مؤمنون ۹۱.

فساد و بهم خوردگی پیش آید، ولی نظام متین و محکم و استواری که میلیاردها سال است بر جهان حکومت میکند، و کمترین اثری از فساد در مجموعه هستی دیده نمیشود.

دلالت دارد که خالق و حاکم و مدبر و کارگردان هستی یکی است، و ذره ذره عالم خلقت بر وحدانیت او گواهی میدهد.

هر گیاهی که از زمین روید جج

وحده لاشریک له گوید جاز حضرت صادق (ع) پرسیدند:

«ماالدلیل علی ان الله واحد؟ قال: اتصال التدبیر وتمام الصنع کما قال عزوجل: لوکان فیهما آلهه الاالله لفسدتا:» (۱)

بر وحدانیت خدا چه دلیلی است؟ حضرت فرمود ارتباط و اتصال واحد در همه نظام آفرینش و کمال خلقت، در این زمینه خدای عزوجل فرموده: اگر در سماوات و زمین دو معبود وجود داشت، و غیر از خدا خدائی دیگر بود همه آسمانها و زمین فاسد و تباه میشدند.

امیرمؤمنان در وصایایش به فرزند با کرامتش حضرت مجتبی فرمود:

«واعلم یابنی انه لوکان لربک شریک لاتتک رسله ولرأیت آثار ملکه وسلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحدکما وصف نفسه، لایضاده فی ملکه احد. . .» (۲)

پسرم بدان اگر برای پروردگارت شریکی بود، رسولان آن شریک به سویت میآمدند، و قطعاً آثار مملکت داری و سلطنتش را میدیدی، و کارها و صفاتش را میشناختی، ازاین که هیچ خبری از این امور نبوده و نیست روشن است که حضرت رب چنان که خود را وصف فرموده یکتا و واحد است، و احدی در جهانداریاش با او ضدیت ندارد.

دورنمائی از صفات او

۱- ۱) - توحید ۲۵۴.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

وجود مقدسش صمد است، یعنی همه موجودات آفرینش در نیازمندی خود رو به حضرت او دارند، و تنها اوست که قدرت بر رفع نیازمندی نیازمندان را دارد، برای او شبیهی وجود ندارد، و چیزی مانند او نیست، او سمیع و بصیر است.

سمیع است بدون ابزار شنوائی، بصیر است بدون ادوات و آلات بینائی، دوری صداکننده مانع از شنیدن او نیست، و تاریکی حجابی برای دیدن او نمیباشد، صدائی هر چند پنهان باشد از از مخفی نیست، و چیز دیدنی هر چند بسیار بسیار دقیق و ظریف باشد از دید او دور نیست، صدای آشکار و پنهان را میشنود، و آنچه زیر خاک هر کرهای است میبیند، حرکت ذرهای را در هوا که از هر بینندهای پنهان است میداند، خزیدن و ردّپای مورچه سیاه روی سنگ سخت خارا در شب تاریک و ظلمانی برای او معلوم است، از آن دقیق تر و پنهان تر هم در معرض مشاهده اوست، ذرهای در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، آنچه را در زمین فرو میرود، و از زمین بیرون میآید، و هرچه از آسمان فرود میآید و به سوی آن بالا میرود، و آنچه در خشکی و دریاست میداند، برگی از درخت نمیافتد مگر آن که در علم او منعکس است.

میوههائی که از خوشهها و ثمراتی که از غلافها بیرون میآید برای او معلوم است، هیچ جنس مادهای حامله نمیشود، و حملش را به دنیا نمیآورد مگر این که میداند، به همه شئون جنین در شکم مادران و آنچه را رحم زنان میکاهد و یا میافزاید آگاه است، هر چیزی نزد او دارای اندازه معین و معلومی است، دانای به غیب و شهادت و مُلك و ملکوت و آشکار و پنهان میباشد، برای فرقی نمیکند که کسی گفتارش را آشکار کند یا پنهان نماید در هر صورت به آن گفتار عالم است، راه پیمائی راه پیمان در روز، و حرکات مخفیانه روندگان در شب را میداند، خطورات ذهنی و اندیشههای قلبی هر کس برای حضرتش معلوم است، در ملك و

ملکوت جریـانی واقع نمیشود مگر این که خبرش نزد اوست، پیش روی انسانهـا را تا انتهای نظام خلقت دنیا و پشت سـرشان را تـا ابتـدای آفرینش عـالم است، به تمام شـئون زمانی و مادی و وزن و حجم و کیفیت و کمیت همه موجودات آگاهی دارد، او لطیف و خبیر، رحیم و کریم، غفور و ودود، و علیم و شکور است.

قدیمی است ازلی، و باقی دائمی است، زندهای است بیمرگ، پابرجائی است که چیزی از دستش نمیرود، چرت و خواب او را نمیگیرد، نمیزاید و زائیده نشده، هیچ کس در ذات و صفات هم کفو او نیست، عقول و افکار به درک ذاتش نمیرسند، چشمها که فوق العاده محدودنـد او را نمیبینـد، ذاتش منزه از مکان، جهات، زمان و حرکات است، از اتحاد با چیزی و از حلول و تغییر و افول منزه است، دائمی است که ضـدی نـدارد، حقی است که فسـاد و بطلاـن را در او راهی نیست غیر حضـرت او نـاقص و عاجز و محتاج است، صفاتش عین ذات است و میان ذات و صفات دوئیتی وجود ندارد.

کار قبیـح و زشت انجام نمیدهـد، بر ترک قبیـح قادر است، و به انجام قبیح نیازی ندارد، اگر عمل زشت انجام دهد اطمینان به وعـده و وعیـدش، و اتکاء به انبیا و رسولانش از میان میرود، او ظالم به بندگان نیست، برای بندگانش راضـی به کفر نمیباشد، وعـده خلافی نـدارد، آنچه انجام میدهـد فقط براساس عدل و حکمت و مصـلحت است، اگر چه در این زمینه از جهانیان بینیاز است، او نسـبت به بنـدگانش مهربانترین مهربانان است، از پی رحمتش بنـدگان را هـدایت میکنـد، و براساس رحمتش آنان را مجبور به گناه نمیکند.

حضرت باقر (ع) میفرماید در تورات موسی است:

«یاموسی انی خلقتک واصطفیتک وقویتک وامرتک بطاعتی، ونهیتک عن معصیتی فان اطعتنی اعنتک علی طاعتی وان عصیتی لم اعنک علی معصیتی، ولی المنته علیک فی طاعتک، ولی الحجه علیک فی معصیتک لی:» (۱)

ای موسی تو را آفریدم و انتخاب کردم و نیرو دادم و به طاعتم فرا خواندم و تو را از عصیان نسبت به خود نهی نمودم، اگر مرا اطاعت کنی تو را بر طاعتم یاری میدهم، اگر از من سرپیچی نمائی تو را بر معصیتم یاری نمیدهم، در طاعتم بر تو منت دارم و نسبت به معصیت از خواسته هایم بر ضد تو دلیل و برهان دارم.

برای درک صفات و شئون حضرت حق جهت طلوع ایمان به حق و تحصیل یقین و آراسته شدن به نیکی حقیقی پس از آیات کتاب خدا و روایات به دعای جوشن کبیر، دعای کمیل، دعای عرفه و دعای ابوحمزه ثمالی مراجعه کنید، تا معارف الهیه و اسلام ناب و آئین الهی برای درک حق و توحید او و شناخت صفاتش به عقل شما یاری دهد، که بدون کمک گرفتن از معارف اسلامی جز به درک کلی مسئله به حقیقت دیگر نایل نخواهید شد.

پرداخت مال در راه خدا

خداوند مهربان از این که مردم فقط او را با نماز و روزه و حج و جهاد و سایر واجبات و مستحبات عبادت و بندگی کنند رضایت نداده، به مردم فرمان اکید در بسیاری از آیات قرآن و به زبان پیامبر و ائمه دستور شدید داده که با مال و ثروت خود از طریق زکات و خمس و انفاق و صدقه به انواع افراد مستحق حتی آنان که هم کیش مؤمنان و مسلمانان نیستند کمک کنند، و مشکلات مشکل داران را حل کرده، و از مضیقه و سختی و پریشانی نجاتشان دهند، تا با خدمت به خلق عبادت رب کامل گردد، و شایسته رضایت و جنت حق شوند.

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۸۵.

بعضی از موارد مالی مانند زکات و خمس از واجبات، و پاره‌ای از آنها مستحب و مستحن شمرده شده است

در این بخش مسئله پرداخت مال در عین این که اصل مال مورد علاقه و محبت مردم است، و دل کندن از آن برای هزینه کردن در راه خدا و پرداخت به طوایفی مانند: اقوام، ایتام، مساکین، از راه ماندگان، سئوال کنندگانی که از آبروی خود مایه میگذارند، و در راه آزادی بردگان نوعی عبادت و از مصادیق خدمت به خلق، و گره گشائی از مشکلات آنان است مورد شرح قرار میگیرد، تا به خواست حق در سطور بعد در رابطه با زکات و خمس بحث لازم بیاید.

قرآن مجید به طور مکرر به انفاق یعنی پر کردن خلأ زندگی مشکل داران البته با توجه به این که مکلّف زکات و خمس واجبش را پرداخته اشاره میکند و از مکلّف به تکالیف شرعیه میخواهد که به پرداخت زکات و خمس تنها قناعت نکند، بلکه از ثروتش تا جائی که میتواند در راه خدا بهره ببرد، و به ساختن قیامت آبادتر اقدام کند، و در اضافه کردن قروت و تکاثر با بخل ورزی از آن گول هوای نفس را نخورد، و به وسوسه‌های شیاطین آلوده به فریب نگردد، و در دام حرکات و حالات ابلیسی نیفتد.

فرار از انفاق و صدقه، و بخل ورزیدن از کمک و یاری به مردم در حقیقت شتاب گرفتن به سوی هلاکت به دست خویش، و محروم ماندن از رحمت و لطف و به ویژه محبت خداست، محبتی که مشتاقانه نیکوکاران را در آغوش میگیرد، به آیه زیر با دقت کامل توجه نمائید، تا این حقایق برای شما روشن گردد:

ص:۲۶۵

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

و در راه خدا از ثروت خود انفاق نمائید، [و با ترک این کار پسندیده، یا خرج کردن مال در راه نامشروع] خود را به هلاکت نیندازید و نیکی کنید که بیتردید خدا نیکوکاران را دوست دارد.

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاٰ خُلَّهٌ وَ لاٰ شَفٰاعَهٌ وَ اَلْکٰافِرُونَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۲)

ای مؤمنان از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و فقط کافران و ناسپاسان ستم کارند.

آیه شریفه بخلورزان از انفاق را ناسپاسان ستمکار معرفی کرده، و این دلیل بر این است که هزینه کردن مال برای رفع مشکلات مردم نوعی شکر و سپاس، و نپرداختن آن نوعی ناسپاس و نهایتاً ستم کاری است.

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَهٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّهَ یَعْلَمُهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ: (۳)

و هر نفقهای که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را میداند، [در نتیجه فرمان بر را پاداش میدهد، و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب میکند] و برای ستمکاران در قیامت هیچ یاوری نیست.

فَآتِ ذَا اَلْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْکِینَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِیلِ ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اَللّهِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ: (۴)

پس با توجه به فراخ بخشی خدا در مال و ثروتت حق اقوام و خویشان، و مسکین و در راه مانده را بده، این انفاق برای آنان که خوشنودی و رضای خدا را میخواهند بهتر است، و اینان که از مال خود به بندگان خدا میپردازند همان رستگارانند.

۱- (۱) - بقره ۱۹۵.

۲- (۲) - بقره ۲۵۴.

۳- (۳) - بقره ۲۷۰.

۴- (۴) - روم ۳۸.

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ هُوَ يَقْبَلُ اَلتَّوْبَهَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَأْخُذُ اَلصَّدَقٰاتِ وَ أَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ: (١)

آیا مردم ندانستهاند که فقط خداست که توبه را از بندگانش میپذیرد، و صدقات و مالی که به مستحقان میدهند از آنان دریافت میکند؟ و یقیناً خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است.

قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ: (٢)

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت میدهد و یا تنگ میگیرد، و هرچه را انفاق کنید «چه کم و چه زیاد» خداوند عوضی را جایگزین آن میکند، و او بهترین روزی دهندگان است.

حضرت باقر (ع) از پدرانش از علی (ع) از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«قراءه القرآن فی الصلاه افضل من قراءه القرآن فی غیرالصلاه وذکرالله افضل من الصدقه والصدقه افضل من الصوم والصوم جُنه:» (٣)

خواندن قرآن در نماز برتر از خواندن آن در غیر نماز است، و یاد و توجه به خدا بهتر از صدقه است و صدقه از روزه «مستحبی» بهتر است و روزه سپری در برابر آتش دوزخ است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ان العبد اذا مات قالت الملائکه: ماقدم وقال الناس: ما اخر؟ فقدموا فضلاً یکن لکم، ولاتؤخروا کلّا یکن علیکم، فان المحروم من حرم خیر ماله، والمغبوط من ثقل بالصدقات والخیرات موازینه، واحسن فی الجنه بها مهاده، وطیب علی الصراط بها مسلکه:» (۴)

١- ١) - توبه ١٠۴.

٢- ٢) - سبا ٣٩.

٣- ٣) - بصائر الدرجات ١١.

۴- ۴) - بحار، ج٩۶، ص١١۴.

انسان هنگامی که میمیرد فرشتگان میگویند برای آخرتش چه سرمایهای پیش از خود فرستاد، و مردم میگویند: از او چه مال و ثروتی باقی مانـد، برای خود سـرمایه پیش فرستید تا پس از مردن از آن سود ببرید، و بار سـنگین به جای مگذارید که به زیان شمـاست، محروم کسـی است که از بهترین مـالش یعنی مالی که بایـد هزینه خـدا و رفع مشـکلات مردم شود محروم بمانـد، و مورد حسـرت مردم کسـی است که ترازوی اعمالش به صدقات و کارهای خیر سـنگین باشد، و به آن خاطر آسایشـگاهش در بهشت نیکو، و بر اثر صدقات و خیراتش به خوبی از صراط بگذرد.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«ان فی الجنه لشجره یخرج من اعلاها الحلل، ومن اسفلها خیل بلق مسرجه ملجمه ذوات اجنحه لاتروث ولابتول فیرکبها اولیاءالله فتطیربهم فی الجنه حیث شاؤا، فیقول الذین اسفل فهم:

یـا ربنـا مـابلغ بعبـادک هـذه الکرامه؟ فیقول الله جـل جلالـه: انهم کـانوا یقومون اللیل ولاینامون، ویصومون النهار ولایأکلون، و یجاهدون العدو ولایجبنون ویتصدقون ولایبخلون:» (۱)

در بهشت درختی است که از بالاترین مرحله آن دُر و گوهر بیرون میآید، و از پائینترین بخش آن اسب خاکستری رنگ خارج میشود، اسبی زین کرده دارای دهنه بنـد، و صـاحب بـال، که نه سـرگین میریزد و نه بول میکنـد، اولیـاء خـدا بر این اسب سوار میشونـد و به هر جای بهشت بخواهند پرواز میکنند، آنان که مقامی پائین تر از مقام اولیاء الهی دارند از حضـرت حق میپرسـند چه عملی این بندگان والای تو را به این کرامت رسانید؟ خداوند میفرماید: شب را به عبادت بر میخاسـتند و نمیخوابیدند، روز را روزه میگرفتنـد و از خوردن امتناع میکردنـد، با دشـمنان میجنگیدنـد و نمیترسـیدند، و از مال و ثروت خود صدقه میدادند و بخل نمیورزیدند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن تصدق بصدقه فله بوزن کل درهم مثل جبل احد من نعیم الجنه:» (۲)

آگاه باشید هر کس صدقهای بپردازد، برای او از نعمتهای بهشت به وزن هر درهمی مانند کوه احد است.

ص:۲۶۸

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۷۵.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص۱۱۵.

اثر مثبت صدقه

امام صادق (ع) میفرماید: عیسی روح الله به گروهی گذشت که هلهله میکردند: فرمود: اینان را چه شده؟ گفتند: فلانه دختر فلان شب گذشته هدیهای برای فلان بن فلان فرستاده، عیسی گفت امروز هی هی و هلهله میکنند و فردا به عزا مینشینند، یکی از یاران گفت: چرا ای رسول خدا؟ فرمود برای این که همسر این خانواده امشب از دنیا میرود و به کام مرگ میافتد، عدهای گفتند خدا و رسولش در گفتار خود راست گویند و گروهی اهل نفاق گفتند فردا نزدیک است یقیناً خبری نخواهد شد.

چون صبح آمد، کنار آن خانه و نزدیک آن قوم آمدند، مشاهده کردن اوضاع و احوال عادی است و حادثهای پیش نیامده، به مسیح گفتند شما گفتی زن صاحب خانه میمیرد ولی نمرده! عیسی گفت: خدا آنچه بخواهد انجام میدهد، سپس فرمود: به سوی آنان برویم، همه حرکت کردند درحالی که برای رسیدن به آن خانه از هم پیشی میجستند، تا به درب خانه رسیدند و در زدند شوهر زن بیرون آمد، عیسی به او گفت برای من به خاطر ملاقات با همسرت اجازه بگیر، شوهر به میان خانه رفت و به همسرش خبر داد که روح الله و کلمه خدا با گروهی درب خانه هستند، زن خود را در پوشش و حجاب قرار داد، آنگاه عیسی وارد خانه شد و به او گفت شب گذشته چه عملی انجام دادی، گفت: من شب گذشته جز آنچه شبهای دیگر انجام میدادم کاری انجام ندادم، هر شب جمعه سائلی بدون این که چیزی به طلبد خود را در معرض کار خیر ما میگذارد، و ما هم آنچه او را سیر کند به او میدهیم و قوت لازم را به او میرسانیم، شب گذشته نزد من آمد، من سرگرم کارم بودم، و مشغلههای گوناگونی برای خانواده داشتم، او وقتی از خانواده خیری ندید فریاد زد کسی پاسخ نداد، دوباره فریاد زد ولی

پاسخی نشنید فریادش را مکرر کرد، وقتی صدایش را شنیدم به صورتی ناشناس برخاستم و همان گونه که در شبهای جمعه قوتی به او میرساندیم قوتی به او رساندم.

عیسی فرمود از جای نشستنت کناره بگیر، ناگهان ماری خطرناک هم چون شاخه خار گازگیرنده از زیر لباس زن در آمد و رفت، عیسی فرمود به خاطر کاری که شب گذشته در حق آن سائل کردی، خدا این خطر را از تو برگردانید. (۱)امام صادق (ع) فرموده:

«ان الرب تبارك وتعالى ينزل كل ليله جمعه الى السماء الدنيا من اول الليل وفى كل ليله فى الثلث الاخير وامامه ملكان ينادى: هل من تائب يتاب عليه، هل من مستغفر ليستغفر له؟ هل من سائل فيعطى سؤله، اللهم اعط كل منفق خلفا، وكل ممسك تلفا، فاذا طلع الفجرعاد الرب الى عرشه فقسم الارزاق بين العباد، ثم قال للفضيل بن يسار، يا فضيل نصيبك من ذلك و هو قول الله:» (۲)

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ. (۳)

خداوند تبارك و تعالى هر شب جمعه از اول شب فرمانش را به آسمان دنيا نازل ميكند و در هر شب در يک سوم پايان شب، و دو فرشته پيشاپيش فرمان خدا فرياد بر ميآورند:

آيا توبه كنندهاى هست كه تو او را بپذيرند، آيا آمرزش خواهى هست تا او را بيامرزند، آيا خواهندهاى هست تا خواستهاش را بدهند، خداوندا به هر انفاق كنندهاى در برابر مالى كه ميدهد جايگزينى عطا ميكند، و ثروت بخيل را به

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۹۹.

۲- ۲) - تفسیر قمی ۵۴۱.

۳- ۳) - سبا ۳۹.

ورطه نـابودی بینـداز، چون صـبح طلوع کنـد، حضـرت حق براسـاس فرمـان روائی و حکومتش بر جهـان هستی ارزاق را میـان بندگان تقسیم میکند.

سپس حضرت صادق فرمود ای فضیل بن یسار نصیب تو از رزق تقسیم شده خداست که فرمود:

آنچه را از چیزی در راه خدا انفاق کنید او برای آن جایگزین قرار میدهد و حضرت حق بهترین روزی دهندگان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در مورد نزول آیات:

فَأَمّٰا مَنْ أَعْطىٰ وَ اِتَّقىٰ (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اِسْتَغْنىٰ (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ (۱)

آمـده است مردی از قبیله انصار درخت خرمائی را در محوطه خانه مردی از اهالی مـدینه مالك بود، و گاه گاهی بـدون اجازه صاحب خانه برای دیدن نخله خرما به خانه او میآمد، صاحب خانه به رسول اسلام شکایت کرد، حضرت به مالك نخله فرمود: نخله خـود را در برابر نخلهـای در بهشت به من بفروش گفت: نمیفروشم، فرمـود: در برابر بـاغی از بهشت به من بفروش گفت نمیفروشم و از نزد رسول خـدا بیرون شد، ابود حداح نزد مالك درخت رفت و آن را خرید، سـپس به محضـر پیامبر آمد و آن را به رسول خـدا واگـذاشت و گفت این نخله در برابر آنچه به آن مرد وعـده دادی و او نپذیرفت! حضـرت فرمود: برای تو در بهشت باغها و باغهائی است. (۲)حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

«ان المعروف یمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطعی غضب الرب:» (۳)

ص:۲۷۱

۱- ۱) - لیل ۵-۱۰.

۲- ۲) - تفسیر قمی ۷۲۸.

۳- ۳) - بحار، ج۶۹، ص۱۱۸.

بی تردید کار خیر، انسان را از افتادن در افتادنگاههای مصیبت بار مانع میشود، و صدقه خشم خدا را فرو مینشاند.

از رسول خدا روایت شده:

«الخلق کلهم عیال الله فاحبهم الی الله عزوجل انفقهم لعیاله:» (۱)

همه خلق روزی خور خدا هستند، محبوبترین مردم نزد خدای عزوجل کسی است که بیشتر به روزی خواران انفاق کند.

امام ششم از رسول خدا روایت میکند:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب اغاثه اللهفان» (۲)

هر کار خیری صدقه است، دلالت کننده به خیر مانند انجام دهنده خیر است، و خداوند به فریاد اندوهگین رسیدن را دوست دارد.

راه محافظت از مال

حضرت عسگری (ع) از پدرانش از موسی بن جعفر روایت میکند که حضرت صادق همراه گروهی در راهی بودند که با آن گروه اموالی بود، گفته شد دزدانی مسلح در این راهاند، که جلوی مردم را میگیرند و اموالشان را میبرند، همه همراهان امام از ترس به لرزه افتادند، حضرت به آنان فرمود:

شما را چه میشود؟ گفتند: اموالی داریم که میترسیم دزدان مسلح از ما بگیرند، آیا این اموال را از ما قبول میکنی که نزد شما باشد، شاید بدانند مربوط به شماست دست از آن بردارند، حضرت فرمود شاید آنان غیر مرا هدف نداشته باشند، و امکان دارد اموال شما در نزد من در معرض تلف قرار گیرد، گفتند: پس چه کنیم آیا آنها ار زیر خاک پنهان نمائیم؟ حضرت فرمود: پنهان کردنش زیر خاک بدتر ازاین است که دست دزدان بیفتد، و چه بسا بیگانهای به آن دست یابد

۱- ۱) - قرب الاسناد ۷۵.

۲- ۲) - خصال، ج ۱، ص ۱۰۶.

و همه آنها را ببرد و شما به اموالتان نرسید، گفتند چه کنیم، فرمود: آن را به کسی بسپارید که حفظش میکند، و خطر را از آن دور مینماید، و رشدش میدهد، و هر واحدی از آن را از دنیا و هرچه در آن است بزرگتر میکند، سپس به شما باز میگرداند، و بر شما بیش از آنچه به آن نیازمندید میافزاید، گفتند او کیست؟ فرمود: رب العالمین، گفتند چگونه به او بسپاریم؟ فرمود: به تهیدستان و فقیران مسلمان صدقه دهید، گفتند: اکنون که نیازمندن مسلمان نزد ما نیستند، حضرت فرمود: ثلث آن را نیت کنید به تهیدستان دهید تا خدا دو سوم بقیه را از شر آنان که از ایشان میترسید حفظ کند، گفتند: نیت کردیم، حضرت فرمود: شما در امان خدا هستید به حرکت خود ادمه دهید.

قافله حرکت کرد، دزدان مسلح در برابر قافله ظاهر شدند، همه به ترس افتادند، امام فرمود چرا میترسید شما در امان خدا هستید، دزدان پیش آمدند و پیاده شدند و دست حضرت صادق را بوسیدند و گفتند شب گذشته پیامبر را خواب دیدیم، به ما فرمان داد خود را به تو معرفی کنیم، ما در محضر شما هستیم و در کنار شما و قافلهایم تا دشمنان و دزدان را از آنان برانیم، حضرت فرمود نیازی به شما نیست آن که شر شما را از ما برطرف کرد، شر دیگران را نیز برطرف میکند.

قافله به سلامت راه را طی کرد، و ثلث مال را صدقه داد، در تجارتشان سود فراوان بردند، به هر درهمی ده درهم نصیب آنان شد، و گفتند: چه بسیار بود برکت وجود حضرت صادق (ع) حضرت فرمود: شما به برکت معامله با خدا پی بردید، پس بر داد و ستد با خدا ادامه دهید. (۱)

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴.

فرمان کریمانه حضرت رضا به حضرت جواد (علیهما السلام)

بزنطی میگوید: نامه حضرت را به حضرت جواد به این مضمون خواندم: ای اباجعفر به من خبر رسیده که وقتی برای بیرون رفتن از خانه سوار مرکب میشوی، غلامان تو را از درب کوچک خانه بیرون میبرند، این کار نتیجه بخل آنان است که از جانب تو خیری به کسی نرسد، به حقی که بر تو دارم از تو میخواهم که بیرون رفتن و ورودت جز از درب بزرگ خانه نباشد، و چون برای بیرون رفتن سوار میشوی با خود درهم نقره و دینار طلا بردار، آنگاه هیچ سائلی را محروم مکن، اگر عموهایت از تو درخواست داشتند که به آنان نیکی کنی کمتر از پنجاه دینار طلا به آنان مده، و افزون تر هم به اختیار خود توست، و اگر عمه هایت از تو درخواست عطا داشتند کمتر ازبیست و پنج دینار طلا به آنان مده، پرداخت بیشتر باز به اختیار توست، من میخواهم خداوند با انجام این بخشش تو را به مرتبه بلندی برساند، انفاق کن که خدا عنایت میکند، تنگدستی را بر صاحب عرش مترس. (۱)امام صادق (ع) از حضرت باقر و حضرت باقر از رسول خدا روایت میکند:

«ان الصدقه تزید صاحبها کثره فتصدقوا یرحمکم الله، وان التواضع یزید صاحبه رفعه فتواضعوا یرحمکم الله، وان العفو یزید صاحبه عزا فاعفوا یعزکم الله:» (۲)

صدقه به ثروت صاحبش میافزاید، پس صدقه دهید خدا شما را مورد رحمت قرار دهد، و فروتنی به صاحبش سربلندی و رفعت میافزاید، پس فروتنی کنید خدا شما را رحمت نماید، و گذشت به عزت صاحبش میافزاید، پس گذشت کنید تا خدا شما را عزت دهد.

امیرمؤمنان از رسول خدا روایت میکند:

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۸ بحار، ج۹۶، ص۱۲۱.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۱، ص۱۴.

«کـل معروف صـدقه الی غنی او فقیر، فتصـدقوا ولو بشق تمره، واتقوا النـار ولوبشق التمره، فـان الله عزوجل یربیها لصاحبها کما یربی احدکم فلوه او فصیله حتی یوفیه ایاها یوم القیامه، حتی یکون اعظم من الجبل العظیم:» (۱)

هر کار نیکی نسبت به غنی یا فقیر صـدقه است، پس صـدقه دهید گر چه به نصف خرما باشد، و خود را گرچه به نصف خرما باشد از آتش دوزخ حفظ کنید، خداوند صدقه را رشد میدهد چنان که یکی از شما کره اسب یا شتر بچه را رشد میدهد، شما صدقه رشد داده را در روز قیامت دریافت میکنید تا جائی که از کوه بزرگ بزرگ تر است.

خیر در برابر خیر

از حضرت رضا (ع) روایت شده: در بنی اسرائیل قحطی شدید پی در پی اتفاق افتاد، زنی بیش از یک لقمه نان نداشت، آن را در دهـان گـذاشت تـا بخـورد، فقیری فریـاد زد ای کنیز خـدا وای از گرسـنگی، زن گفت در چنین زمـان سـختی صـدقه دادن رواست، لقمه را از دهان بیرون آورد و به فقیر داد، زن فرزندی کوچک داشت که در صـحرا هیزم جمع میکرد، گرگی رسـید و طفل صغیر را با خود برداشت و برد، مادر به دنبال گرگ دوید، خداوند جبرئیل را مأمور نجات طفل فرمود، جبرئیل پسر بچه را از دهان گرگ گرفت و به سوی مادرش انداخت و به مادر گفت: ای کنیز خدا از نجات فرزندت راضـی شدی، لقمهای در برابر لقمه ای. (۲)

منافع عجیب صدقه

معلی بـن خنیس میگویـد امـام صـادق (ع) در یـک شب بـارانی از منزلش به قصـد سایبـان بنی ساعـده بیرون آمـد، من دنبـال حضرت راه افتادم ناگهان چیزی از دست حضرت افتاد، حضرت گفت: بسم الله خدایا آن را به ما برگردان، جلو آمدم و

ص:۲۷۵

۱- ۱) – بحار، ج۹۶، ص۱۲۲.

۲- ۲) – ثواب الاعمال ۱۲۶.

سلام کردم حضرت فرمود: معلّی گفتم بله فدایت شوم، حضرت فرمود با دست جستجو کن، آنچه یافتی به من بده، من نان زیادی را یافتم که روی زمین پخش شده بود، دانه دانه یا دو دانه دو دانه به حضرت میدادم، کیسهای که در اختیار حضرت بود پر از نان شد، گفتم: فدایت شوم کیسه را به من بده تا آن را بیاورم فرمود من به حمل این بار شایسته ترم ولی همراه من بیا.

به سایبان بنی ساعده رسیدیم، گروهی در خواب بودند، حضرت بالای سر هر کدام یک نان یا دو نان گذاشت تا نان آخرین نفر را که کنارش گذاشت برگشتیم، به حضرت گفتم اینان به تشیع معرفت دارند؟ فرمود نه اگر معرفت داشتند بر ما واجب بود که در نمک طعام هم با آنان مواسات کنیم، خداوند چیزی را نیافریده مگر این که برای آن خازنی هست که آن را خزینه میکند مگر صدقه، که خود حضرت حق متولی آن است، پدرم هر گاه صدقهای در دست سائل میگذاشت آن را بر میگرداند و میبوسید و میبوئید دوباره در دست سائل میگذاشت، چون صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد در دست خدا قرار میگیرد، دوست داشتم خودم عهده دار پرداخت صدقه باشد چون خدا آن را مستقیماً به عهده میگیرد و پدرم نیز خود عهده دار پرداخت صدقه بود.

صدقه در شب غضب رب را مینشاند، و گناه بزرگ را از پرونده محو میکند، و حساب را آسان مینماید، و صدقه روز ثروت را رشد میدهد و به عمر میافزاید. (1)

انواع صدقه

ابن فهد حلی که از علمای برجسته و دانشمندان مشهور شیعه است میگوید: صدقه پنج نوع است:

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۱۲۷.

اول: صدقه مالی

دوّم صدقه آبروست و آن شفاعت کردن نزد مردم برای حل مشکلات مشکل داران است، پیامبر فرمود: بهترین صدقه، صدقه زبـان است، گفتنـد یـا رسول الله صـدقه زبان چیست؟ فرمود: گفتاری که به آزادی اسیری منتهی شود، و خون انسانی در امان بماند، و خیری به برادر دینیات برسد، و رنج و مشکلی از او برطرف کند.

سوم: صـدقه عقل و رأی است که عبارت از مشورت دادن است، رسول خـدا فرمود با دانش خود به برادر دینی خویش صـدقه دهید تا با این صدقه به مقصد مثبت راه یابد و نظری دهید که او را به صواب و برنامهای مفید رهنمون گردد.

چهارم صدقه زبان است و آن واسط شدن بین مردم برای خاموش کردن آتش اختلاف و اصلاح ذات البین است.

پنجم صدقه علم است، و آن بخشش علم به مردمی است که سزاوار آن هستند، و نشر و پخش آن به اهل استحقاق دانش است از رسول خـدا روایت شـده یاد گرفتن علم و یاد دادنش به مردم از موارد صـدقه است و نیز آن حضـرت فرمود: زکات علم یاد دادن آن به کسی است که آن را نمیداند. (۱)

بردگان

برده گرفتـن و برده داری برنامهـای مربـوط بـه هزاران سـال پیش از طلـوع اسـلام بـوده، و در فرهنـگ ملتهـا به ویژه قلـدران و زورگویان قانونی برای آزادی آنان وجود نـداشت، انسان از اصل و اساس آزاد آفریـده شـده و باید آزاد زیست کند، و سـلب آزادی از او عملی خلاف و کاری نادرست است.

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۱۳۶.

هنگـامی که اسـلام طلـوع کرد، اصـل آزادی و اختیـار را اعلاـم نمـود و چـون دفعتـاً بـا فرهنـگ برده داری راهی برای مبـارزه نمییـافت، به تدریـج مردم را در این زمینه بیـدار کرد، و راه آزاد شـدن بردگان را به صورتهای گوناگون قانونی نمود، و به هر بهانه مثبتی راه آزاد شدن و آزاد زیستن بردگان را باز کرد.

آنان که جاهلانه به اسـلام تهمت میزنند که اسـلام ذاتا با برده داری موافق است، عقل خود آنان اسیر هوا، و نفس آنان گرفتار گنـاه، و وجودشـان در بنـد فرهنـگ شـیطان است، اگر عقل را آزاد کننـد، و نفس را پالایش نماینـد و از قیـد فرهنگ شـیطان درآیند، و با بینائی و بصیرت به مقررات آسمانی اسلام بنگرند، به این حقیقت واقف و آگاه میشوند که تنها فرهنگی که زمینه از میان رفتن بردگی را حاکم کرد اسلام است.

«اینان بدون دقت و مطالعه و به خاطر کوته فکری ممکن است قوانین مربوط به بردگان را در اسلام حمل به ناقص بودن قوانین اسـلامی کنند و بگویند: اگر دین اسـلام اصل آزادی را پذیرفته و آن را توسـعه داده، و به شدت به آزادی احترام گذاشته پس چگونه شیوه آقائی و بردگی را به یک باره الغاء نکرده و در شرایط محدودی آن را تأیید کرده است.

در پاسـخ این پرسـش لازم است مقـدمتاً یک مطالعه اجمالی در نظام بردگی که قرنها پیش از ظهور اسـلام در همه جامعههای بشـری رسوخ یـافته بود به عمـل آورد، تا معلوم گردد که اسـلام در این موضوع که یک باره نتوانست آن را الغاء نمایـد با چه مشکلاتی مواجه بوده، و تا چه حد میتوانسته است با آن مبارزه کند و با جنبه مثبت و طریق عملی به تدریج آن را حل نماید.

عوامل بردگی

ص:۲۷۸

تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، نظام بردگی و رقیت از همان مراحل اولیه تشکیل و پیدایش وضع اجتماعی در میان بشر پدید آمده و هزاران سال یکی از لوازم! و شئون اجتماعی! شناخته شده است.

و اینک عوامل آن را میتوان بدین گونه خلاصه کرد:

۱- تفاوت غیرقابل انکار قوای عقلی و جسمانی میان افراد، منتهی به اینجا شد که قدرتمندان ضعیفان را از راه مکر و خدعه و یا به طور قهر و اجبار به دلخواه و نفع خودشان به کار ببرند.

۲- خوی تبعیت و دنباله روی از افراد نیرومند، یک نوع حالت شبیه به غریزه است که در همه حیوانات در مراحل ابتدائی زندگانی، کمابیش وجود دارد، و انسان نیز از این قاعده مستثنی نمیباشد، و منشأ اصلی آن ترس از حوادث و آفات محیط، و احتراز از آسیب موجودات دیگر، و عجز از به دست آوردن غذا، و سایر نیازمندی هاست، که در هر دو صورت او را به جستجوی مأمن و پشتیبانی وادار کرده، آنگاه به حکم عادت به یک موجود طفیلی مبدل گشته و به تدریج حس استقلال را از دست داده است، و شخص حامی و پشتیبان نیز از این موقعیت سوء استفاده کرده و به صورت حاکم و ارباب درآمده است.

۳- جنگهای قبیلهای طبعاً متضمن تلفات نفوس از غالب و مغلوب میشده، و غالب به خیال خود نزدیکترین راه جبران خسارات خویش را در این دانستهاند که همه و یا عدهای از افراد مغلوب را به اسارت خویش در آورند و آنان را به کارهائی که بر عهده مقتولین قبیله خود بوده است بگمارند، و هم در جنگهای بعدی در صف مقدم از آنان استفاده کنند.

تا تکرار این عمل و اقتباس قبائل از یکدیگر رفته رفته «استرقاق» و تملک انسانها از حقوق مسلمه غالبین به شمار رفته و هنگامی که متجمعات بشری

ص:۲۷۹

توسعه یافت و قبایل به ملتها تبدیل شدند، این رویه هم به همان تناسب رائج گشت، چنان که هنوز هم به صورت «اردوگاههای کار اجباری و مستعمرات» بدون این که نام بردگی بدان گذارده شود ماهیت خود را حفظ کرده است!

۴- به نسبت توسعه دامنه اجتماع، روابط بین افراد و اصطکاک منافع نیز فزونی یافته، و دستاویزهای جدیدی که بعدها به صورت قانونی به خود به وجود آمد. مثلاً در مجازات سرقت، صاحب مال سارق را به بردگی خود کشانید: گفتند: کیفر دزد آن است که بردگی صاحب مال را قبول کند.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ (۱)

و هم چنین طلبکار، مدیون عاجز از ادای دین را تملک نموده، و در جنایت جرح و قتل، مُنجی علیه و یا ورثه او استرقاق قاتل را حق خود پنداشتند، و هر گاه کسی به یکی از این عناوین برده شناخته میشد، اولاد او نیز به همین سرنوشت محکوم بود و در ردیف بندگان در میآمدند، و رقیت یگانه ارثی بود که از پدر و مادر به فرزندانشان میرسید، و بدین عوامل نظام بردگی به طور روز افزون پیش میرفت تا آنجا که در میان ملل به اصطلاح متمدن دنیای قدیم رسماً مبنای طبقه بندی شد.

فلاسفه یونان معتقد بودند که بشر اساساً بر دو قسم هستند!

نخست آزادان و دوم بردگان و این نوع اخیر فقط برای خدمت کردن به نوع اول آفریده شده اند!

۱- ۱) ۱- یوسف.

ارسطو نظام بردگی را یکی از ضروریات مجتمع بشری دانست و گفت: در کارهائی که به نیروی جسمانی بیشتری نیاز دارد، باید دولت تنها از بردگان استفاده کند، نهایت آن که به بهبود زندگانی آنان هم توجه نماید!

از این جهت نظام طبقاتی یونان قدیم مقرر داشت: مشاغل اداری و مناسب دولتی و پارلمانی، از امتیازات یونیان اصیل، و در انحصار آنان باشد، و کارهای پست از قبیل زراعت و استخراج معدن و پل سازی و بارکشی و خلاصه کلیه اعمال شاقه بر عهده بردگان که غالباً از اسیران جنگی و یا از نسل آنان بودند محوّل گردد.

و اما رومانیها اساساً بردگان را به حساب یک فرد بشر که حق زندگی دارد و احساس درد و رنج میکند نمیآوردند و در نظرشان چیزی شبیه به متاع و کالا و آلت کار، بدون حس و اراده بود، و میبایست همه کارهای سنگین را حتی اگر فوق حد توانائیاش میبود انجام بدهد.

همزمان آن که آقای رومانی در سطح عالی زندگی قرار داشت و به عیاشی و میگساری و رقص و عشق بازی با پری رویان ماه پیکر سرگرم بود و یا در کاخهای مجلل در میان بستر قاقم و پرنیان تن آسائی میکرد، خیل بردگان در رنجیرهای گران که به منظور جلوگیری از فرار به پا و گردنشان استوار بود، به کارهای طاقت فرسا گماشته میشدند و با ضربات تازیانه مأموران و سربازان جان میکندند، و اگر غذائی از نوع پست به آنان داده میشد، نه به حد کافی و نه از نظر آن که استحقاق آن را دارا بودند، بلکه محض حفظ رمق برای بیگاری روز بعد بود، و شبانگاه هرچند نفر آنان را با همان غل و زنجیر در یک سیاه چال تنگ و تاریک و کثیف و بدتر از لانه هر حیوانی جای میدادند.

و حتی رومانی نجیب میتوانست بدون هیچ جهتی و محض تفریح وحشیانه، یک یا چند نفر از آنان را به دلخواه خود به قتل برساند، بدون آن که وجدانش از

این جنایت ناراحت شود، و یا کسی به درنده خوئی او اعتراض نماید، و از این همه ظلم و قساوت آن تیره بختان را نه زبان گله بود و نه مرجع شکایت، زیرا گله و شکایت از حقوق انسان هاست، بردگان که از نظر ارباب رومانی انسان نبودند! !

هندیان معتقد بودند که چون بردگان از قسمت پای خدایان آفریده شدهاند، پس طبعاً موجودات پست و سزاوار تحقیر میباشند، و میباید به انواع خواری و شکنجه تن در دهند تا مگر به قانون «تناسخ» روح پست آنان در اثر زجر و شکنجه ترفیع یافته و پس از مرگ بتوانند در کسوت موجودات فاضله درآیند! خلاصه آن که، هم باید مورد اهانت و تحقیر قرار بگیرند، و هم به آن رضایت دهند! !

درمیان ملل کلده و آشور و مصریان قدیم و پارسها و یهود نیز وضع اسیران جنگی کمابیش بدان سان بوده و رفتارشان با بردگان نرم تر و انسانی تر از دیگران نبود.

عربها هم اسیران جنگی را حتی اگر از نژاد خوشان میبود به بردگی میبردند، برخلاف رومانیها که استرقاق رومانی را جایز نمیشمردند.

میتوان گفت نیمی از افراد بشر به عناوینی که ذکر شد تحت تسلط و تملك نیم دیگر قرار داشتند و نظام بردگی در همه مجتمعات بشری یکی از ضروریات اجتماعی و اقتصادی شناخته شده بود و بازار خرید و فروش انسان در همه جا گرم و ماده کسب و تجارت مهم به شمار میرفت، و هیچ کسی در صدد آن نبود که تعدیلی در این وضع ناهنجار به عمل آورد و دست کم از فشار آن تا حدی بکاهد.

شکنجهها و جریمهها و عذابهای دردآور، و جنایاتی که با ناحق و گاهی برای خوش گذرانی، انواع ملتها به بردگان روا میداشتند در کتابهای مفصل آمده، به آنها مراجعه کنید، قلم من از نوشتن آنها شرم دارد، وقتی سطور گذشته را به دقت خواندید، و جنایات بر بردگان را در کتابهای مفصل دیدید به درستی موضع اسلام ناب نسبت به این مسئله برای شما روشن خواهد شد، آن وقت است که از عمق جان هزاران آفرین بر شارع مقدس اسلام نثار میکنید، و با همه وجود از این که به صورتهای گوناگون زمینه آزادی بردگان و برچیده شدن این سفره را فراهم آورد سپاس گزاری مینمائید.

در چنان وضع و شرایط نامساعدی اسلام به طرف داری از خیل محرومان برخاست و قریب یازده قرن پیش از انقلاب فرانسه و اعلان حریت و مساوات در دوره جمهوری اول و دوازده قرن قبل از الغاء بردگی در آمریکا که به فرمان ابراهام لینکولن صورت گرفت، و هم چنین چهارده قرن جلوتر از نشر اعلامیه حقوق بشر به وسیله سازمان ملل به دفاع از حقوق آنان قیام نمود.

ولی البته نمیشد با عجله و در طی یک ماده قانون خشک بدون این که از درون وجود اشخاص ضمانت اجرائی داشته باشد، یک چنین مشکل اجتماعی ریشه دار را حل نمود، و ناچار میبایست با دوراندیشی و با قدمهای آرام و ثابت، و توجه داشتن به جنبههای مختلف موضوع، به عمل مثبت پرداخته و به تدریج آن را از میان بر میداشت.

بنابراین اسلام ابتدا از راه ایجاد انقلاب فکری در هر گروه: اربابان و بردگان وارد عمل شده و در طی نصوص کتاب و سنت این معنا را در وجدان مردم نفوذ میداد که برخلاف تصور آنان بشر بر دو نوع خلق نشدهاند و بردگان نیز مانند دیگران بشر هستند و در اصل انسانیت مساوی و شریکاند و همه افراد بشر از

ص:۲۸۳

یک پدر و مادر به وجود آمدهاند، و طبعاً برادر یکدیگر میباشند، و بدین وسیله خودخواهی و غرور و نخوت اربابان را در هم شکسته و نیز حس حقارت و سرشکستگی را از مخلیه بردگان طرد میکرد.

قرآن خطاب به همه افراد بشر فرمود:

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْنٰاکُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اَللّٰهِ أَتْقٰاکُمْ: (۱)

ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملتها و قبیلهها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، بیتردید گرامیترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

و رسول اکرم (علیهما السلام) اصل مساوات را بدین گفتارها گوشزد همگان میساخت

«لافضل لعربی علی اعجمی ولا لاعجمی علی عربی ولا لاسود علی احمر ولا لاحمر علی اسود الابالتقوی:»

هیچ نژادی را بر نژاد دیگر، و هیچ رنگی را بر رنگ دیگر جز به فضیلت و تقوا برتری نیست.

«کلکم لآدم و آدم من تراب:» (۲)

همه شما از آدم هستید و آدم از خاک به وجود آمده.

و در اصل اخوت بشری فرمود:

«اخوانکم خولکم فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه مما یطعم ولیلبسه ممایلبس ولاتکلفوهم مایغلبهم فان کلفتموهم فاعینوهم:» (۳)

اینان برادران شمایند که زیر دست شما قرار گرفتهاند، پس هر کس برادر خود را زیر دست دارد از آنچه که خوراک خود اوست به او بخوراند، و از آنچه که پوشاک

۱- ۱) - حجرات ۱۳.

۲- ۲) -

۳- ۳) -

اوست به او بپوشاند، آنان را به کاری پرمشقت وادار نکنید و اگر کاری به آنان رجوع کردید خودتان هم به یاری آنان بشتابید.

«لایقل احدکم هذا عبدی وهذه امتی ولیقل فتای وفتاتی» (۱)

و کسی از شما با الفاظ موهن و تحقیرآمیز «بنده من و کنیز من» آنان را صدا نکند و باید آنان را به پسر بچه من یا دختر بچه من بخواند.

امیرمؤمنان در منشور حقوق انسانی نوشت:

«فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق:»

مردم از دو صنف و دو دسته بیرون نیستند، یا برادر دینی تو هستند و یا نظیر تو، انسان میباشند.

و بدین سان بردگان را که تا آن روز جزء «امتعه» و «اشیاء» محسوب میشدند، و از همه حقوق بشری محروم بودند، تحت حمایت قانون درآورده، و نیز عملاً به پرورش روح استقلال و شخصیت آنان همت میگماشت و فرصت ابراز استعداد و ابتکار را جهت همگان فراهم مینمود تا بدین وسیله برای کسب آزادی و حفظ آن آماگی پیدا کنند.

رفتار حضرت رسول با زرخرید خود زید بن حارثه نمونه عمل و سرمشق آموزندهای برای دیگران بود، چه او را به پسرخواندگی برگزیده، و دختر عمه خود زینب دختر جحش را که از زنان آزاده و به نام قریش بود به ازدواج او درآورد، و هم او را در جنگ موته به سپهسالاری لشگر اسلام منصوب نمود.

و بار دیگر پسرش اسامه بن زید را بدین سمت معین کرده، و بزرگان مهاجرین و انصار را تحت فرماندهی او قرار داد، و در پاسخ معترضینِ به این مسئله فرمود: پسر نیز مانند پدر شایستگی این منصب را دارد.

و به این صورت فاصله میان دو گروه را بتدریج کوتاه کرده و عصبیتهای طبقاتی را از میان برداشت.

۱- (۱) -

و اگر پایه آزادی را به مبنای تحول فکری و تطور اجتماعی نمیگذاشت و به ایجاد علاقه و تحریک حس آزادیگ و استقلال و تقویت اراده صنف بردگان نمیپرداخت، انشاء و اعلان حرسیت مانند برچسب برخی از دولتها که بدون اقدام به تربیت و توجه دادن مردم به مبانی عدل و انصاف و نیز بدون مطالعه در اصول اقتصادی: عرضه و تقاضا و معادله میان تولید و مصرف روی اجناس میگذارند نه ارزش قانونی داشت، و نه قابل اجرا میشد.

چنان که تجربه و تاریخ این حقیقت را اثبات کرد، و پس از آن همه جنگ داخلی و خونریزی که به سال ۱۸۶۱ میلادی در زمان ریاست جمهوری ابراهام لینکولن بر سر موضوع الغاء بردگی به وقوع پیوست، و سرانجام صورت رسمی و قانونی پذیرفت، عده زیادی از همان بردگان با رضا و رغبت نزد اربابان خود بازگشته و التماس مینمودند که دوباره به همان وضع سابق بردگی از آنان نگهداری شود، چه مردانی که به مرور زمان قدرت استقلال تصرف را از دست داده و در نتیجه تبعیت اراده، مانند اطفال، شخصاً قادر به عمل مثبتی نبودند، نمیتوانستند از این قانون استفاده نمایند.

همچنین ملتهائی که قرنها تحت سیطره استعمار زندگی نموده، و فاقد روح استقلال گشتهاند، اگرچه اسماً و عنواناً مستقل و آزاد شمرده شوند، به این زودیها دنبالهروی از استعمارگران را ترک نگفته و تکیه به خودشان نمیتوانند نمود، حتی در شئون شخصی خود از آنان الهام گرفت. و بیآن که نیک و بد را تشخیص دهند و فکر خود را به کار بیندازند. عادات و رسوم آنان را فرا میگیرند.

اسلام به موازات عمل تربیتی، و کوشش در تحول فکری جامعه، از طرف دیگر دائره استرقاق را تنگ تر میساخت و سرچشمههای آن را یکی پس از دیگری خشک میکرد، چنان که در مورد سرقت، مجازات دیگری جز بردگی

درباره سارق مقرر فرمود، و بدهکاران غیرمتمکن را به حال خود گذاشت که هر وقت توانستند، بدهی خود را ادا نمایند و هیچ گونه مزاحمت و تضییق را حتی به صورت مطالبه دین درباره آنان جائز نشمرد:

وَ إِنْ کٰانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَیْسَرَةٍ: (۱)

در صورتی که مدیون تنگدست باشد باید به او مهلت دهند تا متمکن از ادای دین خود شود.

و هم چنین جنگهائی را که به منظور جهان گشائی و استعمار و استیلا صورت میگرفت، و منجر به بردگی ملل مغلوب میشد به کلی ممنوع ساخت، و جنگ مشروع را منحصر به دفاع از حوزه اسلام و ایجاد امنیت برای مسلمانان و یا به منظور رفع مانع از پیشرفت نهضت اصلاحی و بسط معارف اسلامی، و اصول حق و عدالت نمود، آن هم به شرط آن که به فرماندهی امام عادل و با رعایت کامل مسئله عدل و انصاف صورت گیرد.

و با این حدود دستور داد: مادامی که دشمنان دین به هجوم پرداخته و یا از مقاومت دست برنداشتهاند، مسلمانان به جنگ ادامه داده، و تلفات سنگینی به دشمن وارد نمایند تا دیگر قدرت مقاومت و مقابله پیدا نکنند، و در این مرحله نباید از افراد دشمن اسیر بگیرند.

مٰا کٰانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّٰی یُثْخِنَ فِی اَلْأَرْضِ (۲)

هیچ پیامبری را نسزد و نشاید که پیش از جنگ و پیروزی بر دشمنان اسیران جنگی بگیرد، تا زمانی که دشمن را به طور کامل در زمین از قدرت و توان بیندازد.

زمانی که دشمن شکست خورد و از پای درآمد بقیه السیف طبعاً به اسارت خواهند افتاد، در این صورت امام عادل مخیر است چنانچه مقتضی بداند به آنان

۱- ۱) - بقره ۲۸۰.

۲- ۲) - انفال ۶۷.

منت نهاده رهاشان سازد، و اگر صلاح بداند در مقابل مالی که به عنوان فداء و به عبارت دیگر به رسم غرامت جنگ از آنان دریافت میکند آزادشان بنماید، و یا با اسیران جنگی که از مسلمانان در دست دشمنان افتادهاند مبادله کند.

فَإِذا لَقِیتُمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ اَلرِّقابِ حَتّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا اَلْوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّی تَضَعَ اَلْحَرْبُ أَوْزارَها: (۱)

پس زمانی که در میدان جنگ با کافران روبرو شدید گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای درآورید، در این هنگام از دشمن اسیر بگیرید و آنان را برای این که فکر فرار به مغزشان خطور نکند محکم ببندید، پس از اسیر گرفتن یا بر آنان منت نهاده آزادشان کنید، یا از آنان در برابر آزادشدشان فدیه و عوض بگیرید تا جائی که جنگ بارهای سنگیناش را زمین نهد.

چنان که ملاحظه میکنید در دستور اساسی قرآن استرقاق وجود ندارد، و در صدر اسلام تنها به حکم ضرورت و به اقتضای شرایط و احوال، گاهی به آن متوسل میشدند، چه روزگاری که استرقاق اسیران جنگ از حقوق مسلمه فاتحین به شمار میرفت، و مسلمانان مدام در مبارزه و پیکار با دشمنان مختلف به سر میبردند و عدهای از آنان قهرا به چنگ دشمن افتاده و به بردگی کشانده میشدند، چارهای جز این نبود که به عمل متقابل پرداخته و اسیران را استرقاق نمایند.

و معامله متقابله، خاصه در حالت جنگی یکی از قوانین بین المللی بوده و از اصول عدالت به شمار میرود.

فَمَنِ اِعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِعْتَدی عَلَیْکُمْ: (۲)

پس بر هر که بر شما تعدی کرد، شما هم مانند آن بر او تعدی کنید.

به شرحی که بیان شد، اسلام از یک طرف منابع رقیت را به تدریج خشک میکرد، و از توسعه آن جلوگیری مینمود و از طرف دیگر وسائلی بر میانگیخت که منجر به آزادی بردگان موجود میشد.

۱- ۱) - محمد ۴.

۲- ۲) - بقره ۱۹۴.

وسائل آزادی بردگان

اسلام آزاد ساختن بندگان زیردست را که به رایگان و در راه خدا صورت بگیرد، یکی از عبادات و وسیله تقرب به درگاه خدا معرفی کرده، و پاداش بیشتری درباره آن نوید داد، و هم چنین مردم را تشویق نمود بردگان را در برابر مال و یا عملی به توافق طرفین که در اصطلاح فقه آن را «مکاتبه» مینامند آزاد کنند:

فَکٰاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اَللّٰهِ اَلَّذِی آتٰاکُمْ: (۱)

هر کدام از بردگان که قدرت کسب و تحصیل مال دارند و میتوانند به استقلال زندگی کنند، با آنان قرار داد ببندید با پرداخت مال و یا انجام عمل نیک آزادی خود را بازستانند و از مال خدا که در اختیار شما قرار داده به آنان کمک کنید.

اسلامی سهمی از بیت المال را جهت آزاد کردن آنان تخصیص داد، و نیز مقرر نمود در صورتی که برده از جنس زن بوده و از مالک خود فرزندی بیاورد پس از فوت مالک از سهم الارث فرزند خویش به طور طبیعی آزاد گردد، و اگر کسی عمداً یکی از عضاء بدن برده خود را ناقص کند از رقیت او خارج شود.

و هم چنین اگر کسی به طور خطا و بدون قصد، فرد مسلمان و یا یکی از هم پیمانان مسلمین را به قتل میرسانید، میبایست علاوه بر پرداخت خون بها به ورثه مقتول، بردهای را در راه خدا آزاد کند، و در مقابل نَفس محترمهای که از بین برده است نفس دیگری را بدین وسیله احیا نماید، یا اگر به عمد و بدون عذر روزه ماه رمضان را شکسته و یا کلمه ظهار «طلاق دوران جاهلیت» به زبان آورد و یا خُلف نذر کند و یا برخلاف عهد و سوگند خود مرتکب کاری شود قبول توبه او در درجه اول و یا در ردیف کفارات دیگر مشروط به آزاد کردن برده میباشد.

۱- ۱) - نور ۳۳.

خلاـصه اسـلام به صورتهـای گونـاگون و بـا دوراندیشـی در آزاد ساختن بردگان سـعی بلیغ نموده و آن را یکی از مشـکلات اجتماعی و در ردیف فقر و گرسـنگی شـمرده است، که میبایست به دست خود اجتماع، تحت تعالیم و تربیت دینی حل گردد، و کسانی را که در این راه قدمی برندارند سخت نکوهش کرده است:

فَلاَ اِقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ (١١) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْعَقَبَهُ (١٢) فَکُّ رَقَبَهٍ (١٣) أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ (١۴) یَتِیماً ذٰا مَقْرَبَهٍ (١۵) أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَهٍ: (١)

پس چرا شـتابان و با شدت به آن گردنه سـخت وارد نشد، و تو چه میدانی آن گردنه سخت چیست؟ آزاد کردن برده، یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، به یتیمی خویشاوند، یا مستمندی از کار افتاده خاک نشین.

با توضـیحی که داده شد واضع گشت که اگر اسـلام به حکم ضـرورت و در تحت شـرایط بسـیار محدود، عنوان بردگی را رد نکرده است، به کلّی خالی از هرگونه تحقیر بوده و در حفظ کرامت و شخصـیت انسانی آنان کوشش همه جانبه نموده و زمینه آزادی کامـل بردگـان را فراهم سـاخته است، و کسـانی که تحت تـأثیر تبلیغاتی دشـمنان به ویژه تلیغات مستشـرقان و غربیان و غرب زدگـان بر اسـلام خورده میگیرنـد و به عنوان دلسوزی و یـا ریاکارانه به حال غلامان و کنیزانی که در حمایت مسـلمانان پـاک سـرشت و معتقـد به اصول انسـانیت به سـر میبرنـد غمخواری مینماینـد، چنان که منصـفانه روش اسـلام را با رفتار ملل به اصـطلاح مترقی امروز جهان با سـیاهان آمریکا و ملل آفریقا مقایسه کنند مشاهده خواهند کرد که اسـلام به عمل پرداخته ولی آنان تنها یک مشت الفاظ فریبنـده ماننـد: حریت و مساوات تحویل جامعه بشـری دادهاند، و عملا خط بطلان بر همه گفتهها و نوشتههای مصلحین جهان و علمای اجتماع و حقوق کشیدهاند، و

١- ١) - بلد ١١- ١۶.

هنوز تبعیض نژادی و استثمار افراد و ملل ضعیف با همان شدت و قساوت قرون وسطی، با اندک تغییر صورت و عنوان در همه کشورها در جریان است، و هم اکنون که این سطور نوشته میشود در سرزمینهای طالب استقلال و آزادی آفریقا و آسیا به خصوص افغانستان و عراق و فلسطین چه فاجعهها که رخ نمیدهد؟ !

تذکر این نکته در پایان این مقال لازم است که مقصود از این مقاله و مقالههای مشابه آن، همانا دفاع از آئین مقدس اسلام و قوانین نورانی قرآن میباشد، و از عمل مسلمان نماها در هر عصر و تحت هر عنوان که بوده و میباشند و غالبا در جهت مخالف دین گام برداشتهاند، و به قول یکی از بزرگان عمل آنان حجاب و مانع از جلوه گری خورشید تابناک اسلام شده است بیزاری میجوئیم.

بنابراین فجایعی که سلاطین بنی امیه و بنی العباس و آل عثمان و امثال آنان ظاهراً به نام دین و در واقع به قصد جهان گشائی و استبداد و استثمار مرتکب شده و لکههای سیاه و ننگینی در تاریخ اسلام به وجود آوردهاند، مطلقا مربوط به آئین پاک اسلام و دستور قرآن نبوده، و مسئولیت جنایات آنان بر عهده خود آنان و طرفدارانشان میباشد، چنان که انجیل و حضرت مسیح (ع) نیز هیچ گاه مسئول رفتار مدعیان مسیحیت نخواهد بود، که فجایع اعمال آنان از صدر اسلام تا به امروز روی بشریت را سیاه کرده است. (۱)

گوشهای از نگاه اسلام بردگان

یکی از غلامان حضرت حسین کار بدی کرد، دیگر غلامان برای زدن او هجوم کردند، غلام اشتباه کار گفت:

«و الکاظمین الغیظ»

حضرت فرمود او را رها کنید من خشمم را فرو خوردم، غلام گفت:

۱- ۱) - اسلام و نظام بردگی ۱۰۹.

«و العافین عن الناس»

فرمود: کاری به او نداشته باشید من او را بخشیدم، عرضه داشت:

«و الله یحب المحسنین»

حضرت پس از عطا کردن پول قابل توجهی به او فرمودند: برو در را خدا آزادی. (۱)

ادای قرض برده بیمار

حضرت حسین برای عیادت اسامه بن زید که خود و پدرش برده بودند آمد، چون حضرت حسین را کنار خود دید به گریه افتاد، امام از سبب گریه‌اش پرسید، گفت: این بیماری منجر به مرگ من میشود، شش هزار دینار قرض به عهده من است و من از پرداختش ناتوانم چاره‌ای جز این که از غصه بنالم ندارم، حضرت برخاست و فرمود غصه مخور من الآن میروم و دین تو را ادا میکنم. (۲)

آثار عجیب محبت حضرت حسین به یک غلام

حضرت حسین (ع) میفرماید: این گفتار پیامبر اسلام نزد من گفتار صحیح و محکمی است.

«افضل الاعمال بعد الصلاه ادخال السرور فی قلب المؤمن بما لااثم فیه:»

وارد کردن خوشحالی در قلب من در صورتی که گناهی در آن نباشد پس از نماز بهترین عمل است.

سپس امام (ع) دنبال این روایت داستانی را نقل کرده میفرماید:

یک بار غلامی را دیدم نشسته و به سگی غذا میدهد، به او گفتم چه میکنی؟ گفت: محزون و غصه دار هستم، ناراحت و گرفته‌ام رنج گرسنگی سگ را میزدایم شاید دلم به شادی او شاد شود، غصه‌ام از این است که اربابم یهودی است، مشتاق

۱- ۱) - احقاق الحق ج ۱۱ ص ۴۳۱.

۲- ۲) - احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۳.

و علاقه منـدم که از بند رقیت و بردگی از آزاد شوم، حضـرت میفرماید دویست دینار نزد یهودی بردم که غلام را خریده آزاد نمایم، یهودی گفت غلام فـدای آمدنت به درب خانهام غلام را به تو بخشـیدم و باغی که غلام در آن کار میکند مال غلام، و دویست دینـارهم برای خود شـما، حضـرت فرمود: من این دویست دینار را به تو بخشـیدم یهودی گفت قبول کردم و آن را به غلام واگذار نمودم، حضرت فرمود من هم غلام را در راه خدا آزاد کرده و پول و باغ را به او واگذاشتم، زن یهودی چون این اوضـاع را دیـد گفت: مهریهـام حلال، من مسـلمان میشـوم یهـودی گفت: من هم این خـانه را به همسـرم بخشـیدم و خود هم مسلمان میشوم! ! (۱)

ارزشهای عامل آزادی

گروهی اسیر نزد پیامبر آوردند، حضرت «به علت این که نخواستند از زمینههای آزادی خود استفاده کنند» فرمان قتل همه آنان جز یکی را صادر کرد، اسـیر ازاین که پیامبر او را از کشـته شـدن اسـتثناء کرد شـگفت زده شد و پرسـید چرا فرمان آزادی مرا صادر نمودی؟ پیامبر پاسخ داد امین وحی به من خبر داد که پنج خصلت در تو وجود دارد که خدا آنها را میپسندد:

«الغیره الشدیده علی حرمك، والسخاء، وحسن الخلق وصدق اللسان والشجاعه:»

غیرت شدید نسبت به ناموست، سخاوت و بخشندگی، اخلاق نیك، راستگوئی، شجاعت.

اسیر پس ازاین خبر مسلمان شد، و درجنگی در رکاب رسول خدا به شرف شهادت رسید. (۲)

۱- ۱) - بحار، ج۴۴، ص.

۲- ۲) - بحار، ج۶۹، ص.

رفتار با زیردست

امیرمؤمنـان (ع) با این که حاکم کشور پهناور اسـلامی بود، ماننـد فردی عادی به بازار آمـد تا برای خود و غلامش قنبر پیراهن بخرد، وارد مغازه پارچه فروشـی شد، مغازه دار گفت: یا امیرالمؤمنین هر چه بخواهید در مغازه موجود است، حضـرت با توجه بـا این که مغـازه دار او را شـناخت، از این که مبـادا در قمیت جنس ملاحظهای بکنـد از آن مغازه گـذشت، تا به مغازه جوانی نورس رسـید، از او دو پیراهن خریـد یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم و جمعاً پنج درهم پرداخت و از مغازه بیرون آمد.

در میان راه به غلامش قنبر فرمود: لباس سه درهمی را تو باید بپوشی آن را از من بگیر، قنبر گفت: شما برای مردم به روی منبر سخنرانی میکنید، شاسیته تر هستید که لباس بهتر بپوشید.

امام فرمود: نه، تو از من جوان تری و شور و شوق جوانی بر سـر داری، تو باید جامه بهتر را بپوشـی، وانگهی من از خدایم شرم دارم که از تو برتری جویم! من شـنیدهام پیامبر میفرمود: از همان لباسـی که خود میپوشـید به غلامان خود بپوشانیـد و از همان خوراکی که خودتان میخورید به آنان بخورانید، آنگاه لباس ارزان تر را پوشـید و آستینش را که مقداری از حد معمول بلندتر بود کشـید و دسـتور داد آن را بریـده تا برای فقیری کلاهی درست شود، جوان مغازه دار گفت: بیائیـد تا اطراف قسـمت جـدا شده را بدوزم فرمود: آن را رها کن کار از این زودتر میگذرد، آنگاه پدر جوان که صاحب اصـلی مغازه بود از راه رسید، امام را شـناخت دو درهم آورد و گفت مولایم ببخشـید، فرزند من شـما را نمیشـناخت این دو درهم سود معامله است، آن را از من بگیرید، زیرا من از شما سود نمیخواهم، حضرت فرمود: من این

دو درهم را نمیپـذیرم مـا حرف هایمـان را زدیم، من بـا فرزنـد تو چـانه زدم و او هم چـانه زد و نهایتـاً هر دو بر این مبلغ توافق کردیم. (۱)

یاری دادن به کنیز

روزی امیرمؤمنـان به بازار خرما فروشان آمـد، در آنجا کنیزی را گریان دیـد، فرمود: چرا گریه میکنی؟ با زبانی تضـرع آمیز به امیرمؤمنان گفت: این مغازه دار مقـداری خرما به یک درهم به من فروخته، مولایم آن را از من نپـذیرفته و مورد پسـندش واقع نشـده است، من آوردهـام تـا آن را پس دهم و درهم را بگیرم ولی او قبول نمیکنـد امیرمؤمنان فرمود: ای مرد مگر نمیبینی این کنیز را چارهای نیست و خدمتگذار دیگری است، و کاری از دستش بر نمیآید، خرمایت را بگیر و درهمش را برگردان، خرما فروش بـاز هم نپـذیرفت، کسـی که شاهـد جریـان بود پیش آمـد و به خرمـا فروش گفت: تو این آقـا را نمیشناسـی؟ نه مگر او کسیت؟ آقا علی بن ابیطالب امیرمؤمنان است.

خرمـا فروش فـوراً ادب کرد، و خرماهـای کنیز را گرفت، روی توده خرمـایش ریخت و درهم را به کنیزک رد کرد، آنگـاه به حضرت گفت: مولای من میخواهم از من راضی شوید، امام فرمود: من هنگامی از شما راضی میشوم که به حقوق مردم وفادار باشـید، سـپس در حـالی که از بـازار خرمـا فروشـان عبور میکرد به آنـان خطـاب فرمود: از این خرماهـا به بینوایان بخورانیـد تا خداوند کسب شما را برکت دهد. (۲)

۱- ۱) - بحار، ج ۴۰، ص ۳۲۴.

۲- ۲) - بحار، ج ۴۰، ص ۳۳۱.

در زمانی که اغلب ظروف آب گِلی یا مفرغی بود کنیز حضرت سجاد برای حضرت آب میریخت تا آن بزرگوار وضو بگیرد، در حال آب ریختن خوابش گرفت و ابریق از دستش افتاد و سر مبارك حضرت را شکست، آن جناب سر برداشت و به کنیز نگاه انداخت، کنیز به حضرت گفت: خدای عزوجل فرمود: وَ اَلْکاظِمِینَ اَلْغَیْظَ حضرت فرمود خشمم را فرو خوردم، کنیز گفت: «والعافین عن الناس،» حضرت به او فرمود: خدا از تو گذشت کند، کنیز گفت: وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ حضرت فرمود برو تو در راه خدا آزادی (۱)امام (ع) یکی از غلامانش را دوبار صدا زد پاسخ نداد، و بار سوم به حضرت جواب داد، امام فرمود: صدایم را نشنیدی؟ گفت: چرا، فرمود به چه سبب جوابم را ندادی؟ گفت: امان داشتنم را از طرف تو یقین داشتم، حضرت فرمود: خدا را سپاس که غلامانم را از طرف من در امان قرار داده است. (۲)عبدالله بن عطا میگوید یکی از غلامان حضرت سجاد گناهی مرتکب شد که استحقاق عقوبت برایش مسلّم بود، حضرت برای عقوبتش تازیانه به دست گرفت و این آیه را خواند:

قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ أَیّٰامَ اَللّٰهِ

به اهل ایمان بگو: از کسانی که به روزهای خدا «چون روز آزمایش بندگان، روز پیروزی اهل ایمان، روز شکست دشمنان و روز قیامت» امید ندارند گذشت کنند

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۵.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۵.

غلام گفت: من اینگونه نیستم، من به رحمت خدا امید دارم و از عذابش میترسم، امام تازیانه را از دست انداخت و فرمود: تو در راه خدا آزادی. (۱)انس میگوید: نزد حضرت حسین (ع) بودم، کنیزی وارد شد و دسته ریحانی به حضرت هدیه داد، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی، به امام گفتم دسته ریحانی به تو هدیه کرد، در حالی که مهم نبود و قیمتی نداشت و تو او را به آن خاطر آزاد کردی! حضرت فرمود: خداوند اینگونه ما را ادب فرموده: (۲)وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها: (۳)

و هنگامی که به شما درود گویند، شما درودی نیکوتر از آن یا همانندش را پاسخ دهید.

زکات

کلمه زکات به معنی پاکی و رشد و نمو و. . . آمده است، و مقصود از آن در حقوق مالی این است که از سرمایهها و درآمدها، یعنی محصولات تولیدی مثلاً از طریق کشاورزی و دامداری و هم چنین از سرمایه نقدی که یک سال بدون این که در جریان افتد در تصرف کسی باشد، در صورتی که به اندازه معینی، حد نصاب برسد، مقداری از آن به صندوق اسلامی برای مصارف معین شده پرداخت میشود.

مقداری که بایستی پرداخت شود ۵/۲ تا ده درصد در محصولات کشاورزی است، بسته به این که محصول دیمی باشد که زحمت کمتری دارد، یا آبی باشد که مستلزم مشقت و مخارج بیشتری است.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۴، ص۲۳۶.

۲- ۲) - محجه البضاء، ج۴، ص۲۲۷.

۳- ۳) - نساء ۸۶.

از سرمایه راکد «طلا و نقره» حدود یک چهلم آن است و در همین حدود است در مورد حیوانات اهلی که غالباً از گوشت آنها برای خوراک استفاده میشود.

زکات یکی از پایهها و ستونهای پنج گانه معرفی شده است که اسلام روی آنها قرار گرفته و استوار است.

«بنی الاسلام علی خمس: الصلاه والزکاه والصوم والحج والولایه. . .»

در قرآن مجید از زکات به عناوین گوناگون یاد شده است و عنایت خاصی به آن مبذول گشته، در بسیاری از آیات قرآن زکات را هم ردیف با نماز که از امور اساسی اسلام است نام برده است.

لَئِنْ أَقَمْتُمُ اَلصَّلاٰهَ وَ آتَیْتُمُ اَلزَّکٰاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ. . . (۱)

اگر نماز را بپا دارید و زکات بپردازید و به پیامبرانم ایمان آورید، و آنان را تقویت و یاری کنید و به خداوند وامی نیکو دهید مسلماً گناهانتان را محو میکنم.

خداوند رسیدن رحمت واسعه خود را بر کسی واجب میداند که اهل تقوا و پرداخت زکات باشد.

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاهَ وَ اَلَّذِینَ هُمْ بِآیٰاتِنٰا یُؤْمِنُونَ: (۲)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، بیتردید آن را برای کسانی که از شرک و کفر و ارتداد و معاصی میپرهیزند و زکات میپردازند و به آیاتم ایمان میآوردند مقرر و لازم میدارم.

عیسی (ع) به عنایت و اذن حق در گهواره سخن گفت و در ضمن سخن گفتن سفارشات خداوند را بر خود برشمرد از جمله:

وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰهِ وَ اَلزَّکٰاهِ مٰا دُمْتُ حَیًّا (۳)

۱- ۱) - مائده ۱۲.

۲- ۲) - اعراف ۱۵۶.

۳- ۳) - مریم ۳۱.

خداوند به من تا زندهام سفارش نماز و زکات نموده است.

قرآن در وصف اهل بیتم علیهم السلام میگوید:

رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ اَلزَّكٰاةِ: (۱)

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمیدارد.

اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ: (۲)

آنان که نماز برپا میدارند، و زکات میپردازند.

قرآن نپرداختن زکات را از نشانههای مشرکین و کافران به آخرت میداند:

وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ: (۳)

وای بر آنان که برای خدا شریک قرار میدهند، آنان که زکات نمیپردازند و به آخرت کافر هستند.

موارد زکات

پس از اعلام وجوب زکات به وسیله آیات قرآن محصولات غذائی گیاهی مانند: گندم، جو، خرما، کشمش، و حیوانات مورد استفاده مانند، گوسپند، گاو و شتر، و نیز نقدینه راکد و ذخیره شده پول رائج مانند طلا و نقره مشمول پرداخت زکات شدند.

بدیهی است که با توجه به جامعیت و خاتمیت اسلام و نیز با در نظر گرفتن این که در آیات قرآنی موارد خاصی به عنوان موارد وجوب زکات ذکر نشده است، این موضوع تا حصول نتیجه نهائی و رفع محرومیتهای انسانی در هر منطقه و در هر زمانی به صورت متناسب آن عملی خواهد بود، و رهبران واقعی اسلامی مشخصات آن را بیان خواهند کرد.

۱- ۱) - نور ۳۷.

۲- ۲) - لقمان ۴.

۳- ۳) - فصلت ۷.

پیامبر اسلام پس از این که آیات مربوط به زکات را برای مردم قرائت کرد مواردی را که درباره آنها اشاره شد نام برد و بقیه را آن روز از موارد عفو قرار داد، و میتوان گفت: که اموال مشمول زکات منحصر به همین چند مورد از منابع درآمد نیست.

مصارف زکات

اموالی که از طریق زکات جمع آوری میشود، چنان که در قرآن آمده است برای مصرف در موارد هشت گانه زیر است:

۱- به نفع مستمندان ۲- درماندگان که توانائی انجام کار ندارند و از کار افتادهاند ۳- اداره امور کسانی که برای وصول آن فعالیت میکنند، و نیز تهیه وسائل و نگاهداری و مقدمات مصرف کردن در راه شایسته و خداپسند ۴- جلب آشنائی مردم به اسلام و مقررات آن و علاقه مند ساختن عامه به نظامات اسلامی

۵- آزاد ساختن بردگان و اسیران و گرفتاران.

۶- پرداخت بدهی بدهکاران و حفظ آبروی ورشکستگان که توانائی پرداخت بدهی خود را ندارند.

۷- در هر راهی که برای خدا باشد «که شامل خدمات عامه با تمام وسعت و گسترشی که دارد میشود» .

۸- رسیدگی به امور مسافران و کسانی که آواره و درمانده شده اند.

به خوبی روشن است که میتوان از محل وجوه پرداختی به عنوان زکات، هر اقدامی لازم و مؤثری را در راه رفع فقر و مسکنت و درماندگی و محرومیت و خدمات عامه به تناسب نیاز هر جامعه در هر زمان و مکانی انجام داد.

زکات فطره

علاوه بر زکاتی که به اموال در صورت وجود داشتن شرایط تعلق میگیرد، یک منبع ساده و عادی نیز برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی در نظر گرفته شده است که آن را زکات فطره میگویند.

زکات فطره این است که هر فرد مسلمان که توانائی اداره کردن زندگی خود و اشخاص تحت اداره خود را داشته باشد و برای تأمین نیازهای سالانه خویش نیازی به غیر نـدارد، مکلف است بابت خود و هر کس دیگری که مخارج آنان را به عهـده دارد، از افراد خانواده و غیر آنان مقداری از خوراک معمولی یا معادل آن را از نظر قیمت بپردازد.

این مقدار بابت هر یک نفر حدود سه کیلوگرم است، و راه مصرف آن همان راه مصرف زکات مال است.

خصوصـیتی که این منبع دارد این است که اگر چه بنظر ناچیز میرسد اولاً مشـقتی در آن احساس نمیشود، و ثانیاً مقرر است که در روز معینی از سـال یکجـا جمع آوری شـده و پرداخت گردد، تا در رفع نیازمنـدیهای متناسب در هر جامعه و محیط و زمان نقش مؤثری داشته باشد.

پس از تمـام شـدن ماه رمضان هر سال در شب اول ماه شوال همه کسانی که تمکن پرداخت این مقـدار ناچیز از ارزاق عامه یا بهـای آن را دارنـد، آن را حاضـر کرده و اول صـبح روز اول مـاه شوال که روز عیـد فطر است، پیش از ادای نمـاز عیـد آن را پرداخت خواهند کرد.

این نکته را باید در نظر گرفت که: چنانچه با نظم صـحیحی در هر محیط از محل کار و قصـبه و شهر و کشوری این منابع جمع آوری شود، و با مطالعات قبلی که در راه سازندگی و تأمین نیازهای اساسـی مورد استفاده شایسته قرار گیرد، چه نقش سازنده و مؤثری در بهبود وضع جامعه خواهد داشت، مثلاً در شـهری مانند تهران که امروز که این سـطور نوشـته میشود دارای بیش از ۱۲ میلیون جمعیت است، و قوت اغلب آنـان برنـج یا نان است قیمت سه کیلو برنـج که اکنون نزدیک به هفت هزار تومان پول رایج کشور است یا قیمت سه کیلو نان

که قابل توجه است با احتساب ضربدر در دوازده میلیون در یک روز جمع شود چه مشکلی را از جامعه نمیتواند حل کند، و چه دردی و نیازی را برطرف نماید؟ ! (۱)

زکات در روایات

روایات عذاب مانع زکات را که در قرآن مجید کلی بیان شده است توضیح میدهد، و نوع عذاب توضیح داده شده نشان دهنده جایگاه باعظمت زکات و گناه عظیم بخیل از پرداخت این حقوق واجب مالی است.

از حضرت صادق (ع) در روایتی با سند صحیح نقل شده است:

«ما من ذی مال ذهب اوفضه یمنع زکاه مال الاحبه الله یوم القیامه بقاع قرقر، وسلط علیه شجاعا اقرع، یریده وهو یحید عنه، فاذا رأی انه لایتخلص منه امکنه من یده فقضمها کما یقضم الفحل، ثم یصیر طوقا فی عنقه وذلک قول الله عزوجل: سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه.

وما من ذی مال ابل او بقر اوغنم یمنع زکاه ماله الاحبه الله یوم القیامه بقاع قرقرتطؤه کل ذات ظلف بظلفها، وتنهشه کل ذی ناب بنابها.

وما من ذی مال نخل او کُرم اوزرع یمنع زکاته الاطوقه الله عزوجل ریعه ارضه الی السبع ارضین الی یوم القیامه:» (۲)

صاحب طلا و نقرهای زکاتش را نمیپذیرد مگر این که خداوند او را در قیامت در زمینی صاف حبس میکند، و مار پرسمّی را بر او مسلط مینماید، که دائم به او حمله میکند و او به هر طرف فرار میکند، چون رهائی از او میسر نمیبیند با دستش او را پس میزند ولی او دستش را چون شتر قدرتمند میشکند، سپس آن را چنان که در قرآن در سوره آل عمران آیه ۱۸۰ فرموده طوق گردنش میکند.

۱- ۱) - خطوط اصلی در نظام اقتصادی اسلام ۱۳۲.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه، ج، ص ۱۵۱.

و صاحب شتر و گار و گوسپندی زکاتش را نمیپردازد مگر این که خداوند او را در زمینی هموار حبس میکند و هر صاحب سُمی با سمش او را لگدمال مینماید، و هر نیش داری با نیشش او را میزند.

و صاحب کشمش یا زراعتی زکاتش را نمیدهد مگر این که زمین کشتش را تا طبقه هفتم زمین تا روز قیامت برگردنش به صورت طوق میآویزد!

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«اذا منعت الزکاه منعت الارض برکاتها:» (۱)

هنگامی که زکات پرداخته نشود، زمین برکاتش را از مردم باز میدارد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

برای هر جزئی از اجزاء وجودت بخاطر خداوند زکاتی واجب است، بلکه بر هر مویت و هر نگاهت زکاتی مقرر است.

زکات چشم نگاه به عبرت، و فروبستن آن از نگاه حرام و مشابه آن است.

زکات گوش شنیدن دانش و حکمت و قرآن و موعظه و نصیحت است، و اعراض از اموری که مانند دروغ و غیبت و تهمت و... راه نجات را به رویت میبندد.

زکات زبان خیرخواهی برای مسلمانان، و بیدار نمودن غافلان، و فراوان ذکر و تسبیح گفتن است.

زکات دست: بذل و بخشش، عطا و سخا به مردم با نعمتهای عنایت شده حق است، و بکارگیری آن برای تألیف کتابهای علمی و اسلامی، و منافعی است که مسلمانان از آنان بهرهمند شوند، و از همه مهمتر باز داشتن دست از شر و ایذاء و اذیت به مردم است.

زکات قدم کوشش در ادای حقوق حق، زیارت صالحان، شرکت در مجالس علم و ذکر، و حرکت برای اصلاح میان مردم، و رفتن به صله رحم و جهاد در

۱- ۱) - کافی، ج۱، ص۵۰۵.

راه خداست، و خلاصه شرکت نمودن در هر کاری و هر مجلسی که صلاح قلب و دینت در آن است. (۱)امام صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اسخی الناس من ادی زکاه ماله، وابخل الناس من بخل بما افترض الله علیه:» (۲)

سخیترین مردم کسی است که زکات مالش را بپردازد، و بخیلترین مردم کسی است که از ادای واجبات الهی بخل ورزد.

حضرت صادق (ع) در روایت بسیار بسیار مهمی میفرماید:

«السراق ثلاثه: مانع الزکاه، و مستحل مهور النساء، وکذلک من استدان ولم ینوقضاءه:» (۳)

دزدان سه نفرند: آن که از پرداختن زکات امتناع کند، آن که مهریه زن را حلال خود دانسته و نپردازد، آن که از مردم وام گیرد و نیت بازگرداندنش را نداشته باشد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثه مقرون بها ثلاثه اخری: امر بالصلاه والزکاه فمن صلی ولم یزک لم تُقبل منه صلاته، وامر بالشکر له وللوالدین فمن لم یشکر والدیه لم یشکرلله، وامر باتقاء الله وصله الرحم، فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عزوجل:» (۴)

خداوند عزوجل به سه چیز فرمان داده که سه چیز دیگر را مقرون به آن نموده است: به نماز و زکات فرمان داده، پس کسی که زکات نپردازد، نماز او پذیرفته نخواهد شد، به شکر خود و پدر و مادر دستور داده، پس کسی که از پدر و مادر شکر نکند خدا را شکر نکرده است، و به تقوا و صله رحم فرمان داده پس کسی که صله رحم نکند تقوای الهی را رعایت ننموده است.

۱- ۱) - مصباح الشریعه ۱۷-۱۸.

۲- ۲) - امالی صدوق ۱۴.

۳- ۳) - خصال، ج ۱، ص ۵۵.

۴- ۴) - خصال، ج ۱، ص ۷۰.

از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا روایت شده:

«اول من یدخل النار امیر متسلّط لم یعدل، و ذو ثروه من المال لم یعط المال حقه وفقیر فخور:» (۱)

اول کسی که وارد آتش دوزخ میشود حکمرانی است که در حکومتش عدالت نورزد، و ثروتمندی است که حقوق مالیاش را نپردازد، و تهیدستی است که دچار ناز و فخر است.

و نیز از آن حضرت روایت شده

«لاتزال امتی بخیر ماتحابوا وادّو الامانه، وآتوا الزکاه فاذا لم یفعلوا ذلک ابتلو بالقحط والسنین:» (۲)

پیوسته امتم به خیر و خوبی هستند، تا به یکدیگر محبت ورزند، و امانت را ادا کنند، و زکات بپردازند، چون از این امور دست بردارند، مبتلای به قحطی و خشکسالی میشوند.

از حضرت ابوالحسن اوّل (ع) روایت است:

«من اخرج زکاه ماله تا ما فوضعها فی موضعها لم یسأل من این اکتسب ماله:» (۳)

کسی که زکات مالش را تمام و کامل از دارائیاش جدا کند و آن را در جایگاههای خودش قرار دهد، در قیامت از او نمیپرسند که ثروتش را از کجا آورده.

راوی میگوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که میفرمود:

«حصنوا اموالکم بالزکاه، و دارو مرضاکم بالصدقه، وماتلف مال فی بر ولابحر الابمنع الزکاه:» (۴)

ثروت خود را با پرداخت زکات از نابود شدن حفظ کنید، و بیماران خود را با صدقه مداوا نمائید، و مالی در زمین و دریا از بین نمیرود مگر به امتناع از زکات.

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۱۳.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ص۲۲۵.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۴۲.

۴- ۴) - ثواب الاعمال ۲۱۰.

از امام ششم (ع) روایت شده:

«من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا:» (۱)

کسی که از پرداخت قیراطی از زکات امتناع ورزد، مرگش به دلخواه خودش یا بر فرهنگ یهودیت یا مسیحیت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل یبعث یوم القیامه ناسا من قبورهم مشدوده ایدیهم الی اعناقهم، لایستطیعون ان یتناولوبها قیس انمله، معهم ملائکه بعیرونهم تعییرا شدیدا یقولون: هؤلاء الذین منعوا خیراً قلیلًا من خیرکثیر، هؤلاء الذین اعطاهم الله عزوجل فمنعوا حق الله عزوجل فی اموالهم:» (۲)

خداوند عزوجل گروهی از مردم را در قیامت از قبورشان برانگیخته مینماید، درحالی که دستانشان به گردنهایشان بسته شده، به اندازه سرانگشت قدرت حرکتی برای آنان نیست، فرشتگانی همراه آنان است که آنان را به شدت سرزنش میکنند، میگویند: ایناننـد که از خیر کثیر و نعمت فراوان خیر کمی را منع کردند، ایناننـد که خداوند عزوجل به آنان عطا کرد ولی از پرداخت حق خدا در اموالشان امتناع ورزیدند!

سود یاری رساندن به مردم با مال خویش

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

در بنی اسرائیل مردی ثروتمند میزیست که جز یک فرزند به او عنایت نشده بود، عاشق فرزند بود و نسبت به او مهربانی شدید داشت، چون سن پسر به زمان ازدواج رسید، پدر دختر عموی پسر را به همسری او درآورد، کسی به خواب پدر آمد و به او گفت: فرزندت امشب وارد بر عروس میشود و میمیرد، غم شدید و غصه جانکاهی پدر را فرا گرفت ولی خوابش را پنهان کرد، پدر شب

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص ۲۰.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۲۱۰.

عروسی در وارد شدن فرزندش به حجله عروس طفره میرفت تا جائی که همسرش و کسانش و خانواده عروس برای ورود داماد به حجله پافشاری میکردند، وقتی چارهای ندید از خدا طلب خیر و خوبی و سلامت فرزندش را نمود و گفت شاید آن خواب شیطانی باشد، اجازه وارد شدن داماد را بر عروس داد.

شب را به عبادت گذرانید و به انتظار حادثه ماند، چون صبح شد فرزندش را به نیکوترین حال دید، خدا را بر این نعمت حمد و ثنا کرد، شب آن روز دوباره آن شخص را در خواب دید که به او گفت: خداوند عزوجل حادثه را از پسرت دفع کرد، و مرگش را به خاطر کاری که برای سائل تهیدست انجام داد به تأخیر انداخت.

فردای آن شب به فرزندش گفت پسرم شب عروسی برای سائل و تهیدست کاری انجام داده ای، به پدر گفت از این پرسش چه قصدی داری، پدر گفت: فرزندم مرا به کار خود خبرده، فرزند از گفتن کارش شرم میکرد ولی پدر به او اصرار کرد، فرزند به ناچار گفت: پدر زمانی که از دادن ولیمه عروسی به مهمانان فارغ شدیم برای ما طعام فراوانی به خاطر اضافه آمدن غذا بجا ماند، مهمانان رفتند، عروس را به من سپردند، چون به خلوت حجله رفتم و به او نزدیک شدم سائلی کنار درب خانه ایستاد و ناله زد ای اهل خانه از آنچه خدا به شما روزی داده به من کمک کنید، من در هیجان حال خود نسبت به عروس از جا برخاستم، در را باز کردم، دست سائل را گرفته به خانه آوردم و بر سفره نشاندم و گفتم: بخور، خورد تا سیر شد به او گفتم: اهل و عیال داری، گفت: آری به او گفتم آنچه میخواهی برای اهل و عیالت غذا ببر، او هم تا جائی که توان داشت با خود

غذا برد و من هم به سوی عروس بازگشتم، پدر خدا را سپاس گفت و فرزندش را از خواب خود در دو شب خبر داد. (۱)

اثر کمک به نیازمندان

حضرت سجاد در سفری به مکه به کبوتران حرم چشم دوخت و فرمود: ای مردم علت بودن این کبوتران را در حرم میدانید چیست؟ گفتند: پسر رسول خدا علت چیست؟ حضرت فرمود ابتدائی که اینجا به وجود آمد مردی خانهای داشت که در آن درخت خرمائی بود، کبوتری در سوراخ یکی از شاخههای آن نخل پناه گرفت و مشغول زندگی شد، وقتی از آن کبوتر جوجه به عمل آمد، آن مرد بالای درخت رفت و جوجه کبوتر را گرفت و آن را ذبح کرد! زمان طولانی گذشت و برای کبوتر نسلی نبود تا به خداوند از عمل ظالمانه آن مرد شکایت کرد، به او گفته شد اگر این بار پس از جوجه دار شدنت این مرد بالای درخت آمد و نسبت به جوجهات دست اندازی کرد، از درخت میافتد و میمیرد.

چون جوجه کبوتر بزرگ شد، مرد بالای درخت رفت، کبوتر ماده به نظاره نشست که چه وضعی برای آن مرد پیش میآید، چون شاخه را گرفت، گدائی درب خانه آمد و اظهار حاجت کرد، مرد از درخت پائین آمد و چیزی به گدا داد و دوباره به بالای درخت رفت و جوجه را گرفت و ذبح کرد و حادثهای هم متوجه او نشد.

کبوتر که دوباره جوجهاش را از دست داده به پروردگار نالید که این چه مسئلهای است؟ به کبوتر گفته شد: این مرد حادثه مرگش را با صدقه تلافی کرد لذا مرگ از او برطرف شد، ولی تلافی حادثه تو به این است که خداوند در آینده نسلت را زیاد خواهد کرد، و تو و نسلت را در جایگاهی قرار خواهد داد که تا

ص:۳۰۸

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴.

قیامت کسی از آدمیان حق برانگیختن شما را نخواهد داشت، و این کبوتران حلیف حرم شدند و تا قیامت در امن و امانند. (۱)

وفای به عهد

قرآن مجیـد و معـارف اهـل بیت در مرحلهای به وفای به عهـد امر کرده و انجام پیمان را بر هر مکلفی واجب دانسـتهاند، و در جهت دیگر از وفاکننـدگان به عهد سـتایش نموده و آنان را دارنده ارزش و کرامت اخلاقی معرفی کردهاند، و در مرتبه دیگر از عهد شکنان به شدت مذمت نموده و آنان را فاسق و مستحق عذاب دانسته اند.

منظور از عهـد در آیات و روایات دو عهـد مثبت است: عهـد با خـدا، و عهـد با مردم، که وفای به هر دو عهد واجب شـرعی و فریضه اخلاقی است، و شکسـتن و نقض هر یـک گنـاه بزرگ و سـبب خفت و خـواری در دنیـا و عـذاب و جریمه در آخرت است.

فرمان به وفای به عهد

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیّایَ فَارْهَبُونِ: (۲)

و به عهدم وفا کنید تا به عهدتان وفا کنم و تنها از من بترسید.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ. . . (۳)

ای اهل ایمان به همه قرار دادهای «فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی نذرها، سوگندها» وفا کنید.

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اَللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ: (۴)

و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفادار باشید.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ اَلْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً: (۵)

ص:۳۰۹

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۵.

۲- ۲) - بقره ۴۰.

۳- ۳) - مائده ۱.

۴- ۴) - نحل ۹۱.

۵- ۵) - اسراء ۳۴.

و به عهد و پیمان وفا کنید زیرا عهد حقیقی است که در برابر آن مسئول هستید.

وفاکنندگان به عهد

بَلیٰ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ وَ اِتَّقیٰ فَإِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُتَّقِینَ: (۱)

آری هر کس به عهد خود نسبت به خدا و مردم وفا کند و تقوا ورزد بداند که بیتردید خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

«الذین یوفوقن بعهد الله و لا ینقضون المیثاق:»

خردمندان کسانی هستند که به عهد خدا که همانا قرآن و نبوت و امامت است وفا میکنند و تا پایان عمر به پیمان شکنی روی نمیآوردند.

وَ مَنْ أَوْفیٰ بِمٰا عٰاهَدَ عَلَیْهُ اَللّٰهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً: (۲)

و کسی که به پیمانی که با خدا بسته است وفا کند، خداوند به زودی پاداش بزرگی به او میدهد.

مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً: (۳)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند «و آن ثبات قدم و دفاع از حق نا نثار جان بود» صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رسانیدند، و به شرف شهادت نایل آمدند، و برخی از آنان شهادت را انتظار سپرند و هیچ تغییری در پیمانشان ندادهاند.

پیمانشکنان

اَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی اَلْأَرْضِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ: (۴)

۱- ۱) - آل عمران ۷۶.

۲- ۲) - فتح ۱۰.

۳- ۳) - احزاب ۲۳.

۴- ۴) - بقره ۲۷.

فاسقان کسانی هستند که عهد خدا را «که وحی و نبوت و امامت است» پس از استواریاش با دلایل عقلی و براهین منطقی با روی گردانی از آن میشکنند و آنچه را خداوند پیوند خوردن به آن را فرمان داده «مانند پیوند با پیامبران و کتاب آسمانی و اهل بیت پیامبر و خویشان و اقوام» قطع مینمایند، و در زمین فساد و تباهی مرتکب میشوند تنها آناناند که در خسارتاند.

وَ اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثٰاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فِي اَلْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اَللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّٰارِ: (۱)

کسانی که عهد خدا را پس از استواریشا میشکنند و پیوندهائی را که خدا به برقراری آن فرمان داده میگسلند و در زمین فساد میکنند لعنت بر آنان است، و فرجام سختی در آخرت برای آنان مقرر است.

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ قَتْلِهِمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنٰا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلَيْهٰا بِكُفْرِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ إِلاّٰ قَلِيلاً: (۲)

پس به کیفر پیمان شکنی یهود و کفرشان به آیات خدا، و کشتن پیامبران با ناحق، و گفتار بیدلیلشان که گفتند دلهای ما در پوشش و حجاب است از این رو سخن حق را درک نمیکنیم لعنتشان کردیم، بلکه به سبب کفرشان بر دلهایشان مُهر محرومیت از فهم معارف زدیم به همین خاطر جز اندکی ایمان نمیآورند.

فَبِمٰا نَقْضِهِمْ مِيثٰاقَهُمْ لَعَنّٰاهُمْ وَ جَعَلْنٰا قُلُوبَهُمْ قٰاسِيَةً: (۳)

بنی اسرائیل را به سبب شکستن پیمان هایشان لعنت کردیم، دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم.

روایات باب عهد

جایگاه عهد و وفای به آن از نظر عظمت در حدی است که در این زمینه در جوامع حدیث فصل مستقلی برای آن مقرر شده، در این سطور به پارهای از آن روایات اشاره میشود، مفصل آن را در کتابهای حدیث ملاحظه کنید.

رسول خدا میفرماید:

۱- ۱) - رعد ۲۵.

۲- ۲) - نساء ۱۵۵.

۳- ۳) - مائده ۱۳.

«تقبلو الی بست خصال، اتقبل لکم بالجنه، اذ احدثتم فلا تکذبوا واذا وعدتم فلا تخلفوا واذائتمنتم فلا تخونوا و غضوا ابصارکم، واحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم والستنکم عن الناس:» (۱)

شش خصلت را از من بپذیرید، تا بهشت را برای شما بپذیرم، چون سخن گوئید از دروغ بپرهیزید، چون وعده دهید از وعده تخلف نکنید، چون امین شناخته شدید خیانت نورزید، چشم از حرام فرو پوشید، شهوت جنسی را از آلوده شدن به گناه حفظ کنید، دست و زبان از آزردن مردم نگاه دارید.

امیرمؤمنان (ع) در عهدنامه مالک مینویسد:

«. . . وان تعدهم فتتبع موعدک بخلقک فان المن یبطل الاحسان والتزید یذهب بنورالحق، والخلف یوجب المقت عندالله و عندالناس قال الله سبحانه کبر مقتا عندالله ان تقولوا مالاتفعلون:» (۲)

مبادا به مردم وعده دهی، و آن را بشکنی و خلاف کنی، منت نهادن کار نیک را باطل و بینتیجه میکند، و زیاد شمردن عمل خوب نور حقیقت را از بین میبرد، وعده خلافی سبب خشم خدا و مردم میشود، خداوند در قرآن میفرماید: خشم خدا بر گفتن چیزی که آن را انجام نمیدهید بسیار است.

از حضرت رسول بنا به روایت امام صادق آمده:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد:» (۳)

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید هنگامی که وعده میدهد به وعدهاش وفا کند.

پیامبر اسلام در روایت بسیار مهمی میفرماید:

«ثلث من کن فیه کان منافقا وان صام وصلی وزعم انه مسلم، من اذائتمن خان، واذا حدث کذب، واذا وعد اخلف (۴)، ان الله تعالی قال فی کتابه: ان الله لایحب

۱- ۱) - خصال باب شش گانه.

۲- ۲) - نهج البلاغه عهد نامه مالک.

۳- ۳) - وسائل جلد حج، ص۲۸۶.

۴- ۴) - وسائل الشیعه کتاب الجهاد ۵۱۳.

الخائنین (۱)و قال: لعنه الله علی الکاذبین (۲)و فی قوله واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد:

» (۳)

سه خصلت است در هر که باشد منافق است، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند مسلمان است.

کسی که او را امین بشمارند ولی به امانات مردم خیانت کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید، و زمانی که وعده میدهد از وعده خود تخلف نماید، در قرآن مجید اعلام شده: خداوند خائنان را دوست ندارد، لعنت خدا بر دروغگویان باد، اسماعیل را به یاد آر که پیامبری درست پیمان بود.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«عده المؤمن اخاه نذر لاکفاره له فمن اخلف فبخلف الله بدء ولمقته تعرض:» (۴)

آزادی پس از وفای به عهد

حاج میرزا خلیل تهرانی طبیبی دانشمند، و دکتری حاذق و بصیر بود، که در روزگار مرجعیت صاحب ریاض در شهر مقدس کربلا به طبابت اشتغال داشت.

می گوید زمانی که به خاطر شغلم در کربلا اقامت داشتم مادرم در شهر تهران میزیست.

شبی در عالم رؤیا دیدم مادرم خطاب به من گفت: فرزندم من از دنیا رفتهام جنازهام را نزد تو آوردند ولی دماغم شکست.

چیزی از این ماجرا نگذشت که نامه یکی از دوستانم به دستم رسید، در آن نوشته بود: مادرت از دنیا رفت، جنازهاش را همراه دیگر جنازهها به کربلا

۱- ۱) - انفال ۵۸.

۲- ۲) - آل عمران ۶۱.

۳- ۳) - مریم ۵۴.

۴- ۴) - وسائل کتاب الحج، ص۲۸۶.

فرستادیم وقتی جنازهها وارد عراق شد مراجعه به کاروان نمودم گفتند ما به تصوراین که شما ساکن نجف هستید جنازه مادرت را در رباط ذی الکفل گذاردیم.

همواره مسئله شکستن دماغ مادرم در نظرم بود، بالاخره جنازه او را تحویل گرفتم، وقتی کفن را از روی صورتش کنار زدم دیدم دماغش شکسته است، علت را جویا شدم گفتند: اگر این جنازه بالای جنازههای دیگر بود، اسبها میان رباط درهم آمیختند و به جنازهها برخورد کردند، این جنازه از بالا به زیر افتاد، ما بیش از این اطلاعی نداریم!

پیکر مادرم را به حریم مطهر قمر بنی هاشم آوردم و به آن حضرت توسل جسته گفتم پسر امیرمؤمنان مادرم آن گونه که باید از عهده نماز و روزه بر نمیآمد، و نمیتوانست به خوبی انجام وظیفه کند، اکنون به شما پناه آورده، او را امان داده و فریادش برسید، من با شما پیمان میبندم پنجاه سال به نیابتش نماز و روزه بخرم و سپس مادر را دفن کردم.

مدتی گذشت، شبی در خواب دیدم از درب خانهام داد و فریادی زیادی بلند است، از در بیرون رفتم دیدم مادرم را به درختی بستهاند و او را با تازیانه میزنند، گفتم تقصیر این پیره زن چیست که او را میزنید؟ گفتند: به ما دستور دادهاند او را بزنیم تا مبلغی که تعهد نموده بپردازد.

وارد منزل شدم و مبلغی که میخواستند آوردم، پس از پرداخت مادرم آزاد شد، او را به منزل آورده و مشغول خدمت به او شدم، وقتی از خواب بیدار شدم حساب کردم مبلغی که در خواب از من گرفته بودند کاملاً با پنجاه سال نماز و روزه مطابق است، آن مبلغ را برداشته نزد صاحب ریاض بردم و جریان را به

طور مفصل برای او نقل کردم و از وی خواستم به نیابت از مادرم پنجاه سال نماز و روزه بگیرد. (۱)

نجات از قتل در سایه پیمان

هرمزان از حاکمان منطقه اهواز در زمان حکومت ساسانیان بود. مسلمانان هنگامی که ایران را فتح کردند و به اهواز دست یافتند هرمزان را به اسارت گرفته به مدینه فرستادند، در دیدار با حاکم منطقه اسلامی به این صورت مورد خطاب قرار گرفت: اگر رهائی از کشته شدن را میخواهی ایمان بیاور و گرنه به قتل میرسی.

هرمزان گفت: اکنون که مرا خواهی کشت فرمان بده مقداری آب برایم بیاورند که به شدت تشنهام عمر گفت برایش آب بیاورید، در کاسهای چوبین مقداری آب آوردند، گفت من از این قدح چوبین آب نمیخورم، زیرا همیشه در قدحهای جواهر آگین آب خوردهام امیرمؤمنان (ع) فرمود این خواسته زیادی نیست.

میان جامی از آبگینه آب ریخته نزد هرمزان آوردند، آن را گرفت و در دست خود نگاه داشت و لب به آن نهاد، عمر گفت: من پیمان بستهام تا این آب را نخوری تو را نکشم، در این هنگام هرمزان جام را به زمین زد و شکست، آب به زمین ریخت و از میان رفت، عمر از حیله او شگفت زده شد، روی به امیرمؤمنان کرد و گفت: اکنون وظیفه من چیست؟ حضرت فرمود چون قتل او را مشروط به نوشیدن آب کردهای و بر آن تعهد بستهای نمیتوانی او را به قتل برسانی، اکنون به

۱- ۱) - دارالسلام، ج۲، ص۲۴۵.

او جزیه مقرر کن، هرمزان گفت: جزیه قبول نمیکنم، ولی با خاطر آسوده و بدون ترس از کشته شدن مسلمان میشوم، در حال شهادتین گفت و مسلمان شد. (۱)

داستانی شگفتانگیز از وفای به عهد

رئیس شهربانی دولت مأمون میگوید: روزی وارد بر مأمون شدم، مردی را نزد او بسته به زنجیرهای گران دیدم، مأمون به من گفت این مرد را ببر و از او کاملاًـ مواظب کن مباد از دستت بگریزد، آنچه در توان داری در حفظ او به کار بند، به چند نفر سفارش دادم او را ببرند، در دل خود گفتم با این همه سفارش مأمون، جز این که او را در اطاق خود زندانی کنم، از این جهت دستور دادم او را در اطاق خودم زندانی کنند.

هنگامی که به خانه بازگشتم از وضع او و علت گرفتاریاش جویا شدم، گفتم: از کدام شهری، گفت: از دمشق، گفتم: فلان کس را میشناسی؟ پرسید شما از کجا او را میشناسید؟ گفتم: من با او داستانی دارم، گفت: من حکایت خود را نمیگویم مگر این که تو داستانت را با آن مرد بگوئی.

توضیح دادم: چند سال پیش در شهر شام با یکی از حاکمان همکاری میکردم، مردم شام بر آن مرد شوریدند تا جائی که به وسیله زنبیلی از قصر حکومت پائین آمد و با یارانش فرار کرد، من هم با گروهی گریختم، در حالی که در میان کوچه میدویدم مردم مرا تعقیب میکردند، به کوچهای رسیدم مردی را بر در خانه نشسته دیدم، گفتم: اذن میدهی وارد خانه شوم و با این کار جان مرا نجات دهی؟ گفت: وارد شو مرا داخل خانه نمود و در یکی از اطاقها جای داد و به همسرش گفت: نهایتاً وارد اطاق شخصی من شود، از شدت ترس یارای

ص:۳۱۶

۱- ۱) - ناسخ التواریخ، جلد خلفا، ص.

نشستن به روی زمین را نداشتم، مردم وارد خانه شدند و مرا از او خواستند، گفت: وارد هر جای خانه خواستید شوید و همه جا را بگردید.

رسیدند به اطاقی که من در آن بودم، همسر صاحب خانه بر آنان نهیب سختی زد و گفت: حیا نمیکنید، شرم نمینمائید که میخواهید وارد اطاق خصوصی من شوید؟ مردم بخاطر آن نهیب خانه را ترک کرده و رفتند، زن گفت: نترس همه رفتند، پس از ساعتی خود آن مرد آمد و گفت: از این پس مطمئن باش، سپس در میان منزل اطاقی ویژه من قرار داد و در آنجا از من به بهترین صورت پذیرائی میشد.

روزی به او گفتم اجازه دارم از منزل خارج شوم و از حال غلامان خود خبری بگیرم، ببینم آیا کسی از آنان هست؟ اجازه داد ولی از من تعهد گرفت که باز به خانه برگردم!

بیرون رفتم لی هیچ یک از غلامان را پیدا نکردم، باز به همان منزل بازگشتم، پس از مدتی یک روز از من پرسید چه خیال داری؟ گفتم: میخواهم عازم بغداد شوم، گفت قافله بغداد سه روز دیگر حرکت میکند اگر خیال داری به تنهائی به بغداد بروی من راضی نیستم این سه روز هم توقف کن سپس با آن کاروان روانه بغداد شو.

من از او بسیار عذرخواهی کردم بخاطر این که در این مدت نسبت به من نهایت اکرام و پذیرائی را کرده ای، ولی با خدای خویش عهد میکنم که از شما فراموش نکنم و بالاخره این خوبیها را پاداش دهم.

روز حرکت کاروان رسید، هنگام سحر نزد من آمد و گفت: قافله در حال حرکت است، من با خود گفتم این راه طولانی را چگونه بدون مرکب و غذا به پایان برسانم، در این هنگام زوجهاش آمد و یک دست لباس با کفش در میان پارچهای پیچید و به من داد، شمشیر و کمربندی را نیز به دست خودشان بر

کمرم بستند، اسبی با یک قاطر برایم آورده و صندوقی که محتوی پنج هزار درهم بود با یک غلام به عطایای خود افزودند تا آن غلام به قاطر و اسب رسیدگی کرده و برای سایر نیازمندیها آماده باشد.

هسمرش بسیار عذرخواهی کرد، مقداری از مسافت را از من مشایعت کردند تا به کاروان رسیدم، وقتی به بغداد وارد شدم به این منصبی که اکنون در اختیار من است مشغول شدم، دیگر مجال نیافتم که از او خبر بگیرم، یا کسی را بفرستم از حالش جویا شود، و به من خبر دهد، بسیار دوست دارم او را دیدار کنم تا اندکی از خدماتش را پاداش دهم و زحماتش را جبران نمایم.

زندانی گفت: خداوند بدون زحمت شخصی را که جستجو مینمودی در کنارت قرار داده، من همان صاحبخانه هستم، سپس شروع به تشریع واقعه نمود و جزئیات آن را توضیح داد به طوری که به یقین رسیدم راست میگوید، آنگه با لحنی حزین گفت: اگر بخواهی به عهدت که جبران خدمات من است وفا کنید، من وقتی از خانوادهام جدا شدم وصیت نکردم، غلامی به همراهم آمده و در فلان محل است، فقط او را نزد من آر تا وصیت کنم، گفتم چگونه شد که به این بلا دچار شدی؟ گفت: فتنهای در شام مانند شورش زمان تو به وقوع پیوست، خلیفه لشگری فرستاد تا امنیت به شهر بازگشت، مرا همراه دیگران گرفتند، به اندازهای زدند که نزدیک مردن رفتن، سپس بدون این که فرصت دیدن خانوادهام دست دهد مرا به بغداد آوردند.

رئیس شهربانی میگوید: شبانه فرستادم آهنگری آوردند و زنجیرهایش را باز کردم، همراه خود او را به حمام برده و لباس هایش را عوض کردم، کسی را فرستادم غلامش را آورد، همین که غلام را دید به گریه افتاد و شروع به وصیت کردن نمود، من معاونم را خواستم، فرمان دادم ده اسب و ده قاطر و ده غلام و ده

صندوق و ده دست لباس و به همین مقدار غذا برایش آماده نموده و او را از بغداد خارج کند، گفت: این کار را مکن زیرا گناهم نزد خلیفه بسیار بزرگ است و مرا خواهد کشت، اگر خیال چنین کاری داری مرا در محل مورد اطمینانی بفرست که در همین شهر باشد، تا فردا اگر حضورم نزد خلیفه لازم شد مرا حاضر کنی، هر چه اصرار کردم که خود را نجات ده نپذیرفت، ناچار او را به محل امنی فرستادم، و به معاونم گفتم اگر من سالم ماندم تو بیتردید وسیله رفتن او را به شام فراهم میکنم، و اگر خلیفه مرا به جای او به قتل رسانید تو او را نجات بده و راه رفتن به شام را برای او هموار ساز.

فردا صبح هنوز از نماز فارغ نشده بودم که گروهی آمدند و فرمان خلیفه را دائر بر بردن زندانیام نزد خلیفه به من اعلام کردند، نزد خلیفه رفتم، چون چشمش به من افتاد گفت: به خدا سوگند اگر بگوئی اسیر فرار کرده تو را میکشم! گفتم: فرار نکرده، اذن بده داستانش را بگویم، گفت: بگو، تمام گرفتاریام را در دمشق و جریان شب گذشته را برای خلیفه شرح دادم و اعلام کردم میخواهم به عهدی که با او کردم وفا کنم، یا خلیفه مرا به جای او میکشد اینک کفنم را پوشیده و آماده مرگم، یا مرا میبخشد که در این صورت منتی بر غلام خود نهاده، مأمون وقتی داستانم و داستان آن مرد را شنید گفت خداوند خیرت ندهد، این کار را درباره آن مرد میکنی در صورتی که او را میشناسی ولی آنچه او نسبت به تو در دمشق انجام داد بدون این که تو را بشناسد انجام داد، چرا پیش از این حکایتش را به من نگفتی تا پاداش خوبی به او دهم.

گفتم: خلیفه او هنوز اینجاست، من هر چه از او خواستم خود را نجات دهد نپذیرفت، سوگند یاد کرد تا از حال من آگاه نشود از بغداد بیرون نرود!

مـأمون گفت این هم منـتی بزرگ تر از کـار اول اوست که بر تو نهـاده، اکنون برو و او را نزد من بیـاور، رفتم و به او اطمینـان دادم که خلیفه بدون شک از تو گذشته و من دستور داده تو را نزد او برم، چون این خبر را شنید دو رکعت نماز شکر خواند و با هم نزد خلیفه آمدیم مأمون نسبت به وی بسیار مهربانی نمود، و او را نزدیک خود نشانید و با گرمی با او مشغول صحبت شد تـا وقت غـذا رسـید، بـا هم غـذا خوردنـد، سـپس به او پیشـنهاد فرمانـداری دمشـق را کرد، از پـذیرفتن حکـومت دمشق پوزش خواست، نهایتـاً از وی خواست که همواره ازوضع دمشق به او خبر دهـد، این کـار را پـذیرفت مـأمون فرمـان داد ده اسب و ده غلام و ده بـدره زر و ده هزار دینار به او بدهنـد، و به فرمانـدار شام نوشت که مالیاتش را نگیرد و سـفارش نمود با او به خوبی رفتـار کنـد، بـه شـام رفت، پس از رفتنش مرتب به مـأمون نـامه مینـوشت، هر وقت نامهـاش میآمـد مرا میخـواست و میگفت از دوستت نامه آمده است. (۱)

حکایتی از وفای به عهد

هنگامی که یعقوب لیث به نیشابور رسـید حاکم آنجا محمـدطاهر با یعقوب به مخالفت برخاست و از تسـلیم شـدن به او امتناع کرد.

یعقوب نیشابور را به محاصـره گرفت، ارکان دولت محمدطاهر پنهانی به یعقوب نامه نوشتند و آمادگی خود را برای اطاعت از یعقوب اعلاـم نمودنـد مگر ابراهیم حاحب وزیر دربار محمـدطاهر که بر وفاداری خویش و صـدق پیمانش با رئیس خود ثابت قدم بود.

ص:۳۲۰

۱- ۱) - ثمرات الاوراق ابن حجت حموی ص.

چون نیشابور به تصرف یعقوب درآمد ابراهیم وزیر دربار را خواست و به او گفت چرا همه بزرگان و سرداران نامه برای من نوشتند و اعلام اطاعت کردند ولی تو با آنان هماهنگ نشدی؟ ابراهیم گفت: مرا با شما سابقه دوستی و محبت نبود تا به وسیله نامه عهد گذشته را تجدید کنم و از محمدطاهر هم گله و شکایت نداشتم تا با او مخالفت کنم، جوانمردی نیز به من اجازه نداد که ناسپاسی ورزم و با شکستن پیمان حق الطاف او را تباه کنم!

یعقوب به او گفت تو شایستهای که مورد توجه و تربیت واقع شوی و به منزلت و مقام ارجمندی برسی، او را به درجهای بالا مفتخر نمود، و کسانی که به ولی نعمت خود خیانت ورزیده، و نسبت به وی ناسپاسی کرده بودن به انواع عقوبتها کیفر داد. (۱)

پیمان بر عبادت

شیخ طوسی در تعریف از صفوان بن یحیی که از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد است میگوید: از همه اهل زمانش بیشتر مورد وثوق و اعتماد بود.

در هر شب و روز صد و پنجاه رکعت نماز میخواند و هر سال سه ماه روزه میگرفت و سه بار زکات مال میداد این برنامه به خاطر این بود که با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در خانه خدا پیمان بسته بودند که هر یک زودتر از دنیا رفت کسی که زنده است نماز و روزه و زکات و حج و سایر اعمال خیر او را انجام دهد.

عبدالله و علی پیش از صفوان از دنیا رفتند، بنا به پیمان و عهدی که با آن دو بسته بود صفوان تا حیات داشت برای آنان نماز و روزه و زکات و حج انجام میداد.

۱- ۱) - اخلاق محسنی ۱۰.

صفوان به سال ۲۱۰ در مدینه وفات کرد، حضرت جواد (ع) برای او وسایل غسل و کفن فرستاد و دستور داد اسماعیل بن موسی بن جعفر بر او نماز بخواند. (۱)

تفسیر آیه ۱۷۸–۱۷۹

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلْقِصاصُ فِی اَلْقَتْلی اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ اَلْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ اَلْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اِعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ

وَ لَکُمْ فِی اَلْقِصاصِ حَیاةٌ یا أُولِی اَلْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

ای اهل ایمان در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر شده است: آزاد در برابر آزاد، برده به جای برده، زن به قصاص زن، پس کسی که مرتکب قتل شده چنانچه از سوی برادر دینیاش ولی مقتول است مورد چیزی از عفو قرار گرفت که به جای قصاص دیه و خون بها پرداخت گردد، بنابراین پیروی از روش شایسته و پسندیده نسبت به وضع مادی قاتل بر عهده عفو کننده است، و پرداخت دیه و خون بها با نیکوئی و خوش روئی بر عهده قاتل است این حکم تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان پس هر که بعد از عفو تجاوز نماید و با قصاص برخیزد برای او عذاب دردناکی است.

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص مایه حیات و زندگی است باشد که از ریختن خون مردم بدون دلیل شرعی بپرهیزید.

شرح و توضیح

دو آیه مورد بحث در رابطه با حقی بسیار مهم از حقوق انسانی که عبارت از حق ولّی دم در مسئله قصاص یا دیه است و این که اجرای قصاص مایه برپا بودن حیات آراسته به امنیت و سلامت جان مردم در برابر خطر است مطالب با ارزشی ذکر شده است.

ص:۳۲۲

۱– ۱) – تتمه المنتهی.

شأن نزول

در میان اعرابی که در فضای بسیار تاریک جاهلیت میزیستند براساس قاعده ابلیسی «الحق لمن غلب» عادت بر این جریان داشت که اگر کسی فردی از قبیله و قوم دیگر را به قتل میرسانید، و قبیله مقتول از قبیله قاتل قوی تر و پر زورتر بود، بدون رحم و رعایت اخلاق انسانیت چند نفر از افراد خانواده و قبیله قاتل را میکشت، و اگر برده و غلامی از آنان یا زنی به وسیله طرف مقابل کشته میشد، در برابر برده فردی آزاد و به جای زن مردی از قبیله قاتل را میکشتند، اسلام به آیه شریفه اَلْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ اَلْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ اَلْأُنْثىٰ بِالْأُنْثىٰ که قانونی حکیمانه و عادلانه به آن عادت زشت و ناروا پایان داد، و صراحتاً اعلام کرد که فقط قاتل باید در برابر مقتول قصاص شود و تجاور از این حد ظلم و بیدادگری است.

۲- دو قبیله از عربهای روزگار جاهلیت، روزگاری که روی تاریخ را سیاه کرده، و ننگی بر پیشانی انسان است، با هم به نزاع برخاستند، و افرادی از طرفین کشته و مجروح شده، بردگانی و زنان و مردانی به قتل رسیدند و یکی از آن دو قبیله که از دیگری قوی تر بود سوگند خورد که جز با کشتن افراد آزاد و مردان طرف مقابل در برابر بردگان و زنان کشته شده از قبیلهاش رضایت ندهد، هر دو قبیله مسلمان شدند و قضاوت جریان را به عهده رسول بزرگوار اسلام گذاردند که در این زمینه این آیه شریفه که براساس عدالت نظام گرفته است نازل شد.

«خداوند مهربان در آیه نخست، مؤمنان را مورد خطاب قرار داده تأکید میکند که: در مورد کشتگان باید مساوات را از لحاظ آزاد و برده و زن مراعات نمایند، یعنی آزاد در برابر آزاد، برده در مقابل برده، زن در عوض زن باید قصاص شود، برخلاف عادتی که در جاهلیت حاکم بود که چند نفر را در برابر یک نفر و آزاد در مقابل برده و مرد را عوض زن میکشتند!

ص:۳۲۳

درست است که خداونـد حق قصاص را به ورثه مقتول داده است تا آدم کشـی سـبک و عادی جلوه نکنـد و هر کس اقـدام به این کـار زشت ننمایـد، ولی همه جـا خـون را بـا خون نمیشوینـد، چه بسـا ممکن است قاتـل آدم خوبی باشـد، امـا تحت تـأثیر احساسات و هیجان غضب قرار گرفته دست به این جنایت زده و اکنون به شدت پشـیمان است و اگر به او فرصت دهند میتواند بـا کارهـای خیر آن را جبران نمایـد، به این خـاطر قرآن سـفارش میکنـد، که اگر از نـاحیه ورثه مقتول که برادران دینی قـاتل هسـتند قاتل مورد عفو قرار گیرد کارهای پسندیده است ولی اولیاء دم نباید فکر کنند که اکنون که قاتل در مخمصه قرار دارد حق دارنـد او را در گرفتن دیه در مضـیقه قرار دهند و بیش از مقدار مقرر از او دیه بگیرند و یا همه را یکجا به طور نقد و یا از متاع ویژه و امثال آن اخذ نمایند بلکه باید راه پسندیده را در این زمینه انتخاب کنند «فاتباع بالمعروف»

قاتل نیز نبایـد از این بزرگواری سوءاسـتفاده کرده در پرداخت آن کندی ورزد و امروز و فردا کند و یا کمتر از حق واقعی و یا جنس پستی به آنان بپردازد، بلکه واجب است حق آنان را به نیکی ادا کند «واداء الیه باحسان»

بایـد توجه داشت که این تبـدیل قصاص به دیه، تخفیفی است از ناحیه خدا و رحمتی است از جانب حضـرت او در حق طرفین فاجعه - قاتل و ورثه مقتول - و بایـد از آن حسن اسـتفاده کرد نه سوءاسـتفاده، به این خاطر اگر پس از عفو و گرفتن دیه اقدام به قتل قاتل کنند چنان که در جاهلیت میکردند، برای ورثه مقتول عذابی دردناک خواهد بود.

آنگاه درباره بیان حکمت قصاص تأکیـد میکنـد که: قصاص مایه حیات اجتماعی شـماست، وقتی اقـدام کننده بر قتل بداند در برابر کشتن افراد بیگناه کشته خواهد شد طبعاً این حکم، افراد جسور و بیباک و مغرور را که در برابر

مسئله کوچکی دست به اسلحه و کارد و چاقو میبرند و انسان بیگناهی را میکشند و یک خانواده بلکه جامعهای را عزادار مینمایند، از ورود به این کار قبیح باز میدارد و امنیت جامعه را حفظ میکند وَ لَکُمْ فِی اَلْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ . و البته فلسفه و حکمت این قانون متعالی را خردمندان و نکته سنجان درک مینمایند

اولی الالباب

و گرنه افراد سطحی نگر ممکن است اعتراضی هم داشته باشند که: قاتل یک انسان مریض و بیمار است باید او را معالجه کرد، با قتل که یک نفر از بین رفته و جامعه از وجود یک نفر محروم شده با کشتن قاتل از وجود یک نفر دیگر محروم خواهد شد و امثال این ایرادات که ناشی از جهل به واقعیات است، ولی خردمندان میدانند که این گونه توجیهات از وسوسههای شیطانی است.

این بخش از آیه شریفه: فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ چند مطلب اخلاقی و انسانی را تعلیم میدهد.

۱- برخلاف آئین یهود که فقط قصاص را در مورد قتل لازم میشمارد چنان که در فصل ۲۰ و ۲۴ از سفر خروج و ۳۱ از سفر اعداد آمده، و آئین نصاری که آئین رأفت است و عفو را شعار خود قرار داده قاتل را مورد عفو قرار میدهد، چنان که در انجیل متی باب پنجم آیات ۳۸ تا ۴۳ آمده است، اسلام اصل در مجازات قاتل را قصاص قرار داده کتب علیکم القصاص ولی گاهی ممکن است قصاص مفسده بیشتری داشته باشد مثل این برادری برادرش را کشته، یا فرزندی پدر و مادرش را به قتل رسانیده باشد و نظائر اینها، در این موارد اسلام عفو بدون گرفتن خون بها و یا حق عفو کردن با گرفتن خوب بها را قرار داده است.

ص:۳۲۵

۲- ذکر کلمه برادر «من اخیه» در مورد ولی دم که او را برادر قاتل شمرده برای این است که میخواهد عاطفه، محبت، و رأفت اسلامی را برانگیزاند، و با اقدام به مورد عفو قرار دادن قاتل، انگیزههای حِقد و دشمنی را کاهش داده جامعه را به صلح و اخوت برگرداند و این عمل را عمل انسانی و برادرانه معرفی نماید.

۳- کلمه شیئی که در اینجا نکره آورده شده و منظور از آن حق قصاص است برای تعلیم این حقیقت است که اگر یک نفر از ورثه از حق قصاص خود بگذرد، دیگر قاتل کشته نمیشود و همه باید دیه بگیرند.

منظور از فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به ورثه مقتول و دیهای است که بر عهده قاتل است به این صورت که روثه باید از اصول شایسته و پسندیده پیروی کند، یعنی سخت گیری بر قاتل ننماید و بیش از دیه مطالبه نکند و اگر قاتل فقیر و ندار است به او مهلت دهد و یا کمتر بگیرد و امثال این امور. و جمله دوم وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ مربوط به قاتل است که از محبت ورثه سوءاستفاده نکند، یعنی در پرداخت دیه سهل انگاری نکرده بدهی خود را به طور کامل و به موقع ادا نماید.

تخفیف و رحمت

حکم قصاص و مخیر قرار دادن ورثه در عفو قاتل و یا گرفتن دیه از یک سو تخفیفی در حکم و از سوی دیگر رحمتی از ناحیه حضرت حق برای مکلفین است، چرا که یهود فقط موظف به قصاص و نصاری مکلف به عفو بوده، و هر کدام در مواردی دشواریهائی به دنبال داشت.

مخیر قرار دادن ورثه و انتخاب راه مناسب و دور از مفسده میان قصاص و عفو، هم تخفیف است و هم رحمت.

تخفیف است برای این که انتخاب راه مناسب تر و اصلح به عهده مکلّف است و مجبور به انجام تکلیف نیست، و رحمت است به خاطر این که با انتخاب راه مناسب تر مصلحت بیشتری عاید جامعه میشود، یا با قتل ریشه فساد کنده میگردد و یا با عفو دشمنیها به دوستی مبدل و چه بسا از حیات قاتل جامعه بهره مند میشود.

حیات در آیه شریفه

چنان که میدانیم حیات در لغت به معنی زندگی است و آن دارای انواعی است:

۱- حیات طبیعی مثل زنده شدن زمین در بهار:

یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا: (۱)

۲- حیات معنوی که نتیجه پذیرش دعوت خدا و پیامبر است:

اِسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ: (۲)

۳- حیات اخروی که مردم پس از مرگ در عالم برزخ و قیامت از آن بهره مند میشوند

ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ: (۳)

۴- حیات اجتماعی که در سایه امنیت و عدالت به دست میآید.

وَ لَکُمْ فِی اَلْقِصٰاصِ حَیٰاةٌ یٰا أُولِی اَلْأَلْبٰابِ (۴)

بدیهی است جامعهای که از امنیت و عدالت برخوردار نیست جامعهای مرده است و قصاص عامل امنیت اجتماعی است.

۱- ۱) - روم ۵۰.

۲- ۲) - انفال ۲۴.

۳- ۳) - بقره ۲۸.

۴- ۴) - بقره ۱۷۹.

همـان گونه که از آیه مورد بحث، خردمنـدان را مورد خطاب قرار میدهـد و اعلام میـدارد که برای شـما خردمنـدان در مسئله قصـاص حیات اجتماعی است فهم حکمت و فلسـفه قصاص برای بسـیاری از مردم به خصوص برای غرب زدهها روشن نیسـت لذا ایراهائی به آن وارد کرده اند.

اول: قصاص یک نوع آدم کشی است، چگونه همان امر زشت میتواند مایه حیات باشد؟

پاسخ: کسـی که روی انگیزههای مادی و شیطانی، انسان بیگناهی را کشته، شک نیست که در میان همه مذاهب و اقوام، چنین آدمی، جـانی و متجـاوز و بر هم زننـده حیات اجتماعی است، هیـچ وقت کشـتن چنین آدمی مساوی با کشـتن یک آدم بیگناه نیست.

همان گونه که شاخههای هرز درختان را که برای رشـد دیگر شاخ و بالهای درخت میچینند، و همان گونه که عضو فاسدی از بـدن را برای باقی ماندن دیگر اعضا قطع مینمایند و همان گونه که علفهای هرز باغات کشاورزی را برای بهره دهی و بالندگی بوتههای مفیـد از بین میبرنـد، فردی را که از روی اراده شـیطانی حیان انسان بیگناهی را از بین برده بایـد از میان بردارند و این برنامه یک عمل پسندیده عقلی جهت حفظ امنیت اجتماعی است.

دوم: قصاص از قساوت و حب انتقام سرچشـمه میگیرد و بایـد با تربیت و تذکر آن را از بین برداشت نه با اجرای قصاص آن را تشدید کرد.

پاسـخ: انتقام مظلوم از ظالم و جریمه کردن سـتمکار جهت برقراری عـدل در جامعه زشت نیست بلکه مصـداق روشن عـدالت خواهی و ممـدوح است، به علاوه تشـریع قصاص، تنها براساس انتقام جوئی نیست بلکه این کار، برای تربیت جامعه و سدّ باب فساد و تجاوز است.

ص:۳۲۸

سوم: کسی که آدم میکشد، بیمار روانی است، باید درمان شود و دوایش اعدام نیست.

پاسخ: اگر همه قاتلان را با این عذر، رها کنیم بیشک آمار آدم کشی زیاد، و امنیت اجتماعی از بین خواهد رفت به علاوه اگر این استدلال را در مورد آدم کشی درست بدانیم، درباره همه متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی میکنند باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز به حقوق دیگران تجاوز نمیکند و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت و همه متعدیان و متجاوزان به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه شوند!

چهارم: با اعدام قاتل، برای همیشه جامعه از تجربه و نیروی انسانی او محروم میشود، آیا بهتر نیست او را زندانی کنیم و از تجربه و نیروی انسانیاش بهره بگیریم؟

پاسخ: اگر این کار مشروعیت پیدا کند همان عدم امنیت اجتماعی باز خواهد گشت، بخصوص که زندانها و کار اجباری در آن، برای بسیاری میتواند روح تجاوز را تقویت کند چرا که از یک سو زندان برای آنان تبدیل به آسایش گاهی میشود، و از سوی دیگر چه بسا مورد بخشودگی قرار میگیرند و به جامعه بر میگردند و به کار خود ادامه میدهند، چنان که تجربه بازگشت مجرم به جامعه در همه کشورها این مسئله را ثابت کرده است.

پنجم: ممکن است قصاص برای زمانهای گذشته که مردمشان از لحاظ رشد فرهنگی عقب بودهاند، و از تربیت درستی برخوردار نبودند خوب و پسندیده بوده، ولی برای دنیای کنونی که از لحاظ فرهنگی و تربیت در وضعیت بالائی قرار دارد مطلوب نیست، و وجدان بشر امروزی آن را نمیپسندد.

ص:۳۲۹

پاسخ: این شبهه از شبهات پیشین بسیار سست تر است چرا که اولا جرم و جنایت در عصر ما از گذشته بیشتر است، کیست که از جنایات آمریکا و اسرائیل و برخی از دولتهای اروپائی مثل انگلیس و فرانسه نسبت به ملت مظلوم فلسطین و عراق و افغان، و جنایات برخی از دولتها به ملت هایشان بیخبر باشد، کیست که از افزایش جرم و جنایت و کشتار مردم بیگناه به دست آدم کشان حرفهای و جنگ افروزان بین المللی بیاطلاعی باشد؟

و ثانیاً اگر روزی به جائی رسیدیم که مردم از لحاظ تربیتی آدم کشی را زشت و از اقدام به آن نفرت داشتند برای موارد استثنائی، اسلام این دین استوار و محکم راه عفو را نیز قرار داده، طبعاً در آن وقت اصل فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ اِعمال خواهد شد. (۱)

تفسیر آیه ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذٰا حَضَرَ أَحَدَكُمُ اَلْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً اَلْوَصِيَّةُ لِلْوٰالِدَيْنِ وَ اَلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُتَّقِينَ

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مٰا سَمِعَهُ فَإِنَّمٰا إِثْمُهُ عَلَى اَلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ص:۳۳۰

۱- ۱) - آیات الاحکام، ج۱۲، ص۱۹۴ با اختصار.

فَمَنْ خٰافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بر شما مقرر و لازم شده چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از خود به جا گذاشته است، برای پدر و مادر و خویشان به صورتی شایسته و پسندیده وصیت نماید، این حقی است بر عهده پرهیزکاران.

پس کسانی که بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهند گناهش فقط بر عهده تغییر دهندگان است، یقیناً خدا شنوا و داناست.

نهایتاً کسی که از انحراف وصیت کننده در مورد حقوق ورثه، یا از گناه او به کار نامشروعی وصیت کند بترسد و با تغییر دادن وصیت براساس احکام اسلام میان ورثه صلح و دوستی برقرار نماید، بر او گناهی نیست، بیتردید خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

در سه آیه مورد بحث به چند مسئله بسیار مهم که به هم پیوند دارد توجه دقیق داده شده، که جدا سازی مسائل را نیازی نمیبینم، به خواست حضرت حق در ضمن توضیح آیات به ترتیبی که مسائل ذکر شده به توضیح آن قناعت میکنم.

لزوم وصیت

وصیت به اموری که لازم است از مصادیق عالی نظم در زندگی است.

عاقل منظم اولاً برای این که ورثهاش پس از خودش دچار مشکلات زمان و قوانین پیچیده وضع شده دولتها نشوند، در زمان حیات خودش به آنچه که میخواهد برای بعد از خود وصیت کند عمل میکند و در حقیقت خودش وصی خود در اجرای وصیت نامه میشود، یا مطابق آیات ارث، یا چون در زمان حیاتش اختیار مال خود را دارد برابر قانون عدل و احسان و رعایت حقوق اهل و عیال ثروت منقول و غیرمنقول خود را میان ورثه تقسیم میکند، و مقدار قابل توجهی هم برای اداره امور زندگی در ملکیت خودش باقی میگذارد، و اگر از ورثه ترسی داشته باشد، پس از اینکه از اموال خود به نام آنان نمود میتواند از

همه وکالت بگیرد که تا زنده است حق تصرف و فروش اموال واگذار شده به ورثه را داشته باشد.

در زمینه این گونه برنامه، یعنی عمل به وصیت خود در زمان حیات خود امیرمؤمنان (ع) میفرماید:

«یابن آدم کن وصی نفسک واعمل فی مالک ماتؤثران یعمل فیه من بعدک:» (۱)

ای فرزند آدم خود وصّی خود باش، در ثروتت آنگونه که میخواهی پس از خودت در آن عمل شود عمل کن.

اگر کسی نخواست در زمان حیات خود وصی خود باشد و خود در کمال آزادی و اختیار ثروتش را به اندازهای که میخواهد به ورثه ببخشد، تا پس از مرگش ورثه به زحمت نیفتند و نهایتاً ازاو ناخشنود شوند، واجب است به دستور شارع مقدس اسلام وصیتی برابر با آیات قرآن و روایات تنظیم کند، و شخصی از اهل بیتش یا دوستانش را که به او در عمل به وصیت اعتماد و اطمینان دارد به عنوان وصی تعیین نماید، و توانمندی را ناظر بر وصیت معرفی کند تا پس از مرگش دو سوم مال او را را که حق مسلم ورثه است میان ورثه برابر با حکم خدا تقسیم نماید، و همانطور که قرآن فرموده: بالمعروف به طور شایسته و پسندیده نسبت به پدر و مادر و اهل و عیال و اقوام وصیت کند، بیتردید وصیت به معروف همان وصیت براساس آیات الهی و فقه اهل بیت است.

وصیت چنان که در آیات قرآن مجید آمده از روش انبیاء و اولیاء الهی است، و چه نیکوست که انسان در همه موارد زندگی به ویژه برای پس از مرگ خودش از پیامبران حضرت حق پیروی کند تا به فضای سعادت و خوشبختی وارد گردد، و همای نجات از غضب خدا و آتش دوزخ را به آغوش گیرد.

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۶- نهج البلاغه.

این مردم با تقوا و پرهیزکارند، که به حکم خدا گردن مینهند، و با کمال اشتیاق حکم شارع رای نسبت به وصیت عمل میکنند، و راه آسانی رای پس از مرگ خود برای ورثه باز مینما یند حقا علی المتقین

تعبیر از ثروت به خیر

امیرمؤمنان کلمه خیر را در این آیه شریفه به ثروت فراوان تعبیر کرده اند (۱)، که پس از میت پدر و مادر و روثه او بهره مند گردند و آن ثروت فراوان وسعت و گشایشی برای آنان ایجاد نماید، و کلیدی برای حل مشکلات آنان باشد.

از اطلاق کلمه خیر هم استفاده میشود که ثروت به دست آمده با کدّیمین و عرق جبین، ثروتی که از راه مشروع کسب شده و حقوق مالی آن پرداخت گشته و مصداق مال حلال است، در نگاه قرآن خیر است، خیری که ضامن خوشبختی در دنیا و در آخرت است.

ثروت حرام شرّ است و باید پیش از آن که انسان بمیرد به دست خود انسان به صاحبانش برگردد، و یقیناً به پدر و مادر و ورثه تعلق ندارد، و تعلق نمیگیرد چه رسد به این که مورد مصیت واقع شود!

یَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلاّٰ لَيُنْبَذَنَّ فِی اَلْحُطَمَهِ (۴) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْحُطَمَهُ (۵) نٰارُ اَللّٰهِ اَلْمُوقَدَهُ (۶) اَلَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی اَلْأَفْئِدَهِ (۲)

ص:۳۳۳

۱- ۱) - مجمع البیان، ج اول، ص.

۲- ۲) - همزه ۳-۷.

بدکار فاسد به گمان واهی و باطلش بر این تکیه دارد که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد، این چنین نیست، یقیناً او را در آن نیروی شکننده اندازند، و تو چه میدانی آن نیروی شکننده چیست؟ آتش برافروخته خداست، آتشی که بر دلها برآید و چیره شود.

ثروتی که نتیجهاش در افتادن در آتش برافروخته خداست جز شرّ چیزی هست؟ !

آیه شریفه به نکته بسیار مهمی توجه میدهد و آن این که انسان نسبت به پدر و مادرش و خویشاوندان و اقوانش حتی پس از مرگش دارای مسئولیت و تکلیف است، و نمیتواند بگوید: پس از مرگم پدر و مادر و اقوام من به من چه ربطی دارند، و پس از من به من چه که چه وضعی برای آنان پیش خواهد آمد؟ !

و از این که والدین را پیش از اقربا و اقوام ذکر نموده است دلالت بر این حقیقت دارد که والدین نسبت به وصیت مال برای آنان بر اقوام و خویشان اولویت دارند، و آیه نشان از این معنا دارد که والدین و خویشان از ارزش والائی برخوردارند، و در حوزه مسئولیت انسان قرار دارند.

تغییر در محتوای وصیت

انسان وقتی از طرف کسی وصی قرار گرفت که پس از مرگ او به انجام وصیتش اقدام کند، باید توجه داشته باشد که وصیت کننده او را امین دانسته، و به اعتماد بر این که پدر و مادرش و ورثهاش را با اجرای صحیح وصیت رعایت میکند او را به وصایت انتخاب نموده است، امین باید تا پایان کار امین بماند، که خیانت نسبت به وصیت و تغییر محتوای آن گناه سنگینی است و این گناه قطعاً بر عهده تغییر دهنده است، و کاری است حرام و موجب عذاب خدا در دنیا و آخرت است، ولی تغییر وصیت در صورتی که هماهنگ با حدود الهی نباشد جایز است، و باید تغییر صورت گیرد تا والدین و ورثه به حق شرعی و قانونی خود برسند.

حضرت صادق (ع) در روایتی وصیت اضافه بر ثلث را تجاوز از حدود الهی دانسته و آن را گناه به حساب آورده است. (۱)میت در صورتی که وصیت داشته باشد نسبت به [دو سوم] مال هیچ حقی ندارد، آنچه مربوط به اوست [یک سوم] مال است، و اگر اضافه بر [یک سوم] وصیت کند گناه است و وصیتش نافذ نیست، و وصی در این زمینه و موارد دیگری که خلاف شرع است میتواند وصیت را تغییر دهد و آن را با حدود شرع و خواستههای حق هماهنگ نماید.

خدای مهربان به دلیل پایان آیه ۱۸۲ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ گناه وصیتکنندهای که وصیتش را اصلاح نمایند میآمرزد و به او رحم میکند زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، و یا گناه کسی که در تغییر عادلانه آن اشتباهی کند میبخشد و او را مورد رحمت قرار میدهد.

این بود دورنمائی از شرح و توضیح سه آیه شریفهای که در مورد وصیت، و ارث برندگان، و تغییر غیر عادلانه وصیت و تغییر عادلانه وصیت به نفع امّت نازل شده است، امید است خوانندگان این سطور، و دل بستگان به قرآن، برای تأمین خیر دنیا و آخرت خود مشتاقانه به این آیات عمل کنند.

روایات و وصیت

حضرت صادق (ع) از پدران بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من لم یحسن الوصیه عند موته کان نقصاً فی عقله و مروته» کسی که هنگام مرگش نیکو وصیت نکند، در عقل و جوانمردیاش کمبود وجود دارد، به پیامبر

ص:۳۳۵

۱- ۱) - نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۶۱.

گفتند: وصیت چگونه است؟ فرمود: چون زمان مرگش برسد و مردم گرداگردش جمع باشد بگوید:

«اللهم فاطرالسماوات والارض، عالم الغیب والشهاده الرحمن [الرحیم] انی اعهد الیک انی اشهد ان لا ـ اله الا انت وحدك لاشریك لك، وان محمداً عبدك و رسولك، و ان الساعه آتیه لاریب فیها، وانک تبعث من فی القبور، وان الحساب حق، وان الجنه حق، وما وعدالله فیها من النعیم و من المأکل والمشرب والنکاح حق، وان النار حق، وان الایمان [حق] وان الدین کما وصفت وان الاسلام کما شرعت، وان القول کما قلت، وان القرآن کما انزلت وانک انت الله الحق المبین.

وانی اعهد الیك فی دارالدنیا انی رضیت بک ربا وبالاسلام دنیا و بمحمد صلی الله علیه وآله نبیا و بعلی (ع) اماما، وبالقرآن کتابا وان اهل بیت نبیک علیه و علیهم السلام ائمتی، اللهم انت ثقتی عند شدتی، و رجائی عند کربتی و عدتی عند الامور التی تنزل بی وانت ولیی فی نعمتی والهی و آله آبائی صل علی محمد وآله، ولاتکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً وآنس فی قبری وحشتی واجعل لی عندك عهداً یوم القاك منشوراً.»

این است عهدیت روزی که به خاطر نیازش به این حقایق وصیت میکند، و وصیت حق هر مسلمانی است.

پیامبر به امیرمؤمنان فرمود: این وصیت را فراگیر، و به اهل بیت و شیعیانت بیاموز که این متن را جبرئیل به من آموخته است. (۱)رسول خدا فرمود:

«ماینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیله الا و وصیته تحت رأسه.» (۲)

ص:۳۳۶

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۳.

۲- ۲) - روضه الواعظین، ص.

برای هیچ مسلمانی سزاوار نیست که شبی بخوابد جز این که وصیت مکتوبش زیر سرش باشد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ما من میت تحضره الوفاه الاردّالله علیه من سمعه وبصره وعقله للوصیته، اخذالوصیه او ترک، وهی الراحه التی یقال لها: راحه الموت، فهی حق علی کل مسلم:» (۱)

هیچ میتی نیست جز این که وقتی مرگش فرا میرسد، خداوند تا اندازهای گوش و چشم و عقلش را برای وصیت به او باز میگرداند، چه وصیت کند، چه وصیت نکند، این مهلت همان چیزی است که میگویند مرگ راحت، وصیت حق هر مسلمانی است.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«من عدل فی وصیته کان منزله من تصدق بها فی حیاته، ومن جار فی وصیته لقی الله یوم القیامه وهو عنه معرض:» (۲)

کسی که در وصیتش نسبت به ما ترکش عدالت و انصاف به خرج دهد، مانند کسی است که همه مالش را در حیاتش صدقه داده باشد، و کسی که در وصیتش ستم ورزد، خدا را در قیامت در حالی که از او روی گردان است ملاقات کند.

پذیرفتن وصایت از طرف وصیت کننده کاری بس نیکو، و در حقیقت یاری دادن به برادر دینی و خوشحال کردن اوست، چه کاری از این بهتر که انسان به شخصی اطمینان دهد که پس از مرگ او از جانب او به انجام وظایف لازم و عمل به وصیت، و تمشیت دادن به امور ورثه بپردازد و همه امورش را به صورتی که از او خواسته شده سر و سامان دهد.

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۵.

۲- ۲) - قرب الاسناد، ص ۳۰.

وصی بر اساس آیات و روایات باید بداند که به عهده گرفتن وصیت برادر مؤمن، و اجرای مفاد آن از ثواب عظیمی برخوردار است، و معطل گزاردن وصیت، و شانه خالی کردن از عمل کردن به آن، و انحراف در مسائل وصیت گناه پس بزرگی است، در این زمینه به روایت بسیار مهمی که از رسول خدا روایت شده دقت نمائید:

«من ضمن وصیه المیت ثم عجز عنها من غیر عذر لایقبل منه صرف ولاعدل، ولعنه کل ملک بین السماء والارض، ویصبح ویمسی فی سخط الله، وکلما قال یا رب نزلت علیه اللعنه وکتب الله ثواب حسناته کله کذلک المیت فان مات علی حاله دخل النار، فان قام به کتب له کل یوم ولیله عتق رقبه، وله عندالله بکل درهم مدینه وستون حوراء ویمسی ویصبح وله بابان مفتوحتان الی الجنه فان مات بینه وبین القابل مات مغفوراً له واعطاه الله یوم القیامه مثل ثواب من حج واعتمر ویکون فی الجنه رفیق یحیی بن زکریا:» (۱)

کسی که اجرای وصیت میتی را ضامن شود، سپس بدون عذر از عمل به وصیت دست بردارد، خداوند واجب و مستحبی را از او نخواهد پذیرفت، و همه فرشتگان میان آسمان او را لعنت کنند، و روز و شب را در خشم خدا بسر میبرد، و هر وقت بگوید: یا رب، لعنت بر او نازل میشود، و خدا همه حسناتش را برای آن میت مینویسد، و اگر بر آن حال بمیرد وارد دوزخ میشود، ولی اگر به انجام وصیت قیام کند به هر روز و شبی ثواب آزاد کردن یک برده برای او ثبت میشود، و به هر درهمی که از وصیت هزینه میکند شهری در بهشت به او میدهند، و شصت حوریه در اختیارش میگذارند، و شب را به روز میآورد و صبح را به شب، در حالیکه دو در به سوی بهشت به رویش باز میشود، و اگر میان عمل به وصیت و آینده از زمان بمیرد آمرزیده از دنیا میرود، و خدا در قیامت مانند ثواب کسی که حج و عمره بجا آورده به او عنایت مینماید، و فردای قیامت در بهشت رفیق یحیی بن زکریا خواهد بود.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

۱- ۱) - جامع الاخبار، ص ۹۰.

«ان الله تبارک وتعالی یقول: ابن آدم تطولت علیک بثلاث: سترت علیک مالو یعلم به اهلک ما واروک، واوسعت علیک فاستقرضت منک فلم تقدم خیراً، وجعلت لک نظره عند موتک فی ثلثک فلم تقدم خیراً:» (۱)

خداوند میفرماید: ای فرزند آدم با سه چیز به تو احسان و محبت کردم: گناهانی را بر تو پوشاندم که اگر خاندانت از آن آگاه میشدند بر تو نمیپوشانیدند، در ثروت و مال به تو گشایش و وسعت دادم، و از تو خواستم بخشی از آن را به قرض دهی، ولی تو به این کار خیر برنخاستی، و به تو هنگام مرگ برای وصیت به ثلث مال و ثروتت مهلت دادم ولی تو برای خود خیری پیش نفرستادی.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان رجلا من الانصار توفی وله صبیه صغار وله سته من الرقیق فاعتقهم عند موته ولیس له مال غیرهم فاتی النبی فاخبر، فقال: ما صنعتم بصاحبکم؟ قالو: دفنّاه قال: لو علمت مادفتنه مع اهل الاسلام، ترک ولده یتکفنون الناس:» (۲)

مردی از انصار که دارای دخترانی کوچک بود و از دارائی دنیا جز شش غلام نداشت، هنگام مرگش همه غلامان را آزاد کرد و مرد، نزد پیامبر آمدند و حضرت را از این داستان خبر دادند، فرمود با دوستتان چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم، فرمود اگر خبر مرگش به من میرسید او را در میان مسلمانان دفن نمیکردم فرزندانش را بدون مال و منال رها کرد، تا دیگر از مردم متکفل مخارج آنان شوند.

از رسول خدا روایت شده:

«من مات علی وصیته حسنه مات شهیداً وقال: من لم یحسن الوصیه عند موته کان ذلک نقصا فی عقله و مروته و الوصیه حق علی کل مسلم:» (۳)

کسی که بر وصیت خوب و نیکوئی بمیرد، شهید از دنیا رفته، و کسی که هنگام مرگش وصیت خوبی نکند، دلیل بر نقص عقل و جوانمردی اوست، وصیت حق هر مسلمانی است.

۱- ۱) - بحار، ج۱۰۳، ص۱۹۸.

۲- ۲) - علل الشرایع ۵۶۶.

۳- ۳) - بحار، ج۱۰۳، ص۲۰۰.

از نکـات بسـیار جـالبی که در پایان این فصل به نظرم رسـید، و دریغ کردن از آن را ابـداً بر خود نمیبخشم این است: که پیامبر بزرگ اسلام همه امت را از مرد و زن تا قیامت نسبت به ماترک خود که قرآن و اهل بیت است وصی خود قرار داد، و از آنان مصراً خواست که حق ماترکش را با جان و دل رعایت کنند، تا با انجام این وصیت، هرگز روی گمراهی و ضلالت را نبینند، و با عمل کردن به این وصیت برای همیشه از رضای خدا و پیامبر و حیات طیبه و بهشت جاویدان بهره مند گردند.

مـاترک معنوی پیـامبر که در کتب حـدیث به عنوان ثقلین ذکر شـده بـا سـندهای گونـاگون و عبـارات مختلف و در مهمـترین کتابهای اهل سنت و شیعه روایت شده، به حدی که از مرز تواتر گذشته و در صدور آن از پیامبر هیچ شک و تردیدی نیست.

شما برای اسـناد این حـدیث، و رجالی که آن را ذکر کردهاند میتوانید به کتابهای بسـیار باارزش «احقاق الحق، عبقات الانوار، الغدیر، المراجعات، حلیه الاولیاء، کفایه الطالب، نصـره الصـحاح، کنزالعمال، الدر المنثور، فیض القدیر، صواعق، مشکل الآثار، مستدرک صحیحین، خصائص نسائی و. . .» مراجعه کنید.

مسـلم در کتاب صـحیح خود که یکی از معتبرترین صـحاح سـته و مورد اعتماد همه اهل تسنن است حدیث ثقلین را در بخش فضائل الصـحابه به شماره ۴۴۲۵ از یزیـد بن حیـان به اتفـاق حُصَـین بن سَبرَه و عمربن مسـلم از صـحابی معروف زیـد بن ارقم روایت میکند که پیامبر در آخرین سفر حج در منطقه غدیر خم فرمود:

«. . . انا تارک فیکم ثقلین اولهما کتاب الله فیه الهـدی والنور فخـذوا بکتاب الله واستمسـکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال: و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی. . .»

ص:۳۴۰

من پس از خود دو چیز گران قدر و باارزش در میان شما باقی میگذارم، که اولین آن دو کتاب خداست، کتابی که در آن هدایت و نور است، آن را با عمل به آیاتش برگیرید و به آن با قلب و اجرای برنامه هایش تمسک جوئید، آن گاه به روی آوردن به قرآن و عمل به آن تحریص و ترغیب کرد، سپس فرمود: و اهل بیتم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم، خدا را نسبت به رعایت حق اهل بیتم به شما یادآوری میکنم! !

حصین از زید بن ارقم میپرسد که منظور از اهل بیت چه کسانی هستند و آیا زنان پیامبر هم از اهل بیت به شمار میآیند؟ زید پاسخ میدهد نه زیرا زنان ممکن است پس از مدتی مطلّقه شوند و به اهل و قبیله خود بازگردند، ولی اهل بیت رسول خدا اصل و نسب اویند که صدقه پس از پیامبر بر آنان حرام است.

خوانندگان محترم انصاف دهید امت جز قلیلی از آنان پس از پیامبر با اهل بیت او چه کردند، اگر پیامبر مؤکداً سفارش و وصیت میفرمود که پس از من از هیچ شکنجه و آزاری نسبت به آنان نیز، و قتل اهل بیت من و غارت اموالشان و پایمال کردن حقشان، و گرفتن حکومت و بیت المال از آنان، و رها کردن ایشان و اقتدای به دیگران، و حاکم قرار دادن مشتی بیسواد و ستمکار تا قیامت بر امت ابداً دریغ نورزید، بیش از آنچه پس از مرگ پیامبر تا امروز نسبت به اهل بیت او انجام دادند، انجام میدادند، و جائی برای بیشتر ستم کردن به آنان باقی مانده تا ستم نمایند؟ ! !

با وجود این روایت و بیش از هشتاد روایت در کتب اهل سنت که بر جانشینی و خلافت بلافصل امیرمؤمنان پس از پیامبر دلالت دارد، شورای سقیفه در حالی که بدن مطهر پیامبر دفن نشده بود، بدون حضور همه مردم مدینه، و حضور مسلمانان نواحی دیگر که هیچ کدام به اصحاب سقیفه برای تعیین حاکم وکالت نداده بودند، حاکمی را که به ادعای خوش بهترین نبود، و قدرت اجرای سنت پیامبر را نداشت، و شیطانی او را احاطه کرده بود، با کنار زدن خلیفه واقعی

ص:۳۴۱

پیامبر و پشت کردن به وصیت آن حضرت به حکومت انتخاب نمودند، و زمینه انحراف امت را از مفاهیم واقعی قرآن و فرهنگ اهل بیت فراهم آوردند، و موج آن انحراف تا به امروز امت را به فرقههای مختلف و مکتبهای گوناگون، و رواج مادی گری، و دچار شدن به انواع مفاسد، و خواری و ذلت در برابر حکومتهای داخلی اموی مسلک و عباسی مذهب، و سر تعظیم خم کردن در برابر طاغوتهای اروپا و آمریکا، و دچار شدن به فرزند حرام زاده آنان اسرائیل و زخمهای غیر قابل علاج، دچار کرده، و در آینده هم جریان خواهد داشت، و معلوم است که فردای قیامت در دادگاه عدل الهی نسبت به ظلمی که به قرآن و اهل بیت و امت شده چه کسانی باید پاسخ گو باشند، و بدون شک پاسخی نخواهند داشت، و عذر قابل توجهی برای آنان نخواهد بود.

حاکمی که شورای سقیفه بدون حضور امت در آن روز، و حضور چهرههای ایمانی بر امت مسلط نمود نسبت به وضع خودش در کمال آزادی و اختیار، و بدون مجامله، و بدون توسل به دروغ، بلکه در اوج راستگوئی و صداقت همان گونه که پیروانش او را صدّیق میخوانند به این صورت با سوگند با لفظ جلاله اقرار مینماید:

«اما والله ما انا بخیرکم، ولقد کنت لمقامی هذا کارها ولوددت ان فیکم من یکفینی، افتظنون انی اعمل فیکم بسنه رسول الله؟ اذن لا اقوم بها ان رسول الله کان یعصم بالوحی وکان معه ملک وان لی شیطاناً یعترینی فاذا غضبت فاجتنبونی» (۱)

۱- ۱) - مدارک این روایت از کتب اهل تسنن: مسند احمد حنبل ج۱، ص۱۴؛ مجمع الزوائد، ج۵، ص۱۸۳؛ الامامه والسیاسه، ص۱۶؛ صفوه الصفوه ج۱، ص۹۹؛ عیون الاخبار ابن قتیبه، ج۲، ص۲۳۴؛ کنزالعمال، ج۳، ص۱۲۶و۱۳۵و۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۲۰۳ و ۲۱۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج۵، ص۲۴۷؛ تاریخ الخلفاء، ص۴۷و ۴۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۳۴و ج۳، ص۸ و ۱۴ طبع چهار جلدی. از منابع شیعه: الطرایف، ج۲، ص۴۰۲؛ الصراط المستقیم، ج۲، ص۲۹۴و ۲۹۶؛ کشف المحجه، ص۶۷؛ الغدیر، ج۲، ص۴۲ و ج۷، ص۱۰۴و ۱۰۵.

آگاه باشید به والله سوگند! من بهترین شما نیستم و به دست آوردن حکومت بر شما را خوش نداشتم.

به حقیقت دوست داشتم که در میان شما کسی بود که کار مرا به جای من کفایت میکرد، آیا گمان میکنید که من بتوانم در این حکومتی که به عهده گرفتهام به روش و سنت رسول خدا عمل کنم؟ اگر چنین فکر میکنید بدانید که من تاب و توان آن را ندارم، بدون شک رسول خدا به پشتیبانی وحی کار میکرد و پیوسته فرشتهای برای یاری دادن به او همراهش بود، ولی مرا شیطانی است که احاطهام نموده، پس هرگاه در کارم خشمگین شدم از من دور شوید، تا زیانی متوجه شما نگردد.

مرتبه کسی که میگوید: من بهترین شما نیستم، من قدرت اجرای سنت پیامبر را ندارم، شیطانی بر من محیط و مسلط است، اهل خشم و هیجان روحی و عدم تعادل روانی هستم کجا؟ و مرتبه خلیفه واقعی پیامبر، مفسر قرآن، دریای دانش و بصیرت، عدل قرآن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه طالب (ع) کجا که معتبرترین کتب اهل سنت درباره او روایت کرده اند:

قتیبه بن سعید بلخی و هشام بن عمار دمشقی میگویند ما را حاتم از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص روایت کرده که معاویه به سعد فرمان داد امیرمؤمنان را را سبّ کند به او گفت:

«مایمنعک ان تسب ابا تراب؟ قال: ذکرت ثلاثا قالهن له رسول الله (علیهما السلام) فلن اسبّه لان تکون لی واحده منها احب الی من حمرالنعم:

سمعت رسول الله یقول له وقد خلفه فی بعض مفازیه فقال له علی یا رسول الله اتخلفی مع النساء والصبیان؟ فقال له رسول الله اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانبوه بعدی.

ص:۳۴۳

وسـمعته یقول فی یوم خیبر: لاعطین الرایه غداً رجلا یحب الله و رسوله ویحبه الله و رسوله فتطاولنا الیها فقال: ادعوا لی علیا فأتی به ارمد فبصق فی عینیه ودفع الرایه الیه.

ولما نزلت: انما یریدالله لیذهب عنک الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۱)دعا رسول الله (علیهما السلام) علیا وفاطمه و حسنا و حسیناً فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی.»

پیش از آن که به ترجمه روایت توجه کنیـد به مـدارک آن از طریق اهل سـنت بنگرید. (۲)ای سـعد تو را از سبّ و ناسزای به ابوتراب چه چیزی منع نموده است، سـعد به معاویه گفت: سه حقیقت را به یاد میآورم که هر سه را پیامبر درباره علی فرمود، و من هرگز چنین وجود شایسـتهای را سب نمیکنم، اگر یکی از آنهـا اختصـاص به من داشت از اشـتران سـرخ موی گران قیمت برایم محبوب تر بود.

از رسول خـدا زمانی که او را در برخی از غزوات به جای خود در مـدینه جانشـین کرد و او به پیامبر گفت: مرا در کنار زنان و کودکان جانشین خود قرار

۱- ۱) - احزاب ۳۳.

۲- ۲) - صحیح مسلم، ج۴، ص۱۸۷؛ ترمذی، ج۵، ص۳۰۱؛ مسند احمد حنبل، ج۱، ص۱۸۵؛ حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۰؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۱؛ مناقب خوارزمی، ص۵۹، فرائد السمطین، ج۱، ص۳۷۷؛ الغدیر، ج۱، ص۳۸ و ۵۰؛ فضائل الخمسه، ج۱، ص۲۲۰، سنن ابن ماجه، ج۱، ص۳۰؛ حلیه الاولیاء، ج۴، ص۳۵۶؛ کفایه الطالب، ص۱۶؛ صحیح مسلم به سند دیگر، ص۱۷۵؛ ترمذی، ج۱۰، ص۲۲۸؛ ابن ابی عاصم فی السـنه ۱۳۳۶؛ ابن بخار ذیل تاریـخ بغداد، ج۲، ص۱۱۳؛ مسند بزاز، ج۱، ص ۱۲۲؛ جامع الصحیح باب مناقب علی، ج۵، ص۶۳۸، حدیث ۳۷۲۴.

میدهی شنیدم به او فرمود: آیا خوشحال نیستی که نسبت به من بمنزله هارون از جانب موسی باشی، جز این که پس از من برای کسی مقام نبوت نیست.

و روز خیبر شنیدم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی میدهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول هم او را دوست دارند، ما به جانب رسول خدا سرکشیدیم، حضرت فرمود علی را به نزد من بخوانید، علی با چشم درد سختی آمد، پیامبر آب دهان به دو چشمش کشید و پرچم را پس از رفع چشم دردش به او داد.

و هنگامی که آیه تطهیر که دلالت بر پاکی همه جانبه افرادی که آیه بخاطر آنان نازل شد به پیامبر وحی شد، پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را خواست و گفت: خداوندا اینان اهل بیت من هستند.

رسول خدا درباره امیرمؤمنان فرمود:

«ان تولّوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلك بكم الطریق المستقیم:» (۱)

اگر علی را سرپرست و حاکم خود بپذیرید، او را راهنما، راه یافته و هدایتگر شما امت به راه راست خواهید یافت.

و نیز آن حضرت فرمود:

«مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح، من رکبها نجا ومن تخلّف عنها غرق:» (۲)

جایگاه اهل بیت من در میان شما هم چون کشتی نوح است که هر کس آن را وسیله نجات خود قرار داد از طوفان نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت و به آن پناهنده نشد در گرداب هلاکت غرق شد.

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت میکند که فرمود: علی بهترین بشر است و هر که در این حقیقت شک کند کافر است. (۳)

۱- ۱) - اسنی المطالب ۷۴.

۲- ۲) - مناقب ابن مغازلی شافعی ۱۳۲.

۳- ۳) - تاریخ بغداد، ج۷، ص۴۷۱- تهذیب التهذیب، ج۹، ص۴۱۹- الاصابه، ج۱ بخش ۴، ص۲۱۷.

و نیز از رسول خدا روایت شده:

«الائمه من بعدی اثنا عشر، تسعه من صلب الحسین و التاسع مهدیّهم:» (۱)

پیشوایان پس از من دوازده نفرند، که نُه نفر آنان از نسل حسین و نهمین آنان مهدی است.

ابو نعیم از علمای مشهور اهل سنت در کتاب حلیه الاولیاء از ابن عباس از پیامبر اسلام روایت میکند:

«من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه عدن فرسها ربی فلیوال علیا من بعدی، و لیوال و لیسه و لیقتد بالائمه من بعدی، فانهم عترتی، خلقوا من طینتی رزقوا فهما و علماً و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی، القاطعین فیهم صلتی لا انا لهم الله شفاعتی:» (۲)

هر کس خوش دارد چون من زندگی کند و همانند من بمیرد، و در بهشت همیشگی که پروردگارم آن را غرس کرده مسکن گیرد، باید پیشوائی و ولایت علی را پس از من «نه پس از سه حاکم» بپذیرد، و دوستی دوستانش را قبول کند، و به امامن بعد از من اقتدا نماید و از آنان پیروی کند زیرا آنان عترت من هستند، و از طینت من آفریده شدهاند و فهم و دانش نصیب آنان گشفته، و عذاب و ویل بر تکذیب کنندگان فضایلشان و برتریشان در امت من باد، که قطع رحم میکنند، خدا تکذیب کنندگان حق آنان را به شفاعت من نمیرساند.

با کمال تأسف و با نهایت تأثر، و با هزاران افسوس و اندوه، با کارگردانی گروهی که ریشههای جاهلیت، و عصبیتهای قومی جان و قلبشان را تسخیر کرده بود و در اسارت هوا به سر میبردند و با داروهای قرآن و سنت پیامبر درمان نشدند، بلافاصله پس از مرگ پیامبر وصیت او را نسبت به قرآن و اهل بیت پشت سر انداختند و مردم را از فهم حقایق کتاب خدا باز داشتند، و از روی آوردن به اهل بیت منع نمودند، و حق امیر مؤمنان و امامان پس از او را غصب و

۱- ۱) - ینابیع الموده ج ۳ ص ۱۶۷، المهدی ۱۰۴، کشف النعمه ج ۳ ص ۲۹۴.

۲- ۲) - حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۸۶.

راه ضلالت را بر کثیری از امت تا قیامت باز گذاشتند، و امتی که با زحمات پیامبر و با وصایای راه گشایش میرفت که فوق همه امتها در علم و دانش و تمدن و بینش قرار گیرد، و دیگر ملتها را تحت تأثیر بگیرد و همه آنان را در گردونه اسلام ناب الهی درآورد و از روی زمین بهشتی چون بهشت عدن بسازد، به تفرقه و جدائی و گروه گروه شدن، و دشمن یکدیگر گشتند، و آلوده شدن به فساد اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مهجور ماندن از حقایق، و به اسارت درآمدن در دست استعمار گران غارت گر و دزد و ظالم و آدم کش و کینه وز دچار نمودند! !

به گوشهای از درد دل امیرمؤمنان ازدست اصحاب سقیفه و پیروان پس از آنان توجه کنید تا به جای اشک ریختن بر آنچه به سر او و امت آمد خون گریه کنید.

برای بازپس گیری حق به غارت رفتهام نظر کردم و دیدم یاوری جز خاندانم ندارم، به مرگ آنان که یقیناً به دست غارت گران حق صورت میگرفت راضی نشدم، چشمهای پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلوئی که گویا استخوانی در آن مانده بود جرعه تلخ حادثه را نوشیدم، با این که تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعهای که تلخ تر از حنظل است کار طاقت فرسایی بود صبر و شکیبائی نشان دادم. (۱)خداوند قریش را به کیفر اعمالش برساند، آنان پیوند خویشاوندیام را بریدند، و حکومت فرزند مادرم «پیامبر» را از من غارت کردند. (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۲- ۲) - نهج البلاغه، نامه ۳۶.

در غصب حق و مبارزه با من هم دست و هماهنگ شدند، کسی به من گفت: ای پس ابوطالب تو نسبت به امر خلافت اهتمام داری در پاسخش گفتم: به خدا سوگند شما با این که از پیامبر دورتر هستید اهتمام بیشتری دارید، من شایسته تر و نزدیک ترم و فقط حق خود را مطالبه میکنم، شما میان من و حق من حایل و مانع شدید، والله قسم از آن روزی که پیامبر از دنیا رفت حق من به غارت رفت. (۱)امیرمؤمنان با توجه به اوضاع زمان و جوان بودن اسلام چارهای جز دفاع از حق خود در مسئله خلافت و اعتراض به کسانی که این حق مسلم را غصب کرده بودند، و از او گرفته در میان خود دست به دست میگرداندند نداشت آن هم به گونهای که اتحاد ظاهری مسلمانان از میان نرود و در فضای زندگی شان فتنهای که دشمن از آن بهره برداری کند برپا نگردد، روی این حساب در خانه خود غریبانه نشست، و مظلومانه زانوی اندوه بر امت را بغل گرفت تا این که اصحاب سقیفه او را با هجوم به خانهاش به زور و اجبار از خانه بیرون آوردند و به جانب سازش با حکومت که ابداً نسبت به آن راضی نبود بردند، و اگر خود به میل و اختیار خویش میرفت، دیگر نمیتوانست دلیلی بر حقانیت خود بیاورد و آن همه درد دل کند و پیروان او نیز برهانی در اختیار نداشتند.

امیرمؤمنان این دریای بصیرت و دانش و عالم به حقایق و مطلع از آینده زمان، هنگامی که دریافت حفظ اصل اسلام و خنثی کردن نقشهای دشمنان دین در آن موقعیت خطیر موقوف به سازش ظاهری و قبول صلح تحمیلی و مسالمت با حاکمان است بالاجبار دست به سازش زد و برای حفظ امت و مصلحت ملت و برای نگاهداری دین و اقدام برای انجام واجب شرعی و عقلی در تعارض میان

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

دو امر، مسئله اهمّ را بر مهم مقدم داشت و با حاکمان زمان که به هیچ عنوان حاضر به برگرداندن حق او نبودند و بر همه اوضاع هم تسلط داشتند به ظاهر موافقت کرد.

بی شک اگر موافقت و سازش او از روی اختیار و رضایت بود، و کمترین رغبتی به آن داشت هرگز زمینهای برای گلایه و شکایت از اصحاب سقیفه و قریش و کارگردانان حکومت وجود نداشت درحالی که در آثار اهل سنت و شیعه گلایهها و دردِ دلهای پرسوز و نالههای جگرسوز از وضعی که پیش آمد نقل شده و کسی در نقل آنها تردیدی ندارد.

تفسیر آیه ۱۸۳

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلصِّیٰامُ کَمٰا کُتِبَ عَلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

ای مؤمنان روزه بر شما مقرر و لازم گشته، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد تا پرهیزکار شوید.

شرح و توضیح:

در این آیه شریفه و چند آیه پس از این آیه، مسائل معنوی روزه و برخی از احکام فقهی آن و نهایتاً به صورت کلّی به آثار عظیم این عمل مقدس و پاک، و این عبادت درونی اشاره شده است.

روزه

ابتدا باید دانست روزهای که در قرآن مجید و روایات و معارف الهیه مطرح است نه روزهای که با امساک از خوردن و آشامیدن و امتناع از برخی دیگر مفطرات حاصل میشود، بلکه روزهای است که با شرایط خاص ظاهری و ویژگیهای مخصوص معنوی، و به میان آوردن حسنات اخلاقی، و اجتناب از

محرمات و دوری گزیدن از کبائر و پافشاری نداشتن بر صغائر به دست میآید، که از طرفی سازنده تقوا و روحیه پرهیزکاری در انسان، و از سوی دیگر ایجاد کننده سپری در برابر آتش دوزخ، و از جهت دیگر راهی به سوی رضایت الله و نهایتاً دری برای ورود به جنت الله است.

در دعای روز اوّل ماه مبارک میخوانیم:

«اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین:»

خداوندا روزه مرا در این ماه روزه روزه داران قرار بده.

این جمله زیبا و معنوی که احتمالاـ از معصوم صادر شده، به این حقیقت اشارت دارد که عقاید و اعمال دارای دو مرحله سطحی و ظاهری، و اصیل و ریشه دار است.

اعمالی که انجام میگیرد ولی سازنده تقوا و پاکی و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و مایه جذب رضایت حق نیست سطحی و ظاهری، و توان رسیدن به قبولی حضرت دوست را ندارد، و عملی است که خارج از حوزه خواست خداست.

و اعمالی که انجام میگیرد و محصولش پاکی و تقوا و ادب و تربیت در دنیا، و سازنده بهشت در آخرت، و سبب جذب رضایت خداست اصیل و عمقی و ریشه دار و همان است که حضرت حق از مکلّف خواسته است.

روزه گاهی فقط روزه معده است، و کاری است سطحی و ظاهری، و راه گشای به سوی تقوا که فلسفه روزه است نیست، یعنی میدان تمرین و ریاضیت برای کشاندن اعضا و جوارح و قلب به عرصه تقوا نمیباشد، تقوائی که در سوره اعراف آیه ۲۶ آمده بهترین پوشش است، وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذلِكَ خَيْرٌ وقتی روزه، خیاط چنین لباسی نباشد قطعاً روزه نیست، و از مدار لعلکم تتقون بیرون است.

قرآن میفرماید:

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ اَلزّادِ اَلتَّقْوى: (١)

و توشه برگیرید، که بهترین توشه تقواست.

روزه سطحی و شکمی، روزهای که شرایط لازم را دارا نباشد زمین پرورش محصولی چون تقوا نیست.

نمونه این دو نمونه یعنی سطحی و عمقی در مسئله ایمان و اعتقاد نیز در قرآن مجید آمده است:

قالَتِ اَلْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمّا يَدْخُلِ اَلْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُمْ: (٢)

اعراب میگویند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگوئید اسلام را به ظاهر پذیرفته ایم، ایمان واقعی در قلوب شما وارد نشده است.

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ أُولئِكَ هُمُ اَلصّادِقُونَ: (٣)

فقط مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان واقعی آورده، سپس به چاه شک نمیافتند، و با مال و جانشان در راه خداوند جهاد میکنند، هم ایناننند که در مؤمن بودن صادق و راستگویند.

سایر عبادات هم همین وضع را دارند یعنی گروهی از مردم آن را سطحی و ظاهری انجام میدهند، و عقل و قلب آنان و معرفت در آن نقشی ندارند، و گروهی آن را عمقی و حقیقی و از بُن عقل و معرفت و باور قلبی انجام میدهند.

روزه واقعی روزهای است که انسان را از سنگلاخهای دشوار مادیت، و جادّههای پر فراز و نشیب تعلقات دنیائی عبور داده به قله رفیع تقوا میرساند.

١- ١) - بقره ١٩٧.

٢- ٢) - حجرات ١۴.

٣- ٣) - حجرات ١۵.

صوم که در فارسی به معنای روزه است در کتب لغت عربی به دو معنا آمده است:

۱- امساك: یعنی خودداری و امتناع از آنچه براساس فقه روزه را باطل میکند.

۲- رفعت و بلندی

در شعر امرءُ القیس که از بزرگترین شعرای عرب است آمده:

«اذا صام النهار و هجّرا:»

هنگامی که روز به نقطه ارتفاع رسید و به شدت گرم شد چون مرتبه معنوی روزه از همه عبادات برتر و والاتر است نام صوم بر آن نهاده شده، بلندی مرتبه و رفعت روزه تا جائی است که با این که مکلّف آن را انجام میدهد ولی خداوند آن را به خود نسبت داده و جز او پاداشش را بر عهده خود میداند:

«قال النبی (علیهما السلام) قال الله تبارك و تعالی: الصوم لی وانا اجزی به:» (۱)

پیامبر فرمود: خداوند تبارك و تعالی فرموده: روزه مراست و من به آن پاداش میدهم.

روزه طهارت و پاکی، و خالی زیستن از رذائل اخلاقی و ناپاکی هاست.

پیامبر میفرماید:

«وان سابه احدا وقاتله فلیقل انی امرء صائم، یعنی لیس عندی صفه سب ولاقتال:» (۲)

اگر کسی به روزه دار ناسزا گفت یا با او به نزاع برخاست باید بگوید من مردی صائم هستم، یعنی روحیه سب گوئی و نزاع و مایه کار زشت برای من نیست.

ص:۳۵۲

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۵۵ نقل از مکارم الاخلاق.

۲- ۲) - فتوحات، ج۹، ص۱۱۵ به بعد.

این گونه برخورد با دیگران تمرینی برای تقویت قدم دل و جان برای رفتن به سوی تقوا است.

جایگاه و منزلت روزه در حدی رفیع و بلند است که از رسول خدا روایت شده است:

«لو اذن الله للسماوات والارض ان تتکلّما لبشرتا صوم رمضان بالجنه:»

اگر خداوند به آسمانها و زمین اجازه سخن گفتن دهد، قطعاً روزه داران ماه رمضان را به بهشت بشارت میدهند.

از روزه داران چنان که در روایات آمده به ضیافت الله دعوت شده است، آری حضرت کریم و بلکه اکرم الاکرمین خوش دارد مهمانش را در حالی که گرسنه است به میهمانی دعوت کند، تا آنچه به او عنایت میفرماید او را خوش آید، سیر را به مهمانی بردن و بهترین غذا را در برابر او قرار دادن برای سیر لذت ندارد و بلکه باید گفت: دعوت از سیر برای غذا خوردن دعوت نیست بلکه به شوخی نزدیک تر است.

«دُعیتم فیه الی ضیافه الله:»

در ماه رمضان به ضیافت و میهمانی خدا دعوت شده اید.

بنابراین اگر روزه روزه دار واقعی باشد او را بر سر سفره کرامت خدا مینشاند، و راهی بهشت مینماید، و به منزلتی عظیم از پاداش و اجر میرساند، و اگر غیر این باشد محصولی جز گرسنگی و تشنگی ندارد!

از رسول خدا روایت شده است:

«کم من صائم لیس له من صومه الالجوع والعطش:» (۱)

چه بسا روزه داری که از روزهاش جز گرسنگی و تشنگی نصیبی نیست.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۲، ص۱۳۶.

رفعت روزه تا جائی است که پیامبر بزرگ اسلام از آن زمانی که آیه امانت را تلاوت کرد به عنوان امانت یاد کرد:

«انما الصوم امانه فلیحفظ احدکم امانته:»

روزه امانت است، بر هر کدام شما واجب است که امانت دار باشد.

«وضع یده علی سمعه و بصره فقال: السمع امانه والبصر امانه:»

رسول خدا دست بر گوش و چشمش گذاشت پس فرمود: گوش امانت است و چشم امانت است، یعنی در فضای روزه گوش از آنچه خلاف خدا و اخلاق است ببندید، و چشم از آنچه که دیدنش موجب خشم خداست فرو بندید.

به نظر میرسد در حدی که بایست از عظمت روزه و مقام و منزلت این عبادت خالصانه، با مطالبی که در سطور گذشته تحریر شده آگاهی حاصل شود حاصل شد، و در این زمینه موشکافی و تحقیق بیشتری لازم نیست، امید است اهل ایمان از روزهای که روزه داران واقعی برخوردار بودند بهرمند شوند و از این مائده معنوی و سفره الهی حظی وافر، و رزقی کامل نصیب آنان گردد، و با انجام این عمل بینظیر به مقامی والا رسیده، به قلّه تقوا دست یابند، و به کسب رضایت الله و جنت الله موفق شوند.

روایات باب روزه

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت به اصحابش فرمود:

«الا اخبرکم بشیئی ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب؟ قالو: بلی قال: الصوم یسود وجهه، والصدقه تکسر ظهره، والحب فی الله والموازره علی العمل الصالح یقطعان دابره، والاستغفار یقطع وتینه، ولکل شیئی زکاه و زکاه الابدان الصیام:» (۱)

۱- ۱) - امالی الصدوق ۳۷ و ۳۸.

شما را به چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما مانند فاصله میان مشرق و مغرب دور میشود؟ گفتند: آری فرمود: روزه چهرهاش را سیاه میکند، و صدقه کمرش را میشکند، و دوستی در راه خدا و کمک به عمل صالح ریشهاش را قطع میکند، و استغفار رگش را جدا مینماید، و برای هر چیزی زکاتی است، و زکات بدنها روزه است.

و نیز آن حضرت از طریق پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«الصائم فی عباده الله وان کان نائما علی فراشه مالم یغتب مسلما:» (۱)

روزه دار در عبادت خداست گرچه در بسترش خواب باشد ولی زمانی که از مسلمانی غیبت نکند.

و نیز از رسول خدا روایت شده است:

«ما من صائم یحضر قوما یطعمون الاسبّحت اعضاؤه، وکانت صلاه الملائکه علیه، وکانت صلاتهم له استغفاراً.»

روزه داری نیست که در مجلس گروهی روزه خور درآید مگر این اعضاءش به تسبیح در آیند، و درود فرشتگان بر اوست، و درود فرشتگان بر او طلب آمرزش است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من صام یوما فی الحر فاصاب ظمأ وکل الله به الف ملک یمسحون وجهه ویبشرونه حتی اذا افطر قال الله عزوجل: ما اطیب ریحک و روحک، یا ملائکتی اشهدو انی قد غفرت له:» (۲)

کسی که روزی گرم را روزه بگیرد و دچار تشنگی شدید شود خداوند هزار فرشته بر او میگمارد که چهره او را مسح کنند، و وی را به عنایت حق بشارت دهند، چون افطار کند خدای میفرماید چه پاکیزه است بوی و روحت، ای فرشتگان شاهد باشید که من او را آمرزیدم.

امام صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند:

۱- ۱) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۷.

۲- ۲) - امالی صدوق ۳۴۹.

«نوم الصائم عباده، ونفسه تسبیح:» (۱)

خواب روزه دار عبادت، و نفس زدن او تسبیح است.

امام ششم میفرماید:

«للصائم فرحتان: فرحه عندالافطار و فرحه عند لقاء الله عزوجل:» (۲)

برای روزه دار دو خوشحالی است: یکی هنگام افطار، و دیگر هنگام لقاء خدای عزوجل.

امیرمؤنان در آنچه که هنگام از دنیا رفتنش وصیت کرد فرمود:

«علیک بالصوم فانه زکاه البدن وجنه لاهله:» (۳)

تو را به روزه سفارش میکنم، زیرا روزه زکات بدن، و برای اهلش سپر از حوادث است.

پیامبر اسلام از حضرت حق روایت میکند

«کل عمل ابن آدم هو له غیرالصیام هولی وانا اجزی به والصیام جنه العبد المؤمن یوم القیامه کما یقی احدکم سلاحه فی الدنیا ولخلوف فم الصائم اطیب عندالله عزوجل من ریح المسک والصائم یفرح بفرحتین: حین یفطر ویشرب و حین یلقانی فادخله الجنه:» (۴)

همه عمل فرزند آدم برای خود اوست، جز روزه که برای من است و من به آن پاداش میدهم، و روزه سپر عبد مؤمن از دوزخ در روز قیامت است، چنان که سلاح یکی از شما در دنیا او را از حادثه حفظ میکند، بوی دهان روزه دار نزد خدای عزوجل خوشبوتر از بوی مشک است، و روزه دار به دو خوشحالی خوشحال میشود، هنگام افطار که میخورد و میآشامد، و هنگامی که به ملاقات من نایل میشود، پس او را وارد بهشت میکنم.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

۱- ۱) - قرب الاسناد ۶۲.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۸- ۲۴۹.

۳- ۳) - بحار، ج۹۶، ص۲۴۸- ۲۴۹.

۴- ۴) -

«نوم الصائم عباده، وصمته تسبیح، وعمله متقبل، و دعاؤه مستجاب:» (۱)

خواب روزه دار عبادت، و سکوتش تسبیح، و عملش قبول، و دعایش مستجاب است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که پیامبر فرمود:

«الصوم جنه، ای ستر من آفات الدنیا، و حجاب من عذاب الآخره، فاذا صمت فانو بصومک کف النفس من الشهوات، وقطع الهمه عن خطوات الشیطان، و انزل نفسک منزله المرضی لاتشتهی طعاما ولاشرابا، متوقعا فی کل لحظه شفاک من مرض الذنوب، وطهر باطنک من کل کدر و غفله و ظلمه تقطعک عن معنی الاخلاص لوجه الله تعالی.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قال الله عزوجل الصوم لی وانا اجزی به فالصوم یمیت مراد النفس، وشهوه الطبع الحیوانی، وفیه صفاءالقلب و طهاره الجوارح وعماره الظاهر و الباطن والشکر علی النعم والاحسان الی الفقرا و زیاده التضرع والخشوع والبکاء وحبل الالتجاء الی الله و سبب انکسار الهمه، و تخفیف السیئات و تضعیف الحسنات و فیه من الفوائد مالایحصی وکفی ماذکرناه منه لمن عقل و وفق لاستعماله:» (۲)

روزه سپر است، سپر در برابر آفات و حوادث دنیا، و حجاب و مانع در مقابل عذاب آخرت است.

هنگامی که روزه گرفتی این امور را در کنار روزهات نیت کن: خودداری از خواستههای نامشروع و آنچه که ظاهر و باطن روزه را از بین میبرد، قطع همت و اراده از قدم گذاردن جای قدمهای شیطان، خود را به منزله بیمار قرار دادن، بیماری که اشتهای به خوراکی و آشامیدنی ندارد، هر لحظه با این روز انتظار درمانت را از هر بیماری داشته باشد، و باطنت را از تاریکی و غفلت و ظلمتی که تو را از حقیقت و اخلاص جدا میکند پاک کن.

۱- ۱) - ثواب الاعمال ۲۶.

۲- ۲) - مصباح الشریعه ۱۵.

رسول خدا فرموده که خدای عزوجل اعلام نموده، روزه برای من است و من به آن پاداش میدهم.

روزه خواستههای ناروای نفس را نابود میکند، روزه شهوت و طبع حیوانی را از میان میبرد، صفاء قلب محصول روزه است، طهارت اعضاء رئیسه و آبادی ظاهر و باطن نتیجه روزه است، شکر بر نعمت و نیکی به نیازمندان میوه روزه است، تضرع و خشوع و گریه شاخ و برگ روزه است، روزه ریسمان التجاء به خدا و سبب شکستن همت ناروا، و تخفیف گناهان و اضافه شدن حسنات است، فوائد روزه قابل شمردن نیست، این مقداری که ذکر شد برای خردورز و کسی که موفق به روزه میشود کافی است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از علی (ع) از پیامبر روایت میکند که رسول خدا فرمود:

«اربعه لاترد لهم دعوه، ویفتح لهم ابواب السماء ویصیر الی العرش: دعاء الوالد لولده، والمظلوم علی من ظلمه، والمعتمر حتی یرجع، والصائم حتی یفطر:» (۱)

چهار نفرند که دعای آنان برنمی گردد، درهای آسمان به روی آنان برای دعایشان باز میشود و تا عرش میرود! دعای پدر برای فرزندش، و دعای مظلوم بر ضد کسی که به او ستم نموده، و دعای عمره کننده تا باز گردد، و دعای روزه دار تا زمانی که افطار نماید.

تفسیر آیه ۱۸۴-۱۸۵

اشاره

أَيّٰاماً مَعْدُودٰاتٍ فَمَنْ كٰانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ وَ عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعٰامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

شَهْرُ رَمَضٰانَ اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ بَيِّنٰاتٍ مِنَ اَلْهُدىٰ وَ اَلْفُرْقٰانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۵۶.

يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكَمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكَمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكَمْ تَشْكَرُونَ

در روزهائی چند روزه بگیرید، پس هر که از شما بیمار یا در سفر باشد به تعداد روزهای از دست رفته از روزهای دیگر را روزه بگیرد و بر آنان که روزه گرفتن طاقت فرساست طعام دادن به یک نیازمند به جای هر روزه کفاره آن است و هر که به خواست خودش افزون بر کفاره واجب بر طعام نیازمند بیفزاید برایش بهتر است، و روزه گرفتن هرچند دشوار و سخت باشد اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

این است ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، قرآنی که سراسر هدایتگر مردم است، و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت میباشد، و مایه جدائی حق از باطل است، پس کسی که در این ماه در وطنش حاضر باشد با آن همه ماه را روزه بدارد، و آن که بیمار یا در سفر است شماری از روزهای غیر ماه رمضان را به تعداد روزهای فوت شده روزه بدارد، خدا آسانی شما و راحت شما را میخواهد نه دشواری و سختی شما را و قضای روزه برای این است: شما روزههائی را که بخاطر عذر شرعی نگرفته اید کامل کنید، و خدا را به این که شما را هدایت نموده بزرگ شمارید، و نیز برای این که سپاس گزاری کنید.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه دو مسئله مهم ذکر شده است: ۱- بخشی از احکام فقهی روزه بیان شده، ۲- و ماه رمضان ظرف دو حقیقت معرّفی گشته: نزول قرآن مجید، و روزه این عبادت بینظیر و پُرثواب درباره هدایت گری قرآن مجید به طورمشروح در آیه شریفه ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ بحث شد.

و مسئله روزه و ارزش و عظمتش در آیه ۱۸۳ به اندازه لازم مطلب ارائه گشته، آنچه از این دو آیه شریفه باید توضیح داده شود در رابطه با ماه رمضان است.

ماه رمضان

در رابطه با ماه مبارک رمضان و برکات فراوان دنیائی و آخرتی آن و روزه در این ماه، آیات و روایات و معارف الهیه مسائل، دقایق، اشارات، و لطائفی ذکر کردهاند که انسان وقتی خود را در برابر آنها میبیند به نظر میآورد که در برابر

دریـائی قرار گرفته که ساحل آن ناپیـداست، من از این که گرچه به طور مختصـر به آن حقایق اشاره کنم عاجزم، ولی تا آنجا که در خور استعداد این فقیر است به پارهای از آن مسائل و حقایق اشاره میکنم.

قرآن مجیـد از دوازده مـاه قمری تنهـا مـاهی را که نـام برده مـاه رمضـان است و این به خـاطر این است که ماه رمضان هویتاً از عظمت و برکت برخوردار است، و ذکر نام آن برای نشان دادن عظمت و کرامتش به اهل تکلیف و روزه داران است.

رمضان در لغت به معنای باران شدید است و رسول خدا براساس مفهوم لغوی آن فرموده است:

«سمّی الرمضان لانه یرمض الذنوب:» (۱)

این ماه را رمضان نامیدهاند، زیرا با فرو ریختن باران شدید مغفرت، گناهان را نابود میکند.

و دیگر معنـای لغوی رمضـان شـدت گرمـا و هوای آتش زاست، و این به معنـای این است که حرارت رمضان هیزم گناهان را تبدیل به خاکستر میکند.

از رسول خدا مطلب بسیار مهمی درباره رمضان به این صورت نقل شده است:

«لاتقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی:» (۲)

این ماه را بدون احترام به آن و بدون اضافه کردن صـفت بامعنائی به آن، نام مبرید، زیرا رمضان اسـمی از اسـماء خدای تعالی است.

این نـام مبـارک زمـانی که به صورت کمیت زمانی تجلی مینمایـد برای روزه داران سه حقیقت همراه میآورد، چنان که رسول خدا فرموده است:

ص:۳۶۰

۱- ۱) - کنزالعمال، ج۸، ص۴۶۶.

۲- ۲) - فتوحات محی الدین، ج۹، ص۱۱۵.

«اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنه، وغلقت ابواب النار، و صفدت الشياطين:» (۱)

هنگامی که ماه رمضان بیاید، درهای بهشت باز میشود، و درهای دوزخ بسته میگردد، و شیاطین به غل و زنجیر کشیده میشوند.

روایات و ماه مبارک رمضان

امام صادق (ع) از رسول خدا درباره برکات ماه رمضان و وظیفه روزه دار در این ماه مطالب بسیار مهمی به این مضمون نقل میکند:

«شهر رمضان شهرالله عزوجل، وهو شهر یضاعف الله فیه الحسنات، و یمحو فیه السئیات، وهو شهرالبرکه، وهو شهرالانابه، وهو شهر التوبه، وهو شهرالمغفره، وهو شهرالعتق من النار و الفوز بالجنه.

الا فاجتنبوا فیه کل حرام، واکثروا فیه من تلاوه القرآن، و سلوا فیه حوائجکم، واشتغلوا فیه بذکر ربکم، ولایکونن شهر رمضان عندکم کغیره من الشهور، فان له عندالله حرمه وفضلا علی سائر الشهور، ولایکونن شهر رمضان یوم صومکم کیوم فطرکم:» (۲)

ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، و آن ماهی است که خدا خوبیها را در آن میافزاید، و بدیها را در آن محو میکند، ماه رمضان زمان برکت، ماه انابه، و ماه توبه و مغفرت و ماه آزادی از دوزخ، و دست یافتن به بهشت است.

آگاه باشید، در این ماه از هر حرامی دوری کنید، و در آن فراوان تلاوت قرآن کنید، و حاجات خود را از حق بخواهید، و به ذکر پروردگارتان مشغول باشید، و ماه رمضان نزد شما چون ماههای دیگر نباشد، زیرا این ماه نزد خداوند بر دیگر ماهها حرمت و فضیلت دارد، و روز روزه شما در ماه رمضان مانند روز غیر روزه داری نباشد.

از حضرت رضا (ع) درباره ماه مبارک رمضان روایت شده است:

ص:۳۶۱

۱- ۱) - کنز العمال، ج۸، ص ۴۶۱.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص ۳۴۰.

«الحسنات فی شهر رمضان مقبوله، والسیئات فیه مغفوره، من قرء فی شهر رمضان آیه من کتاب الله عزوجل کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور، ومن ضحک فیه فی وجه اخیه المؤمن لم یلقه یوم القیامه الاضعک فی وجهه، وبشره بالجنه، ومن اعان فیه مؤمنا اعانه الله تعالی علی الجواز علی الصراط، یوم تزل فیه الاقدام، ومن کف فیه غضبه کف الله عنه غضبه یوم القیامه ومن اغاث فیه ملهوفا آمنه الله من الفزع الاکبر یوم القیامه، ومن نصر فیه مظلوماً نصره الله علی کل من عاداه فی الدنیا، ونصره یوم القیامه عندالحساب والمیزان.

شهر رمضان شهرالبرکه، و شهرالرحمه، وشهر المغفره، و شهرالتوبه، و شهرالانابه، من لم یغفر له فی شهر رمضان ففی ای شهر یغفرله؟ فسلوا الله ان یتقبل منکم فیه الصیام ولایجعله آخر العهد منکم، وان یوفقکم فیه لطاعه، ویعصمکم من معصیه، انه خیر مسئول.»

عبادات و نیکیها در ماه رمضان مقبول خداست، و گناهان مورد مغفرت و آمرزش، کسی که در ماه رمضان یک آیه از قرآن قرائت کند، مانند کسی است که در غیر ماه رمضان یک ختم قرآن نماید، و کسی که در ماه رمضان در صورت برادر مؤمنش تبسم کند، او را در قیامت دیدار نمیکند مگر این که در چهرهاش تبسم نماید، و وی را به بهشت بشارت دهد، و کسی که در ماه رمضان به مؤمنی یاری رساند، خداوند برای عبورش از صراط او را یاری دهد، روزی که قدمها در آن میلغزد، و کسی که در ماه رمضان خشم خود را نگاه دارد، خدا در قیامت خشمش را از او نگاه میدارد، و کسی که در ماه رمضان به فریاد اندوهگینی برسد، خدا او را در قیامت از فزع اکبر ایمنی دهد، و کسی که در این ماه مظلومی را یاری دهد خدا او را در دنیا بر هر کسی که با وی دشمنی کند یاری رساند، و روز قیامت هنگام حساب و میزان او را یاری دهد.

ماه رمضان ماه برکت، ماه رحمت، ماه مغفرت، ماه توبه، ماه انابه است، کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود در چه ماهی آمرزیده میشود؟ !

از خدا بخواهید که در این ماه روزه شما را بپذیرد، و آن را ماه رمضان آخرین شما قرار ندهد، و بخواهید که خداوند در این ماه شما رابه طاعتش توفیق بخشد، و از نافرمانیاش حفظ کند، زیرا او بهترین وجودی است که از او درخواست میکنند.

رسول خدا فرمود:

«شعبان شهری، و شهر رمضان شهر الله عزوجل، فمن صام یوما من شهری کنت شفیعه یوم القیامه، و من صام یومین من شهری غفرله ماتقدم من ذنبه، ومن صام ثلاثه ایام من شهری قیل له: استأنف العمل، ومن صام شهر رمضان فحفظ فرجه ولسانه وکف اذاه عن الناس غفرالله له نوبه ماتقدم منها وماتأخر واعتقه من النار، واحله دارالقرار، وقبل شفاعته فی عدد رمل عالج من مذنبی اهل التوحید:» (۱)

شعبان ماه من است، و ماه رمضان ماه خدای عزوجل است، پس هر کس یک روز از ماه مرا روزه گیرد من در قیامت شفیع او هستم، و هر کس دو روز از ماه مرا روزه گیرد خدا گناهان گذشتهاش بیامرزد، و هر کس سه روز از شهر مرا روزه گیرد به او گویند عمل از سر بگیر، و هر کس ماه رمضان را روزه گیرد و غریزه خود را حفظ کند، و زبان خویش را از گناه نگاه دارد، و آزارش را از مردم باز دارد، خداوند گناهان گذشته و آیندهاش را میآمرزد، و او را از دوزخ آزاد کند، و وارد بهشت نماید، و به عدد ریگهای جمع شده و انباشته از گناهکاران اهل توحید شفاعت کند.

از بهترین قطعههائی که درباره ماه مبارک رمضان در کتابهای باارزش حدیث وارد شده، خطبه پیامبر اسلام است که حضرت رضا از پدرانش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«ان رسول الله خطبنا ذات یوم فقال: ایها الناس قد اقبل الیکم شهرالله بالبرکه والرحمه والمغفره، شهر هو عندالله افضل الشهور و ایامه افضل الایام، ولیالیه افضل اللیالی، وساعاته افضل الساعات، هو شهر دعیتم فیه الی ضیافه الله و جعلتم فیه من اهل کرامه الله، انفاسکم فیه تسبیح، ونومکم فیه عباده و عملکم فیه مقبول، و دعاءکم فیه مستجاب:»

روزی رسول خدا برای ما خطبه خواند، فرمود: ای مردم ماه خدا به سوی شما آمد، همراه با برکت و رحمت و مغفرت.

ماهی که نزد خدا برترین ماه هاست، و روزهایش برترین روزها و شبهایش برترین شبها، و ساعاتش برترین شبهاست، ماه رمضان ماهی است که در آن به میهمانی خدا دعوت شده اید، و در آن اهل کرامت قرار داده شده اید، نفس هایتان در آن تسبیح، و خوابتان در آن عبادت، و عملتان در آن پذیرفته، و دعایتان در آن مستجاب است.

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۳.

«فسئلوا الله ربکم بنیات صادقه، و قلوب طاهره ان یوفقکم لصیامه، وتلاوه کتابه، فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهرالعظیم، واذکروا بجوعکم وعطشکم فیه جوع القیامه و عطشه، وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم و وقرو کبارکم، وارحموا صغارکم، وصلوا ارحامکم، واحفظوا السنتکم، وغضوا عما لایحل النظر الیه ابصارکم، وعما لایحل الاستماع الیه اسماعکم، وتحننوا علی ایتام الناس، یتحنن علی ایتاکم، و توبوا الی الله من ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلواتکم فانها افضل الساعات ینظر الله عزوجل فیها بالرحمه الی عباده یجیبهم اذا ناجوه، ویلبیهم اذا نادوه، ویستجیب لهم اذا دعوه:»

با نیتهای صادقانه، و قلبهای پاک از خدا بخواهید که شما را به روزه ماه رمضان توفیق دهد، و به تلاوت کتابش موفق بدارد، یقیناً بدبخت و شقی کسی است که در این ماه عظیم از مغفرت خدا محروم شود، با گرسنگی و تشنگی خود یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت کنید، و به تهیدستان و نیازمندان صدقه دهید، و بزرگانتان را احترام نمائید، و به کودکان مهر و محبت ورزید، و نسبت به خویشانتان صلح رحم کنید، و زبانتان را حفظ نمائید، و دیده از آنچه دیدن آن حلال نیست فرو بندید، و گوش از شنیدن آنچه حلال نیست ببندید، و بر یتیمان مردم احسان کنید تا به یتیمانتان احسان کنند.

از گناهانتان به پیشگاه خدا توبه کنید، و در اوقات نماز دست به دعا بردارید، که ساعات نماز این ماه برترین ساعات است، در این ساعات خدا به بندگانش با نظر رحمت بنگرد، چون با او مناجات کنند پاسخ دهد، و چون او را ندا دهند به ندایشان جواب دهد، و چون به درگاهش دعا کنند دعایشان را مستجاب نماید.

«ایها الناس ان انفسکم مرهونه باعمالکم ففکوها باستغفارکم، وظهورکم ثقیله من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم، واعلموا ان الله تعالی ذکره اقسم بعزته ان لایعذب المصلین والساجدین وان لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین:»

ای مردم وجودتان در گرو اعمال زشت شماست آن را با استغفار آزاد کنید، و پشت شما از بار گناهانتان سنگین است آن را با طول سجودتان سبک نمائید، و بدانید که خدای تعالی به عزتش سوگند خورده که نماز گزاران و اهل سجود را عذاب نکند، و آنان را در قیامت از آتش دوزخ نترساند.

ص:۳۶۴

«ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عندالله عتق رغبه، و مغفره لما مضی من ذنوبه، قیل یا رسول الله ولیس کلنا یقدر علی ذلک فقال: اتقواالنار و لو بشق تمره اتقواالنار ولو بشربه ماء:»

ای مردم از شما کسی که مؤمن روزه داری را در این ماه افطاری دهد، برای او به خاطر این کار پاداش یک برده آزاد کردن است و نیز آمرزش گناهان گذشته‌اش، گفتند: ای رسول خدا همه ما قدرت افطاری دادن نداریم! فرمود: گرچه به نصف خرما، یا یک جرعه آب خود را از آتش حفظ کنید.

«ایها الناس من حسن منکم فی هذاالشهر خلقه کان له جوازاً علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام، ومن خفف فی هذاالشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه، ومن کف فیه شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه، ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه، ومن وصل فیه رحمه و صله الله برحمه یوم یلقاه، ومن قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمه یوم یلقاه، ومن تطوع فیه بصلاه کتب الله له براءه من النار، ومن ادی فیه فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضه فیما سواه من الشهور، ومن اکثر فیه من الصلاه علی ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین، ومن تلافیه آیه من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور:»

ای مردم هر کس در این ماه اخلاقش را نیکو نماید، برای او جواز عبور از صراط است، روزی که قدمها در آن میلغزد، و هر که در این شهر به کار خادمش تخفیف دهد، خدا حسابش را تخفیف میدهد، و هر که شرش را از مردم نگاه دارد، خدا روز قیامت خشمش را از او کفایت نماید، و هر که در این ماه یتیمی را اکرام کند، خدا او را در قیامت اکرام فرماید، و هر که در این ماه نسبت به خویشانش صله رحم کند، خدا در قیامت نسبت به او با رحمتش صله نماید، و هر که قطع رحم کند، خدا در قیامت رحمتش را از او قطع کند، و هر که در این ماه نماز مستحب بخواند، خدا برات آزادی از دوزخ برایش بنویسد، و هر که در این ماه فریضه و واجبی را به جای آورد، ثوابش برای او چون هفتاد فریضه در غیر این ماه است، و کسی که در این ماه بر من زیاد صلوات فرستد خدا میزانش را در قیمت سنگین کند روزی که میزانها سبک میشود، و هر که در این ماه یک آیه از قرآن قراءت کند، برای او مانند یک ختم قرآن در غیر ماه رمضان است.

ص:۳۶۵

«ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحه، فسلوا ربکم ان لایغلقها علیکم، و ابواب النیران مغلقه فسلوا ربکم ان لایفتها علیکم، والشیاطین مغلوقه فسلوا ربکم ان لایسلطها علیکم:»

ای مردم درهای بهشت در این ماه باز است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما نبندد، و درهای دوزخ بسته است، از پروردگارتان بخواهید به روی شما باز نکند، و شیاطین در غل و زنجیرند از پروردگارتان بخواهید که آنان را بر شما مسلط ننماید.

امیرمؤمنان میفرماید از جای برخاستم و گفتم ای رسول خدا

«ما افضل الاعمال فی هذاالشهر؟ فقال: یا اباالحسن افضل الاعمال فی هذاالشهر الورع عن محارم الله عزوجل ثم بکی فقلت یا رسول الله مایبکیک؟ فقال: یا علی ابکی لمایستحل منک فی هذالشهر کانی بک و انت تصلی لربک وقد انبعث اشقی الاولین شقیق عاقر ناقه ثمود، فضربک ضربه علی قرنک فخضب منها لحیتک:»

برترین اعمال در این ماه چیست؟ فرمود: ای اباالحسن بهترین اعمال در این ماه خودداری از حرامهای خدای عزوجل است، سپس پیامبر گریه کرد، گفتم ای رسول خدا سبب گریه شما چیست؟ فرمود: یا علی گریه میکنم برای جنایتی که در این ماه نسبت به تو حلال میشمارند، گوئی با تو هستم و تو برای پروردگارت در حال نمازی، که شقیترین اولین، رفیق پی کننده ناقه قوم ثمود را بر میانگیزانند و ضربتی بر فرقت میزند و محاسنت را به خون آن خضاب میکند.

امیرمؤمنان میگوید به رسول خدا گفتم:

«وذلک فی سلامه من دینی؟ فقال: فی سلامه من دینک ثم قال: یا علی من قتلک فقد قتلنی، ومن ابغضک فقد ابغضنی، ومن سبک فقد سبنی، لانک منی کنفسی، روحک من روحی، وطینتک من طینتی، ان الله تبارک وتعالی خلقنی وایاک واصطفانی وایاک، واختارنی للنبوه، واختارک للامامه، ومن انکر امامتک فقد انکر نبوتی، یا علی انت وصیی، وابو ولدی، و زوج ابنتی، وخلیفتی علی امتی فی حیاتی ومماتی امرک امری، ونهیک نهیی، اقسم بالذی بعثنی بالنبوه

وجعلنی خیرالبریه انک لحجه الله علی خلقه، وامینه علی سره، وخلیفه علی عباده:» (۱)

کشته شدن من در حال سلامت دین من است؟ پیامبر فرمود: آری در سلامت دین توست، سپس فرمود: ای علی کسی که تو را به قتل برساند مرا به قتل رسانیده، و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده، و کسی که به تو ناسزا گوید به من ناسزا گفته، زیرا تو، چون من هستی، روحت روح من است، و خمیر مایه ات، خمیر مایه من است، خداوند مرا و تو را آفرید، مرا و تو را برگزید، مرا به نبوت انتخاب کرد، و تو را به امامت اختیار نمود، کسی که امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

ای علی تو جانشین منی، و پدر فرزندان منی، و همسر دختر منی و در حیات و ممات من جانشین من در امت منی، فرمانت فرمان من است، و نهیت نهی من است، به کسی که مرا به نبوت برگزید و بهترین خلق قرار داد سوگند میخورم به یقین تو حجت خدا بر خلق او هستی و امین خدا بر راز و سر او هستی، و خلیفه او بر بندگان او میباشی.

این گوشهای از روایات بسیار و کثیری بود که در کتابهای مهم حدیث درباره عظمت ماه رمضان نقل شده است، اگر کسی مشتاق روایات بیشتر باشد میتواند به کتابهای مفصل حدیث چون فروع کافی، وسائل الشیعه، بحارالانوار، مستدرک وسائل و ثواب الاعمال مراجعه نماید.

تفسیر آیه۱۸۶

اشاره

وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ اَلدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، بگو: یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت میکنم، پس باید دعوتم را به ایمان و عمل صالح بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا به حق و حقیقت راه یابند و به مقصد اعلی برسند.

شرح و توضیح

ص:۳۶۷

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۹۵- ۲۹۷.

در آیات ۱۲۶ ببعد سوره مبارکه بقره درباره دعا و شرایط و آثار آن به طور مفصل بحث شد، اضافه تر از آن را نیازی نمیبینم، فقط به چند جمله از کتاب نیایش دکتر کارل که تا حدی دعا و جوانب آن را دریافته اکتفا میکنم:

«چنین به نظر میرسد که نیایش کشش روح است به سوی کانون غیر مادی جهان. . .

ناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت و گاهی یک حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی و مستمر و دورتر از اقلیم همه محسوسات، به عبارت دیگر پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانهای است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سر زده است، و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق. . . .

و نیز میگوید: بیشک انجام خواست خدا عبارت است از پیروی قوانین حیات، قوانینی که در تار و پود ما، خون و روح ما ثبت شده است، کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندیهای خود از خدا کمک بگیریم، ولی در عین حال نامعقول است که از او بخواهیم تا به هوسهای ما جامعه عمل بپوشاند و یا آنچه را به کوشش میسر است به دعا عطا کند.

نیایش در مرحله عالی ترش از سطح درخواست و عرض حال فراتر میرود.

انسان در برابر خداوندگار هستی نشان میدهد که او را دوست دارد، نعمت هایش را سپاس میگزارد، و آماده است تا خواست او را هر چه باشد انجام دهد، در اینجا نیایش به صورت یک سیر روحانی و مکاشفه درونی درمی آید.

نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، به طور کامل و صحیحی در فعالیتهای مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاه قهرمانی و دلاوری را تحریک میکند.

نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص، و منحصر به فردی نشان میدهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بیدغدغه، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را، و. . . همه و همه اینهاست که یک گنجینه پنهان در عمق جسم و روح ما حکایت میکند.

تحت این قدرت و سلطنت حتی مردم عاقل عقب مانده، ضعفاء وکم استعدادها نیز میتوانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند، چنین به نظر میرسد که نیایش انسانها را آن چنان رشد میدهد که جامهای که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است برای ایشان کوتاه میگردد.

ملاقات پروردگار آنان را از صلح و آرامش درون لبریز میسازد، به طوری که شعشعه پرتو این صلح از چهره شان نمودار است، و آن را هر جا که روند با خود میبرند.»

دعا اخلاق را تغییر میدهد و از سوءخلق به حسن خلق منتهی میکند، دعا سبب آزادی دل از بت و بت پرستی میشود، دعا روح را تلطیف و انسان را به احسان و نیکی به دیگران میکشاند، دعا تکبر و منیت را علاج کرده روح تواضع و فروتنی و خشوع و خضوع را در انسان زنده میکند، دعا دوران هجر از محبوب را پایان میدهد، و روی وصال را مینمایاند.

انسـان وقتی مصـمم بر دعـا میشود، و بخواهـد بـا معرفت به این حقیقت در مقام اجرایش برآیـد چارهای جز این نمیبینـد که به حکم مسـتجاب کننـده دعا به تصـفیه خود برآید، و وارد حوزه پاکی و طهارت باطن و ظاهر شود، و خلاصه در مرحله عمل به احکام الهی و جبران گذشته برآید، تا دعاکننده مقبولی گردد.

فیض در کتاب با ارزش «محجه البیضاء» روایت میکند:

در روزگار داود، مردم را قحطی گرفت و بلای کمبود ارزاق به آنان رسـید، سه نفر از آگاهان و علمای امت را انتخاب کرد تا به صحرا رفته، شاید به واسطه آنان جامعه قحطی زده از عنایت حق و باران رحمت حضرت ربّ بهره مند شوند.

یکی از آنان گفت: خداونـدا در توراتت از ما خواسـتهای تا از آنان که به ما سـتم کردنـد گذشت کنیم، خدایا ما بر اثر گناه و معصیت به خود ستم کرده ایم از ما گذشت کن.

آگـاه دوم گفت: خداونـدا تـو در تـوراتت از مـا خواسـتهای بردگـان خـود را آزاد کنیم، هم اکنون مـا بردگـان قحطیزده تو و بندگان دچار بلائیم ما را از این شدت و محنت رهائی ده.

دانشمند سوم گفت: خداوندا تو در توراتت از ما خواستهای که افتادگان و مسکینان را از درب خانه خود طرد نمائید، خداوندا اکنون مـا افتادگان و مسـکینان در پیشگاه تو ایسـتادهایم، دعای ما را رد مکن (۱)، بـا توجه به این سه حقیقت که از حسـنات اخلاقی است و از شرایط استجابت دعا باران نازل شد و مردم از بلای قحطی نجات یافتند.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۲، ص۲۹۹.

آری اجرای احکام الهی، و گردن نهادن به قوانین حق، و رعایت حلال و حرام فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي و به حقیقت ایمان آوردن به خدا و دست از بت زنده و مرده برداشتن، و کرسی حکومت بر زندگی را از هوای نفس گرفتن و به دست حاکمیت حکیمانه حق سپردن وَ لْيُؤْمِنُوا بِي انسان را از قیود شیطانی و فرهنگ طاغوتی، و از قید و بند گناه و معصیت آزاد نموده به فضای رشد میرساند، و زمینه حرکت به سوی قله رشد را فراهم میآورد، و آدمی را در حوزه قرب معنوی حق قرار میدهد،

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

تفسیر آیه ۱۸۷

اشاره

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ اَلصِّيامِ اَلرَّفَثُ إِلىٰ نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ اِبْتَغُوا ما كَتَبَ اَللّٰهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اِشْرَبُوا حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ اَلْخَيْطُ اَلْأَبْيَضُ مِنَ اَلْخَيْطِ اَلْأَسْوَدِ مِنَ اَلْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا اَلصِّيامَ إِلَى اَللَّيْلِ وَ لاٰ تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي اَلْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَقْرَبُوها كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ آياتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

در شب روزهائی که روزهدار هستید، آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شد، آنان برای شما پوششاند، و شما برای آنان پوشش هستید، خدا میدانست که شما پیش از حلال شدن این عمل در شب ماه رمضان به خود خیانت میکردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت، اکنون آزاد هستید که با زنانتان آمیزش کنید و آنچه را خدا در این کار برای شما مقرر نموده [از فضیلت، ثواب، پاک دامنی، دوری از حرام و فرزند شایسته] از درگاه او بخواهید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سپیده صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب پایان برید، و در حالی که در مساجد معتکف هستید با زنان آمیزش ننمائید، اینها حدود خداست به آنها نزدیک نشوید [تا آنها را درهم شکنید بلکه در حفظ حدود بکوشید] خداوند اینگونه

ص:۳۷۱

آیاتش را برای مردم بیان میکند تا از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزند و به تقوا دست یابند.

شرح و توضیح

آیه شریفه بیان گر بخشی از احکام روزه ماه رمضان، و نشان دهنده سهله و سمحه بودن دین، و این که با توجه به هزینه کردن غریزه جنسی به طور مشروع، و مشقت آزاد شدن از کنترل شهوت جنسی سبب عفت و پاکدامنی زن و مرد، و به عبارت دیگر، پوششی و مانعی از فساد و فتنه و بیتقوائی است.

این زن نیک خصلت و رعایت کننده حق و شوهر است که با فراهم آوردن زمینه هزینه شدن غریزه جنسی شوهر هر زمان جز موارد استثنائی که شوهر نیاز داشته باشد لباس عفتی برای شوهر، و این مرد نیک خصلت و رعایت کننده حق زن است که با پاسخ به نیاز غریزی زن، و ارضا نمودن او به هر صورت ممکن جز در موارد استثنائی لباس عفتی برای زن است.

آیه مرد را نیازمند به زن و زن را نیازمند به مرد میداند و هر دو را در زندگی مکمل یکدیگر میشمارد.

آیه نشان میدهد که غریزه جنسی جاذبهاش بسیار شدید است و کنترل آن برای عموم مردم مشقت و سختی دارد، لذا حرمت آمیزش با زن را در شب ماه رمضان نسخ کرد، و پاسخ به غریزه مرد را از جانب زن و غریزه زن را از سوی مرد جلال اعلام نمود.

آیات شریفه قصاص و وصیت و احکام روزه و حلیت مباشرت با زن در شب ماه رمضان و زمان روزه از فجر تا ابتدای شب و اعتکاف، بیانگر حدود خداست، و از مرم خواسته شده از حدود حق تجاوز ننموده و حافظ مرزهای حق باشند، و از خیانت به اوامر و نواهی خدا بپرهیزند، و راه رشد و کمال را با اجرای دستورات پروردگار بپیمایند.

ص:۳۷۲

شأن نزول آیه

حضرت صادق (ع) میفرماید آمیزش و خوردن در شب ماه رمضان در صورتی که مکلّف پیش از وقت افطار میخوابید و پس از گذشت وقت افطار بیدار میشد حرام بود، به عبارت دیگر وقتی مکلف پس از خواندن نماز عشا بدون این که افطار کرده باشد میخوابید سپس بیدار میشد افطار و آمیزش تا لحظه افطار شب بعد حرام بود، تا توجه به این مسئله مردی از اصحاب پیامبر بنام خوّات بن جبیر که در حدی پیرمرد و کهنسال و از نظر بدنی ناتوان بود و روز گرم مدینه را روزه داشت، به خاطر این که خانوادهاش افطاری او را دیر از حد معمول آوردند خوابش برد، پس از بیدار شدن به خانوادهاش گفت خوردن غذا امشب بر من حرام است، چون صبح شد برای کمک دادن به کندن خندق به محضر رسول خدا رسید و در حال کندن خندق غش کرد چون رسول خدا وضع او را دید نسبت به او دلش سوخت، و در این میان هم گروهی از جوانان شب ماه رمضان با همسرانشان آمیزش مینمودند، و کنترل غریزه برای آنان سخت بود، و در حقیقت به حرمت این عمل توجهی نمیکردند، وضع آن پیرمرد، و مشقت کنترل غریزه به وسیله گروهی از جوانان سبب نزول این آیه شریفه شد.

قابل توجه روزهداران

براساس آیات قرآن و روایات واجب است روزه داران حرمت ماه رمضان و روزه را با انجام اموری و اجتناب از اموری حفظ کنند تا به فلسفه و حکمت روزه که ظهور روحیه تقوا است برسند لعلکم تتقون

حضرت صادق از پدر بزرگوارش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

ص:۳۷۳

«مامن عبد یصبح صائما فیشتم فیقول: انی صائم سلام علیک الا قال الرب تبارک و تعالی: استجار عبدی بالصوم من عبدی، اجیروه من ناری وادخلوه جنتی:» (۱)

عبد روزه داری نیست که از کسی دشنام بشنود پس در برابر او بگوید من روزه دارم سلام بر تو، مگر این که خداوند میفرماید بنده من از زشتی طرف مقابلش به روزه پناه برد، او را از دوزخ پناه دهید و وارد بهشت کنید.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«اذا صمت فلیصم سمعک وبصرک وجلدک وشعرک:» (۲)

چون روزه گرفتی، باید گوش و چشم و پوست و مویت نیز روزه بگیرد.

از حضرت صادق (ع) در رابطه با مسئولیت و تکلیف روزه داران در ماه مبارک رمضان روایت بسیار مهمی نقل شده که توجه به آن واجب و ضروری است:

«فاذا صمتم فاحفظوا السنتکم عن الکذب، وغضوا ابصارکم، ولاتنازعوا ولاتحاسدوا ولاتغتابوا ولاتماروا ولاتکذبوا ولاتباشروا ولاتخالفوا ولاتغاضبوا، ولاتسابوا ولاتشاتموا، ولاتفاتروا ولاتجادلوا ولاتتأذوا ولاتظلموا ولاتسافهوا ولاتضاجروا ولاتغفلوا عن ذکرالله وعن الصلاه:»

چون روزه گرفتید زبانتان را از دروغ حفظ کنید، و چشم از حرام فرو بندید، با یکدیگر نزاع نکنید، به یکدیگر حسد نورزید، از یکدیگر غیبت نکنید، لج بازی ننمائید، به یکدیگر دروغ نگوئید، از مباشرت با زنان بپرهیزید، با هم مخالفت نکنید، به هم خشم نگیرید، به یکدیگر ناسزا مگوئید، همدیگر را شماتت ننمائید، در کمک به یکدیگر سستی نورزید، از مجادله و بگومگوی بیهوده اجتناب کنید، یکدیگر را آزار ندهید، و به هم ستم نکنید، سبک مغزی ننمائید، از یکدیگر ملول نگردید، و از یاد خدا و نماز غافل بشوید.

«والزموا الصمت والسکوت، والحلم والصبر والصدق، و مجانبه اهل الشر، واجتنبوا قول الزور والکذب والفری والخصومه وظن السوء والغیبه والنمیمه:»

ص:۳۷۴

۱- ۱) - امالی صدوق ۳۴۹.

۲- ۲) - بحار، ج۹۶، ص ۲۹۱.

با سکوت و خاموشی ملازم باشید، بردباری و صبر و صدق پیشه سازید، از اهل گناه اجتناب کنید از گفتار باطل و ناحق و دروغ و افترا، و کینه و بدگمانی، و غیبت و دو به هم زنی کناره گیری نمائید.

«وکونوا مشرفین علی الآخره، منتظرین لایامکم، منتظرین لما وعدکم الله، متزودین للقاء الله، وعلیکم السکینه والوقار والخشوع والخضوع و ذل العبید الخیف من مولاه، خیرین خائفین، راجین، مرعوبین، مرهوبین، راغبین، راهبین قد طهرت القلب من العیوب وتقدست سرائرکم من الخبث، ونظفت الجسم من القاذورات و تبرأت الی الله من عداءه، و والیت الله فی صومک بالصمت من جمیع الجهات مما قد نهاک الله عنه فی السر و العلانیه و خشیت الله حق خشیته فی سرک وعلانیتک و وهبت نفسک لله فی ایام صومک، و فرغت قلبک له، ونصبت نفسک له فیما امرک و دعاک الیه، فاذا فعلت ذلک کله فانت صائم لله بحقیقه صومه، صانع لما امرک، وکلما نقصت منها شیئاً فیما بینت لک فقد نقص من صومک بمقدار ذلک:» (۱)

مشرف بر آخرت باشید، ایام رفتن را انتظار بکشید، به امید وعده خدا باشید، برای لقاء حق زاد و توشه بردارید، اهل آرامش و وقار و خشوع و فروتنی باشید، در برابر مولای خود خوار و از عذابش در ترس به سر برید، اهل خیر، و خوف از عذاب، و امید و دلگرمی، و مرعوب شده، و شوق باشید، قلبتان از هر عیبی پاک باشد، باطنتان از آلودگیها منزه و پاکیزه گردد، جسم از نجاسات نظیف باشد، از دشمنان بیزاری جوئید، در روزه داریات از همه جهات به وسیله سکوت کمک بگیر، تا از نهی خدا در باطن و ظاهر در اجتناب باشی، ترس از خدا را آنچنان که شایسته است در درون و برون مراعات کن، در ایام روزه داری وجودت را به خدا هبه کن، و دل از غیر او پاک دار، و موجودیت خود را در برابر دستورات خدا قرار بده، چون همه این امور را رعایت کنی، به حقیقت برای خدا روزه گرفته ای، و اوامر حضرتش را انجام داده ای، و از آنچه برایت روشن کردم کم بگذاری، به همان اندازه از ارزش و معنویت روزهات کم شده است.

۱- ۱) - بحار، ص۹۶، ص۲۹۲.

حضرت صادق فرمود پدرم حضرت باقر فرمود: رسول خدا شنید زنی در حال روزه به کنیز خود ناسزا گفت، حضرت غذا خواست و به او گفت بخور! زن گفت روزه‌ام، حضرت فرمود: چگونه روزه‌ای در حالی که به کنیزت ناسزا گفتی، روزه از طعام و آشامیدن نیست، خدا روزه را مانعی میان عبد و هر فعل و قول زشتی که روزه را به افطار و بطلان میکشاند قرار داده، چه کماند روزه داران واقعی و چه بسیارند گرسنگان. (۱)امام باقر (ع) از رسول خدا روایت میکند که به جابر فرمود:

«یا جابر هذا شهر رمضان، من صام نهاره وقام ورداً من لیله، وعف بطنه وفرجه وکف لسانه خرج من ذنوبه کخروجه من الشهر، قال جابر: یا رسول الله ما احسن هذا الحدیث؟ فقال رسول الله یا جابر و ما اشد هذه الشروط:» (۲)

ای جابر این است ماه رمضان، کسی که روزش را روزه بدارد، و بخشی از شبش را به عبادت بگذراند، و شکم و شهوتش پاک و عفیف باشد، و زبانش را حفظ نماید، از گناهانش به مانند این که از ماه رمضان بیرون میآید، بیرون میرود، جابر گفت یا رسول الله چه حدیث نیکوئی است؟ حضرت فرمود و چه شرایط سختی است.

تفسیر آیه ۱۸۸

اشاره

وَلَا تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقاً مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ

و اموالتان را در میان خود به باطل و حرام نخورید، و آن را به عنوان رشوه به سوی حاکمان و قاضیان سرازیر نکنید تا بخشی از اموال مردم را با تکیه بر حکم ظالمانه آنان را براساس گناه و معصیت بخورید، درحالی که زشتی کارتان را میدانید.

شرح و توضیح

۱- ۱) - بحار، ج۶۹، ص۲۹۳.

۲- ۲) - ثواب الاعمال ۵۸.

در رابطه بـا حلال و حرام مالی و کسب مشروع و نامشـروع در آیات ۱۶۸و ۱۶۹ به طور مفصـل بحث شـد، در اینجا نیازی به شرح و تفصـیل نمیبینم، از آنجا که محور اصلی آیه شریفه حرمت رشوه است، یعنی مالی که با پرداخت آن به قدرت مندان به ویژه قاضـیان، حق نـاحق میگردد و نـاحق حق میشود، و داد مظلومـان در سـایه شوم آن از ظالمـانه گرفته نمیشود به ذکر چند حدیث مهم مبادرت میورزم.

امام صادق (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«السحت ثمن المیته، و ثمن الکلب، وثمن الخمر، ومهر البغی والرشوه فی الحکم واجر الکاهن:» (۱)

حرام پـولی اسـت کـه از خریـد و فروش میته و سـگ و مسـکر به دست میآیـد، حرام مهریه زناکـار و رشـوه برای تغییر حکم و دستمزد ساحر است.

امام ششم در روایتی میفرمایند:

«. . . فاما الرشا یا عمار فی الاحکام فان ذلک الکفر بالله العظیم وبرسوله:» (۲)

رسول خدا فرمود:

«لعن الراشی والمرتشی والماشی بینها:» (۳)

خداوند رشوهدهنده و گیرنده و واسط میان دهنده و گیرنده را لعنت کند.

«و نیز رسول خدا فرمود: ایاکم والرشوه فانها محض الکفر ولایشم صاحب الرشوه ریح الجنه:» (۴)

از رشوه بپرهیزید که کفر محض است، و گیرنده رشوه بوی بهشت را اشتشمام نمیکند.

ص:۳۷۷

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۲۲.

۲- ۲) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۳.

۳- ۳) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۴.

۴- ۴) - بحار، ج۱۰۴، ص۲۷۴.

از رسول خدا روایت شده:

«الراشی والمرتشی فی النار:» (۱)

رشوهدهنده و رشوهگیرنده در دوزخ اند.

از حضرت صادق روایت شده:

«من اکل السحت الرشوه فی الحکم:» (۲)

از جمله مصادیق سحت خوری رشوه گرفتن قاضی برای تغییر دادن حکم به نفع متجاوز به حق است.

تفسیر آیه ۱۸۹

اشاره

یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْأَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَوٰاقِیتُ لِلنّٰاسِ وَ اَلْحَجِّ وَ لَیْسَ اَلْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا اَلْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهٰا وَ لٰکِنَّ اَلْبِرَّ مَنِ اِتَّقیٰ وَ أْتُوا اَلْبُیُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

از تو درباره هلالهای ماه میپرسند بگو: آنها وسیله تعیین اوقات برای امور زندگی و تعیین مراسم حج است، و نیکی آن نیست که به خانهها از پشت آنها وارد شوید، [چنان که اعراب جاهلی برپایه سنتی غلط در حال احرام از پشت دیوار خانه خود وارد میشدند نه از درب خانه] بلکه نیکی روش و منش کسی است که از هر گناه معصیت و از هر گونه بینظمی میپرهیزد و به خانهها از درهای آنها وارد شوید و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

شرح و توضیح

آیه شریفه چهار مسئله مهم را مطرح میکند:

۱- دگرگونی ماه را به صورت هلال ها، ۲- سنت غلط ورود به خانهها از غیر درب خانه ۳- بر و نیکی، ۴- تقوا.

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج۲، ص۱۰۸۴- ۱۰۸۵.

۲- ۲) - میزان الحکمه، ج۲، ص۱۰۸۴- ۱۰۸۵.

۱- در رابطه با ماه در ضمن توضیح مفصل آیه ۱۶۴ مطالبی گذشت که لازم میدانم به آن بخش مراجعه شود، زیرا حقایق بسیار شگفت آوری از آفرینش آسمانها و زمین ارائه شده است.

۲- از محسنات بسیار بسیار مهم اسلام دینی که بر پایه توحید و حکمت و عقل استوار است مبارزه سرسخت با خرافات و سنتهای غلط خانوادگی و اجتماعی است، که در این زمینه نسخه کاملی ارائه داده، و زمینه ترک خرافات و روشهای غلط را فراهم ساخته، و چنان که از آیه شریفه استفاده میشود، از مردم میخواهد اولاً ـ ادب ورود به منازل را که ورود از درب خانه است رعایت کنند ثانیاً از آیه شریفه به نظر میرسد که انسان باید برای ورود به هر کاری از راه مخصوصش درآید تا به نتیجه برسد، زیرا رعایت نکردن برنامههای لازم و بینظمی در زندگی، و از بیراهه وارد شدن به هر امری، جز زیان و خسارت ببار نخواهد آمد.

راه ورود به عرصه لقاء حق عمل صالح و اجتناب از شرک است، راه ورود به کوشش و فعالیت مقبول حق اخلاص و خلوص است، راه ورود به عرصه رضای حضرت رب تقوا و پرهیزکاری است، راه ورود به معارف الهیه و حقایق قرآنیه روایات و اخبار و احادیث صحیح پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است، راه ورود به عرصه محبت مردم اخلاق حسنه و صفات پسندیده است، راه ورود به بهشت در قیامت تقوا و عمل صالح به ویژه ایمان است وَ أْتُوا اَلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا.

۳- درباره برّ و نیکی در ضمن توضیح آیه شریفه ۱۷۷ مسائل مهم و باارزشی ارائه شد و مفصلاً در این زمینه حقایقی بیان شد.

۴- در توضیح بخش مهمی از آیات گذشته مشروحاً تقوا مورد بحث قرار گرفت و مسائل مهمی بر حول محور تقوا مطرح شد.

ص:۳۷۹

تقوا سکوی پرواز به سوی مقام قرب، و زمینه تحقق پاکی و درستی در همه امور زندگی، و سبب فلاح و رستگاری، و نردبان رسیدن به سعادت امروز و فردا، و وسیله تحصیل خیر دنیا و آخرت، و حلال مشکلات، و عامل تمیز حق از باطل، و آرام بخش عرصه درون، و پاک کننده اعضا و جوارح از آلودگیهای عملی، و نور بخش به قلب، و تقویت کننده روح و عقل، و گره گشای بیبدیل، و رساننده انسان به جنات نعیم و ازواج مطهره و سبب جلب رضوان الله و مایه آبرو و وجاهت آدمی در دنیا و آخرت، و دفع کننده بلاها، و عامل باز شدن درهای برکات حق از زمین و آسمان، و مایه ایجاد اعتماد در خانواده و جامعه، و سبب پیروزی بر دشمنان درونی و بیرونی، و علت آبادی ملک و مملکت و زمینه ساز وقار و سکون و راحت در همه جهات حیات، و حافظ ایمان و عمل صالح، و مایه رشد و ترقی و هدایت و رسیدن به کمالات، و جلوه دهنده حقایق در قلب انسان، و نور راه حیات در دنیا و راه بهشت در آخرت است.

تقوا حقیقتی است که حضرت حق به همه امتها و همه پیامبران و امامان به ملتها سفارش کردهاند و آن را حصن حصین و دژمحکم، و قلعه استوار شمرده و دارنده آن را بیشک اهل نجات از بلاها در دنیا و شایسته نجات در آخرت دانستهاند.

تقوا به فرموده پیامبر در رأس همه امور، و نیرومندترین پایه و برترین عمل در میان همه اعمال و برترین گنج، و حفظ کنندهترین حافظان، و عزیزترین عزیزها، و زمینه پیروزی هر پیروزمند است. (1)پایان این بخش صبح روز ۲۲/۵/۱۳۸۷

۱- ۱) - میزان الحکمه، ج۴، ص۳۶۲۴.

مصادف با ایام ولادت حضرت مهدی

عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ص:۳۸۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹